



طوب

۲۹۴
۸۷۴۸

۲۲۲۴۹

۱۰/۷

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

طوب

۲۹۳
۳۳۳

۲۲۲۴۹

۱۰/۱

۱۲۸
۱۲۷
۱۲۶
۱۲۵
۱۲۴
۱۲۳
۱۲۲
۱۲۱
۱۲۰
۱۱۹
۱۱۸
۱۱۷
۱۱۶
۱۱۵
۱۱۴
۱۱۳
۱۱۲
۱۱۱
۱۱۰
۱۰۹
۱۰۸
۱۰۷
۱۰۶
۱۰۵
۱۰۴
۱۰۳
۱۰۲
۱۰۱
۱۰۰
۹۹
۹۸
۹۷
۹۶
۹۵
۹۴
۹۳
۹۲
۹۱
۹۰
۸۹
۸۸
۸۷
۸۶
۸۵
۸۴
۸۳
۸۲
۸۱
۸۰
۷۹
۷۸
۷۷
۷۶
۷۵
۷۴
۷۳
۷۲
۷۱
۷۰
۶۹
۶۸
۶۷
۶۶
۶۵
۶۴
۶۳
۶۲
۶۱
۶۰
۵۹
۵۸
۵۷
۵۶
۵۵
۵۴
۵۳
۵۲
۵۱
۵۰
۴۹
۴۸
۴۷
۴۶
۴۵
۴۴
۴۳
۴۲
۴۱
۴۰
۳۹
۳۸
۳۷
۳۶
۳۵
۳۴
۳۳
۳۲
۳۱
۳۰
۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

۱۰۵

۹۸۷

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

تصنيف بركات العالمين في محرم من سنة ۱۲۸۱ هـ



بسم الله الرحمن الرحيم

مَطْبَعُ مُحَمَّدٍ وَافِعِ الْأَمِينِ

کتابخانه نجمن ترقی اردو جامع مسجد ملی

که در عظم و تنه ثقیب است با وسعت که از اعلاهی شکب لغتین تا دمان بطور سیده و فک علی
 اندر و سر کوز گردیده و در حجر یان هم سوراخ از جهت درستی صلیخ پیدا نموده و فائده او
 و با هر و استخوان سقف بالنسبت تمام عظام نرم و باریکتر مجعول فرموده حکمت در رفادت
 عدم صلابت او انداخته که اثر ادویه و صنایع تار و روح نفسانی باسانی تمام نافذ گردید و تعدیل
 حرارت متصاعده بدینیه نماید و دمام انجریه از محل راعه که بفتح و تشدید میم جایست نرم و
 چنده در سراطقال و غیر آن با اذن باری عزاسمه بیرون فراید و باقی ترکیب راز لیم ذی
 شحم و آورده و شتر این به آیین صورت پیاله مستدیر الهیست با قدری طوالت در ترتیب
 آورده فائده استدارت او انداخته که در وی شکل از جمله شکل در همه حال مصون از آفات
 می ماند از سببیت در کرمیت گماشته و باریکت عظام سقف از آن مجعول اند که بر شام یعنی
 ایام و دماغ بیچکه نه نقل و گرانی راه نمی آرد فائده چگونگی اینهمه تصنیفات حکیم مطلق است جل جلاله
 که عقول از درک فوائد آن جمل اند دماغ بالکسر عنایت نرم و متخلخل است که در حرکت و ظهور
 شعور مرکب از مغز و رگهای جهنده و ناهنده و غشیه که ایزد داند در وقایع و حمایت سر
 همچنانکه مذکور شده گهید شده و بعضی اهل دانش و بینش دماغ را با چراغ نظیر میدهند و تحریر نمایند
 که با ظهور نور او و قائل اسرار کارهای دشوار در رویم و فهم قوای نفسانی انسانی باسانی درک
 می شوند و نرمی و متخلخل او از جهت آسانی قبول اشکال و حمل افعال آمده و غشیه که بر کشیده
 گردیده اند آنهم وقایع اندر او را و این غشا با اسما آم غلیظ و آم رقیق موسوم اند و ام باضم
 اصل هر چیز را گویند و حرکت او از اعصاب که از روی حساب هفت زوج از وی ناشی
 گردیده اند می باشد و این اعصاب بافت افاضت حس و حرکت بعضی اعضا عدیه الحش مثل
 ریه و جگر و طحال با امر ایزد متعال بسیارند و تنوع با هر سه حرکت او هم خلیفه دماغ که دنباله دار
 در مهرهای گردن و پشت مخدر گردیده و تا اقصای عصعص سیده آنهم غشاع پذیر و مستنیر از چراغ
 دماغ می باشد و از و هم عصاب سبب است و یک زوج و فردی که بر آمده است آنهم فاده حس و حرکت
 می نمایند و رای طامعی اول بر تکیون اول چراغ دماغ از آنست که با تاثیر روح که گنایند
 نفس ناطقه میدارد و قوای طبیعی و حیوانی با ادراکات حس و حرکت او متحرک میشوند اما با بعضی
 حکمای بر آن رفته است که روح از تجاربیت اخلاط محمود و وجود انسانی در منزل بسیار و وجود
 میگیرد و جزوی از در جگر و دماغ بر آمده قوای جمعی و نفسانی پیدا نماید فائده هرگاه که راز دانا

لی مع اندگاه بر قل الروح من امر دینی میدارد و دیگری آنچه یار که حرفی از بدلیت بالغه او بر
 زبان خامه سپارد و بالجمه آفریدگار دماغ را از اعتبار شمار عرض بر سه بطون و از طول بر دو بخش قسمت
 بخشیده و درین بطون پنج حواس باطنی که با هم حس مشترک و خیال و متصرفه و وائمه و حافظه و
 اند با عمل تو دلیع مودع ساخته و کند این پنج حواس دیگر که با آنها حواس ظاهریه موسوم اند همچون بصره
 و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه آنهم بگردار جو پس خادم حواس باطنیه گردانیده فائده
 و بخش کردن دماغ انداخته که اگر آفتی بر بخش واقع گردد افعال آن بخش سالم بر حال میدارد
 و جمله اعصاب ماعنی و تنوعی بدون زوجی که در چشم در آمده بر همه غیر خوب هستند و قوای
 مدر که و محرکه از روح نفسانی با امر جانی در تمام اندام فائز میشوند و زیر دماغ تجلیست با آنهم
 بالکسر که خون اندر و دتی قیام نموده سخیل مزاج دماغ و یام او میگردد و فضلات دماغی هم
 در آنجا ایزد دانا و قادر توانا دفع میفرماید و بطن اول دماغ اوسع تر از دیگر بطون است و بطن
 اوسط بمنا به موری آب تنگست و خورد تر با گردی الهیست بر صورت دود یعنی کرم که مخلوق نموده
 و اندرین بطن یعنی اوسط دوزانده از جوهر دماغ بر آمده اند که او هم حرکت بمقاربت و مباحثه نمایند
 و اجزای دماغی با طبیعت دوده بدستور مذکور هم متحرک میشوند و پس کس فائده لبط و قبض اجزای دماغ
 تصفیه روح نفسانی است از انجریه و دغنی فائده افاده حس و حرکت اجزای دماغ و اعصاب ظاهر
 و با هر که حیوانات را منجمه موالیده کافی اراده یزدانی بعطای حس و حرکت اختیار می نماید و دانیده
 است و تمام اعصاب اندام را در امر انطاف نرم در انفاک سخت تر بطور رسانیده انستاه
 رانی اطباء روشن بر آن رفته که از تمام اندام اجزای شام یعنی دماغ سرد و ترست چنانچه
 از ادنی حرارت و انجریه متکلیف گردیده و دیگرانی و حیرانی و صداع می آرد و حواس ظاهریه
 باطنیه که گفته شده اند با تشدید و سین جمله نام توقیت که ادراک احساس ایزد پاک بر وی
 گماشته چنانچه گفته آید از حواس خمس ظاهریه یکی با صبر است که در همه حال و جمیع محال ادراک این
 و اشکال با امر ایزد متعال بنیاید مشیت سبحانی از جهت تثبیت امور جهانی در دو عصبه مجوفه که
 مذکور گردیده اند با عمل و بدیست قوت بینائی در و مودعه ساخته دوم ساسعه است که آنهم
 در دو عصب که در صماخ یعنی سوراخ هر دو گوش از بهر پوشش شنوای مفروض اند ادراک صوت
 بر و مفروض دهمته سیموم شامه با هم شده در دوزانده که در اقصای خیالیم بنیاید
 یتان زنانه پیدا گردانیده قوت ادراک بوهای خوش و ناخوش ایزد پاک در و عطا گردانیده

در دماغ
 در دماغ
 در دماغ

در دماغ
 در دماغ
 در دماغ

مرطبات خوردن و بیوشی و فراموشی در طبع راه بردن است و اگر پوست در دماغ
ظهور گیرد علائقش بیوست مناخره و در آخر با برکت تمام بومای خوش و ناخوش منبسط شدن
و از استعمال محففات و محکلات فی الحال بپنج کشیدن و از تهین و مرطبات ۲ رام تمام
حاصل گردانیدن او و به مفرده مرکبه مقوی و دماغیه که بعضی از و گرم اند و بعضی سرد
صفتی پخته آله بلیجات آنارین سبب سفر جل ابریشم مقرر شد که ایمنون فستق
با انگوشت کوفی سبیل رومی فرج شک جو زبویه مرادید ناسفته عود غرق قنقل زعفران
اسطوخودوس مغز تخم که و تخم کاهو صندل سفید کشنیز بادام زنجبیل بادرنجبویه بنفول
جد و آریس شک او منغ حیوانات گوشت پاکبان و در بارج و طبایع و مانند آن او و به
مقویه حاره و دماغ زربادگازبان گیلانی مشک سبب آب طلا تاب شیریش عطر بهار
عطر عود او و به مقویه بار و دماغیه مرادید محلول کشنیز خشک آله بهار سبب بهار
بهار گل سرخ نارالورد گل رابیل گل شب بو صندل سماق عطر کلاب عطر صندل کافور
و هر چه مانند آن بالغ بخار حار میباشد و کذا آتشویه و دستویه و حقه و حجامت سابقین و
شد اطراف نوک و اگر امر اضی که عارض سر و دماغ میباشد صداع قرآنیطس لیسر غشای
و سهر اما حدوث این علتها تفرق الاتصال است یا او رام گرم یا سرد که در اغشیه یا نفس
لاحق میوند و کذا او و سرد و جمود و آسایان و یا بخور یا دمایا و قطرب مانند آن حدوث
این امراض از اجتماع اسخه یا خلط بلغمیه یا سوداویه میباشد و کذا اکا بوس مصرع و سکنه
و غیره حدوث این چنین قسم علتها از اجتماع اخلاط بلغمیه رویه است که در نفس دماغ گرد
می آید و همینان قاتلج و آستر خا و شیخ و تند و کر از و رسته و خدر و نفوه و اختلاج
حدوث این چنین قسم امراض از اجتماع رطوبات فضلی میباشد که در آلات حس و حرکت
اجتماع می آید و در و نفوذ می نماید فصل در صداع بضم اول در سرد و عصاره سرد در و در
لاحق شود و شش میسند چنانچه سده در داخل محف و سده خارج او شمرده اند اما آنچه داخل اند
اعصاب و آم رقیق و آم غلیظ و معنی ام گفته شده و قحف بالکسر کاسه سر یعنی استخوان
فوق دماغ و آنچه خارج قحف اند آنهم سه سندیکی را سحاق بالکسر در اطلاق می آرند و که
سبحون پرده باریک که بالای عظام ملک العلام همچون وقایه پیدا کرده و دوم لحم ذی
شحم که بالای ویت سیموم جلد بالکسر که بر تمام اندام و سر بگردان غلاف محیط گردیده پس در

که اندرین شش اعضا واقع گردد و از صداع می نامند که آنهم در عرف طبایا در اک حلیت سیاقی
باشد و اقسام او بسیار اند بنام سافج مادی و ضعف دماغی و تعرضی و ورمی و جماعی و شریک
و سقطی و قرضی و بیضی و یخزانی و شمی و سدی و ورمی و تر عری و بیسی و عقیق نومی
و شقیقی و مشارکی از آنجا که معانی هر قسم که مضافت با اسم اند به شرحی و پیر و اخته آما مشارکی
بشکرت سده و کبد و حلال و کلیه و رحم و مرق و اطراف بالفق یعنی دست و پا و غیره میباشد
اما آنچه با شکرک سده عارض باشد در حالت متلا و خلا سده افراط و تقیر بطریق دیگر و از شکرک دیگر
در دو جانب یمن سر و از شکرک طحال در اکثر حال در بسیار سر قرار پذیرد و از شکرک کلیتین
در دو سر و سر و از شکرک زبدان و مرق در در حلق تبشید یافت یعنی میان سر و مرق
مقام گیرد و از شکرک اطراف خدا و صداع قبل از وی پندارند که چیزی بگردان و چون چکان
یا و در از عضو یا بالامتصاصه گردد و علائقش با تنقیه نفس عضو مشارک و تقویت دماغ و سر
نماید و با شش تمام لجام و دستویه طویه فریاند و قبل از شروع در دکنها مالیده بر بندند و
پاشویه نعم المضید تمام اقسام صداع میدانند و حجامت بر ساقین نمایند و اغذیه لطیفه خوردن
و سده و در سافج تبدیل بعدلات نمایند و اگر دشویر باشد که خمیر نموده بر پیشانی طلا نمایند و صندل
و کافور بربانند و در و غشک و بنفشه و امثال آن در بینی چکانند و آله الشعیر و آسفناخ و کدو و زرد
اغذیه فریاند و کذا ایمنون با عمل تضمید سفید و اند و لحنه پیش بینی آرند و دوام با شش تمام و قبل
طعام مامور گردانند صداع بار و سافج بر آب دارششعان الکباب نمایند و قدیم بار و غش
یا سیمین فریاند و دیگر فلفل سیاه کینیم عدد در سفال تب نادره ساعیده طلا گردانند و دیگر مر و محلول
با پوست خشکاش در گلاب حل کرده تسبیط نمایند و زرباد و کفهای دست و پا مالند و کذا خوردن
حب الشفا شفا می بخشد صداع مادی بر پنج انواع میباشد چنانکه یکس از غلبه خون می بود و ظاهر
سرخ چشم و امتلاء عروق و عظم نبض و شیرینی دمان و گرانی سر و ضربان و غلظت قاعده
با کثرت لغاس لضم نون وین و عظم غنودگی و کندی حواس علاج قصد قیال و عرق سیمه احوال
کنند و مطبوخ فواکه بگردان آجاص و بنشوق یعنی آب و بالود و غاب بر پهنه یا گلاب از ترندی پستان
و نقاشیه و زنجبین و شیر خشک ترتیب نموده بنوشانند و طبع فرود آرند و دستویه در دست دارند
و بخلج پاره بگردان کافور و صندل کشنیز و کاهو و گلاب و سرکه طیار نموده در پیش بینی گذارند
و اگر دشویر بر دستورند کور بر پیشانی ضا که و اند و کفهای دست و پا مالند و در تهین تمام اندام

صداع حار ساذج

صداع سرد

صداع مادی

فرمانند و از جهت اندفاع التهاب شراب عذاب که با هو و شربت آلو و نیلوفر بنوشانند و کباب
 استغول و بهدانه با نبات شیرین نموده صبح و شام بدینند اگر از غلبه صفرا باشد علائمش
 در روی چهره و لاغری تمام اندام با بیوست دمان و زبان و سرعت نبض با کثرت تشنگی و قلت
 گرسنگی علائمش منضجات صفرا همچون بنفشه و نیلوفر و کاسنی و پستان بنوشانند و بعد ظهور
 با آتو و قمر بنده و شیر خشک و ترنجبین و عصاره شیر طبع فرو دارند و یا شراب فواکه و امثال آن
 بنوشانند و سکنجین و گلاب با قلیله آب بدینند و شربت بنفشه و آجاص و قمر بنده یا آب انار
 بنوشانند و اگر جو و گل حطی و بالونه و قندل مسحق و گل سرخ و بنفشه با آب شام فرم و سرکه
 و عطر گلاب یکجا کرده بر سر طلاگردانند و یا لته از کتان آلوده فرموده بر محل دروگذاشته فائده
 در صدمه صفراوی ادویه قویه خاصه شدیل تحلیل بر سر بگذارند اما در صدمه دموی دوا شدیل برید
 در محل نیارند و این قاعده در تمام اقسام صدمه و دیگر اوجاع یاد میدارند و اگر ضرورت شد برینند
 تا هم از سرکه و کافور بر موخه سرشانند که بنجر با قات دیگر خواهد شد صدمه بلغمی اگر در دراز غلبه بلغم
 بطور پیوند علائمش وجود گرانی در سر چشم و همه جسم و کثرت خواب و عدم التهاب سیلان طوب
 از بینی و زبان و سفیدی رنگ چهره با غلظت قاروره باشد علائمش با الاصول بر معمول منضجات
 بلغم در هنگام صبح و شام بنوشانند و اگر از بادیان و طنی و رومی و اسطوخودوس و اصل السوس
 خرشیده و تمویز دانه بر آورده چند ایام بخوشانند و بنوشانند تا نفع اده بلغم حاصل آید و بعد نفع بحب
 ایارج و قوقا یا طبع فرو دارند صفت ما الاصول پوست بیکاسنی پوست بادیان بیک کثیر
 کرفس انجیر و منقعه و بعد تنقیه بلغم همچون قط و همچون فلاسف و همچون ادرار الاطبا خوردن دینند
 و روغن بالونه و صیری بر سر بمانند و بحیث اغذای محوم حمام دائم خوردن دهند و اگر بخود آب زیره
 و دارچینی و با ابازیر دیگر یا زرده مبیضه بدیند کافی مرام تواند شد و دیگر از برای صدمه بلغمی که در موخه
 سر قرار گیرد و مر با ی قلیله قریب آله با یک چند گل قند صبح و رواح خوردن تجویز نمایند و کذا
 زنجبیل با قلیله شکر بطریق استفاف خوردن دهند و تسعیت بروغن عجمی یا سرار نفع بسیار بخشد
 صفت روغن عجمی لاسر که با یک جزو خشک یک جزو جوان خراسانی خنما شود و با قلا
 نصف جزو مقبض زرد و زعفران خالص بر لیج جزو هر همه با یک نموده بر طریق معروف بروغن تیون
 بر اتون که آتش ملائم دارد بگذارند تا بن و تسعیت نمایند فائده تقیید خرشیدن اصل السوس از جهت
 که پوست او خالی از بیوست نمی باشد و زرد بعضی اقسام مار بر روی پیچند و منسج میشوند صدمه

صدمه صفراوی

صدمه بلغمی

صدمه صفراوی اگر در دراز غلبه صدمه صفراوی سیب باشد علائمش ترشی دمان و بیوست زبان و بیخوابی
 و سیاهی رنگ چهره و دیگر اندام با ظهور علامات غلبه صدمه اما ثقل و گرانی سر درین قسم صدمه نسبت
 صدمه بلغمی کمتر و در علائمش بر نفع ماده طبع بشفاف و اسطوخودوس و منقعه و کافور و زبان و
 بادریج و آفتیون و ترنجبین و شکر بخوشانند و بنوشانند و بعد ظهور اثر نفع با حب آفتیون
 غار لقیون و همچون سنجاق حصارج ماده سودا نمایند صفت همچون سنجاق که مهمل سودا میباشد و
 مایه لیا را و در دراز و دیگر مضای سوداوی را بر طرف نماید صفت سیه سیه بلیله مقشر آنکه مقشر
 آفتیون و لایتنی از هر یک ده درم بشفاف فنتقی اسطوخودوس و ترید سفید از هر یک پنج مثقال غار لقیون
 سفید سه درم حجر ارنی حجر لاجورد و منقول از هر یکی ده درم محموده ثوی با صدمه و سنجاق درم غسل صفت
 بار یک نموده بر سرشند و بنفشه و خوراندند و کذا ایارج شنجاق الکریس از هر درم و درم بلغمی و سودا و مقید می
 صفت پوست بلیله کابلی بلیله مقشر آنکه مقشر از هر یک ده درم نمک بلیله چهار درم اسطوخودوس
 و درم ایارج فیکر ایشیت درم شحم حنظل و درم آفتیون و درم غار لقیون آفتیون با زرده
 درم خرقنی نیم درم بار یک کنند و حب معمول چهار بسته خوراندند و بحیث خوردن مبیضه و سفید با قات
 و گوشت طیاسیج و در ریح مقرر نمایند فائده گاه باشد که بول خداوند صدمه سودا و سفید
 و تنگی باشد تدبیرش بجلاب بالنگو و سنجاق نمک خرشیده و کافور و زبان و نبات می کنند و بخود آب
 شیر خشکانه خوردن دهند فائده باید دهنست که در تمام اقسام صدمه ششایی ترش خصوص سرکه
 زنهار بکار نبرند از برای آنکه تجمید مواد مینمایند که در اینجا که حرارت شدید پیدا میگردد و تا هم وضع سرکه
 بر موخه سر نمیدارند از برای آنکه منبت حرکت اعصاب و ضرر او بیشتر از نفع او بطور می پیوندد و
 او لوالالباب از شنجاق نقل نمایند که اغذیه حامضه با مصدوع سم غنی باید داد و اگر آن کسی که در موده او
 مراری باشد در اوقات رخصت است که محو ضایع انصباط تولد خلط از نگاری و مراری از معده
 با عفو صفت و قوت خود میباشند بدین تعلیم باید دهنست که نفع صفرا در سه تا چهار یوم و نفع صدمه
 سودا در پانزده یوم تا شانزده یوم میگیرد و کماهی تقدم و تاخر هم مینمایند اندر صورت برید
 پوشتیاریا باید که بر آنار دیگر هر حال خیال میدارد و بعد ظهور اثر نفع با مسهلات مناسبه پروازند
 فائده نفع حالتی است که با حرارت حالت جسم مطوب مینماید به نحو که با غایت مطلوب آید و مراد
 از سخن یعنی نفع که بضم نون و جیم مصطلح الاطبا لائق خروج شدن خلط بعلیه ط شدن قوی است
 یا رقیق شدن غلیظ از حرارت ناری نیست بلکه حرارت غریزیه میباشد انتباه باید دهنست که از

صدمه سوداوی

صدمه بلغمی

جهت خون بعضی مقرریت گردد آنجا که با وی بلغم غلیظ یا سودا و احتراقی مختلط بوده با وزن آن
از جهت تقبیل کمیت ماده و صلاح کیفیت او منصفی بلغم یا سودا دادن و بعد ظهور اثر صلاحیت قصد
قصد و ارسال علق و حجامت متوجه آمدن شرط است اما در قصد و حجامت شرط آمده اند که بعد از
طعام در زمان معتدل الحرارة و البرودت نمایند و در روزهای بخران زنها را با قصد قصد
نباشد که سخت زیان بظهوری پیوند دورای بعضی اطباء بر آن ایراد یافته که بهترین زمان قصد
که ماه در نقصان نور می باشد و این شرائط با قصد اختیاری مشروط آمده اند نه اضطراری و بعد
البعض اول شهر یعنی ماه و آخر و اوسط برابر است اما در حجامت با شرط بر اول و آخر ماه نگاه
موده زمانه و وسط مقرر کرده اند و پس در احکام مسهل که در تصور بعضی یعنی به ظهور اثر بعضی ماده
اگر مسهل داده آید ماده آمده علت و فساد بمرکت آمده بنیاد بر دیگر آفات می نهد باید که مباد
نکنند و بعد بعضی هر خلط به تنقیرغ مستفرغ سازند فائده منصفی تمام اقسام اخلاط حرارت غریزی
و طبیعت است که حکیم علی الاطلاق در وجود هر انسان از هر جز منافع و دفع مضار و تنضیل اخلاط
موجود داشته که در هر حال خیال اصلاح مزاج و ممد کار علاج بنماید و از اینجا است که اطباء از بعضی
ماده صفر اندیز با مار الشیر و شکر می نمایند و از نفوعات همچون آجاص و قمر هندی و شیر تخم کاسنی
و کاه و آب تربیزیم اختیار می نمایند اما در جموعات شرط نه داشته برنگاشته اند که چه منقوع
شد یا محبوست نمی باشد از برای آنکه افراط حموضت باعث تخفیف و مانع بعضی صفر ایستاده اند
از بعضی نفع ماده بلغم و سودا از تخمین شدیدی با تنوع کلی تاکید فرموده اند زیرا که کثرت سخت شکلی
میفراید و اجزای لطیفه بلغم و سودا بخیل و تقبیل دور بنماید و در صورت از اثر حرارت مذکور
غلظت در قوام خلطها و مذکور ظهوری آید باید که این قاعده در تمام جایا و باید دشت بل بر خلط
باید نگاشت قسم پنجم در صداع ریجی که ماده اورجی باشد و ریج یعنی باد که قسم است از جسم و جان
کثیف و بار که تدریج یا به تدریج از اخلاط حاره یا باره وجود و وجودی آید و در اندام قیام نماید
هر چند که بگردار روح از اخلاط هم بود صوح می پیوند و آن در نظام بدن یعنی قوام بر خلط ارواح و افط
ندارد و زیاده تر از ماده بلغم و سودا متولد میگردد و ماده ریج بقول بعضی اطباء منقسم بر دو قسم میگردد
باسم ریج طبیعی و دیگر نا طبیعی موسوم است طبعی فاده بعضی مطالبی دارد ضروری به بدنه ریج طبیعی
قضیه جز آن بنماید و کذا منی بر تریز بر باز بگاری آید و غیر طبیعی مجز آنکه اساطم و انصداع و انفلع
اغشیه و عضله و انخلع فقره و اوجاع پانزده مشهوره منظومه بنماید سه خشن و لاوغت و اعیا

خدری و محدود حاکم با ناخ و رخ و کاسر و ضاغط و دان منفخ که در عضل شده چاک به ضربان
و تقبیل و ثاقب باز و دان مسلی کزوست اصل ملاک به و بعضی قسم ریج که در عضو ما قرار پذیرد
مضاف با اسم همان عضو همچون ریج کرده و متعدده و جز آن دیگر نامی نگیرد با جمله علامت صداع
ریجی انتقال در صورت در هر حال و در گوشها و شها گاهی نرم و گاهی سفت و پدید آمدن و کذا
اشته و هنگام شام و حاله منام علا جش بادویه ملطفه و اغذیه خفیفه نمایند و بادیان و می و طبعه با
شش چند گلکند جوش داده نوشیدن فرایند و بر سر هم ریزند و نفوخات و عطوشا بکار برند و ریج
و صغیر و با بونه و راز یانه و مرزنجوش با جوش آورده انگاب نمایند و بخوردن بلیله مربی و منتر بادام
مدام مربی باشند و فقیر حکایتی از تجربه خود سحر بر بنمایند حکایت شخصی بنویسایش این بنویساید
شدید سرد رسید و از ابر دیده باران سر شک باریده ظاهر گردانید و گفت خدا را تدبیری آنکه از صبر
مدافعت این درد با تکرار قصد و مسلمات و منقیات دماغ و استفراغ نقد طاقت باخته ام در دم
در بعضی دم تسکین میگردد اما باز در گیر و فقیر لطافت لسانی با ستفرا حالات او پرداخته با مواجعه خویش
باشد اطراف و اشتام نخالغ و دستبویه و پاشویه چند ایام توجه وانی بکار برد و آن از قدرت قادر
وجه راه بمنزل نمیدارد این معنی سرد در حجب تفکر فرو بردم و اقسام صداع بر شمر دم از آنجا که گدازد
از شدت در در هر دم دم واپسین میسر و چند بار با ستفرا حال و چگونه کیفیت و کمیت یعنی اندازه
در پیش اندم و خیال بر انتقال و قرار از اعتبار ماس احساس از ویش از پیش نمودم گفت که
ادراک در دوسر زیاده تر از سر انگشت خنصر یا بنصر یا کمتر از و در قیاس من نه آید و هیچ قسم از
حرارت و برودت از راه لمس بروی معلوم و مفهوم نمیکرد و چنان ظاهر نماید که قبل از در محل
در دمی سوزد و بعد او گویا بچوالدوز میدوزد یا چیزی می سپوزد و غیر او بر و ریج مدک نه گردد از آنجا
که خصوصیت در و آن مرد در ویش بقیاس این خیر اندیش و راند که ماده آمده این ریج ریجی است
غلظت زیرام غلیظ که از مدافعه طبیعی بمرکت در آمده اما از رنگ غلظت و استتلال از ضعف حال
طبیعت نه بر آید و از جای بجای متحرک گردیده انتقال بنماید پس فقیر تدبیر او چنان نمود که صبا
و روح با ادویه و اغذیه کاسر را باج از بر خورانیدن و نوشانیدن با میوه و حله موی سر او با
استره استرده بر سر جانیکه از درد نشان میداد بهما نشان قند گردانید و بر سر جانیکه در دماغ نمود
کلک خفیف آورده لازم افیونی چپانید تا بمرکز دماغ شافی علی الاطلاق از شفا فائده غنی
خود شربت شفا با وی عطا و کرامت گردانید صداع ششی این قسم در دوسر از شمیدن یا بوسیله

ادویه قویه یا گدازد و اندین در جوار استنفقات و قاذورات عارض میشود علائش تقدم سبب است
 علاجش بدمام یا ششام طیبیات بارده کنند صداع دودی که بواسطه نام کرم است قیست از
 صداع که از سبب لید کرمان عارض میشود هر چند که اطباء یونان از تولد کرمان در دماغ و سر نکارت
 اطباء هند را بهما تقدیر بر وجود او اقرار است و گویند در نواحی سر قریب حجاب از اجتماع مواد پیرساده که
 غلیظ و متعفن میباشد کهها از وی متولد گردند و محدث این قسم صداع میشود علائش خارش شدید
 در نفس دماغ پدید آمدن و از بینی و دنان بوی بد پدید گردیدن و هرگاه که مریضی متحرک شود یا
 فقط سر را حرکت دهند در وقت او گرفتگی و سببش آن باشد که عند حرکت سر کرمان هم متحرک
 گردند و تند دندید پدید آورده در دمی آرند علاجش به تفراغ و تنقیه دماغ توجه دارند و ادویه
 قاتله دیدان بکر دار عصاره برگ شفا و لوت شامی و طبعی افستین و در منته ترکی و جران در
 بینی دمنده صداع بحرانی این قسم در دسر از سیجان ماده بحرانی عارض حال بیمار زاری گردد
 علاجش حبس میلاده و توجه طبیعت با عانت پردازند و مقوله الطیب بخادم الطبیعة بحضو خاطر
 یاد می آرند صداع عقب لومی این قسم در دسر در اکثر حال لوم کثیر خاصه که در لوم اتفاق افتد
 ظهور می پذیرد علائش آنست که بعد تناول طعام و ششام روانه طبیعت الحال زوال میگردد و طبیعت
 پذیرد علاجش با طبیعت داضمه همچون خاکستر چوب بخیر و سرکه نمایند و باقی تدبیر از انواع صداع مطلق
 اخذ نموده بکار برند فائده گاه باشد که این قسم در دسر مزمن گردد و وی مندر باشد بر نزول الما انقباض
 سفیدی بول که در صداع شدید پدید میگردد و دلالت بر لانت یا سراسیمه نماید فائده در تمام قیام
 صداع از حرکات و جماع و تناول مسکرات و مخرات با انواع پردازند و بر نیان از وضع او شدید
 التبرید و مخدر همچون لفاح و افیون خاصه بر مخرج سر باز میدارند اما وقتیکه با هیچ تدبیر تسکین پذیر
 نباشد آنوقت رخصت است تا بهم مصیحات یار کرده بکار برند و مبدء از تقویت دماغ و طبیعت
 بکار نیارند صداع بعضی بعضیه نام آهنی سلاح است که یلان در هنگام جنگ از جهت صیانت ضرب
 تیر و تفنگ سری پوشند از اینجا که سلاح مذکور تمام سرفرا میگیرند از آن اعتبار بصداع بعضی و خودی
 موموم کنند و این صداع از تمام انواع عسر الاقلع میدانند سببش آن باشد که انجیره غلیظه در تحت
 ام غلیظ یا ام رقیق بند گردند و تمام سرفرا گیرند علاجش تنقیه و تعدیل و تقیل ماده است و بعد از
 تبدیل مزاج منوجه باشد و قرص کوب لارض بر سر مو خالصه استرده استرده طلا نمایند و حقه و پاشویه
 فرمایند و باقی تدبیر که از جهت انجذاب انجذاب ده موزیه همچون حجامت سابقین و دلک قدین است

منوجه بد و شون و سفوف مبارک از برای تنقیه دماغ و اسهال خلط مراری و بلغم غلیظ قوی بحال
 پیشین صد صفت سناکی گل بنفشه بسفاج تر بد سفید بلیه سیاه از هر یک یکدرم زنجبیل مقل ازرق
 بادیان رومی رب السوس از هر یک ربع درم قند همچند مجموع با عرق گاو زبان نیم گرم خوراندند
 و اگر سقمونیاد و دانگ اضافه نمایند قویتر خواهد شد و اگر مصبر نیدرم بیا میرند قوی تر باشد سقمونی
 که رطوبت فضله بلغمیه از سر و دماغ بیرون نماید صفت شونیز فلفل کندش از هر یک یکدرم کوفته
 بجینه با قلیله روغن گل و سرکه آمیخته در بینی چکانند و سر و ریشیه آرند تا رطوبت با سانی تمام
 از راه شام بیرون آید فصل در صداع شقیقه و عصابه شقیقه نام در دیت که تمام سگیر
 بلکه شقی فرا پذیرد و خواه در زمین خواه در بسیار قرار یابد و عصابه در وی باشد در محل بت عصابه
 که بعضی از زنان از جهت صیانت هر هفت یعنی زینت و درستی مود در هنگام سنام بر پیشانی
 که در درستی زلفها بر پیشانی نماید بر بندند و از خواص این بر دو در دست که بجز طلوع آفتاب
 در گیرند و تا تاب او نشد اومی پذیرند سببش نیز که یا سنا حار که اندام متعصبه میباشد و در آن
 مقام قیام نمایند یا در آن محل نظور میسرند و در شتر این محبتش گردند علامت این بر دو در دست
 که از گرفتگی و سبب صداع که در حرکت شتر این تسکین آید آنقدر بیمار را راه رحمت پیماید اگر ماده
 آماده این علتها یعنی شقیقه و عصابه بار و میباشد در هنگام طلام شتر او گرفتن و بجز دتاب قناب
 تسکین بر بر فتن است علاجش تبدیل مزاج بعدلات مناسبه فرمایند و مومیانی و کافور و عطر گلاب
 در قسم حار با عمل تعیط مفید میارند و فصد قیال و پیشانی راه آسانی نماید و اگر عاف آید
 تا هم بند نکند تا ماده آماده علت خود بخود بر طرف میگردد و در قسم بارد و در علس با قند
 چندید ستر بر پیشانی طلا گردانند و روغن گل و ربینی اندازند و دیگر روغن فلفل و فلفل زنجبیل
 مسادی کوفته بجینه در بینی دمنده و کذا نمک لاهوری فقط یا بد فلفل بدستور دیگر انکاب آب
 نیم گرم گردانیدن و روغن فتن در بینی چکانیدن گویا بیمار را از اضرار رانند و اگر افیون
 و صمغ عربی بر اصداع شتر طخیف زده چسپانند تخفیف می بخشد آلا نه دماغ بر اصداع نهند و همچنان
 طلا کردن جبهه مجره یعنی سیاهی دوات خاصه که از دوده جراج و صمغ عربی ترتیب داده
 باشد از بهر تسکین در دوشید خیلی مفیدی آید و اگر خون اصداع بر محل اصداع بمالند تا هم در دم
 تسکین می بخشد و کذا مصطلک با گل قند خوراندند نافع آید و یا براج فیکر او غار یقون مسادی الزن
 هر روز تا چند روز از دریم تا دو نیم دریم خوردن دمنده مفیدی آید فائده در تدبیر این علتها

۱۵
 در این نسخه شتر را با قنابل و در دشت خوراندند و اگر عاف آید

قسم چهارم در سرسام سوداوی و این سرسام دیگر نام نمی دارد علامتش جریح و فرغ نمودن و با
 بیخوابی بسیار بود و خود بخود سخنهای پریشان گفتن و از دیگری ناشنختن است و خداوند این
 علت چشم مردم کشاده دارند بلکه یک بر یک میزنند و در رنج تنبیر و تحیر شدید پدید آمدن است
 علائمش بعد از نفع بقیون و بقلنج و غاریقون و شحم حنظل و سقونی و جگر لاجورد و طبع خود
 آرند و با طبع بلبله و گاو زبان و بقلنج و بادرنجبویه و تخم کثوث و آسوطخودوس و ترنجبین است
 و زعفران بادام و خیارشیر حقه نمایند و موی سر سترده مغز تخم کدو و خرلوزه و ترلوزه و نیلوفر
 بنفشه با شیر زنان بر سر طلا کنند و غذا شور بای و جلا و حلوان خوراند خاصه در آن زبان کب
 در فتور بود و در حدت و شدت تب بر زیر پاچ و اسفید پاچ که بی سر که باشد اقتصار کافیت
 سقا قلو س پسین مملو و قافین قسمی از سرسام که اصعب ترین قسام است چنانچه در اکثر کثر
 از سه روز کار بیمار با انجام می رسد و معنی او درخت موت عضو و بطلان حس است علاج فی الحال
 فصد قیفال نمایند یا عرق جبهه کشانند و بعضی بر آنند که درین سرسام قبل از مرگ و سه یا م قصد فصد
 نکنند و بعد از نقضای مدت مذکور فصد رگهای مزبور نمایند و رگ زیر زبان نیز کشانند و بقدر
 مناسب خون بگیرند و هر چند توانند بهجت انخذاب مال مواد و کوشش بلیغ نمایند چنانچه اول وضع
 محاجم بر کتفین و بعد از او بر فخذین و پس بر ساقین نمایند و شلوات بارده و طیبه و سیدم پیش
 بینی آرند و شیره از خرفه و کاهو و آب سی و عرق بید و گلاب بنوشانند و آصده از خردل و
 عود صلیب و عرق قرحا در سرسام بارده و با فروغ نفع تمام می بخشد و دیگر تصفیه فریون و تخم
 حنظل نیم گرم بر سر سرم بارده نمودن و تکمید فرمودن نیکو فائده بخشد فائده در تمام اقسام سرسام
 با شویه و شد اطراف و انخذاب مال مواد و دستبویه طیبه پیش بینی نهادن فائده تمام بخشد و گدا
 عطر گلاب و سرکه بر با فروغ سرم نهادن و دیگر مرغ یا کبوتر سینه شکافته گرم گرم بر سر سرم
 بارده بندند نیکو فائده بخشد و دیگر پوست های یا زغال در زمانیکه از تن جدا کنند و بر سر سرم بندند
 نفع کثیر خواهد داد و دیگر آرد شعیر با آب شکر خمر کرده بر تاه گرم از یک طرف نان بخند و بر و غن
 گل چرب خسته نیم گرم بر بندند و بعد دو ساعت بخند نمایند نفع کثیر خواهد بخشد بعون ب مجید
 انشایه اگر خداوند سرسام با هیچ غذا و دوا آرام نکند و در و بینی او کجی گیرد علامت ملاکت است
 و اگر سیلان اشک مخصوص که از یک چشم سرم باشد نهایت بد می باشد و کذا بول سفید مثابه شیر یا
 به است مانا نمودن علامت قرب موت است و چنان غرق غرق بودن و یا از بینی با گوش

سیلان خون نمودن فائده هر کجا آفته در دماغ پیدا و پدید آید آب سرد خوردن و بدان غرض
 با مضمضه نمودن مضر تر باشد و این قاعده پر فائده در تمام اقسام مرضهای دماغی یا د باید و شدت
 و دیگر در بعضی اوقات قرائنطس بلشیر غش منتقل و مبدل گردد باید که علامات و امارات ملاحظه نمود
 معالجه فرمایند و با تخمین یا تریب می پردازند و این قاعده پر فائده از باد خود بر باد میسند فائده
 در بعضی اوقات در حمیات حالتی بگردار بیوشی و فراموشی و اختلاط عقل و ندر بیان شدید پدید
 میگردد و بیچگونه از درم سرد و گرم و خشک و غشی می باشد این حالت هم سستی است بر سرسام غیر حقیقی علاج
 فی الحال فصد قیفال نمایند و حجامت ساقین فرمایند و استعمال پا شویه و شمانیدن دستبویه
 انخذاب داده آماده انجیره بچقنه لینه و شافه کنند و لیکن اطراف بلا گرفت فائده تمام بخشد
 فصل در سرسام رتبه بفتح اول و سکون را و مملو تحیر بصرت خداوند این علت را ظلمت در
 وقت برهاسن در چشم پدید می آید و گاهی قوت حساسه هم ساقط میگردد و سببش آنست که روح
 نفسانی در رگهای دماغ بر مجرای طبیعی انسان نفوذ نتواند نمود از آن سبب تیرگی و ضیغی
 پیش چشمها و بینایی و چون اشتداد پذیرد و وار میگرد و علائمش حسب سبب تدارک فرمایند و
 مطبوخ داده تنقیه بقم نمایند و تقویت دماغ بمشروبات مناسبه ملاک الامور میباشد فصل در
 دوار بضم اول علتی است مریض گردد اگر دوار خود بسیار اگر دوان و متحرک نهدار و سببش آنست که
 روح با صره از سبب مجنبه و در معدن خود می گردد و این مرض با سرم لازم میسند و دیده و هرگاه این
 علت استحکام پذیرد علت صرع یا سکت درگیرد و علائمش حسب سبب تنقیه نمایند و اما که داده و
 منع لقاعدا انجیره نمایند بخوبی که در سرسام و اقسام او مذکور گردیده فرمایند اگر داده حار باشد از یون
 و قمر سندی جلاب نموده بنوشانند و در بار دوار المسک اطریفلات خوردن و سبب دیگر
 اطریفل کشنیز نیز بهتر از این علت نجات داده و کذا آله و کشنیز از هر یک سه درم گل سلیوفه درم
 در آب قیسانند و قدری جوشانیده دادن نفع می بخشد همچون مجرب گل سرخ انبر بارس
 قوغل از هر یک سه درم صندل سفید گل آرمی پوست ترنج پوست لیسته بادرنجبویه از هر یک
 دو مثقال کشنیز تخم خرفه گاو زبان گیلانی از هر یک یک درم رب سبب صد مثقال آنجیره همچون
 کنند و دو مثقال خوردن و سبب دیگر اگر اندرین همچون ورق طلا و نقره و فاد زهر اضافه نمایند
 مقوی خواهد بود و اگر عنبر یا مشک در دم ضم نمایند اقوی تر خواهد شد همچون دیگر کشنیز
 حب بلسان تخم شامتره از هر یک یک مثقال گل سرخ تر بد سفید تخم حنظل مصطفی از هر یک یک مثقال

مشقال کوفته چینه در شیر و لبلب مجنون کنند و سه مثقال خوردن و دهنده مجرب دیگر از برای دوار
 مزمن صفت قرفل ستمانی از هر یک چهار درم زیره سیاه آلاچی خورده و الاچیدانه زرنبا و از هر یک
 در می سنبل رومی نیم درم شکر پنجم با عمل منزه و عرقه حب بندند و یک حب قبل از خواب
 با آب گرم خوردن دهند و اگر دوار شد از پیروید و تلخ تلخ کاشمش گردانند و دو تلخ کاشمش
 از ایارج است و غذا گوشت کبک و کجشک و خود آب بتوایل عاره خوردن دهند و از مروت
 و مخرات پیریز کنند فائده گاه باشد که در حال خلومعه دوار بسیار عارض شود باید که فقه
 چند برب حصرم و تفاح یا شربت انار یا غوره تر نموده بر نهار خوردن دهند و اگر دوار از
 ارتفاع بخار اندام پیدا و بگوید اگر دوا مثل امتلائی عروق پس گوش و ارتفاع بغیر و نشسته
 پدید بودن است علاجه جوش تنقیه خلط غالب نمایند و اگر از مشارکت جگر باشد بدرات پروارند
 و اگر در مقرر جگر ماده آماده دوار باشد فی الحال با سهال پاک گردانند و اگر از جگر از محل
 دل نضا عذگیرند و محدث دوار باشد مقویات و مفرحات خوردن دهند و غذا لطیف و
 خفیف خوراند و اگر از محال طحال بر فاسته محدث دوار باشد فی الحال فصد سید دست
 یسار گردانند و اضده محله در سعال آرند و اگر از مرق یا کلیه یا مثانه یا فخذین یا ساقین
 یا جلیین بیمار نضا عذگیرند و محدث دوار باشد علاجه جوش اماله ماده ممرعات تقویت
 تنقیه اعضای با وقت نمایند و فصد و مسهل نیکو دارند انتباه اسجره که از رحم و کلیه و مثانه
 و مرق نضا عذگیرند و حار باشد در اکثر و آنچه از ساقین و جلیین و فخذین بر غیرند و شند
 اما در صود و بخارات رحمی اختشاقی رحم و احتباس طث یا نفاس نیز یا باشد فائده در زرا
 شیخونت دوار مزمن مندرست بر صورت صرع یا سکه و اندرین علت غفلت راه دهند
 و بنا بر تنقیه معده داروی تلخ خوراند و حب بسیار در هر شب یا را گردانند فائده گاه
 باشد که دوار بصداغ منتقل میگردد و گاهی صداع بدوار تبدیل گردد و انتقال از علتی بعلة
 بسیار جا دیده و با ثبوت رسیده چنانچه در تنهای ماده چون صمم حادث شود تب زوال گیرد
 یا عکس پذیرد و اگر بعد صمم هلال صفراوی دست و به صمم زائل گردد یا عکس آورد و در کنگ
 تشنج رطب بچی و چون بدو خون بواسیر و سعال مزمن بوزم خصیتین زوال پذیرد و قواق
 امتلائی معطاس علی هذا القیاس انتقال گیرد یا زوال پذیرد و فصل در سر بختین بیدار مفرط
 از اندازه طبیعت که بیاید میفراید علاقه اش تقدم کثرت کار و تعب بسیار وقت اغذاه وجود

بسیار

کثرت حرارت و بیوست است در اندام و شام یعنی مقدم دماغ علاج تعدیل و تبدیل مزاج
 نموده منومات پروازند و خشخاش و کاه و وریان تازه بنوشانند و شیر زنان خصوص از پستان
 بر سر و دوشند و طیوبات بارده بویانند و مغز تخم کدو و طباشیر و آلاچی خورده از هر یک مثقال
 زعفران چار قیراط با شیر خشک شیر دار که بمقدار چهار توله باشد و شکر سفید ستی درم بطریق
 معجون طیار نموده بکار بند مجرب و روغن عجیب الی سر که در صداع یعنی گذشته اند و غیر
 اضافه کرده بر سر مالند و غذا برنج و بارال شعیب از جهت اغذاه مقرر سازند و از اغذیه وادویم
 و حلیف و نمکین بر سر دارند و دیگر برگ شادانه و شیر کوسفند بگویند و بر پا بندند و چند روز
 متواتر بسته دارند فائده بخشند و گذار و روغن بذرا بلنج بر اصداع نیم گرم مالند کاکج درست
 پنج عدد یا سه عدد بر نهار بلج نمایند و بقیه بطریق دستبویه درست و شسته بوسیدن نفع
 تمام بخشد و اگر سر از نضا عذگیرند عاره و لذاعه باشد و یا قودا خوراند مجرب دافع بخوابی
 و رافع خشکی دماغ صدفه تخم کاه و منتر بادام مقشر خشخاش سفید مغز تخم کدو و مغز بهدانه از هر
 یک دو درم کوفته بروغن بنفشه آمیخته بر یا قودا گذارند و یا در شیر کوسفند ضا و کتند و ویه
 منومه آقحوان حاکما زعفران شبت تازه شامی سفرم کاه و لفلح شادانه نیلوفر شادانه
 چوب صینی خشخاش سفید آیر سادایر منومه آواز تیا آواز آب آواز برگ درختان افهنا
 عجایب و غرائب گوش کردن فائده اگر در بخوابی سرفه خشک یا بوا مید بخات و شوار شود
 انتباه بخوابی و گریه که با اطفال شیر خواره عارض شود بیش و در گوش یا در چشم یا در شکم
 تا نورم دماغ میباشد علاجه جوش سبب ندارد نمایند و اگر شیر در معده فاسد گردد و تدریش تفس
 کنانیدن است و در سر مزاج دماغی جذبه ستر بویانند و روغن خشخاش بر سر و سر و نگاه دهنگام
 شام و بگاه مالش فرمایند فصل در سببات بضم سین بجمه خوانی است طویل ناطعی که بسیار از خواب
 بیدار شود و خرخره پیانی زند و در نفس و رنگ چهره هیچ رنگ تغییر نیاید برخلاف مسکوت که اندر
 جمله عوارض بعکس او باشد و خرخره نزنند سبب کثرت رطوبت و سستی و برودت است بر نفس دماغ
 علاجه جوش بمعالجه صداع بارد و لیث غش پروازند و نمک و سبوس نیم گرم بعل تکبید مضید و انداخته
 چند و سیادانه و قفل سیاه بار یک نموده نفوخ کنند و سرکه و کشیز در پیش بین گذارند و آب برگ
 مورد و قطور سازند و اگر از کلاب مشک تعیط نمایند فائده تمام بخشد و اگر از ضعف دماغ پیدا کرد
 با دویه مقویه تقویت دهند و تضییع هم مضید آید فائده ثبات علت سبات فالج و لقوه و صرع

و سکنه آرد و گاهی از اجتماع ماده حاره قرائط از ماده بارده بیشتر غش و سهر و سبات با هم فرام
 یعنی یکجا جمع شوند و علامتش درازی هر واحد میباشد علاجهش مرکب نمایند فائده گاه بیمار از
 بیداری مضطرب یا بسیاری خواب غاصه مستغرق بماند و اندر آن حالت غش و سبات که در حال بلع
 اغذیه بر قصبه ریه می افتد تا چیزی از اکولات و مشروبات فرو نرزد و سرفه شدید پدید نرود
 اندر آن حال از کار خود باز ماند و بد انسان ماند و بیمار بعال شدید بد حال شود و هنگام تناول
 طعام اغذیه و مشربیه از راه بینی بیرون آید ظهور این معنی زبون است فصل در بلاد و اشیاء
 آنچه مدخل دقائق علوم و مسائل فنون تغییر یا نقصان راه یا بدان را بفتح اول بلاد نامند
 و آنچه فساد در ذکر و فکر یا تحلیل امور نفسیه رود بدان را فراموشی و نسیان میگویند و این امر از
 اکثرت برودت و رطوبت که بر اجزای سر و دماغ استیلا آرند پدید آید و پدید آید باشد چنانکه نقش که
 بر سطح منقش نموده اند و بالعکس این علت از بیست اجزای مذکور نمی باشد زیرا که حفظ و تمسک
 کاری بیست است اگر برودی لقمه گیر و بزرودی به سهو پذیرد و ماده او صفر باشد و اگر بصداد
 روی دهد ماده او سودا باشد و اگر بسرعت تمام می فهمد و تادیت هم یاد میدارد و ماده او خون
 باشد و بالعکس او ماده بغیم بود پس اگر فساد و رقت خیال که محال او آخر بطن اول است حافظه
 که جای او در دماغ میباشد راه یا بد علامتش آنست که انسان روی یا یعنی خوابهای کمتر بیند
 و یا از یاد بردارد و کذا جمله صور محسوسه مجر و غیبه و بیست فراموشی مینماید و اگر فساد او در قوت تحلیل
 که آن را متصرفه نیز نامند و او اسمی که این هر دو قوای در بطن اوسط دماغ جاسیدارند حاصل آید
 علامتش آنست که صاحبش صاحب افکار یعنی بجز منافع و دفع مضار و کارهای خویش بکلی به
 اندیش میباشد علامتش حسب سبب تدارک نمایند و در سترغ و تنقیه دماغ خاصه ماده رطوبتی
 زیاده تر آمده تر و متوجه باشند و علی البدوام با انجام کارهای و فکرهای و غور سائل دقیق رفیق
 دارند و هر بای زنجیل و وجع خوردن و پند و تلبان همراه زبیب ترکیب نموده خوانند و ثقل
 مصری بافتن یار کرده روزی دوسه بار بخوراند و کندر با شکر تخم ساخته در صبح و رواح
 خوراندن بخور نیز نمایند و روعن فتنق با قلیلی مشک بتی لعل تحیط بکار دارند و کذا چند بیدار
 زعفران خالص و مشک بتی و سنبلویه نمایند و بویانند نافع آید و نیز چشمه پدید تمام همراه خود
 داشتن با نخاصیت منفعت بخند و کذا دل بد بلع کردن دافع بلاد و نسیان است و
 قر قفل و سیاه و کندر با یک نموده و در سه لسته گرم بر دماغ تمکید نمایند مفید آید همچون

مغرب مقوی دماغ و تنقیه دهن بیدار و بی بدیل است صفت دار چینی بهمن سبل روی
 حب بلبلان عود و صلیب مصطکی کندر و ریای زعفران اصل السوس و روع عرقی سعد کوفی
 و ج اسطوخودوس کبابه اسارون از هر یک نیم مثقال بلیله کابلی نار جیل از هر یک نیم مثقال
 فندق یکدرم زنجبیل و آرقفل فلفل سفید از هر یک سه درم آب ریشم مفرض بشد درم شکر
 سفید و غسل مصفای نیم رطل بطریق معروف همچون کنند و خوردن دهن همچون مجرب است
 برای دفع صرع و فالج و نسیان و بلاد دهن بیدار و بی بدیل است صفت اسطوخودوس
 تسرین بلیله کابلی از هر یک یکدرم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه و آرنجی از هر یک چهار درم
 متصبر زرد و زرد خطائی غار یقون سفید کندر ریای فستق یکجینج از هر یک سه درم شکر بتی
 عنبر خالص از هر یک قیراطی هر سه کوفته بخیج با عسل همچون کنند و یک مثقال در غده و اتصال
 خوردن دهن و دیگر از برای لقویت حفظ و اعضای ریشم مجرب است صفت مالک کنی
 مقشر سه جز و آرقفل زنجبیل دو نیم جز و قرقه یک جز و بار یک نموده و بر روعن فتنق حریموده
 با عسل مصفی بیا میند و سه درم خوردن دهن بلاد ری کبیر که جالینوس ترکیب فرموده و
 بسیار ستوده که هر که بگزیند و بخورد حافظه او تا یکسال زوال نگیرد و صفت فلفل و آرقفل بلیله کابلی
 بلیله مقشر شیره ۶ مثله جند بیدستر زعفران خالص از هر یک چهار جز و عسل بلاد و روعن فتنق
 سعد کوفی شکر از هر یک ده جز و بر روعن فتنق چرب کنند و بصل مصفی بشد و شش ماه در جود نهاده
 در استعمال آرند او به مفرود و مرکب آب ریشم مفرض و آرنجی فلفل و شکر با عسل هر چه بیشتر آید تنها
 کافیت آطر فیلات مر بای بلیله مصطکی فندق اسطوخودوس نار جیل فائده عجیبی بخند و کذا
 نمره الحفظ که کنایه از بلاد است خوردن او قهره حفظ می آرد و انقباه حجامت بر فقره کردن و
 بغیم با فراط خوردن و کذا سبب کثرت و عدس و با قلی و شیر کثیر نوشیدن مضرت است و کثرت
 جماع هم مورت این علت است فائده کثرت نسیان اکثر بخور با صرع و سکنه میگرداند اندر آن
 علت و بیولت بکار نیاید است فصل در ریا لحو کیا و وی است که ظنون فاسده و افکار کاسده
 با بیمار عارض باشند و رای از مجرای طبع بگرداند و حدوث این علت از کثرت سودا طبی
 یا تا طبی باشد که در اندام فقط یا مشام بیا گردد آید چنانچه هر گاه که سودا طبی در مقدمه
 میباشد و پیشاید بفرایند محدث این مرض تواند شد و سودا طبی است که هر خلطی که در نفس خود قرار
 گیرد چنانچه لطیف دی تحلیل پذیرد و کثیف وی باقی ماند اگر چه سودا طبی بود محدث این علت

فائده داده و همچون سنجاق در انجاق اینکار بسیار بار آورده و الم فیض افیمون با یاج خوردن
 نفع تمام بخشد همچون مجرب از برای امراض سودا و دایخو لیا نم المجرست صفت سناکی
 شحم خنظل اسارون صبر سقوطی افیمون کفاح شفتی از هر یک هفت جز و کل گلاب شش
 جز و مرورید ناسفته چهار جز و لاجورد مغول سه جز و خنصر خالص مشک بتنی از هر یک نیم مثقال
 شکر سفید پنج مثقال در شیر گوسفند حل کنند و بر طریق معروف همچون کنند و سه درم خوردن و سه
 و یکم بندق سندی مشک بتنی علی النوبه باریک نموده و بر دهن گاو آمیخته سحوط نمایند
 مجرب افیمون لاجورد مغول از هر یک مثقالی همراه مار الجبن که از سنجین صادق الحموت
 طیار نموده پند خوردن دهند و یکم سبغول با شیر بز یا شیر زنان بر تارک گذارند و چند روز
 هر روز تازه بدارند و لعاب از اسبغول گرفته و آب نبات شیرین کرده رغبت دهند و عود صلب
 و زمر و در گلو آویختن با نخاصیت منفعت بخشد فائده گاه باشد که خداوند این علت بدخوی
 و سینه جوی نماید پس باید که آن را پابند و مقید سازند یا بصربت سیلی که بر رخ نیلی آرد و هر آن
 کنند و گرسنگی و تشنگی و بخوابی مفرط با خداوند یا بخو لیا مضر تر میباشد و این مرض بحسب عرض
 منقسم بر چند قسمت چنانچه دایر الکلب و تانیا و قطرب و عشق و دایخو لیا مرقی و اخلاط بعقل
 و پیدایان آمانیا چون سعی را نام کنند و وی چنان باشد که صاحبش بگردار سگان یا دیگر درگاه
 بر انسان حمله مینماید و چیز که در دست او آید آنچه را تلف و ضائع نماید و خداوند قطرب برنگ
 قطرب که جانور است سیاه رنگ همچون ذباب بر سر آب که در تالاب که راستا چایا بلانظام هر
 می و دو و دومی آرام نگیرد و همچنان صاحبش را هر دم از مردم فرار باشد و بر یک جا قرار نگیرد
 چنانچه گاهی در صحرای شیند و گاهی در قبور مسکن گزیند علا جش در میان یا فوخ که اجزای
 دماغ متحرک نمایند و غ دسند و تنقیه داده سودای صفراوی فرایند فائده افکار فاسد و کار
 کاسه متاع و التئ و بینش که لازمه تمام اقسام دایخو لیا است قلیب لبیب باید که بر تبع ظنون
 همچون مقتضای فحواى الطبیخ دم الطبیعة که بدو زیاده تر طالبی باشد او به و اغذیه در
 بیمار لازم شمارد و این معنی الا یعنی نمی انگارد و چنانچه اندر میناب جناب حضرت گاهی مغفرت
 دستگاری حکایتی که سمیع از والد ماجد و جد فرخنده خویش شنید پیش ذره حقیر یا و میفرمودند
 بر طریق سزنگامشته آید حکایت چنانچه زنی در عهد شیخ بوعلی بلال علت جنون مبتلا گردید
 و ایام عمر با و نام واپس و خیالات تنهایی میکرد و ایند حتی که از خوردن اغذیه و او به هم بگردان

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

گردید و با عمل دواب آبی خود میخورد و در حضور مردم مردم بصیحه قویه در آمد گفتی که گادی ام فربه
 و سیمین بقصا ب خطاب نموده مراد سچ کنانید و شحم لحم من قسمت فرموده هر سیمه بخورد و اوقافی مرقه
 او ازین معنی قرین غم و الم گردیده و در خدمت شیخ بوعلی رسیده التجاید و آوردند و تمکلی و جملگی
 چگونگی احوال او در معرض بیان بعرض آوردند شیخ مذکور بعد صفائی ذکرند و بر تبع ظنون
 مجنون بهیقین دانست که طبیعت او براسیت معالجه بطریق فیض مسمیه حدیسی بهدایت میفرماید
 و پس پس تا بعد از این او سیاید و گفت که فردا بلباس قصابان بلبس گردیده و اسباب انلاخی
 بهم رسانیده خواهیم آمد الحال شما باز گردید و از حال قدم با وای مفهوم نمائید چون روز روشن
 شد شیخ صاحب سخانه او با چند تلامذه شرف و روادارانی فرمود و بعجل قصابان لباس عوض
 احساس حرارت و برودت نمود و گفت که این مادگاو کمال نیرال رسیده و چنان مفهوم
 گردیده که مدتی آب و طعام ندیده پس بنابر تسهیل به تخمین ده دوازده روز بجا کولات و مشروبات
 او روی توجه کافی می آرند تا بعد زوال نیرال فسخ فرموده قسمت لحم و شحم او نموده آید همچون
 بجز و صفائی رفر شیخ میگفت که نان آب و غذا اشتاب آرید و مرا خورائید تا بزودی آثار
 غث و نیرال باز و ال پذیرد چون او احتالش اغذیه و اشر به حاضر آورد و هر سیمه میخوردی و
 می فرمودی برگرد تا در معدود الایام بوسیله این جلیه باز الیه پیوست و اعاده رطوبت پیوسته بصحت
 و عافیت تمام رسید چون این حکایت هم متضمن فوائد با قواعد بود و لاجرم نقل نمود عشق بالکسر صریح
 از قسم جنون که از دیدن صورت محبت قاهره و مودت با هر وائل گردد و بجز وصال معشوق
 زندگی عاشق بر محال میباشد هر چند که محبوب در نفس الامر زیبا یا نازیبا باشد و در حالت مفارقت
 و عالم غیبت او بدو رجه سقوط می انجامد و یا مشرف بهلاکت میگردد و اما چون یکبارگی دیدار
 بعاشق زیاده حاصل آید دفعه عود و اصلاح مینماید چنانچه این معنی از مطالعه بعضی شعرا عاشق که
 در حاله فراق و لدا گرفته اند حاصل گرد و رباعی جانان مرا بمن بیارید و این مرده تنم
 بدو سپارید و گر بوسه زدن برین لبها نم بد تا زنده شوم عجب ندارید بد و گاهی عشق مجازی
 بکثرت ریاضت و صفای نفس عشق حقیقه منتقل و مبدل میگردد و از اینجا بر فایده درج عرفاء
 معرفت جان جیان یعنی حضرت حق جل و علا مینماید علاج عاقل را بوعظ و پند معقول گردانند
 و مجرور را متامل نمایند و از معشوق سخنانی ناسر او نازیبا نقل فرمایند و اکثر اوقات بحکایت
 و روایات زایدان و سیر بوستان مشغول دارند و مفراحت یا فحوتیه خوردن دهند و از قرابت

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و سماعت نشید بجز آمیز و شعاع محبت انگیز بر سینه کنند و بهر حال که دانند و توانند وصال عاشق با معشوق کنند که ازین بهتر و خوشترند بیدار نیست بکمال قهر و زاری شربت شیرین و میوه مفیوم چنان مفید نیستند که بوی صحبت یار فائده اغسال اندر آنیکه معشوق غل نموده باشد در زوال عشق مجازی نفع کمال می بخشد و یا بساط معشوق با آتشسته بعاشق بنوشانند در زوال عشق فائده کمال میدهد و کذا آب تراب مقتول حکم آب مغول میدارد و دیگر گفته اشتر در پنبه پیچیده پوشیده بر بازو عاشق زار بستن فائده بسیار می بخشد فائده بقرط عشق را در منزل نصف مرض بالجو لیا شمرده و ابو نصر فارابی در باره عشق ثلث حصه چون اطلاق برده و اکثر محقق هم برین متفق آمده اند که عشق بجز نازک خیال و شفقت حال نمیباشد مایحویا مرقی مراقب کسر اول و تشدید قاف گاهی لفظ مذکور بر پوست شکم اطلاق کنند اما مراق نام عشا است که از خارج بر روی احشاکشیده است زیر جلد شکم و زیر او صفات است و زیر او ژب که براحتی معده و جگر و امعاء و طحال و مراره و غیره اشتغال میدارد و آنچه چون سوادای ناطعی در اعضای مذکوره جمع میشود و بواسطه حرارت باطن مترکم گردد و بسوزد خواه متورم کند مراق را یا فی پس متصاعد باشد بخارات مظلمه از وی و بدینا رسید محبت خیالات واهی و تباهی و اختلال افعال میگردد و بعضی بر آنند که صاحب این علت را بسبب تصاعد سحر متکاثر گردن گنده و سطر میشود و سوزش شانه هم لازم باشد چون نفخ در پرده مراق واجب کنند از اعتبار لزوم نفخ و مراق مایحویا مراق نام میدارند و عند البعض سببش آنست که ورم گرم یا سرد بدون عرض تب که لازمه مرض ورم است در قعر معده یا در مراق عارض میگردد پس اگر ورم گرم باشد علائمش وجود حرارت در معده و درد سرد و سوزش کف دست و یا بالکثرت جشاء و خانی و نقصان یا بطلان هضم است و اگر ورم سرد بود علائمش کثرت بزاق و گرسنگی کاذب و وسوسه بسیار و احساس تصاعد بخار و در میان هر دو شانه و ظهور قرقر و وجود تپش و خواق و قشر بر پوست علائمش بقول جالینوس فصد سلیم و بقول روفس فصد صافن نمایند و عند البعض رگ با سلیق کشانند و اغذیه و ادویه و دیگر تدابیر بمانا مایحویا نمایند و سناکی ماده از اعراق مراق بیرون آرد و مطبوخ شایسته و جای خطائی بحجت این مرض بسیار بار مفید دیده و آثار اشعیر از برای این قسم مایحویا عمده تدبیر است و شراب فستقین سبزه مذکور و آنوشاد و تولوی و اطریفل افیتونی و کلکند گاو زبان و کلکندر خاصه که از کلکندرین

طیار نموده پسند اختیار سازند و کذا خمیره گاو زبان خمیره یا قوت دوار المسک و سفوف افیتونی و سفوف مروارید و شراب بر شیم و معجون اسطوخودوس و معجون بقرط و معجون بنجاح و سفید مجرب آله جای خطائی لیله کالی بادر بنجویه از هر واحد مثقالی زعفران جوز بلویه سافج سبزه قر قفل الایحی خورد بسا سه خود غرق از هر یک دو مثقال پوست اترج پوست بیرون پسته از هر یک سه مثقال شکر سفید نبات از هر یک دو مثقال زرشک بیدانه پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب آب بھی آب نارین از هر یک هفتاد مثقال معجون کنند و خوردن دسند مجرب آله گاو زبان گیلانی بادر بنجویه یکسرخ نیم سفید و سرخ کستیر برابر وزن کوفته بخته در آب سیب معجون طیار کنند و چهار باشد اختیار نمایند و اطریفل زبانی در سه اتصال بهای این علت معیدل و بی بدیل است فائده بعضی اطباء بر خلاف قاعده حکما اندرین قسم مایحویا بمرا و تخمین و کسر نفخ ادویه قویه و اغذیه مسخنه میدادند و یا رجات خورانیند قطع نظر از نفع احتراق شدید در مراق ایشان پدید میگردد فائده بعضی اصحاب قیابا باشد که بعد تبادل طعام ناخوشی و اضطراب تمام در معده ایشان ظاهر گردد و گاهی در دشدید و گاه در در خفیف در معده ایشان پدید میآید مادام که تمام غذا مسخرد و هضم نمیکرد و آرام نمی یابند مگر در آنحال که اسهال بگیرند حکایت این خاکسار بیمار همین مایحویا دیده که بعد تبادل طعام تادیت یک ساعت بی آرام شدی و با تنفس نفس ناطعی و کرب از شکم بشکلی معیدل شد و سپس با هضم خود نایم کلام گشته و قائم بر قوائم گردیده گاهی زدی هر چند که بعضی پزشکان خفقان مشارکی چند شسته بمقویات دل پرداختند اما از قدرت قادر هیچ اثری و تضرع نیانند هرگاه که نوبت تدبیر بر فقیر رسید از پیرایه تقریر او ثابت گردید که بگردار تلاطم آب ناخوشی اضطراب و رفم معده و حوالی او پیدا و هویدای آید و بعد او در میان شانه بگردار رفتا مورچگان چیزی صعود نماید و بار بار اظهار نمود که هر چند از اطباء ادویه مقویه معده خورده چند مجلس با جابت اسهال طبع فردا آورده ام ره بجای نبرد پس فقیر بتوکل موالمیتر کلکندر بر وجود علت احشا از اصحاب مراقیا چند شسته با قصد فصد مبادرت نمودم و با منشر به افستین و اطلیه عطریه مامور فرمودم از فضل شافی اسقام در معده و الا یام آرام تمام فیت فصل در اختلاط العقل و الهذیان این هر دو علتها از اقسام مایحویا میباشند که بادنی تفاوت با یکدیگر مترادف باشند سببش آنست که حادث شود در افعال فکریه و غایی

بر سبیل تحریک یا تغییر از کثرت حرارت با نقصا در اجزای خاصه رطوبت در وسط که محل تمیز و تفکر است
 گاهی ماده آماده این علتها یا غدا میباشند و گاهی متعدده و مراق و در رحم و او عصبه منی و
 کرده و اطراف میباشند که آنجمله از این عضو که بر دماغ رسیده موجب اختلاط یا بیدار میگرد
 و بیدار بختین نام هرزه درائی و از آن خانی است علامت این قسم بالبحر لیا تقدم آفتست
 در عضو مذکور علاجه استفرغ با تقویت دماغ میباشند فصل در فالج که فلج بتاری
 تنصیف را گویند و وی چنان باشد که نیمه تن از طول استرخا پذیرد و بیش آن باشد که در
 و او تا عضلات قسمی از فضلات رطوبتی دماغ و جز آن سده افتد و از آن سبب قوت حیات
 محرکه در عضای مذکور میروند و نتواند نمود و یا بسبب انقطاع اعصاب و انقطاع عضلات نیمه آن
 جانب کرخ و سست میگردد و یا بلا وقوع سده نیم با غلبه حرارت یا برودت یا رطوبت یا
 یبوست مزاج عضوا فاسد گردیده از کار خود کاسد میشود و بناچار از حال اعتدال گردیده
 شود و اندرین صورت هم اثر قوت حساسه محرکه میروند و در عضو مذکور آن جانب منور میگردد
 پس اگر ماده آماده فالج در نخاع یا دماغ باشد نیمه تن در طول استرخا میگیرد و اگر در جانب
 اعصاب نخاع هر دو شق انصباب پذیرد تمام اندام بدون وجه تحس و حرکت گردد و اینجاست
 رابو تانی ابو بلقیامی نامند و گاه باشد که سبب مذکور در شعبه از شعبه اعصاب افتد و عضو
 که بدان شق تعلق دارد حس و حرکت میگیرد و حال آنکه باقی تمام اندام سلامت باشد بگردار
 حنجره یا مری یا زبان یا مثانه یا معای مستقیم یا انگشتی از انگشتها یا عضوی از عضوات استرخا
 پذیرد و باقی اندام صحیح و سالم بود و یا بسبب انقطاع و انقطاع فقرات گردن یا پشت بوقوع سقط
 یا ضرب یا بطنی رود و بدینا گاه اگر کسی گوید که تمام اعصاب اندام بحجر عصبه محبوسه که غیر محبوسه
 شده اند چگونه ماده آماده فالج و استرخا اندر داخل بوده محدث امراض مذکوره خواهند شد
 جوابش آنست که جمله اعصاب و رباطات و او تا از مسالک ضئیه و مسالک خالی نیستند
 بگردار ارض یعنی تراب و ریشه اشجار که هیچگونه انودج خلل و معاک در او مشاهده نمی آید اما
 باقصای اعضاء آب رسیده تازه و مطرا میاید و قوت نامیه با ترقوت خود از نار و انار و می فراید
 بدینسان روح نفسانی که بسیار لطیف میباشد از منابت و مسالک عصبها باسانی هر دو خود
 تا اقصای اعضاء افاده حس و حرکت میفرماید پس اگر نفوذ روح فقط در عصبه محبوسه بود
 دیگر اعصاب از شمار و حجاب قاضیت و افادت حس و حرکت خارج بودی پس بدین صورت

ماده آماده فالج و استرخا از راه منابت مسالک مسالک عضوات با قوت داخل کرده محدث
 استرخا و فالج میباشد چنانچه حال نفوذ روح نفسانی در هر زمان انسان با جز منافع و فرار از مضار
 متحرک باشد و بالعکس بجز اگر اید عللاج و در مرطوبی هیچ ادویه و اغذیه قویه بخت تحریک ماده
 تا بهفت روز و بقول بعضی تا چهارده روز نرسند و فقط با العمل و کلفتند علی اقتضای روز
 و مطبوعات مناسبه مثل انبیون و تخم کرفس شبت و ناخواه و صطک بنوشانند و بعد از روز
 روز چهارم مرقه از لحوم و جاج و دراج و پیچ و چنوک و حامیم دائم بی روغن طیار گردانند
 اختیار کنند و منضجیات داده با یاری فیهرا استفرغ ماده از دماغ و نخاع فرمایند اما از
 استعمال سرکه و دیگر موصفات اغذیه مولد بلغم و خواب بعد اغذیه از غذا و رنجین آب گرم بر
 مروت در هر حال اجتناب از شام و نهار و بیجاگاه از ظهور اثر طول نشده بالنسبت بدن کلا و طلا
 مشغول باشند و صلیت و غسل خوردن دهند و از تبرج و تلطیف ماده ازین ادویه اختیار نمایند
 صفت تخم شبت مرزنجوش اکلیل الملک حلیه تخم خروع نیم کوفته آنجمله اصل السوس منقشر
 قنطاریون و قیق تخم غنفل غسل مصفی روغن زیت خاصه کهنه بر طریق متعارف عمل بخند
 حقه نمایند قول شیخ الرئیس اندر منابت است که اندرین مرض حقه و شافیه با ادویه
 قویه می باید نمود و از ادویه لطیف و ضعیف پیچید و در عمل استعمال نمی باید فرمود زیرا که از
 ادویه غیر قویه ماده آماده فساد و حرکت آید و میل بخروج نموده اند و لفا و بیناید و از
 استعمال ادویه قویه فی الحال مستفرغ میگردد و حتمی حمله قویه حبت منقح حبت سیطرج
 حبت مقل حبت فریون حبت یاری حبت قط حبت جاد شیر حبت عشرت حبت کو توالی
 حبت محمد ذریا یاری هر اس یاری فیهرا یاری روغن یاری لوغاد یا یاری ارکا غایس
 یاری ثبار و بطوس یاری جالینوس این جمله یاریجات که گذشته اند هر همه اصول اند و باقی
 ترکیب فروع اویند و معنی یاری و وار شریف و دوار الهی است یاری فروع یاری و
 یاری مرکب یاری شیخ الرئیس یاری انطاک یاری لوفیطوس یاری فیسا غورس یاری
 اندر و ماخس که این همه یاریجات در قرابادنیات مسطور و مشهور اند و مسلمات اخلاط
 غلیظه و متقی بدن و دماغ و دماغ اند و در دفع امراض بلغمی و سوداوی بغایت مفید اند
 انقباه بعد تنقیه از برای تقیل و تحلیل بقیه ماده این روغن و قنقار و دماغ چوب
 و مرغن و کشته دارند و کر روغن زیت روغن حنظل و روغن انجوان روغن کل کلنج

روغن نارودین روغن قسط روغن ابل روغن اذخر روغن اترج روغن بلاد روغن
 بطم روغن جندبیدستر روغن بان روغن چوب چینی روغن جوزاثل روغن فریول
 روغن خنظل روغن شونیز روغن خردل روغن عرق حار روغن سوسن روغن مرزنجوش
 روغن اذراق این همه روغن ها تدبیر و قریح در تمام اقسام مرض های عصبانی مفید اند
 قائده ثابت این قریح خراسانی ثبت نماید اگر از زبان و دهان مفلوج کلام بر وفق مرام
 بصحت و رستی تمام بر آید علت در مشام یعنی دماغ میباشد ماده فقط در شجاع میباشد
 در هر دو صورت این علت متعسر العلاج است و دیگر سرداب یکدزدیم و بوشانند و بروغن و از
 تدبیر کنند دیگر ملح عجین و شمع با هم ضم نموده و گرم فرموده بعد تدبیر فائده تمام می بخشد
 برای فایده مزمن زنبق جوزاثل بیش از هر یک جزوی روغن کنجد است جزو با هم ضم
 نمایند و اگر گرم مالش فرمایند فائده جالینوس فرماید که شونیز با خلخرا میخند تعیض نماید
 ایضا یهودی گفته دوام استحمام یا بسایه بودی مینماید و کذا از بایق الذنب خوردن منفعت
 عجیب بخشد همچون که از برای فایده و استرخا بر عیدیل و بی بدیل است صدقه فلفل سفید
 و فلفل سیاه و آرد فلفل آله مقشر از هر یک ده جزو و مرصافی تخم کرفس غار لقیون سفید
 متصطک رومی تخم صنوبر از هر یکی پنج جزو و جندبیدستر تخم خنظل از هر یک سه جزو و غل مصطفی
 سه چند کل اجزای کوفته بجنه بطریق معروف همچون کنند و مقدار سه چهارم در وقت و اوج
 خوردن دهند از فضل و گرم فائق الاصلاح بهیچ و بازودی رو نماید فائده گاه باشد
 که اندرین علت حرارت در طبع مفلوج مینماید اندرین صورت فصد کنند و سکجین و شراب
 نیفته و آتش جوداده باشند و از برای کسر حرارت و قلع و قطع ماده بلغم زیر باج خوردن
 صدقت زیر باج پیاز سفید بگیرند و با توایل مناسبه بروغن بادام پخته نمایند و قلیه سرکه
 و شکر سفید اضافه کرده خوردن دهند و اگر بجای سرکه آب گامه اضافه نمایند و با کشنیز و زهره
 مطیب نموده دهند کافی و وافی خواهد شد فصل در لقوه بفتح لام نام جانوری است
 معوج المنقار که با عقاب اند و یا زنده بخت بهوست و باعتبار شباهت اعوجاج منقار این
 علت هم بالقوه موسوم گردیده بیش از آنست که در عضله های یکجانبی رو طوبت غلیظ گردد
 می آید و از آن سبب پهنائی وی از مقدار یک میباید و می شاید بفرزاید و در درازی نقصان
 راه نماید پس بالضرورت اندامها که متعلق وی باشند کشیده شوند و از میات و صورت خود بگردند

چنانچه چشم و ابرو و پوست پیشانی و لبهای خداوند علت کوز میشوند حتی که از اطفا می سران
 و انداختن بزاق و یکیدن چیزی عاجز نباشد بلکه بلکه علی باینی با هم منطبق می تواند کرد
 و این مرض بر دو قسم است یکی را استرخا نام کنند دوم را تشنجی نامند علامت استرخای است
 کثرت بزاق و تکرر حواس و جلد جانب باؤف است و مسترخنی نماید و در تشنجی برعکس او
 می آید علامت تشنج مثل فالج فرماید و تغیر و تعیض مفید دانند و جوزاویه در دهن داشتن
 و خردل باریک کرده و بروغن کنجد میخند در جانب باؤف هر ساعت بمالند و قوج و مصلط
 خوراند و آئینه چینی در مکان تیره و تاریک نشسته زیر نظر گذارند و تکلیف صورت
 خود را مشاهده نمایند زیرا که از تکلیف و غور دیدن ملقور بر صورت اصلی می آرد و مجرب
 زنجبیل فقط و همچون و ج همراه با العمل خوراند و روغن فستق همراه مشک خالص بالیدن
 انفع است مجرب حروف ناریه که ا ه ط م ف ش ز اند در کاسه چوب گرد و سا علی که
 در برج آتشی باشد بنویسد و هر دم زیر نگاه میدارند و کذا مسوره لم کین بدستورند و کواشته
 ملحوظ نظر داشتن با نجاسیت منفعت می بخشد و گفته اند که اگر مسوره مذکور بر قطعیج نگاشته
 در نظر خداوند لقوه گذارند در چند روز علت بر طرف نماید فائده سبب بفتح سین و بای موصده
 جیم در آخر معرکه به فارسیت که آنرا سبق و شوق نیز نامند و آن سنگیت سیاه رنگ و برق
 زود شکن و سبک همچون طلق که از بلاد سودان و جبال شام حاصل کنند و بهترین آن سیاه و برق
 و صافی رخو میباشد و بدترین قسم او آنچه بعکس او میباشد مجرب علو ابرو و غن و سیمه و قند سفید
 ترتیب دهند و با دار چینی و جوزاویه و قرقفل مسح بر محل باؤف بسن فائده تمام بخشد و بگوید
 مالش سیاه و صلیبت خمیر کرده بر تابه آهنی از یک طرف نان بزنند و بارو و غن بید بخیر حریخته
 و عرق حار باریک کرده و برو یا شیده بسن فائده کثیری بخند آفتاب باید دهنست که ارباب تخم
 اصحاب تقویم مدار تغییرات کائنات و سینه حرکات فلکیه و مقارنات کوکبه یعنی بر دخول و
 خروج سیمه سیار که با شمار قمر و عطارد و زهره و شمس و مشتری و زحل مشهور بسیار اند و دهنست
 اند و گویند که او هر یک بر ترتیب یکایک بر هفت سما واقع اند و داما در دوازده برج دخول
 و خروج میدارند و برج مذکور که با سم محل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبل و میزان و عقرب
 و قوس و جدی و دلو و حوت بر نام بیوت و هم بصفتی موصوف و در بهانیان با صورت جدی گمانی
 معروف اند و آن حصه است از دوازدهم حصص فلک البروج که در زبان اهل شرح و شرح بفلک

۴
 سبب تشنج
 اوج مال
 سبب تشنج
 سبب تشنج
 سبب تشنج
 سبب تشنج

قاعده صغار و کبار از هر یک سته جز و تهن سفید و سرخ از هر یکی شش جز و باشد مقوم بار یک که ده
 بطریق معروف بخون کنند و خوردن دهنده فائده گاه باشد که ماده این علت در دماغ عصب
 و در اخالت تمام اندام کرخ و سست میگردد و از روی ساس چیزی احساس نمی تواند کرد
 علامت پلاکت باشد و اگر ماده آماده این مرض در شقی از نخاع انصباب نماید نیمه تن خود میگرد
 و اگر در عصبی باشد عضوی که بان عصب متعلق بود خرد گردد و این علت مندرست بامرض فایز
 و صرع و سکنه و تشنج خاصه که مرض گردد و افتاده خداوند خدر را از اغذیه و ادویه گرم و
 خشک بر خدر باید بود زیرا که از ادویه و اغذیه حار و یابس خشکی زیاده گردد و بدان سبب در سر
 انگشتنهای او خدر هم پدید می آید و با تدریج در دیگر اندامهای نقیدی نماید فصل در اختلاج
 بکسر اول حرکت غیر ارادی بی تخصیص جهت در عضوی که انقباض و انقباض تواند کرد
 حادث گردد و سبب این علت ماده غلیظ بخاری است که از استحاله رطوبت غلیظ و غلیظ حاصل
 شود یا ریح در جا بند گردد و خود بخود بحرکت آید و با تبعیت او آن عضو هم متحرک نماید یا در
 قوت دافعه آن عضو ماده راحیه و غیره مداخلت افتد و از سبب افقه که بینما واقع گردد و یا
 عضون که متحرک و متخلج میگردد اگر ماده حار بود حرکت اختلاجی سریع تر و کثیر الزمن باشد و بارد
 بعکس او رود و در علاجش بر گویای کثیف یا دیگر چیزی که درشت مانند او باشد عضور را بلند
 تا سرخ گردد و بکشد نکات جاورس هم مفید آید و در تخمیل همراه شوینز عده ترین حضرت و بنا بر
 تخمیل و تقیل ماده تدرین بر دغنه های گرم بیجیل و بی بدیل است مجرب از برای اختلاج حاره
 یا لبه صفتت امرو و عناب از هر یکی بیت جز و پرتیادشان تخم کاسنی از هر یکی ده جز و
 کسرخ آیسون از هر یکی پنج جز و بطریق مطبوخ بنوشانند دیگر کبابه کر پزه شکر علی السویه
 گرفته مقدار چهار ماشه بیل و نهار خوردن دهند و دیگر از برای ماده سرد دفع تمام می بخند مجرب
 کلقتد علی یا مربای زنجبیل یا عمل طیار کرده پسند خوردن دهند و با کثرت ریاضت از جهت
 تطهیف و تخمیل و تقیل ماده مامور فرمایند و از استعمال ادویه قویه کاسر الریاح در صبح و
 روح اجمال ندارند از برای اختلاج اجفان و از چینی زعفران آب ساسه بر اجفان هر زبان
 طلا نمایند فائده اختلاج دائم خاصه که در رو باشند مندرست بلقوه و فلج و مسموم و
 مایحویا از اختلاج اندام پدید گردد و اختلاج لب زیرین علامت فی سته و اختلاج
 اضلاع مندرست بمرم نواحی صدر و اختلاج تمام اندام علامت سست بر سکنه و موت و اگر از

فصل در تشنج و این مرض قسمی است با ستم لازم که تقدص است یعنی با ستم آمدن اعصاب بدان
 سبب عضلات بسوی مبادی خود متحرک باشند و بالضرورت اعضا به طبیعت آن کشیده و طرخی
 گردند آنجا که سبب ضعیف باشد بی معالجه قویه خود بخود بر بیات و صورت خود گردانند چنانچه
 این معنی در علت صرع و تشنج و تشنج مشابه گردد و این مرض بر دو قسم است یکی تشنج رطب که با تشنج
 هم موسوم است میباشد و دیگری تشنج یابس پس تشنج رطب باشد و تشنج عارض گردد و یابس بر
 عکس او واقع شود و ماده رطب بطعم غلیظ و سودا میباشد و حدوث او چنان باشد که مواد مذکوره
 در خرج اعصاب انصباب کرده و آن امتلی و ممتد نموده در عرض بنفیراید و از این صورت
 در درازی عصبها نقصان راه نماید چون عرض بنفیراید بالضرورت حرکت که متعلق و وابسته
 آن عصب باشد او علی یا یعنی منبسط نمیکردد و یابس بجز تقدم متفرغات عینیه و بیدار
 مفراط و تعب گر سنگی و تشنجی و تشنجی و تشنجی شود و علاجلش در بلغمی و سودا و بعد از نضج
 تنقیه ماده فرمایند و بر دغنه های گرم چون قسط و فرنیون و یاسمین مالش نمایند و علتیت
 و جند بیدتر با عمل میخته خوردن دهند و مجرب الیوم بنوشانند صفت مجرب الیوم
 مرغ سیاه که بهندی که گنا تبه گویند گرفته و گلوی وی خفه نموده با باز بر مناسبه در و یک
 سنگین مقدار چار پاس بر آتش نهند و مرقه او بنوشانند و در بیسی عضوا و ف در رز
 کجند و مسکه نهند یا بالش فرمایند و در آبرن خاصه که این ادویه نشانند صفتت برگ خلط
 یعنی بید برگ که در گل تنفته جو متفشتر برگ خطی برگ خبازی عنب الثعلب بر دغن با دام ننگام
 بر آمدن از آبرن تهرین فرمایند و گاه بیگاه بر دغن با بونه هم عضوا مجرب کنند و از جهت
 ترطیب شکر و شیر عذتدیر است و اگر شیر زهره سدنیکو فائده بخشد و دمام بار و دغن که در تنفته
 و با دام بدستورند و کورترین فرمایند و و کر از از قبیل تشنج است و بعضی بر آنند که تدر
 ضد تشنج است از برای آنکه منع انقباض نماید که او مانع انقباض بود و چنان بود که اعصاب
 از هر دو جانب کشیده و تشنج باشند و بالضرورت بطور این معنی عضوا و ف ممتد و رست میباشد
 و بجای نمی گراید و این علت گو یا مرکب از تشنج است و خداوند این علت در رز و
 میرند و بقا نمیگیرند کز از بکاف مضموم و بر دوزای محجمه اطلاق کنند بر عضو تشنج
 که ابتدا نماید از عضلات ترقوه یعنی چنبر گردن و ممتد سازد آن در طول جانب قدام
 یا خلف یا هر دو جهت و قبل از حدوث این علت وجود کثرت خارش سستی لذت در جو

بر تخاصف تنم شبت قنطور یون و قیق تداب یابس بیدار بیدار نیم کوفته تخم کرفس بقدر حاجت
 جو شانه شکر سرخ و آبکامه اخلاطه نموده محبوسه و تخم قنطور و کوره ارمنی و ترید سفید سر
 نموده و دروغن ریت انداخته بعل آرند و از روز چهارم تا چهارم و پنجم گرد تنقیه نگردند و بعد بفضیج
 کامل تنقیه نمایند و اگر بنا بر تنقیج ماده جلابی از اینون و از زبانه و گنگبین بنوشانند و اگر
 باشد و بجهت اغتذاء غذا از نخود آب گوشت کبک تهوج خوراند و ترایق الذیب همراه
 مطبوخ بادیان و اینون خوردن و سنف فائده گاه باشد که سکنه از سبب قوع سقطه و غیر
 عارض شود علاجش علاج سسرم نماید انتخابه اگر در دشتید بیکبار پدیدار گردد و عروق
 او دواج یعنی رگها گردن منتفخ باشند و دست و پا سرد شوند یا اختلاج در تمام اندام پیدا شود
 که رویا در حال نوم رویای وحشت انگیز یا خیالات سرخ در حال بیداری پیش نظر منظور یعنی
 دیده باشند یا صریرا لسان بالکثرت عارض شود و مندرج در سکنه باشد و اگر سکنه از ماده
 بلغم عارض شود اگر از وی رمای باید بجلت صرع یا قانع یا لقوه منتقل خواهد گردید فصل در
 جمود و بضم جیم و سیم و سکون و او و دال جمله علتی است که حس و حرکت بیمار بیکبار فرو گرفته شود
 و بر حالتی که پیش از حدوث باشد بر همان حالت بماند مثلاً اگر سیاده یا نشسته یا خفته یا چپها
 باز کرده یا فرا کرده یا بر صنعتی که باشد بماند صورت میماند سببش آن باشد که خلطی از ماده
 سودا در بطن مؤخر دماغ بند گردد و از مشارکت دماغ آفت و از اجزای حساسه محروم گردد
 آید و از انجنت آلات حس و حرکت از کار خود بیکار گردند یا تمامه باطل و معدوم شوند و
 این علت به آخذه و تدبر که وقایط و شخص و شخص و موسوم است و عند البعض شخص علت
 است که در رود انما چشمها گشاده باشند و فرق در جمود و خداوند شخص و سکنه چنان کنند که در خلق
 مسکوت چیزی رقیق بعل وجود تواند رسانید و دیگر مسکوت لبکوت همواره مستلحق میباید و جمود
 مخصوص بوضع میباید و گزافتها خداوند شخص و انما گشاده مانند و اگر فرا کنند هرگز نمیشوند
 و در دیگر امراض فرق از اعراض است مثلاً از مصرع سیلان آب رصا و کف از دندان میباید
 و از جمود هیچ یکی از اینها در وجود نیاید و خداوند سرسام را اندران ایام تب یا بود و در جمود
 نبود و خداوند سبات طاقت با دای جواب سوال در حال ثبات سبات البته میدارد و جمود از
 اجوبه و اسوله باز میماند علاجش تنقیه دماغ کنند و تدابیر که در فصل سکنه و سبات تحریر میباید
 بعل آرند و تخمین سر تکمیدات مناسبه فرمایند فائده گاه باشد که این علت از اصابت سردی

مفوط یا از ملاقات برت مجده عارض شود علاجش بادمان چاره نمایند و کبیده سر فرمایند و گوهای نرم و گرم چون خرد قیسم
 بنوشانند و لعوقهای حاره بگردانند و غیره لقی نمایند انتخابه مثلاً راز ملاقاتش مع فرمایند زیرا که سسرم سقوط
 عصبانست و عده تدبیر جهت مثلاً است که از آب گرم غسل دهند و یا در بل الخیل یعنی سرگین بسپارند
 فصل در کالوس و دی مرصیت که انسان در حال خواب بد انسان بیدار که ویرا کسی میسار و با چیزی
 گران سنگ و سنگی گذارد و اندازد و حالت نفس و تنگی آرد و طاقت حرکت نمیدارد بلکه آواز نمی تواند داد و همچنان
 که گلوئی او را خفه نموده باشد سببش است که اجزای اخلاط غلیظه که در عالم بیدار از سبب حرکات ریاضات تقلیل
 و تخفیف یابند و در حال نوم سبب فقره ان اسباب محله بر مقدم دماغ گردانند و جرم او را میفشارند و مسالک نفسانی
 بند گردید باین چنین خیالات متخیل باشند و این علت را ضا غوطه و فرجک و خالق و غید لان و سگ چاهان و غیر
 نامیده اند و چنانچه خیالات بر رنگ غلبه اخلاط است لال فرمایند علاجش تنقیه خلط غالب بنویسند و فی الحال
 قیفا نمایند یا با سلیق فرمایند و حجت مساقی بای در حالت لقی نمایند و مقویات و عسل و سبب در عمل آرند و از
 اغذیه و ادویه تیز و بخار انگیز بر گیرند و برین طریق مواظبت نموده باشند صفت پوست بلیه زرد و بلیه
 متشتر آله متشتر اصل السوس متشتر از هر یک یک نیم درم متشتر رومی و آریجینی از هر یکی یک نیم درم و نیمه درم
 نیم درم و نیمه درم چهار درم بکفند بکفند وزن تمام ادویه هر سه اجزای کوفته بخیج بر دغن گزیده و سبب و همچنان
 کنند و اگر غسل صنفی داخل سازند اقوی خواهد بود و شربش سه درم تا چهار درم و دیگر با در بخوبی همراه غسل صنفی
 خوراندین نفع تام و آرام بالا کلام می بخشد فائده کثرت این علت مندرست یا سکنه و قروح و خون جمانا که
 نوعی است از اقسام بالخیلیا و عند البعض مرض نیست بلکه عرض است و مندرست بر حدت امراض مذکور فصل
 در قروح الصبغیان فی النوم و این حالت از تعاضد بخاره موحته در صیوان عارض میگردد که روح نفسانی از
 متوشش شود و از سبب آنکه مزاج اطفال خرد سال که در غایت تراکت باشد سبب از اسباب مخوف یا اعلام
 ناگه که در محلیه او بناید و روح نفسانی یا حیوانی او تمکن فرماید چنانچه در حالت بیداری بسبب لغزات
 توجه طبیعت بدین و شنیدن کارهای و گفتارهای لواحق و مراقب در معاند کور غلبه نماید و در حال نوم از
 ممر تجرید و شنیدن از امور مذکور عدم حرکات جسمانی و روح نفسانی تشویش حاصل آید و بدین سبب اطفال
 اندر انحال یعنی نوم جزع و فزع نمایند و گاهی را اثر روحانی یعنی تاثیر اسبیب مخلوقات عالم که آن چنین است
 عارض میشود علاجش بادیه آیه کتاب آسمانی و تمایم و عزائم فرمایند و از فساد شیر صنفی و استلا و تخمین
 غلظت شیر میباید علاجش اغذیه لطیفه مرصده دهند و غسل و متشتر و کثرت با شکر لقی نمایند و طفل را محو
 و رگهواره انداخته با قندی تمام حرکت داده باشند و کبر با خالص در گوی اندازند و خود صلیب در گوی
 آویختن با خاصیت نفع بخشد و اکثر حال اطفال را بیدار دارند و فتنه نه دهند و در سبب سبب
 بنوشانند و اطریفات و دیگر ادویات که بعد شیر باشد خوراند و از جماع باز دارند فصل در صرع و ان علت

با اصلاح مرضه نیکوترین علت دانند و حجامت پس گوش کردن خداوند این علت باز دوی تمام باهوش
می آرد و اگر حرارت زیاده تر باشد تاثیر بد مشهور شود و عرقه با شیر تر کرده بر یا فوخ گذارند و دیگر شربت لیون
همراه گاو زبان اصل السوس دادن مفید تر دانند و دیگر سداب تازه بویانند و زیر بالین بدارند که با نجا صفت
بخند مجرب جد و ارا حیل مقدار چار سرخ در شیر مرضه بر ضعیف یعنی شرخواره همواره دادن استیصال نهال علت
نماید دیگر مهره مرجان در آتش گرم کنند و در حاجبین داغ دهند و دیگر آب سیب و رطل عناب و لایق یک رطل
شیر بقر چهار حصه شکر سفید اضافه نموده شربت طیار کنند و مقدار مناسب صند و ضعیف اختیار کنند و دیگر صند
جذبید تر زیره کرانی تنها با یک پیله در عمل و جود و رطل چکامه بعضی بر آنند که این علت در سن شباب خود بخود زوال
پذیرد و هرگز عود نکند و اما هرگاه که نوبت این علت زود شود و مایل باشد انتباه نمی الامکان خداوند علت را از تنوع
آدانه قبل ذکرنا و بوق در عدد دانند آن در ترق و تفر و دارند و کذا از سوزن و در دوت مغر و بیضی داد و حال در بر
حال با انتفاع بر دارند قول بقراط آنکه اگر در مصر و قسیمی از جروح یا قروح هم رسد آنرا ببرد و تمام لغزشند
و کذا آب رخصان دمان و بینی صیان سیلان گیرد آنرا هم بند نکند و بعضی بر آنند که خوردن حبث و حنظل
الصحت با مرضه و ضعیف داده باشد و تمام و عزائم در گوی است فائده بخند و بعضی بر آنند که خوردن حبث و حنظل
از تاثیر دیدن صورت یا شربت شیر و اطفال فی الحال از یاد آید و با جرح فزع یعنی رو نماید علامتش بادمان و طبع
و زوی زیره کرانی جوش دارد و عمل مجور در حلق بخورد چکانند و کذا اطیت و عمل باب گرم فائده بخند و حنظل
و وضع بحاجم ناری بر ساقین باهوش باز آرد و خوردن یک نموده در کفهای دست و پا باند و جذبید تر
بنا گوش میوش بالند و در بینی دست قول اسکندر آنکه اگر مصر و باهوش نیاید بر سر و نگید میاید و یا نان نیم گرم
بروغن چرب فرموده بر سر بندند قول علی بن زین آنکه اگر عرقه با یک نموده در حاک صرع در بینی مصر و در مکر
عطسه ندانید بر توان داشت و اما قلا و او و انطالی فرماید که مصر و پیش از انظار موی زار و تیرید بر بیاض قول
خضر ابن علی مؤلف شفا لاسقام در بنیقام نشت که هرگاه حرارت غریزی علیل و تحلیل شد و اعصاب رخ نیت شفا
تدیر پذیر نباشد و کربارازی ابراز نموده هرگاه مصر و باهوش نموده و غوطه نیاورد و کف از دمان سیلان
نیاید قابل علاج میاید باشد و بالعکس از دال بر حال میاید جالینوس فرماید که مصر و در آخر فایح یا یا بخور یا
منجر گردد و نفس فرماید که اگر برگردن مصر و داغهای ابرص یا بهی یا ظهور بشود میاید بود فائده علت مصر
با بخور یا انتقال پذیرد و بالعکس او در کبر و اکثر میوشند بر آنند که این علت با علت سعه و نفوس و دوالی اکثر
حال زوال میگیرد یا انتقال پذیرد و انتباه مصر و را از دیدن شیا سرخ الحکمت همچون دولات استیا و اشیا و صفت
و شفات و تمام مستنقات و قانورت منع فرماید و کذا از بند یستی رسیدن و در دیدن و حید و در حید
تند نشستن و در و اندین است دور تر دارند و از خوردن اغذیه و ادویه بخار انگیز همچون ساروغ و زرد که بهی
با باد فاسی و دمای بخور رود و هندی مخلوط التلظ با پیله ناسند و صیحه قویه و از خواب یکبار جواب دادن

دعم و غصه و سردی و گرمی مغر و سحر است لبنیات و گوشت بزغال یکا که مانست فرماید و از قریب و اقتراب
طریقه فائده نوبت از صرع که مسمی است بصرع که هستی که خداوند او بگردا که همان با ظاهر رنجیات جبری دهند بخت کثرت
تر اکم بجار بر اجزای داغ باشد بدیش استفرغ داغ است فصل در بخند ج بفتح اول و سکون سخانی و ضم جارحه
دفع ذال معجم عربی حالتی باشد که در خداوند تیب بیات توان میگرد و معضای از مریز با گران تر میباشند و با
خیمایزه و فازه ظهور نیاید حال آنکه تیب نباشد فقط تر اکم بخنده باشد و بعد سرد و یکد و ساعت دور میگرد و گاهی فائده
و گاهی بی تکرار میاید علامتش غصه فائده و باقلیل غذا خوردن فرماید و در مریز را آب کشی یا مریز شراب جاعل میباشند
و کشید تر خوردن فائده تمام می بخند فصل در عطا ش بضم عین ممل و شین معجم علتی از ظهور در مریز غم غمیده
با اطفال خود سال شیر هار ص میگرد و علامتش است که هر چند آب نوشند سیراب نشوند و تارک مریز نشوند بل نیست
ی بسند و آب است که در چشم تا حلق مفهوم نماید و این علت مسمی است هم نزول الیا فوخ و تمام اندام خداوند علت رد کرد
علامتش تیرید و ترطیب فائده است و تراشه کرد و خیار یا آب کشید و عرقه با قیله عطر گلایه سیر که بر سر گذارند و ساعت
تجدید نمایند و کذا اعلیل و در آب سرد و دروغ تا مدت طویل نباشند و مارا الشیر نعم الله بمر و انداخت فصل در حنظل و حنظل
این علت باشد که خداوند او حالتی همچون خارش و کاش و در سر می دارد و از کوفتن و فشاردن سر متلذذ شود علامتش
ترطیب تیرید میباشند و تفرغ از داغ صفر است از داغ فصل در زلزله و زکام و وی عند الجبهه ماده آاده علامتش که
از بطون شریفه و اجزای لطیفه و باغ بر طور فضا باشد که سبب کافت مسام شام و تر اکم بخنده حاره یا بارده جدای گرفته و
مستحیل بر طوبت گردیده بود و در قاطر که از وصل قریع و اینست با ادا و بخار یا بطل مانع منعکس شود پس آنچه از راه بینی آید
بنام زکام و آنچه بجانب حلق و صد و صد گردید زلزله یا با فوخ موسوم میاز و آنرا بل نیست زکام رد است تمام می دارد
زیرا که از دیدم حدوت سل و افساد میباشند و کذا محدث تحقیق و خدر و تورم و ده و حنظل خاق و در و دندان و شیم
و گوش و ذات الصد و ذات الحنجرت و توجع منقذ اسهال و در و صد و توجع الکلیف و شج و شوه قویخ و انداخت
دیگر چند مرضها تواند شد از هر آنکه اگر زخمی نشود و بهر اندامی که نزول نماید بر علتی که مخصوص آن عضو میباشند از وی پیدا
و بهیود آید چنانچه گفته اند که اگر قوت داغ ضعیف شود یا منفذ یک دفعه ماده مخصوص است گرفته گردد و از
کثرت ماده میتواند که سکت یا جمود پیدا کند و اگر ماده محصور که مذکور شد کمتر باشد تجار و لیت و منافذ راه آید و شش و ح
نفسانی و حیوانی بند نموده صرع می آرد و اگر سببی در نفس داغ از کسب حرارت احتراق پذیرد یا بخور یا دیگر و اگر
ماده که آاده بر نفس طبع باشد در گوشت داغ و اغشیه او انداخت و گیرد از سبب سراسم و سبات و آنیا و قطره چون بندد
و اگر در گهای سر و داغ داغ بند گردد و در و در و شقیقه و عصابه پیدا آید و اینها اطباء از حجت بنا کنند و فرماید
که ماده نزله را بند نگیند و اگر بند یانند بزودی تمام گشتا میند و بهیود بکار و انداخت پس اگر طوبت نزله رفیق دوی
حدت باز دوی یا سرخی مائل باشد این علامت حرارت است و بالعکس علامت برودت و بعضی بر آنند که کثرت نزله یا
زکام موجب امنیت اعلال طحال و جذام میباشند اما حقیقت تمام در قریع شام یعنی داغ می آرد و اگر نزله با حدت رسد

که اذاضه از کار یعنی تاب آفتاب لطافت و دقت گیرد و مانع ابصار بجای نمی تواند شد و باز هنگام ظلام و سردی هوا که محو غلظت بوده روح با صوره را تکرار نماید از آن جهت در روز ناز و غم و شبهه چیزهای غمی بسند علاجش قصد و حجامت بر ساق پای نماید و مسهل داده و رامت صل گردانند و چگونگی پیش و برادر اگر گذارند و فضل و دار فضل و زنجبیل و وچ باریک کرده بر گردانند و آبیکه از وی بر آید با سیل در چشم افتال نماید دیگر مراره گرگ فقط در چشم کشیدن فائده تمام و در فصل در هر چه بفتح جیم و در هر چه صد عشا است اندرین مرض مرین در روز روشن هیچ نمی تواند دید بلکه چیزی از پیش روی خویش نتواند فهمید سببش آنست که روح با صوره از حرارت و حدت او قوت و برقت پذیرد و این علت در ایام گرم و گرما و گرمی مردم با کثرت درگیر است و با صوره عشا میباید چنانچه تاب آفتاب روح با صوره را قلیل یا تحلیل نماید و هنگام سردی و ظلام از برودت چنانچه با صوره بحال آید و بعضی نگارند که خلطی تیز در دماغ گرد آید و با تیزی وحدت خود روح لغائی را فاسد یا کاسه نماید هر چند که تاب آفتاب گرمی میفراید و با تیز در دماغ با صوره طال گردد و گفته اند که اگر چشم در روز قوی البصر میگردد و بنیای چشم در تاب آفتاب از صافیت بعید دید و او دیدنیهای آماج مولودی تدبیر پذیر نمی باشد علاجش دماغ را بعد از تنفراغ ماده قوت دهند و تبرکات که از جهت صدمه و سبب عار ارقام نمودیم بکار دارند و در خط و با یون و بنفشه الکباب میباید و از گلاب سرکه و روغن گل تخم نموده همیشه پیش بینی دارند و تسبیح بر روغن بادام می نموده باشند و خون کبوتر سفید در چشم کشند و شراب خشخاش بنوشانند فائده خداوند جبرائیل علیه السلام شیرین آمده غوطه زند و اندرون غوطه چشم بکشاید و گداز شیر و خمران در روغن بنفشه و که در بینی چکانند فضل در تخيلات و وی آنست که در جوف هوا شکلهای رنگ رنگ در دیده دیده میشود پس اگر همین خیالات بسبب سخاوت معده یا در خلا و ابتلا معده افراط و تفریط گیرند و اگر خلطی از اخلاط در دماغ یا در طبقات چشم قرار پذیرند همان زمان هم انسان بد انسان خیال نماید که چیزی از خارج در پیش چشم می نماید و گاه باشد که ازین خیال هم می ترسد و استدلال خلط از رنگ خیال بگیرند و این خیال در هر حال ثابت و برقرار نمی باشد بلکه حسب تغییر گاهی زایل و گاهی ناقص شوند و آنکه بر یک حال متکین باشند و در یک چشم نمودار شوند آن مقدمه نزول المار میباشد و خاصه نزول المار آنست که اول در یک چشم خیالات و دیدن پند و روز بروز بیمار از حس البصا و آینه فائده گاه باشد که علت خیال تلذذت یکسال بر یک حال بسیار ثابت و برقرار میماند و در آن حال هم هیچگونه خسارت در بصارت راه نمی آرد بلکه مردم آن مردم هم مکرر نمی نمایند ازین صورت حکم توان کرد که بیش و کثرت علاجش از بر دفع خیالات و دفع سخاوت از معده و غیره بر اطریقات مواظبت فرمایند و اگر ماده آماده این علت در دماغ باشد تنفراغ فرمایند و شراب الخیال در استعمال آید و صفت شراب الخیال امرونی خرد عتاب لایبی متفقه منقی بنفشه اخلاص مرندی سنائی از هر یک بیت جو و پستان شرم ترید سفید اصل السوس خراشید از هر یکی پانزده جز و آفتیمون و لایبی اسطوخودوس کشتیز خشک از هر یکی ده جز و بطریق معروف طبایع بوده بر بهار

رغبت کنند آنقدر در ری را بجای آفتیمون اسطوخودوس گل سرخ خطی تبدیل نمایند و در غلبه بلغم ترید و زرد خوراک و کشتیز نصف جز و نیز اضافه نمایند و دیگر تخم کرفس خشخاش سفید شامه تره شمع قرمز از هر یکی یک جز و بزرگ بود سه جز و هر سه را بجوشانند و محوری مزاج را بده جز و لب خیار شنبه بنوشانند و بلغمی مزاج را بده جز و غار بقول و سوداوی مزاج را با یکجز و حمرانی و لاجورد و مغسول بنوشانند و اگر بجای شکر شهد انداخته ترکیب طیار نمایند و قوت بیمار دهنه خوردن و دهنه مجرب از برای بخارات و خیالات هر قسم صفتی ترید سفید سنائی شرم از هر یکی یکجز و تخم کرفس کاشی خشخاش سفید شامه از هر یک نیم جز و نقطه رومی چهارم حصه جز و اگر خیالات بر رنگ سیاه در دیده دیده شود همراه شکر سفید بنفشه و اگر خیالات سفید در نظر منظور باشند با عسل دهنند و اگر زرد رنگ بودند همراه شربت بنفشه یا کرکده اختیار نمایند مجرب برای خیالات و سخاوت که از دماغ پیش و میرود باشد صفتی سنائی متفقه منقی تخم کرفس از هر یکی ده درم مرزنجوش بخورم باشد که بده فصل در نزول المار و این علت بر دو گونه است یکی آنکه خلطی رقیق و حاد که او نهاد و تحت اقدام بعضی انام مخصوص عقاب انصاف پذیرد و در بعضی بر دو پارچه گیرد و چنانچه خداوند این علت پای بر زمین نتواند نهاد تدبیرش در جایش تحریر شود و در اینجا کنایت از رطوبت است که از سر فرو آید و در رقبه عنیه باین طبقه قریبه در رطوبت بعینه است و اما چون این طبقه مخرج شعاع و مدخل اشباح است بر قدر که طبقه مذکور بار طوبت مذکور گرفته گردد و با تفرغ خیار سرد و صفا راه می آرد و گفته اند که این علت در سایه چشم بخت پیدا آید علاجش می باید که در ابتدا تنفراغ بر سر و بعد از تنفیه دماغ و از آن پس دماغ بر گهای پس گوش و اصداع با هموش تمام کنند و التمام شدن آن چند تا که ماده آماده خسادست آنکه گیرد و افساد پذیرد و دوار المسک تلخ خوردن دهنند و کحل مرارت و حمر چشم اندازند و دماغ مر غدا غمر رسیده در دیده کشند و که آموراید با بصل کرده و با قیاس عسل مرزنجوش و صفت و اصل الکحال فرموده است مجرب خاکستر خطافات یعنی بر سبب که چشم کشند ازین علت نایب یا بند و دیگر حلیت یکدم بار یک نموده بار و عن عیان و زهره گاه و شفاف سازند و بعمل الکحال در استعمال آید و دیگر اقلیم از ر و نقره سوخته با بند الکحال استعمال نمایند و این معجون همراه او در شبگاه خوردن بخورند و بده صفت حلیت کویج ترکی را از لایب زنجبیل بر او و در آن بار یک نموده با یک وزن شنبه سفید و کحل رغبت سازند و که اجعتیت فقط خوردن و در چشم عمل الکحال کشیدن فائده مجرب دیگر اقلیم زرد نقره سوخته و آرد فلفل توپال مس بر چه برابر گرفته در روغن بادیان لغو و صلایه خوب سلا کنند و در چشم کشند و همچنین مجرب بر نگارند که روغن آجری که از سر و سر چشم کشیدن از وقت نزول المار مصلوب نماید و و آبیکه به نسبت دیگر ادویه که اندر دهنه و مرارت اندازند از دهنه در قوت قوی و از آنکه نزول المار دافع خیالات و صفت بصارت هم مفید است صفتی تو تیار کانی مغسول در آب مرزنجوش و آب فو خشک صلا بده و خشک کنند و از زنجبیل و فلفل و دار فلفل آمیزان چینی و در جز و بزرگ بر نذران و خنصر و کثیر

و آتش و زنگار و در سطح آفتاب و نوره کج در آب باز صلابه کرده بر طرین کحل الکحل نمایند و اگر نوشاورد
 هم درین اضافه گردانند اقوی تر خواهد بود و دیگر مشک تبی سنبلیله رومی از هر یک یک جزو در عفران دو جزو
 و در شیتان چهار جزو تمام ادویه بار یک نموده بطریق تعبط بعمل آرند و در آنکه بلا عمل قیج قاصد
 تواند بود و صفته نیما صفت یک جزو در اسنج یک نیم جزو در مال ربع جزو در سرکه صفیانی یک جزو در اول اسنج
 و در اسنج را با هم هم نمایند و باقی ادویه بار یک نموده و از بارچه حریر بخت در صلابه با آب حنا صلابه
 کنند تا بگردار غبار گردد پس صبح و در و اج با میل در چشم کشند در کمتر مدت شفت رطوبت فضلیه خواهد کرد
 مجرب دیگر که از برای نزول المارغم الدوار است صفته صابون خام پانزده گرم با کار و بار یک نموده در ظرف
 آهنی اندازد و بر آتش ملایم گذارد تا آتیا یک گرم قیر یک گرم بار یک نموده اند و سیاه میزد و با دست
 سخن بلیغ فراید تا سیاه گردد پس با آب برست خفنی ش حل کرده در چشم کشند و دیگر مراره بکوی ده جزو در اسنج
 ده جزو در قیون توخا در از هر یک یک جزو در شمشل نصف جزو در آب سداب کج و انداخته و سخن بلیغ نموده و
 کنند و در چشم کشند و آفتاب خداوند نزول المارغم الدوار صفت و تندرست و مخرات و مرطبات منع فرمایند و از
 فوکه که رطبه و تابی تازه و پیاز و کنار آب طعام و از مجامعت دور تر دارند قاعده مادام که تمام آن نزول
 انصباب بندد و در حدقه در نگیرد و بیکدام از انشیاء و از انشوار و در دیده نهد و از دستکاری هم بپرهیزد
 نباید و اگر کسی از تکلیف باز دستکاری نماید باز آب نزول اعاده نماید تا بر سرش آید که بعد استمال نزول آب
 مدت یکسال در گوشه صبر از زوایا نماید و با دست فرغات یعنی مسهلات اندام و دماغ را پاک نماید و مفتی
 سده در استعمال آرد و بعد از قیج یعنی دستکاری میفرماید و بعد از دستکاری زردی بپوشد و روغن گل
 و عروق اصغر بیکرم بر فاده نهاده بر پشت چشم نرم بندد و از بملکی و جملگی حرکات بدنی و نفسانی دور و نفوذ
 دارند و در مکان نظمه مردم مستقیم گذارند و اگر در هر دو فایده بر اصداع که محل دماغ است از آفتون وضع
 عربی و دیگر هر چه سرد و مختلر باشد تعصید کنند و اگر عطسه آید باید که بینی مالیده عطسه او برگردانند و از انداختن
 غلیظه هیچ نخوراند و چون رفاده کشند در پیش چشم زمره داخل نماید چه بد و نا باشد آویزند و از شعله آفتاب
 نقاب بر رو گذارند فایده در نزول المارغم چشم که گدازد قابل دستکاری باشد و گدازد که از وی دستکاری
 با ادویه و دستکاری نباشد و نزول المارغم صاف و شفاف بود و از مالیدن چشم متفرق و پلشانی بگرد
 رنگ و مستدل الرقت باشد قابل قیج بود و هرگاه با عطسه نذر و دشنامی مستطیل شعل نمایند در دیده
 شود و معنی قیج گردن آب نزول از جای بجای دیگرست و اقسام خیر قابل قیج یعنی دستکاری بسیارند
 چنانچه هر یک باعتبار تفاوت رنگ و قوام نام دیگری دارند چون غمائی و در حقیقی و حبشی و آسمانخونی و منتشر
 رقیق که استمال نگردد و استحکام قوام نیز بر دوز حاجی و آمینی و آخضر و آصف و آخضر و آخضر و آخضر و آخضر
 و در روز یک دستکاری فرمایند و از آنحال بر لبض بصراع و امتلا مبتلا نباشد و اگر در آنحال سعال یا بخود

و روز هم معتدل الی و در نیم با خد و معالج هم هر دم انیس و هم جلیسین یا ر بوده صبح و روح تقطیل تحت الی
 ی پر دازد و با خیر و منیر یعنی با ذوق و شوق تمام میکام بوده تسلی و تسفی داده باشد فصل در وضعه فقیه دل
 مچله و سکون میم و فتح عین ممل و نام و یوز علی است که پیوسته چشمها را بشک و تر باشد و بی آنکه آفتی بگریه چون
 بشه یا حرب یا در شتی بک یا انقلاب شعر روی در دوگاه باشد که کار بدان حد رسد که زمان شکم میلان نماید
 و هرگاه این علت از زمان پذیرد محدث سلاق و بیا من الحدقه و تا کل و انشا ایداب گود و اگر بسبب قوت
 یا امتلا مبتلا باشد آب غلیظ القوام و گرم لصباب گیر و بداند که ماده دومی است و اگر آب سرد و کثیر از پیش
 نماید ماده بلغم و اندو اگر رقیق و سخت گرم بر آید ماده صفر باشد اما از امتلا ماده سودا این علت وجود می گیرد
 علامتش حسب ماده تنقبه نماید و بر اطر لفلات موطبت فرمایند و کفکند خوراند و سنبلیله رومی و عرق الکحل کشند
 و آب غوره و بلیله شیان کرده در استعمال آرند و کد آسرمه سیاه و حنظل و ساق بر چشم گذارند و دیگر سرکه و عفران
 بشراب قطور نمایند و رنگ بهری دو درم قفل مفت عدد و دستورند و کور قطور بسیارند و بلیله کالی بخیل گرفته
 در تنور گرم بر خشت گذارند تا که خمیر بخت گردد پس بر آورده بکدر عفران در چشم کشند و دیگر تو تیا مغول و جزو
 کسد عروق اصغر صبر زرد و از هر یک یک جزو در قفل نصف جزو با عمل الکحل در استعمال آرد و دیگر از برای دمه آرد
 مشک و قرقفل در قطنه تعبیه نموده در هرگاه بر سر درازند یا سر و با جامه ابریشین یا پشمین بسته دارند و مجرب از برای
 قطع رطوبت نزلی و مجد و بصر و بخت انبات ایداب بسیار از نموده شده صفت عروق اصغر عرق
 مورد و گندار نیست صفت علی السویه گرفته در ده چند سرکه بخت نمایند چون چهارم حصه آید صاف کنند و رنگ اسنج
 و سرکه سیاه برابر وزن گرفته ادویه مذکور و عفران و ملح عجین و شنج محرق و کسد از هر یک چهار جزو مشک
 خالص عشر جزو و هر یک یک گند و در چشم کشند و بلیله آب تارین چهار رطل بر آتش گذارند چون ربع آید
 فرود آرند و بمیان آب گلاب آب زبانه گرفته بر آتش دارند تا چهارم حصه آید با هم ضم کنند و رقیق مورد و
 اوقیه پوست بلیله زرد نیم اوقیه صبر زرد و عفران کنند تا پیشا حنظل مقدار حاجت انداخته و شیشه کنند و
 تاب نقاب خشک گردانیده در استعمال می آرد و مجرب دیگر دو انیک از برای جریان آب و ضعف چشمها
 مجرب است صفت ساق بندی آمیران حبشی کسد بلیله زرد از هر یک یک گرم مشک تبی یکد انگ بار یک کوزه
 الکحل نمایند تعلیم اگر دمه از سبب دستکاری یعنی بعد قطع ظفره و سبل و شتر نایق و غیره عارض شود علامت
 با شمای نیست هم نماید و صبر و کد روم الا خون و ما زو و ساق و عروق اصغر در چشم اندازند فایده
 گاه باشد که علت دمه بعد از دستکاری قطره گوشت گوشه چشم عارض میگردد و دستکاری از و ممکن نباشد و
 مولودی می باشد زوال او بر محال باشد فصل در طرفه بفتح ط و گون راه ممل و فاد و با فقط استبرخ
 یا سیاه یا کبود که بر ملتجی بوجود می آید و این چند اسباب هستند که آنکه لطمه یا صبر بر چشم رسد و بدان سبب
 رگهای چشم بگشاید و خون از او بر آمده زیر ملتجی بر صورت نقطه بایستد و دوم آنکه رگها از شدت امتلا خود بخود

در روز یک دستکاری فرمایند و از آنحال بر لبض بصراع و امتلا مبتلا نباشد و اگر در آنحال سعال یا بخود

بغایت سرخ گردند چنان نمایند که گویا تشنگ و منسج گردیده اند و از انطباق پیکها با هم متفرق و متفصل نمایند
دوم آنکه در چشم و پیکها قرمزی شدیدی پدید آید و در ویدان سبب چشمه های پویشیده مانند پیکها با هم التصاق و انطباق
پذیرند و سیوم آنکه ظفره پیکها بر پشت و نمک نیره داغ ناکرده برینند و بدین اتفاق التصاق شدیدی در اجفان
می آید علاج تدبیر این علت چنان کنند که اولاً بصنایع کار نمایند و میل اندر و در آورده زخم جدا می نمایند و
اندر بخال الکحال شیرینکه تدبیر میدهند و کذا انصبه مناسبه بر و غنک در استعمال می آورند و در میان اجفان فیتله
بروغن آلوده فرموده گذشتن و قبول نیم گرم چشمه ها انداختن لفع تمام می بخند و کذا سر سیه یا نافع این علت دانند
و دیگر تدبیر از مجت فایز برگیرند فصل در استرخا و الجفن و آن علتی است که پیک بر پشت نشود و سبب علت
وقوع استرخاست که در عضلات پیک واقع گردد خواه نقطه و تر که بدو پیک و شسته باشد سبب خطای فضا و شیشه
در هنگام فصد رگ بینانی علما جش تقصید قوا بضات بک در اثر و عقص و تحضض می نمایند و اگر هیچ تدبیر بکار
نیاید تشمیر فرمایند فصل در تقلص الجفن و آن کوتاهی پیکهای چشم است و این علت با سیم شتره هم موسوم
را د اکثر در پیک بالا واقع میگردد و باشد که پیک اسفل هم منقلب گردد بطرف خارج چنانچه تقلص تمام بعض
سفیدی چشم میارمی تواند دید و اکثر این علت از سبب تشنج یا قره یا التصاق طبقه پنجمه میباشد علما جش قطع
سبب تشنج و سبب تشنج میستگاری نمی بینند فائده گاه باشد که این حالت عند قریب ظاهر و با هم میگردد
فصل در غلظ الا جفان و دوی چنان باشد که در باطن پیکها بالا غلظت پیدا و پدید آید و بیمار بخود
نماید که در اجفان جوب واقع گردیده اما هر گاه که پیک را منقلب نمایند هیچ ظهور نمی نماید علاج تنقیه نماید
و اضمه محله مثل صبر و تحضض و در هر حال در استعمال آینه و بکرات و مرات موم نیم گرم فرموده بر اجفان بگذارد
و گاه باشد که بنور در باطن پیکها ظهور بنماید و اندر بخال سحر الکحال ادویه قویه و حاره چاره شفا و گاهی
با قطعه نبات یا نمک غزل و غیره که دست ویز عجز از باشد جانزدارند و قفل مقصود و انما یزد و زور نمک چشم
که دارند و کذا از زور حدید هم مفید تر دانند فائده زور حدید عبارتست که حدید بر حدید یا سنگ سیاه رنگ که
ناهموار درشت میباشد بعل احشاک برنگ سر سیه چیزی حاصل آید و بنان این عمل را نهایت نیکوترند
انطایق فرمایند بر گاه بر اجفان خداوند این علت ظهور بشود سرخ یا سیاه نفیج میگردد و بیمار در چهارم روز میبرد
فصل در جفاة الا جفان بالجمیم المضموم و السین المملیه بر وزن جرعه علتی باشد که بیمار از حرکت اجفان یعنی
باز و فرامودن بر خود و شوار پندار و در این علت هم موسوم است بصلابة الا جفان و جساءة الملتحیه و موسوم است
علما جش با ترطیب بر و چشم بردارند و تدبیر فرمایند فصل در کثرة الطرف لفتح طایفه علتی باشد که بیمار
پیکهای بسیار میزند و همی جنبانند و درین علت عقب امراض حاده بطور اعراض بطور پیوند و مندر باشد بر تشنج
و گاهی بسبب عادت این علت رود در این قسم رازوال بر محال دانسته اند علاج مرد صبر هموزن در آب یا
کتاب حکوه در گوشه چشم چکانند فصل در قذی البقختین و در آخر الف مقصوده بر صورت یا دوی قوم

در کثرة الطرف

خاک یا خاشاک یا جانور خورده است در چشم علما جش با سیم از مدقه جدا کنند و اگر اینجمله حاصل نیاید با انداختن
گل سرشویا نشاسته یا کشیدن در چشم بیرون کنند با سیم سوم در امراض اذن یعنی گوش و دوی عضوی
ست آله معرفت و تشرف بپوش که صانع مطلق آنرا صنفی الشکل با قدر ارتفاع همچون شرع بکسل و عین ممل
یعنی با دیگر کشتی پیدا گردانیده و شریف تر جمله عضو تا و فائل تر تمام حواس بهم رسانیده از برای راه تعلم از
بینش باشد متعلق و وابسته او ساخته و گویند که هر که از مادر که بزرگ تا تمام عمر بکلام شایسته فقدان سمع باعث عطل
کلام و دیگر امراض می تواند شد و صوت مورد عت در عصبه سمعی است بعثای طبعی که او مفروض است در قعر صماخ
سوراخ که ذی القاریج واقع گردیده و کیفیت حصول یعنی وصول صوت چنان میباشد که صدا اولاً بر صورت فرغ
در پو ابرونی که محیط ابدان در جمله جهان که با بین کره آب تراست و بگرداگر جز خا و دائم قائم ماند اول از
آواز متصا دم شود و سپس از وی بر طریق قیوج به او اندر وونی که منصفه در صماخ است فائز گردد و در غشاء
صدمه زنده و غشاء مذکور از صدمه مذکور بدور شود و باذن الله تعالی بر محافظ گوش ذی بهوش واجبست که در
گوش خود را از وصول قبول از صدمه بسیار گرم و سرد و آب اجتناب فرماید و چیزی بدون فائز در گوش نمیدارد
و عند انوم در هر یوم و شب با جنبه محلول آکنده دارد و عند السمع سمع بر آرد و در هر هفته با قطره روغن زیتون
تلخ تدبیر او میفرماید و تمام از او ساخت صماخ را معاد میسر امیدارد و در اکثر امراض و اعراض او با شکر کت معده
دماغ عارض میشود در حال تدبیر او بلاحظه حال این عضو تا تاخیر در خیال نمیفرماید و باید که اینجمله با گوش دل
اصفا نموده درام در یاد میدارد فائده فائز کثیر تا فوقانی آب نیم گرم و جز آن هر چه نیم گرم باشد فصل در
وجع الاذن یعنی درد گوش سببش اگر حار باشد ضربان و التهاب هر زمان یا رومی باشد و اگر سردی از
معنی رود و گرانی و درد گوش ظاهر گردد و اگر بسبی دیگر بطور پیوند علامت امارات آن بر گوش او می باشد
علما جش فی الحال فصد قیفال نمایند و عند اکثر دسند و آبر برای اشلع ارتفاع بخارات اطریقات خوانند و با
ادویات نیم گرم باقی تدبیر خاصه با قطره بنمایند و آنجا که درد شدید پدید گردد و دویم سقوط قوت و تشنج و غشی
اختلاط عقل باشد باید که قیاس فیون در شیر حله و قطره قطره نماید و کذا سفیده تخم مرغ و گوش چکاندن سکن الاطعم
حله است و بدینسان روغن گل محرب خنصار بر و غنک پخته و فیتله بدو شسته در گوش نهند و خنفا بضم دل
اول نون ساکن گرمی باشد سیاه رنگ که در سر گین متولد گردد و از لبوهای خوش متا ذی شود و در عوام بنام عمل
مشهورست و دیگر برگ عشر گرم نمایند و آب از و کشیده بار و غنک یا روغن بادکاو ضم فرمایند و در گوش خداوند در
بارد چکانند محرب مرد صبر خالص در بول جاموس یا یک پیونده با عمل قطره نیم عمده تدبیرست که انقطر آب
اشترخار که از وی اشترخار برسد در لیل و نهار در گوش چکانند و دیگر بوی دینه و با بونه جوش داده و برو گوش
نهاده با عمل انکباب فائده تمام می بخند محرب دیگر از برای در دور کجی حدفه شفا و سوخته بر دست و قطره با
روغن در گوش فائده تمام بخند دیگر از برای تمام اقسام درد گوش چکاندن انگبین عجیب بخند

و لحن و دیگر امراض و اعراض گوش را مفید آید و از مخرجات پر سپر واقعی کنند و بر طریقات مواظبت فرمایند
و لصل در امان حاره بعمل نشود انداخته در بعض اوقات بدستور قطور در گوش چکانند و باقی تدابیر از جهت
و دوار دیده و چیده عمل آرند و و اینکه از برای ریاح و سده گوش و اندفاع خودش مفیدی آید صفتش دوم یک
یک اوقیه قطعه جند بر منتر مصلی از برای چهار اوقیه سداب یکد رم در ده چند بول گاو و بجز شانه چون نمیکند
صاف نمایند و بر روغن گاو بر آتش نرم گذارند تا روغن بماند و بگویم در گوش چکانند مگر بزرگ در دوم
از روت چهار درم تخم حنظل یکدلی از برای درمی کثیر اودانگ بطریق معروف طیار کنند و هنگام
ظلام مقدار دو چهار را شسته خوراند فصل فی تولد الدیدان فی الاذن و این دو سبب بندگی و عصبه
دوم قرصه مننه که بگوش عارض شود و این گرم بر روغن متولد میباشد یکی آنکه سبب بندگی است و یکی آنکه
رنگ بوند دوم رنگ غیر همچون سبک میباشد علامت وجود کرمان گوش آنست که خارش شدید پیدا میکند
و حرکت و سکون کرمان هم محسوس میگردد و آجیانایگان دوگان کرمان بیرون می آیند علاج تدریجی
لقطیر اودیبه قاتله دیدان مثل صبر و عصاره تخم حنظل و آفستین و غیره کردن و باقی تدبیر که در فصل دیدن
انما یا و کرده آید عمل آرند مگر بفتیده از صوف سازند و شرباب و درم و عسل سه درم و روغن گل یکد رم و عسل
سفیده تخم مرغ ضم سازند و فیتیه موصوف با و ملوث کنند در گوش نهند و بر گوش مالد و خواب نمایند و بعد خواب
با سبب زاب شدید بیرون کنند تا اکثر کرمان بعمل این حیل بیرون آیند فصل در سبب الاذن و من الاذن
و سبب برای مبله و موصوفه یعنی رنجیدن و تنفس شدن گوش است از اذنانای قویه و این را دو سبب باشد
یکی آنکه قوت نفسانی از جمله قوت خود ضعیف و خفیف میگردد و دوم آنکه قوت سماعت که باذن یا رتبه
شانه در گوش با امر نبیوش نامورست بنقصان یا بطلان می انجامد علاجش تقویت دماغ کنند و اغذیه و
ادویه و شحمات و مرقعات لائقه در عمل آرند فصل فی دخول الحيوان فی الاذن و غیره یعنی در آمدن حیوان
در گوش علامت حرکت و سبب آنست از در گوش علاجه قتل و اخراج است به نحو یکد در فصل دیدان گفته شد
و اگر سیاب در گوش در آید از وی حالتی بگردار صغ و تشنج روی نماید و باشد که کشتن علاجه سیب از رطافت
و در گوش بگرداند و اگر آب در گوش آید عمل امتصاص بیرون کنند و اگر سگریزه بگوش رود و تدریس و تقطیر
بر روغنهای نیم گرم و عطسه آوردن است باین طریق که در سنگام تعطن بیست بند کنند تا قوت عطسه بگوش رسد
سگریزه بیرون بجهت فائده قول بر طاس درین باب شعر بر آنست هر چیزیکه از داخل یا خارج بدن در گوش
در آید حرکت و درم و یا تشنج میباشد و گاه باشد که بقول میرساند باب چهارم در امراض بینی خالق الخلق
بینی را که ششم و زینت وجه مجعول و مخلوق نموده نیمه از بالای او باد و پاره استخوان و نیمه زیرین او از غضروف
ترکیب نموده و قائمه او بر ظاهر است و اندر دو مجرای در هر دو طرف بنام قیاسیم بجانب بالا نازل کرده چنانچه
تسبی با قیاسی هم از جهت تنفس و اشتیاق هوا و تقصیه صوت منقسم گردیده و تسبی لعظام که مصنفات نامیده اند

و لحن و دیگر امراض و اعراض گوش را مفید آید و از مخرجات پر سپر واقعی کنند و بر طریقات مواظبت فرمایند

و لحن و دیگر امراض و اعراض گوش را مفید آید و از مخرجات پر سپر واقعی کنند و بر طریقات مواظبت فرمایند

بنابر دفع فضلات و باغی و تادیب روح رسائیده و گویند که بالای عظام مذکور و زائده شبیه باد و سر پستان است
رو یا نبیده که اوراک روح از وی رانحه بدو نمایند پیدا گردانید است سبحان الله صاعقه عقل مندرن
روشن قیاس از قیاس پیدایش و اثراتش اینچنین بارهای لحنانی که در لویه فاده و استفاده نسائی است و گویان
شبه حیرانی و بادیه تر و دگر دانی آمده است فتنارک الی حسن الخالقین و بس کس از راه خود بینی بعضی از صفا
قیامه شناس از صورت و بیات بینی استلال حال حیا و شریکینی و علامات و اماوات عصبه و خشکی گرفته اند چنانچه
هر کسی را بینی دراز و فراز میباشد بسیار تلخ گوشت و درشت خوب باشد و هر که اذق و کوتاهی بینی می بینی آن کس
بزیور حیا و وفا میرسد و اگر نه باشد و متنفسی که اصل بینی غلیظ و آکنده میباشد و از کثرت شهوات پیچگاه و چه
صبح و چه در گاه که حوصله او خالی باشد تا هم مباشرت میباشد چنانچه مرد از بالا بر آمدن و زن از زیر
شدن هرگز سیر نمی گردد و کسی که با غلظت و درشت بینی می بینی آنکس با نقصان عقل و زبان شکل و ملاوت
ذهن میباشد و عکس بر عکس این نتیجه زینت وجه می باشد و همچنین منته بر دانش و بینش انسان میباشد
والله اعلم بحقیقه الحال بر هر خرد و شناس اهل قیاس است که مدام مشام را از شوم شمای هموم و ادویه
قویه حاره و بارده دور و نفور میباشد و از استشام روح که نیمه تنفحات و قاذورات و عفوئات متقابل
و صالح و استعمال مرقعات مخشحات و مسدوات اخراج کلی دارد و بعضی زمان دمان یا آب پر کرده ادا
خوشبو مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شب بو عمل تعیط می پردازد و متاخر در اول آخر روز بر روغن
مذکور تر میزدشته باشد و صاحب باض الطیب قام میفرماید که فراج بینی به نسبت فراج گوش ارتباط است و آن
ایس و دستور علاج عضوهای مذکور که بر صند فراج بینی میباشد و تدبیر معالجه امراض و اعراض بینی از جهت
گوش و عین یعنی چشم بین میکنند و مطعم نظر بر غیر الامور و سطامیدارند فائده گاه باشد که بینی نام
فراهم آید و یا با کجی گراید یا انحالت هم بینی بر چند امور می باشد یکی قرب موت بینی کجی سینا و یا بر جود
مرض جذام یا تقرب نزله و زکام یا بختی دست و در فصل در ر عاف بالضم سیلان خون بینی است
وی بر چند اقسام است یکی آنکه بر سیل بحران سیلان نماید و مدت ر عاف بحرانی تابست چهارست میباشد
از و اگر تجاوزی نماید شاید که بر جگر معروف صندل و کافور و گل ارمنی طلا میباشد و ناز و کافور و عمل نفوذ
انما بحرانی را بند کنند که خوف هلاکت و اطالت مرض میباشد و اگر بسبب نقذاع رگی یا شریانی بسبب کثرت
حوارت یا اصابت بر و دت مغط رطامی افتد و رتم اول خون گرم و سرخ و در ثانی رقیق می آید و باشد که
بهلاکت می انجامد و اگر بسبب یکدیگر از هر دو یا چیز دیگر یا ناکار بکند و ر قله الله و جران دست و علاج
فی الحال قصد قیال نمایند و یا بستن بازو و بن دان و مالیدن از بین و خضتین امر فرماید و باعتبار محاذی
خیاشیم وضع میجام بر اراق نمایند و با اطلیه و آخته با صوره پردازند و شربکای و عذاب ریاس منوشانند
و دیگر عصاره سرگین خربالیه کافور و افیون تعیط فرمایند و کافور و کشتن بر پیشانی و یا فخر طلا کردن

و لحن و دیگر امراض و اعراض گوش را مفید آید و از مخرجات پر سپر واقعی کنند و بر طریقات مواظبت فرمایند

و لحن و دیگر امراض و اعراض گوش را مفید آید و از مخرجات پر سپر واقعی کنند و بر طریقات مواظبت فرمایند

و پوست برینه بار یک ساخته نفخ نمودن فائده بخشید محض کسر انبوه پریای مرغ بعل نفخ و دینی دهند
 و بریشانی و یا نفخ ضا و نمایند کلس کلک مغول به بیان بعض فنیله نمایند و در بینی گذارند و دیگر
 خون مرغ خشک نموده و بار یک فرموده در بینی دهند و برگ اشجار آله و کتار بریشانی مرغ و طلا کردن
 و در میان پس افکند که بوتر باخل غمر بر حوالی بینی طلا کردن مانع جریان و طریان خون نیست و دیگر
 و کذک تقطیر غل الخمر با قیلک کلاب عمده تدبیر اصناف رعا فست محض شب یانی و کل از بینی ریافتی
 ضا و کردن و نفخ نمودن شقاق بر همه تدبیر فائق باشد قول جالبینوس ۱ که در رعا فست شریانی آله
 خون بانصد دستن اطراف و حجب مراق بالالتفاق نافع ۲ اید فائده گاه باشد که از بینی خداوند رعا
 مقدار بیت و پنج ۳ تا رخنی بر آید اما از لباس رنگی بیرون نیاید و گاهی با اندک بر آمدن خون شریانی بیکر
 سیوگا خالی نماید انتباه محمد رضا شیرازی فرماید از جهت علت چیزی که اندر ویکی از چهار قوت یعنی
 بر دوت و بیوت و غر و بیت و کاویت میباشد و نظیر بیکه تخم بر نموده چنانچه بر دوت در کا خور و آفون
 در گلنار و آقا قناد و غر و بیت در کندر و غبار شبیا و کاویت در انواع و یا دیگر که با مزاج او
 میباشد محمد یوسف هر دی صنف بحر الجواهر از جهت قطع خون عاف بر نگار که خاکستر صنف عاف طایع نام
 اقسام زعاف و دیگر از نهایی بر عصفه که باشد فصل در نلق الالف نلق لفتح اول بدوی بینی است
 سببش عفونت خلط که در مصفات جمع میگردد و یا قروح و جروح مزمنه متعفن که در بینی میباشد یا با
 عفنه که از لواحی سینه یا منتهی باشد و در حنک جمع آیند و از آن دو ثقبه یعنی خیا شتم که
 از انقباض بینی با فم منضم میباشد بر آنکه مخلوط گردیده از راه بینی بر آید علا جش تنقیه فرمایند و بول
 خر تسعیت نمایند و یا شرب فقط ریجانی بدینی چکانند و تسنیل و قرفل و عصف و دار شیشان و
 آس و قرقور و مشک بتنی بر همه اس نموده در بینی دهند و کذا عنبر و زعفران باب پودینه ۲ میخند و در بینی
 چکانند و دیگر آب انار بن همراه سنبل و زعفران بنفشه و زکس بعل سوط بکار دارند فصل در ششم بالفتح
 دوی نقصان و لطلان قوت شتم است و نقصان چنان باشد که در قوت مذکور قوت قوت راه یا بدی
 او بدینان میباشد که بکلی حن بانی مفقود یعنی نابود میگردد و هر چند که اشیا ی ذی و کریمه را که در پیش
 نهند چیزی از او معلوم و مفهوم نمی تواند کرد و این بر چند اقسام میباشد یکی آنکه ختام فقط خورده باید که شتم
 نمایند و دوم بعدم حضور چیزی خوشبو یا بد بو را که طنبه یا منتهی در یابد اگر در قوت شتم تغییر و تشویش
 پیدا و بویید ۱ اید بر این مرض چیزهای منته را خوش پذیرد و بکس ششای طنبه یا خوش می انگارد و اگر
 اگر سوء مزاج گرم و خشک باشد در قوت شتم تغییر و تشویش یعنی تحیر دست دهد و اگر سوء مزاج سرد و تر باشد
 هیچ چیزی از ذی را که در کس نمی تواند کرد و اگر خلطه روی عصفیه در مقدم دماغ گردد و بدمام بوی بد شتم
 می نماید و اگر خلطه حاره در مقدم دماغ بر ستور مذکور جمع آید بدمام را که فلفل و یا سنبل و صحران معلوم و

مفهوم میباشد و اگر چیزی از اخلاط بارده در مقدم شتم مقام پذیرد و اگر چیزی از ذی ندوت و شتم
 میگردد و از اجتماع خلط سوداوی و بانی ترش در یابد و گاه باشد که چیزی بینی از اصل خلقت نیز مخلوط
 باشد از ذی چیزی یعنی رطوبتی که از دماغ نزول نماید چیزی را که بکلی مسدود گردد و یا خلطه در مصفات
 مذکور می سپرد و از حصول خلط مذکور مذکور می شود و یا خلطه غلیظه یا رقیق یا جاری خیا شتم یا مصفا
 و دیگر و چنانچه در زکام هیچ را که شتم نمی تواند کرد و اندر ریجالت شکی نفس رود و یا از بینی شتم
 نماید علاج در دماغی استقرخ دماغ متوجه باشد و بعد او تبیدیر خیا شتم پر داند و فلفل و قرفل و خدیجه
 در بینی چکانند و کذا استونیر و بول شتر انداخته و بر آتش نرم گداخته در بینی انداختن عمده تدبیر است و به نظیر
 روغن مصله تدبیر او نمایند و بدینان جنبه و شونیر در روغن بخت بعل تقطیر بالتعیط نمایند و اگر نقطه در
 معلوم نماید و خوشبوی را مفهوم نماید چند ستر فقط بار یک نموده در بینی دهند و یا با یک شتم شکی با
 بول خر تسعیت نمایند و دیگر از برای جمله شتم تمکید شونیر مصله است و دیگر چند ستر گندش قسط قرفل از
 سیریکه یکدم آب کرفس و روغن گاو و سیریکه و قیو روغن بنفشه نیم او قیو بر طریق معروف روغن نموده تسعیت
 فرمایند فائده گاه باشد که در علت نقصان یا لطلان شتم که از سده دماغی شده باشد در با صره هم تیری و چیزی
 رفیق میگردد و اندر نخال زوال او بر محال میباشد و کذا غشتم که بعد از ارض عده پیدا و سیرید باشد و یا موی شود
 از و هم توقع بهبودی کمتر باشد و کذا از لیسین مرض نیک اگر لکه مشک یا طین مبلول یعنی تر شتم میگزید و بر گرد
 نیاید بل در معدود الایام بر گرای عالم بقا میگردد انتباه حالیه من مفیر باید که قوت شتم از از انچه بر دل شتم
 قوت و استعداد او می گیرد و از آنکه کرمه ضعف پذیرد فصل در قرحه الالف یعنی ریش سینه و این سیرید
 قسم میباشد یکی آنکه رطب باشد و بیش انقباض طوط نامده اگر است که از دماغ بر بینی تراوش نماید و دوم
 یا بس بود و این قسم کثیر الوقوع میباشد و باشد که از اخلاط حرقه ادا غده حادث گردد و سیموم آنکه از سبب
 مزمنه که رطوبت منته او بعد قوت اجزاء علا جش تنقیه نمایند و هر سیموم بقیه قیر و طی که از موم و روغن بادام
 تلخ و روغن بنفشه و مغرمان گاو و قریب و شتم در سنجال از روغن و روغن بنفشه یا از شمع و شمع یا
 بهال این عنت بعد بل به بدیل است و دیگر بنفشه مشکال لعاب بهدانه روغن قرفل از هر یک مشتقالی موم مفید یک
 مشکال بر طریق معروف مرهم طیار مؤدب اختار عمل نماید و دیگر از برای ناصور بینی سلب طلیح سندی تخم که از
 هر یک دو جزو تو تیار بانی صبر خالص از هر یک یک جزو و بار یک نموده و در سکه اندازند و در سنجال از روغن فائده
 و آن با آب پر نمایند پس بدان لائقه سوط فرمایند که تمام بدوی بینی و قروح و جروح را بر طرف میگردد
 فصل در بولوا سیر الالف دوی گوشت زانند و خدی باشد که در مجاری بینی برید و خیا شتم مانع گردد
 اگر سیرید رنگ و سیرید و باشد علا جش آسان تر از دیگر اقسام میباشد و اگر سرخ یا کد و باد و در شتم بدی
 و زرد آب از و بدی کس سال شود و نهایت بد باشد چنانچه این فرودنی از اخرونی روزانه قطعه سینه را بیکر و

اعصاب بر زبان هم متشکک گردد و اجزای زبان که نرم و متخلخل اند گفت و شکافت آوند و گاه باشد که از تشنگی
شدید زبان از تقییب طعام و اعانت کلام باز نیماند و باشد که غلط سوخته در معده گردد آید و آنچه در زبان را
متشقی نماید علاج دراز از اسبب کشنده و آلتیه مناسب در دهان گذارند و تجدید کرده و آب شیرینک و دیگر
و شیر و غرغره و کشیز نیز نفع تمام می بخشد و باید رنگ لعنه خیار قطع کنند و بر هم مالند آنچه از دقت بر آید بر زبان
بمالند و قیر و طبیات مرطبه در عمل آردند فصل در حرقت و حله اللسان یعنی سوزش و خارش زبان حرقت
از حرارت فم معده و حرارت دماغ و تناول چیزهای تلخ و شوز با انصباب غلظت عاده با ماده که بر زبان اثر
نماید لازم باشد و حکم را حصول غلظت محرقه لذاع خواه در اجزای زبان باشد خواه از دماغ بر و در زبان آید
معده یا اندام تمام مرتفع گردیده با حکم انجام و نشان حکم زبان آنست که زبان در هر زمان سرخ نمیباشد و
انسان از خائیدن با دندان در هیچ نیاید هر گاه با آب گرم متضمن نماید آن حالت با وی استرح
رو نماید علاجش از شقاق اللسان جویند و بگویند که سرکه بار و غنجل با هم ضم نموده بر زبان مالند نرم نماید
و تخیر ترش که کنایت از دغست در دهان و تشنگی از حرقت و حکم زبان آمان می بخشد و کذا بشکر و شیر
تغیر و متضمن کردن نعم التذابیرت و بلیله زرد در دهان و تشنگی فائده عجیب و نفع غریب فصل در
جفاف اللسان یعنی خشکی زبان اگر از گرمی باشد علاتش صفت و خشونت با دیگر علامات و انار غلظت
صغرا پیدا و هو با بودن چنانچه اینچنین در تپهای محرقه و دبابیه بظهور می پیوندد و با سبب حرارت
مفرط باشد که آب لعاب مان و زبان خشک و غلیظ میماند تا بعد عزویت و لزوجیت آید علاتش
تقدم حرارت و بیست گواهی دید علاج لعاب میگو و بهدانه بشرت نیلوفر و سبزه تخم که در دهان
در دهان گذارند و طباشیر و فاقه صغار و کبار یک نموده صباح و رواح خوردن فرمایند فائده
گاه باشد که رطوبت تازه بر سطح زبان که با کثرت لزوجیت و عزویت باشد از غلبه حرارت محرق و غلیظ
گشته بچسبند علاجش با چوب بید و کبکبجین آب خورده نموده باشد بر راه مسواک بایده زبان پاک گردند
فصل در ثقل و استرخاء اللسان ثقل بمعنی گرانی زبان چنانچه از ادای حروف قاصر آید و اصل لفظ
از و تلفظ صحیح نمی بر آید و استرخاء است که در کلام تغییر تمام دست دهد و بر ظاهیرست که قدرت بر کلام دادا
حروف لغصاحت تمام موقوف و منحصر باشد بر اعتدال حال زبان من حیث المده و القصر و این علت را چند
پسند آنا آنچه خلقی بود و یا عصب بحر که زبان از سبب قوع سقط یا ضربه خاصه که بر مخرج واقع گردد که شد
برگز تو قع صلاح و امید فلاح ندارد و اگر سوزان از حار مفرط که در عضلات زبان می افتد و رطوبت آن با
خانی و خشک کند علاتش تقدم حیات عاده با ماده و استرخاءات عیفه بروی گواهی دید هر چند که از این علت
محکم ندارد اما مادامیکه با آن قوتی نه انجامد تدریسش باید کرد و شاید که عافیت و رفاهیت دست دهد
علاج مرطبات در دهان هر زبان گذارند و تغیر فرمایند در روغن بنفشه و کدو و عمل بطوریکه بکار برند و اگر

استرخاء یا فالج ثقل و استرخاء زبان بظهور پیوندد و علاتش مکرر جواس و بلادت حرکات و کضات و سیلاب
و لعاب از دهان نشان خاصه است و اگر بسبب ضعف باشد تغییر و لکنت در کلام او راه گیرد پس اگر این اثر
قادر بر کلام و تقییب طعام و تغییر در عیاجش معالج بعلاج فالج بر داند و آید راجات خوراند و با
وج و عققر حار و خردل و صفت و زنجبیل و قرقفل و سرکه و غیره متضمن نمایند و کذا از ریاق الذنب انقروا
خوردن و وج در دهان کردن و آب او فرو بردن و عققر حارید ستورند کور با دام بدام خوردن
او فرو بردن مامور نمایند و کذا با صفت و عققر حار و خردل و زنجبیل و نوشاد و مطبوخ نموده عمل بطوریکه
بکار برند و گاه باشد که این علت عقب نشین عارض گردد و انداختن زبانی لاغر و تضرع و تضرع
اندر میصورت محتاج بعلاج نباشد از برای آنکه این قسم استرخاء را دو است و گاهی کوتاهی با طر زبان را
میگیرد و از آن سبب ثقل اللسان است و در این قسم هم خلقی باشد و هم عارضی خلقی تدریسش باید
و عارضی در بعضی از اندام قرحه که در اینجا گاه حادث شود پیدا و پیدا میگرد و ارتباط این با ط
چنان میباشد که طرفی از اطراف زبان متزق و متضیق میگردد و در هر زبان گاهی خالی از و باشد و گاه
خالی نباشد و گاهی با انبساط چنانچه باید و شاید منبسط نتواند شد فائده ظاهرست مادام که زبان از
دهان بیرون نبر آید متضیق باشد با کام در دهان هم نتواند رسید کلام بیرون نرود متعذر گردد تدریسش است
که اندکی اعراض و طول زبان با احتیاط قطع باید نمود و بعد قطع در ورزاج و با سرکه گلاب متضمن باید نمود
انتباه گاه باشد که از انقطاع بعضی اجزای زبان شریانی انقطاع پذیرد و خون سیلان میگیرد و بر زبان و
دانش باید که از تدریس این چنین علتی در معده و الا ایام بی میل مرام طول نباشد و دست از استعمال کوتاه
نگردانند فصل در ضعف اللسان و ضعف بروزن جعفر فرونی روز افزونی سخت باشد عده یک در سر
ضعف یعنی عوگ زیر زبان مردمان پیدا گردد و چون بزرگ شود منع حکم نماید بیش لغم زنج یا خونیکه لطیف
او به تخلیل رود و باقی غلیظ در میانگردد و به صلب میخشد و علاجش تنقیه نماید و زوفا و نمک نوشاد در دهان
وزاج هر سه بار یک گردانیده همانند فائده گاه باشد که ماده ضعف بسیار سخته گردد هر گاه پوست بالار و
باز کند عثابه پاره سنگ بر آید و دفع گردد چنانچه میر محمد اکبر عرف از زانی مصنف طب اکبر و حدود الامراض در
حدود الامراض حکایتی فرموده که مرادوستی جانی بود و با این علت مبتلا گشت هر چند ادویه قویه واقف ضعف
بعمل می آوردیم ده بجای نبردیم آخر العمل بعمل دستکاری استگاری یافت و مقدار سه درم سنگی از غده نیکو
بر آورده نجات یافت فصل در فساد و اظلمه و بطلان ذائقه فساد ذائقه آن باشد که زبان طعمی
همی یابد و بطلان ذائقه آن بود که انسان با هیچ مزه محسوس نمی گردد و گاهی ای کار بدان حد که حس لمس نیز
باطل میگردد و چنانچه از حرارت و برودت هم منفعل نمی گردد و سببش آن باشد که در مساکله صاحب حس در سطح
زبان دو مان مفروش از فضلهای رطوبتی جمع گردند و مسکله بند گردانند تا هیچ امتیاز باز نماند و یا زحمت

طعم چیزی که بخورد مفوم نماید در استلال انحال از نوعیت طعم مفوم میگردد چنانچه تلخی و مرارت در
 بر غلبه صفرا نماید و شیرینی بر غلبه خون یا بلغم حلو و ترشی و حموضت بر بلغم حاصل یا سودا و ریهایی گردد
 طعم بر بلغم شور و غلا جش بعد از بلغم و تنقیه خلط غالب متصف بلغم غرق و خورده و فرایند و بنا بر
 و نفع فضل و اصول بنوشانند فائده مواظبت بر مسواک چوب را که خاصه که تلخ باشد بطلان فساد
 ذوق با اخراج و از عا ج رضایه ازین دندان و اجزای دهان فائده تمام و نفع مالا کلام
 می بخشد فضل در نقشه دهان و زبان و این علتی باشد که در دپوستهای بار یک بگردار پوست بپاز
 از سطح دهان و زبان باز میگردد و علا جش فصد کنند و سهیل صفا و دهند و آس و گاسرخ و گلنا و بایس که
 بجوشانند و تمضمض کنند با ششم در امراض انسان با فتنه معنی دندان آکلها و گوشت دندان
 میدارند چنانچه بعضی از استخوان شمارند و بعضی از قسم عصب پندارند و هر یکی بر بد عا خود شوقی آرند
 آنچه استخوان گویند باعتبار صلابت گوشت دندان و بچسبیدن از سوراخ نمودن و مسامیر زرد و نقره و
 کوفتن و سپوختن چنانچه در بعضی سنو دین معنی میشود دیگر در عدم تادی از تراشیدن ساینده در
 عدد استخوان که دو صد و چهل و شش واقع اند در شمار می آرند و آنرا که عصب است از سبب افعال حرارت
 و بر روت و تجزیر و حموضت قائل اند یعنی استند و حق است که گوشت دندان از استخوان است که با فعل قوت
 نامنه از ماده منویه با هم دانه و قویه در آریه میرود و تا بقا را فریاده ناشی میشوند و عصبها و باغی گوشت
 پیوسته و با اصول ایشان بدست اندکی احاس صعبان و تجزیر بواسطت عصب که با اصول او موصول
 گردیده و با لحم ایشان متهم و متضمّن شده است بر باشد و چنان تخیل میکرد که در دو در نفس دندان است و وی
 با عصاره شمار و قیاس در اکثر ناس می در دندان بر سر دو کلین بر کوراند و بلا سماء و تیا یا در با عیا و اتمات
 اضراس موسوم هستند و منافع هر یک ظاهر است چنانچه طعم غذا و قطع و کسر شیا که بواسطت حرکت فکسل
 از وی حاصل آید و حکما از معنی بر ابعال متفرق بر ملا یا در فرموده است چنانچه مرجمه حیوان استخوان و متاسج یعنی
 ششک در حال مضغ اشاد و حرکت فک زیرین میکنند و پس پس بر حافظه نرمان واجب است که از اکثر چیزها
 ترش آب گوشت دندان بریزند و بپزیان از کسر شیا می صلبه بگردار کوز و جوز و غیره تر باشد و در میان
 خوردن حلویات آب نوشیده آب ایشان بریزند و تمام مسواک از بیخ اراک با ششک تمام می نموده باشند
 بر حال بعد از تناول اغذیه اندیزه و غیر لذیذ و خلاص نموده دندان اجداد صفائی داده باشند تا از آید
 کلوب و دیگر عیوب مومن و مصئون باشند و گذار از یک کردن دندان بعد از تناول اشیا حاره و مضار مثل تر
 و غیره چنانکه تواند پاک دارند و از آن و همچنین الاجتناع احتیاجی دارند که ظهور ضررین و دوده و زهر
 اوقات محدث آفات می تواند شد فائده و دیگر اغذیه فاسد بخورد که جمع او شد بدین معنی است چنانچه خوردن
 با سیر و باسی یا پیتر و انگور یا شیر و مثل او هر چه بنیاد فساد بر پا نمایند و عقب اغذیه گرم و شیرینی و غرض

اب سرد بخورد که منی غریب است و ایضا ترشی ترخ و آب گلاب با ششک سرکه اید دندان میرساند و معده
 خره و غیره که دندان کند گردانند چنان خورد و مضمضه با آب گرم که نرم می باشد می نموده باشند و ششک و
 انسان و طبیبان برین می پاشند و هر شب هنگام منام تدبیر دندان با روغن گل طعم اند و ام می نموده باشند و بعد
 قی کردن بدستور مذکور و چهاره قوخل و ناز و و بلوط و دار چینی و زرنبار و صمغ عربی و صمغ بل سون در عمل آورده باشند
 که بجهت استیصال علل دندان فائده عجیب و منفعت غریبه می بخشد بشرطیکه قبل از استعمال دندان را بمضمضه کنند
 و مسواک چوب را که خاصه بر ارت و عقوضت باشد پاک نموده باشند و معتمد در حال استعمال دویه دندان را
 از تقویت و تنقیه معده و داغ یعنی سترغ نمودن غفلت و ذبولت ماراه نهند فضل در رجوع انسان
 یعنی در دندان سبب اگر گرم باشد علالتش ضربان و سوزش هر دم و بدم و بپاز باشند و از انداختن آب سرد
 اند و دهان راحت آرام تمام یافتن و اگر سبب سرد بود علامات امارات بر عکس او بپاز و نمودار باشد علا جش
 با فصد و تنقیه متوجه شوند و سرکه و نمک با هم صم نموده و بر برف سرد فرموده در دهان گذارند و محرم در بار فضل
 گلاب و طبوخ نموده بعل لطف و گرم فرموده بر دندان گذاشتن و در دهان انداختن فائده نیکو دهد و دیگر رویت
 و گلنا و عروق اصغر ساقی را نه تنقب میانی بریان ناز و خا و اعلی السویه کوفته بجهت بر اصول دندان گذارند و بپاز
 و دیگر عرق زنگار از هر یک و دو جز و گلنا و ششک یا فی طباشیر کز بازج از هر واحد یک جز و هر سه با یک نموده
 بر دندان بپازد و گذارند و محرم سکن اساعه فلفل همراه پوست خشکاش در سه چناب نازند از داخل تمضمض و
 از خارج تمضمض پر دارند و دیگر کشنیر باز و پوست خشکاش گلنا و بذر البیج عقیب الثعلب حب الاس از هر یک یک کدم
 امیون بهشت قیراط کا فور چهار قیراط در آب یا گلاب بخته نمایند و تمضمض فرمایند و دیگر نیکار تو قیاس بر
 بریان کنند و بر دندان بپازد و دیگر سرکه و گلاب با هم صم نموده مضمضه فرمایند و اگر در دندید پدید آید
 عاقر قرحا و کا فور و آفیون بپازد و دیگر آفیون مصری با یک نموده بپازد که روغن گل مخلوط فرموده بپازد
 گذارند و دیگر دو امیکه از برای درد بار و آرام تمام دهد صفته سوزج بسایند و در رینه مخلوج اندر دندان
 قدری سیر بریان سائنه اندر دنداخته بر دندان نهند از استخوان خرد مرغان یعنی گرگ خلال نموده در دهان
 دندان در آرند و خون از دبر اند اگر چه از شدت درد گریان و نالان باشند فی الحال تسکین بخشد و دیگر
 بیخ کبر بدستور مذکور آرام تمام می بخشد اگر تدبیر نپاشد بقتضای الکلی آه اند و اید داغ دهند برای درد
 بلغمی و ریحی بیخ فلفل در آب بجوشانند و بدان تمضمض یا تغیر گردانند و دیگر از برای درد نرمی و در طوطی
 صفته فلفل همراه اصل المیدن فائده تمام و آرام مالا کلام دید و دیگر فلفل عرق حا حلیب زرنبار و هر سه با یک
 و با عسل حب بر بندند و در سایه خشک نموده بجان بجان در دهان گذارند و دیگر زنجبیل فلفل از برای درد
 بیخ انار جوشانیده تمضمض سازند و با آب عنب الثعلب تغیر کردن نفع تمام می بخشد و دیگر زیره با صغیر یا شتر
 بجوشانند و تمضمض کنند محرم بر الساعه در ساعت تسکین درد دندان می نماید فائده گاه باشد

دندان با هیچ ادویه تمکین ننماید و روز بروز رنج و آشوب میفرماید دفع در دهن قلع چهل نیاید و اندک
 صورت هم واجبست که نخین دندان دیگر را چوب نماید و بعد از پنج یا شش چوب قدری گوشت برداشته
 برهنند و گذارند چهل روز در سر که تند گذارند و بدستور نگردد دندان گذارند آرد بر باهر واجبست که اهل
 دندان مسیح را بوم و غیره در پیچید و بعد از وضع ادویه مذکور کنند و لاله از از نکاب منخی اجتناب نمایند فائده
 گاه باشد اگر در عین تو این پنج دندان چندان کوشش نفرمایند اثر آنست تیزی ادویه مومینه با دندان
 دیگر رسیده آفتی دیگر یازد فصل در ضرر بلکسر گندی دندان است و آن بود و سبب باشد یکی حاجی سحر
 خاندن و یا خوردن چیزی قالیق و علف که گشت طویل نموده گندی نماید دوم داخل در حیوان شدن
 که خلطی ترش باقی از معده بر آید و یا بخار از وی متصل گردد که دندان می باید علاج پسته و برگ سر
 خرفه یا بادروج و مغز بادام تلخ و قندق و نارچیل خوردن فرمایند مجرب حلوا از روغن بادام و سیب
 عمل ترتیب نموده نیم گرم در دندان گیرند و گذارند تا گرم گرم گندی دندان را بر طرف نماید فائده گاه
 باشد که در دیا گندی از احتمال چیزی بار پیدا شود تدبیرش با یارچ فیهرا و روغن گل که در مصطکی حل کرده
 باشد بکشد اگر می بادندان چندان رسانند که شک از چشم با سیلان بر آید تا سردی مستقر زائل نماید
فصل در تحریک لاسنان یعنی جنبیدن دندان و افتادن و دوی بر چند قسم است قسم نخستین آنکه با
کودکان عارض شود بسبب کشاده شدن آریه است و آریه نام ثقیه است که در وی دندان میگزیند
قسم دوم است که بواسطه نقصان گوشت بن دندان عارض میگردد و بیوم آنکه وقوع سقطه و ضرر بر موجب
تحریکی گردد علامتش درازا له سبب کشنده و آرد و سوطه در سر که سر و گودانیده یکچیز گول آنرا ساق شش
سند و دوس هر یک با یک نموده برین دندان گذارند مجرب خرپه سوخته و سر ب با هم نم کنند و بعد از
از برای تحریک دندان و در دندان نافع آید صفتش رنگار در درم و نیم عقر قره حار درم کلزار
شب یانی طباشیر که با نایج از هر یک یک درم بدستورند که برین دندان گذارند تا جالبند دیگر از برای تحریک
دندان و مفید در دشت بدست پیرست مغیلان شانزده جز و حکم احت کات بندی فوعل از هر درم
چهار جز و فلفل زنجبیل از هر یک سه جز و باریک نمایند و بر طرق سنون بر همان بماند و دیگر دفع حرق
قلقطار و قه بعد از آن سحری فلفل سیاه نمک لاموری از هر یک یک جز و باریک کنند و بر دندان گذارند
فصل در تامل و تقویت و تثقیب لاسنان یعنی خوردن شدن و بوسیدن و سوراخ شدن دندان
سببش آن باشد که رطوبت رویه در جرم دندان نافذ شود و متعفن گردد و دندان سبب تامل و تقویت در
گوهر دندان راه یابد و درین صورت رنگ دندان با سبزی یا زردی یا سیاهی تبدیل گیرد و با شکر که جز
اصلی که را که لاذق اخای گوهر دندان است نقصان یا بطلان پذیرد و از وجود استیلا بیست
در ذات گوهر دندان همچون تشق و یا مسفت و یا شفت راه یابد و در سوراخهای پیدار بر

در دندان
 سببش آن
 است که
 رطوبت
 رویه
 در جرم
 دندان
 نافذ
 شود
 و متعفن
 گردد
 و دندان
 سبب
 تامل
 و تقویت
 در

گرد علاج جوهر فاسد از اجزای گوهر دندان پاک کنند و بار و عن زیت و آب مر
 تابد گوهر دندان متعفی گردد و مسواک با چوب زیتون یا ارک نماید و خلعت و گل گلاب و مرصافی و
 شفات و غیره مشک و صطکی باریک نموده برین دندان گذارند و مانند فائده گاه باشد که در دندان
 دندان متعقب و طوبی گردد آید و متعفن گشته گران تولد نماید علاجش قتل و از جهت مجرب صفت و خردل
 و در سر که پنجه غرغره نماید و جوهر عقیق و سعد کوفی اکثر زمان مضغ نمایند که تجیر با تخم گندم و تخم پیاز و
 موم سفید عود تدبیرست و فلفل سیاه شام و بکجا زرد دندان بهارن و مالیدن فائده تمام می باشد فصل
 در ضرر لاسنان فی النوم یعنی بسم سائیدن دندان در خواب و این علت را طفل خرد سال
 بیشتر وقع گردد و سببش ضعف عضلات فکین باشد و با استلا در مانع باشد و گاهی قبل از حدوث سببش
 و صرع و فاسخ و از تولد که با شکم نیز میباشد و گاهی در حال درشدید پدید میگردد علاج با تنقیه و استغراق
 و مانع کنند و بعد روغن قطره و زعفران برگردان بمانند فائده گاه باشد این علت در امراض حاده یا باده برد
 جدوی یا در حال دفع بحران میباشد و این علت در اکثر حال اطفال درگیرد و در ایام بلوغت از خوردن مال
 پذیرد و تسبیح بر بزرگ در گوی خداوند علت با نحاصیت نفخ و پد فصل در زردی السن یعنی دوا کشتن و
 آنگدن دندان اگر از غلبه خون باشد رنگ نمد و سهل دهند و با آلتی که مخصوص با نیکارست قلع نمایند و با
فصل در حفره بضم اول یعنی حاره مبله و سکون ثانی چیزی غریب بر مثال سقال هر ربع الققت متلون بالون
زرد یا سیاه یا سبز بر جوهر دندان متکون گردد و آب تاب گوهر دندان تیره و خیره نماید و از برای استدلال
و عیت خلط از حال رنگ حفری غلبه هر خلط توان دانست و سببش بقول لبقراط آن باشد که بخار صلبه
از معده خاصه رطوبت غلیظه غیر لزج است که با آنکه حرارت مرتفع باشد بر سطح زبان و اصول دندان و زیند
و آنچه در دمان رسد از وساطت تحریک زبان زرد و ده و بالوده شوند و آنچه بر اصول دندان خواهد از آن
و خواه از بیرون حصول سیاه و از مسواک پاک هم نموده باشند بر گوهر دندان بچسبند و متعفی گردد از برای آنکه
زبان اندرین مکان بدون بدون جلد و کد تمام و شکل بالاکلام نمیرسد بلکه از حرکت و دام لسان هم ایمن
محفوظ بماند علاجش تنقیه معده کنند و حفره سخت را با آلت آهنی که نظیر ناخن گیر باشد برقی و استیلا
زدانند و جالیات در همه حال در استحال آرد تا بقید ادر و گرداند و دیگر آنچه در دندان بد مجرب و دیگر فاسد
اصداف و طرودن یعنی شیخ خوف یعنی مرجان آبلیمه پوست بادام سوخته دمام لعل سنون بر همان بماند
و دیگر نمک لاموری و سکر و زبد البحر مساوی باریک کنند و بماند دیگر اشخار زرنج زرد و عود مسقر هر یک یک
و با سکر که خمیر نموده بر آتش گذارند و پس از مضغه سرکه بر دندان بمانند و بعد از این عمل با سکر و روغن گل و زین
چرب کنند فائده رای بعضی اطباء بر آنست که حجامت بر اعالی ازین دستبصال نهال این علت کافی در دوا
مرا م میباشد فصل در لته دامیه دوی آلت که خون از گوشت بن دندان سیلان نماید سببش اگر استلا

در دندان
 سببش آن
 است که
 رطوبت
 رویه
 در جرم
 دندان
 نافذ
 شود
 و متعفن
 گردد
 و دندان
 سبب
 تامل
 و تقویت
 در

در شیرین طعم برآید و از عفونت خون سیاه و مکیب آید علاجش آنکه با فصد کنند و از دوشب بمانی
و آن هر نیمه آن نموده برین دندان گذارند و باقی تدبیر که در فضل قروح سحر بر نموده زود بعل آرد و دیگر
عدس و جو مطفی در سرکه سه جزو و نصف یک یمانی از هر یک نصف جزو گل انار یک جزو و نیمه یک
و برشته گذارند و دیگر و با مبردات متضمن کنند فایده گاه باشد که منبوش الحیه خون ازین دندان چندان
سیلان نماید که در احوال بستن او بر محال میباشد علاجش آنکه با فصد و متضمن با حیه النیس و کرناج است
فصل در قرحه و ناصوره برشته افتد هر گاه جراحت گوشت دندان چوک کند قرحه گویند و بعد چهل روز تا
میناسند و از ناصوره زرد آب بپالاید علاجش مثل قلاع نماید و سدر و سوسن و گل کلاب باریک نموده بپزند
و دیگر کرناج از زروت کنند و خون سیاوشان در اوند و این طبایع شیرین آقا قیاس گل سرخ حقیقت بلوط تنها
یا مرکب باریک نموده برشته گذارند که هر نیمه منبت لحم هستند مجرب برای اکلة اللثة و سیلان خون ازین دندان
صفته زرنیخ سرخ و زرد باریک نمایند و در استعمال آرد و برای بعضی اطباء آنست که ادویه مذکور در بلوط و کاه
خمیر گردانند و در عمل آرد و دیگر هر دو زرنیخ و زره غیر مطفی شب علف خار دارد در سرکه اقرص بریند و قرحه
الحاجت بر دندان بماند و بعد او بر غل متضمن فرمایند و دیگر از برای در دندان سق کوفی طبایع گل
گل کلاب حب لاس گل انار فلفل آقا قیاس کرناج کات هندی از هر یکی جزوی سماق سه جزو و باریک نموده بپزند
بر انسان گذارند و دیگر آرد که سنده را و در هر چه از هر یک دو مثقال بعل سنون در استعمال آرد و دیگر کوبیده
کبر اهل عقر قرحا آرد که سنده آرد و جو علی السویه کوفته بخته سنون کنند و بر انسان و سیخ او باشد و دیگر از برای
قرحه و ناصوره صفت در شیشا ن بردندان گذاشتن فقط کفایت نماید مجرب بر اکثر کد دندان
عفونت لثة طبایع گل کلاب مر و آید ناسفته گل آذنی خون سیاوشان از هر یک دو جزو و حبه حنظل
سرخ و صافی کا کچ کرناج مایه ان چینی از هر یکی جزوی بدستور مذکور بر دندان گذارند فصل در ورم لثة
یعنی آماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و با ادویه محله ورم متضمن نمایند اگر ماده دمی است
رگ قیفال و چهار رگ بکشایند و در شیشا ن چه زوایای چپانند و با عدس کشنیز و گل انار و سماق و فلفل و گل کلاب
و غیره متضمن کنند فصل در تهلیل انبات دندان کودکان باید که اطفال را در همه حال از وضع شیشا
صلب سخت باز دارند و چنانکه با و غل بر گردن و اصول دندان گذارند و تمام مسکه و تمغ ساق کا و و داغ
خروش و بیه باکیان بر لثة بماند و زیت در آب گرم زده سر و گردن چرب دارند و هم دو گوش چکانند و قطره
اصل السوسن تازه خمر کشیده بدست اطفال هر حال داده باشند تا او را مص نماید فایده مترجم آرد و گاهی
خان و الاثان با شجر ضروری الاطباء ترکیبی چند قلمبند نموده و این گدایی سرو یا به تنبوع و تقلد ترجمان
کتابت عبارت پاری کشیده سنون بعضی از برای استحکام اصول دندان و حصول گوشت آن
بیجیل و بی بیل است اگر بار و غل بر دندان بپاشند و در دندان بپاشند تسکین بخت اگر باریک

میخته متضمن نمایند تحرک لسان بر طرف نمایند صفت عقر قرحا کرناج سق کوفی از هر یکی
انار از خار دار کنند و گل انار مر و آید حبه شیشا ن سیال چینی از هر واحد سه مثقال طبایع حبه شیشا ن
از هر یک چهار مثقال شش گوزن محرق شش یمانی از هر یک یک نیم مثقال فلفل سفید و لبان از هر یک یک مثقال
تمام ادویه بطریق معروف جدا جدا بپزند و در دوا نکات فوراً ادویه مذکور ضم نموده معده خالی داشته بر اصول دندان
بمانند اما باید که قبل از استعمال ادویه با فصد و اسهال پر دارند و هنگام استعمال از گوشت و حلویات محترمانه متضمن
از برای او را م گوشت بن دندان و در معده ماده بغایت سودمند صفت عدس کشنیز و گل انار سماق حنظل سرخ و فلفل
سماق علی السویه در آب جوشانیده متضمن فرمایند و کذا فصد قیفال و چهار رگ الحاله ورم لثة را بر طرف نماید همچنین
آب سماق و گل کلاب ضم نموده متضمن نمایند و دیگر از برای در دندان که از سبب و سترهای لثة و سردی باشد صفت
عنب الثعلب کونار اسپند فوه الصننج بپوشانند و متضمن کنند و دیگر از برای استحکام لثة نفع تمام می بخشد و در طب
نرزی را شش کند صفت پوست گل انار از هر یک دو درم نوشادر سماق شش یمانی از هر یک دو درم و دیگر کوبیده
و دیگر متضمن کنند و دیگر از برای تولد گوشت بن دندان چندان نفع می بخشد صفت آرد که سنده و مثقال زرد و
در هر یک مثقال باریک نمایند و قیده خون سیاوش با دمی ضم فرمایند و باشد میخته برین دندان گذارند و دیگر
آرد که لثة و دمان را نافع آید صفت پوست نارترش و شیرین از هر یک سی درم نمک هندی نوشادر از هر یک یک درم
ماز و گل انار شش یمانی کاغذ سوخته عقر قرحا از هر یک ده درم سماق پانزده درم هر نیمه باریک سازند و در سرکه خمیر گردانند
نمایند و در سایه خشک فرمایند و حبه حنظل از هر یک یک مثقال از هر یک یک مثقال از هر یک یک مثقال از هر یک یک مثقال
بخته صفت چوب آس بخیل ککج جوز سر و گل سرخ براده دندان فیل شش یمانی هر نیمه برابر گرفته در سرکه جوشانیده
متضمن فرمایند سنون که بدوی دمان و سیلان خون ازین دندان باز دارد و تحرک لسان با هم آرام تمام
صفت بلیله بلیله آرد که گل سرخ آقا قیاس شش یمانی طبایع عقر قرحا قرط برابر باریک نمایند و در استعمال آرد و دیگر
دندان را محکم گرداند و خون رفتن ازین دندان باز دارد و صفت شش گوزن سوخته تلح اندرانی سوخته پوست
بلیله زرد و گل سرخ از هر یک دو درم گل انار یک درم بدستور مذکور بعل آرد و دیگر جهت در دندان و ورم لثة مجرب
ست صفت کرناج عقر قرحا سق کوفی کشنیز خشک یان شش یمانی بریان و آرد فلفل گل انار کته از هر یک یک درم
باریک کرده بر دندان گذارند و تر یا قیاس لسان از جهت در دندان بغایت مفید آید و در ورم لثة و دندان
خواه حبه در دمان گذارند و خواه بطریق سنون بر دمان گذارند صفت جند بیتر حلیت مر صافی
فلفل زرد و حبه زنجبیل میه آقیون مصری بذر البیج کوفته بخته و با عسل آمیخته برین دندان گذارند و دندان
متضمن از برای تحرک لسان که از گرمی و عفونت باشد فایده بخته صفت برگ گل چای بربنگ در آب جوشانیده
و بد و متضمن کنند متضمن که ورم لثة و ناصوره که تمام دید صفت کته هندی شش یمانی از هر یک یک درم
زنجبیل برابر باریک کرده بماند سنون از برای تقویت لثة و دفع زله فایده تمام بخته صفت آس گل انار

سپا علی السویه در سر که طبع نموده تا مدت هفت روز مضمضه کنند مجرب از برای التذکیر گوشت لشته
 اشترکت صفت پخته بخت کبر اهل عفره حاجت سوسن آرد که سه آرد جو برابر یک نموده بر دندان بماند
 دیگر از برای دفع استرخا و ترل گوشت بن دندان و دفع برودت بسیار بار آورده صفت عفره حاجت
 بخت کبر خنک کوفی شب بمانی گل سرخ شنبلیله روی بطریق مذکور مضمضه نمایند مجرب بگر از برای امر اعراض حاده و
 رویانیدن گوشت لشته و دفع عفونت و تحریک لسان مفید آید صفت طباشیر درم گل سرخ درم مرصاف
 یک درم حبک کچ یک درم کزناج امیران چینی موارید با صفت دوم گل از برای خون سیاه شدن در جان حرق
 صندل سفید و سرخ عند الخو معده اول مان با صفت گردانند و بعد اوسون گذارند دیگر از برای استحکام دندان
 نفع تمام می بخشد صفت گل کلاب رشک ثمره الطراف بر برگ صنوبر برگ نیون برگ بارتنگ شب بمانی از برای
 چهار چهار باشد بچوشانند و مضمضه کنند سنون از برای تحریک لسان و زوال گوشت خورده بن دندان
 سفیدی آید صفت عود سوخته شب بمانی گلزار آقا قیاز هر یک یک چهار باشد بار یک نموده و عمل سنون بر همان
 گذارند دیگر از برای استحکام دندان و رویانیدن گوشت آن مفید آید صفت نیله لوتیا قسط نمک سنگ
 کشته سفید زبره سفید کشته منقذ از هر یک یک درم زنجبیل فلفل سیاه سیراکیس مصطکی کبوتر کجری کباب چینی
 از برای بیرون بردن هر یک یک نموده نگه دارند و عمل سنون بر همان گذارند و بعد از استعمال چند ساعت از
 نوشیدن آب پرهیز کنند سنون از برای دفع صنان و استحکام اصول دندان و توفد گوشت جدید بایست
 می آید صفت کزناج تخم گل فلفل سفید و سرخ از هر یک یک درم و در طباشیر از هر یک یک درم و در سیاه شدن از هر یک
 نیم مثقال صندل سفید و سرخ از هر یک یک درم و مثقال کوفته پیچیده سنون نمایند و عند الاستعمال در دندان آب برگ
 مورد انداخته و بدو مضمضه ساخته بر لشته افشانند مضمضه از برای تحریک لسان که از سبب برودت باشد در
 اندک زمان فائده کلی دهد صفت با بونه اکلیل الملک مرزنجوش تخم حلیه تخم کنان از هر یک یک درم و در لب
 جوشانند مضمضه کنند دیگر از برای تقویت گوشت بن دندان فائده بخشد انظم سنبل و سعد و عود و غنچه گل
 کاسه چینی و هم کف دریا بد استخوان بلبله و فلفل به صدف پاک صندل بیضا و پس طباشیر حلیه بر یک تن
 از برای سنون عجیب باب مقفم در امر اصل شفقت لفتختین یعنی لب که کسب از عصب گوشت
 رنگ و غصده و شریان آورده فائده او در دندان و حفظ مضمضه و حبس لعاب آب و اعانت نفخه مضمضه و کلام
 بارقی مرام سعادای حرف شفوی که با تلفظ آشکارا میباشد همچون تب و نیم و فار و او که بی او بتجد تمام
 ادا شوند و اطباء گویند که ترکیب بهیا همچون ترکیب مقعدست از اعتبار بدایت مری و نهایت رود و در هر علقه
 در بهیا واقع گردد همان در مقعد هم دست دهد بگردار شقاق لب مقعد و بواسیر مقعد و علی بندها سفیدی آید در
 در هر دو اعضا پیدا و میوید و در فصل در ورم شفقت یعنی ورم لب سبب بیادتی از غلظت و غلظت
 هر یک از غلظت بار بار ذکر نموده علاج تنقیه غلط غالب کنند و در هر یک در ورم لثه بخرید و در لثه بخرید

در مقام آرد و تقبیل غذا و ترک عشا لازم شمارند فصل در تشقق و تقشر و جفاف الشفت بیست و یک
 در جفاف و تشقق زبان گفته شد علاج تنقیه و ترطیب نماید و تشبیط فرمایند و ضد چهار رنگ سازند از برای
 و کثیرا و کف خیار و نمک بهدانه و خطمی و تخم کنان و اندان بر لب بمانند و دیگر تر من فانت و مقعد بار و غن
 چراغ نمایند و تمام با دام و تخم کدو بار یک نموده بر اندام غلظت نمایند مجرب سپستان یا نروده عدد در لب بچوش
 و منقذ ساق کا و و صفت از هر یک یک درم و درم باز و منقذ ساق کا و و صفت از هر یک یک درم و درم باز و منقذ ساق کا و و صفت
 از برای که در جفت قروح علق تخم بر باد بآن رجوع آرد و پوست اندازی تخم مرغ بر آن بپایند و از سیر و میاز
 نمک و گوشت آبر و آب و غیره آنچه صفر انگیز باشد پرهیز کنند و گاهی بعد از قصد ظهور این معنی یعنی بنور خورد
 بهیا ظاهر شود از روی یک ندارند فائده گاه باشد در میان اشفاق قروح و تشقق بهر سه و بدان سبب
 از فتح دمان عاجز و ناچار باشد و اشفاق و تشققین کچ باین دمان است که بهیچ بندی بر اچه که ترک است و لفظ
 برادر جیم فارسی بخلاوط التلظط بهیا باشد و لاجش بدانه انا ترش و صبر نمایند فصل در بواسیر لب و می
 بر دو گونه باشد یکی آنکه خلطه کبد اللون مقدار دانه انگور خور و در لب زیرین بر می آید و در میان آن
 غلظت تشقق گردد چنانچه لب با دقت منقلب گردد و بجای دوم آنکه شره مشابه توت شامی در لب مذکور ظهور کند
 و بی در در باشد و گاهی اندر سرطان س عضو باطل نماید و گاهی بواسطه کثرت آرد و استحکام سار عام با لب
 نیز متعده می بیند و در بیکه اجزای ردی را هم در گیر و علما جش بگردار علاج بواسیر مقعد نمایند و حجامت
 فرمایند و چهار رنگ و تشقق فی الحال کشاید و بطبوخ افیمون تنقیه نمایند و آدر حجامت احتیاط باید کرد اگر
 رنگ با سوزند و سرخ رنگ است شرط نرنگه اندر و خوف قطع شریان و نزف خون میباشد علما جش با طبع
 و اضربه مناسب نمایند و بعد از سخته تنقید کنند و در سیم مردار سنج و سفیداج بعمل آرد فائده گاه باشد که ماسه
 نکور نرسن گردد و از اضربه و طبع کاری کشاید اندر تشقیر بجز دستکاری بستگاری اصل نیاید فصل در
 تقصص الشفتین یعنی گرد آمدن هر دو لب علاج او بجلان تشنج رجوع آرد و آنچه میسر می شود بی باشد
 نقصان ماده اصلاح پذیر باشد و بعضی بر آنند که مولودی با ستشاری بیسی بحالت منفرد یعنی با دام که کف در
 ایام نشو و نماست بیست و یک می اعضا و سهولت قبول اشکال اعضای اطفال العمل شده و در اصلاح میگرد چنانچه بدین
 اصلاحش نموده آید که لب تقصص را بدست دست کنند و بر بیات اصلی یعنی با شکلی که بالینه عمل میباشد بر بندند
 و زمانی مشاییت بر اند تار است بماند فائده گاه باشد که غده قرب موت بهیای تقصص باشد فصل در
 بیاض الشفت یعنی سپید لب این نیز مرصاف علاج تنقیه بغم نمایند و اغذیه غلیظه بگذارند و غن باین یا
 خیزی در بینی چنانکه واطیعه و همچون خود و عفره و غده نماید فائده گاه باشد که بیاض لب از سبب عادت
 و فساد کبد غرض میگرد و در هر جایکی بنیاد فساد کند بیه گردد بیاض هم در دیگر و فصل در اختلاج الشفت
 یعنی پریدن لب علاج اگر بیش از آمدن خون باشد در رگها لب تسخیل باریج شدن رگ قیال یا چارک

که علی سبیل الانبساط مراحضای مری را بقدر معینه از کار فرار باز میدارد و در هر گاه رطوبتی وافر بر روی انقباض
میگیرد و بالضرر عضله مذکور استرخای پذیرد و از فعل از دراد و انداد غمزه که اشیای لطیفه و خفیفه که ذاتی تمام
عالم قوی میباشد در روی مری و رگهای مری از چیزهای مذکور سوختنی میفرستد و اشیای ثقیل که محتاج است
عالم قوی باشد و بالثقل صلابت طبعی خود بخود منتقل میگردد و انطباق مری کشاید و اشیای مری را با سبب
از مری مری نماید گویند که این علت عسر الزوال است از هر آنکه یک مری و طعام و شراب آب بر روی اندام
میباشد و تمهید آنجمله که پراز رطوبت و پهنی است با وی مجاورت و موصلت حقیقی مری و طوبست اندر صورت
زوال استرخای این قسم بر محال نماید بل صورت امکان نمی بندد و اگر آنکه مریض خوردن سال باشد زیرا که در
بنگام از دیاد قوت و وجود کثرت حرارت غریزی رطوبت مذکور راه تحیل و لقیل میگیرد و از سبب قوت
ماده که آماده علت صحت و عافیت بر روی تمام دست میگیرد و با غرغره رطوبت در سنگام صباغ
و روح ملازم فرمایند و زیر زنجیر باکی آورده حجه ناری وضع نمایند و چند ستر طلا نمایند و با فقط باکی
زده چند و سبب ببالند فصل در حرکت المری یعنی خاریدن مری و وی چنان باشد که بیمار در مری تخنج
و تلوی کردن و سرخی آساید بلکه سر کردن را از دست غیر بایدست خود بچش میفرماید و بی ظهور مری مذکور
از بقیراری و تلوسه آرام نمیگیرد و سببش آن باشد که خلط غلیظ و حریت لزاع و محرق در معده گرداید و بخیره
لزاعه از وی مردم تراکم کرده بجانب مری بر می آید و در فضای اقصای دمان که مری و قصبه بود پیوسته
و باز بسته است گردانده بطور لزاع و احداث خارج میسجد مبتلا نمایند و علما جوش قی نمایند و لب که کینه غرغره
فرمایند و شیر تازه باشد که اندازه مناسب شیرین نموده با جرمه جرمه نوشیدن مامور فرمایند و با شراب کدر
شیرین کرده بنوشانند فصل در بلع الاثره یعنی فرو بردن سوزن علامتش با این ظاهر و با هم میگرد
علاج سنگ مقناطیس سوده با یک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشانند و بعد از مضای نیم ساعت بخومی
بسپیل بردارند تا ازین تدبیر بهره اجات بیرون بر آید و بعد از افاقت شور با بی ظهور و جوی خوردن
و با اصلاح حال معده باندیر مقوی معده پردازند فصل در گشتبست شوك یعنی تعلق خارانی و جران
در حلق علامتش بقیراری و تلوسه و بند شدن آب طعام و یا به شواری تمام اشیای رقیق فرو رفتن علاج
اگر بر آمدن با انور و غیره ممکن باشد بیرون کشند و بعد از آمدن با العبه حلویات مناسبه اصلاح معده و مری
نمایند و اگر چیزی نخورده همچون نخرک و غیر آن باشد دست برگردان و با بین بقیل هم نمیند تا بیرون آید یا
در معده نزول نماید و اگر خار یا استخوان بند گردند لغز بزرگ خوراندند و اگر استخوان شک در رسته ابریشم حکم نمیند
و اندکی خائنه فرو بردند و سرشته در دست داشته بکیارگی بیرون کشند تا آنجمله خار و دیگر چیز معلقه را همراه
خود بیرون آید فصل در تدبیر غرق هر گاه غرق را از آب بر آورند و بهوش بود اما مقطوع النفس نبود
برسوی کلان و غیر آن دانه کون گذارند و شکم بچش کنند و پر مرغ در حلق او داده قی کنند چنانچه ممکن

در هر گاه رطوبتی وافر بر روی انقباض میگیرد و بالضرر عضله مذکور استرخای پذیرد و از فعل از دراد و انداد غمزه که اشیای لطیفه و خفیفه که ذاتی تمام عالم قوی میباشد در روی مری و رگهای مری از چیزهای مذکور سوختنی میفرستد و اشیای ثقیل که محتاج است عالم قوی باشد و بالثقل صلابت طبعی خود بخود منتقل میگردد و انطباق مری کشاید و اشیای مری را با سبب از مری مری نماید گویند که این علت عسر الزوال است از هر آنکه یک مری و طعام و شراب آب بر روی اندام میباشد و تمهید آنجمله که پراز رطوبت و پهنی است با وی مجاورت و موصلت حقیقی مری و طوبست اندر صورت زوال استرخای این قسم بر محال نماید بل صورت امکان نمی بندد و اگر آنکه مریض خوردن سال باشد زیرا که در بنگام از دیاد قوت و وجود کثرت حرارت غریزی رطوبت مذکور راه تحیل و لقیل میگیرد و از سبب قوت ماده که آماده علت صحت و عافیت بر روی تمام دست میگیرد و با غرغره رطوبت در سنگام صباغ و روح ملازم فرمایند و زیر زنجیر باکی آورده حجه ناری وضع نمایند و چند ستر طلا نمایند و با فقط باکی زده چند و سبب ببالند فصل در حرکت المری یعنی خاریدن مری و وی چنان باشد که بیمار در مری تخنج و تلوی کردن و سرخی آساید بلکه سر کردن را از دست غیر بایدست خود بچش میفرماید و بی ظهور مری مذکور از بقیراری و تلوسه آرام نمیگیرد و سببش آن باشد که خلط غلیظ و حریت لزاع و محرق در معده گرداید و بخیره لزاعه از وی مردم تراکم کرده بجانب مری بر می آید و در فضای اقصای دمان که مری و قصبه بود پیوسته و باز بسته است گردانده بطور لزاع و احداث خارج میسجد مبتلا نمایند و علما جوش قی نمایند و لب که کینه غرغره فرمایند و شیر تازه باشد که اندازه مناسب شیرین نموده با جرمه جرمه نوشیدن مامور فرمایند و با شراب کدر شیرین کرده بنوشانند فصل در بلع الاثره یعنی فرو بردن سوزن علامتش با این ظاهر و با هم میگرد علاج سنگ مقناطیس سوده با یک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشانند و بعد از مضای نیم ساعت بخومی بسپیل بردارند تا ازین تدبیر بهره اجات بیرون بر آید و بعد از افاقت شور با بی ظهور و جوی خوردن و با اصلاح حال معده باندیر مقوی معده پردازند فصل در گشتبست شوك یعنی تعلق خارانی و جران در حلق علامتش بقیراری و تلوسه و بند شدن آب طعام و یا به شواری تمام اشیای رقیق فرو رفتن علاج اگر بر آمدن با انور و غیره ممکن باشد بیرون کشند و بعد از آمدن با العبه حلویات مناسبه اصلاح معده و مری نمایند و اگر چیزی نخورده همچون نخرک و غیر آن باشد دست برگردان و با بین بقیل هم نمیند تا بیرون آید یا در معده نزول نماید و اگر خار یا استخوان بند گردند لغز بزرگ خوراندند و اگر استخوان شک در رسته ابریشم حکم نمیند و اندکی خائنه فرو بردند و سرشته در دست داشته بکیارگی بیرون کشند تا آنجمله خار و دیگر چیز معلقه را همراه خود بیرون آید فصل در تدبیر غرق هر گاه غرق را از آب بر آورند و بهوش بود اما مقطوع النفس نبود برسوی کلان و غیر آن دانه کون گذارند و شکم بچش کنند و پر مرغ در حلق او داده قی کنند چنانچه ممکن

آب و جملگی رضای از شکم او بیرون آید و بعد از سکین و فلفل و زنجبیل بنوشانند و غذا بصیغه نیمه شب یا صبح که از
۲ ر و خور و شیر و یا گندم تدبیر کرده باشد خوراندند تا اصلاح مزاج شش بیناید فائده آنچه عوام گویند که غرق
لانگه روز بزرگوار سکوت بعد غرق شدن حیات باقی میباشد باید که بقیل و تدفین نیز در اندازند که بعد از
تمامی ایام هر چند که مقطوع النفس میباشد باز نفس او بطوری آید و کذا اینمینی در گزیده مار هم بسیار جادیه
و یا تخم بر رسیده لایمینی و محض کذب میدارند همچنین نفس درونه بنیند دامن تدبیر از و بر چنین حکم نمیند
و با تعدیل تخمین سپرده نمی پردازند فصل در تدبیر خنوق بوق یعنی کسی که گلوئی می بکشد خفه
کرده باشد هر گاه نفس باقی بود فی الفور کنند بریده را بکشند و نیکرند که کف در دمان دارد و یا نه اگر نباشد
الساحل رگ قیقال زنند و بچقه نرم طبع نرم نمایند و یا با با خورل سوده بسیار مالند هر گاه که بهوش باز آید
بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف در دمان موجود بود زنده بود فائده حالنیکه با
کف در دمان خنوق الوهق یا بتلا بملا ورم خنوق روی و بدست که ریه با قصبه عضوی است تخنج و لب
لطیف و خفیف که حضرت حق جل و علا آنرا بر طوبست دانکارم و تر میدارد و دومی نمیکند و در شکلی مذکور راه
میدارند هر گاه که با احتباس انقباض استخوان رطوبت مذکور بر سبیل و دمان و اختلاط آنجمله و خانه که روح را بند
گردانند و باشندت اضطراب از اخراج و از علاج بخار با احوالت آن حالت یعنی ظهور کف در دمان می انجامد
باب نهم در امراض صدر و ریه یعنی بیماریا سینه و شش حضرت حق جل و علا بنیان سینه را از هیفت ماده
استخوان آفریده و مرقه ریه و مری را گنجینه مقرر گردانیده از آنکه هر متنفس که با تر نفس با انبساط و انقباض
بر دم با بخار آب نسیم و اخراج آنجمله و خانه محتاج میباشد تمام عظام او را در حرکت مددی بخشد و از آن سبب
آنرا بمیانجی با غضار لیف با ترتیب مضبوط در محل اتصال با خنق لیس یعنی نرم گشته و با چهارده قمر که مری
استخوان قوسی اندازد هر جانب هیفت با این هیفت استخوان که مذکور گردیده اند پیوسته بخشیده و در مقطع یعنی اتصال
عظام سینه غضروفی عربین و مستدیر شکل محاذی هم معده با اسم عظم خنجر آفریده تا بیک در و قایمان احصا
صلبه لینه میماند و هم معده که قیل اللحم و شدید الحس و قریب با قلب است آنرا از اصابت آفت خارجه در پناه خود
میدارد ریه ریه بکسر اول و فتح ثانی عضوی است متخالف با لحم سفنجی و زردی رنگ و بیس مؤلف از شعب قصبه و
شعب شریان و ریدی و شعب و رید شریانی با هم چسبیده حاوی جمیع شعبه گردیده است و بالای او عشا می است مانند
لحم ریه ذی منافذ مجموع ریه در آخر و خنق حصص گشته گرد قلب برآمده است چنانچه سه حصه در طرف این و دو
حصه در طرف ایسر دل بر سبیل تساوی واقع گردیده فائده متخالف او آنست که بهای منجذب و رافضیه کشیده است
عبور و مرور نماید و کذا از جهت انبساط و انقباض یعنی جذب هوا و اخراج آنجمله و خانه قلبیه چنانچه باید باشد
از وی امداد کامل باسانی حاصل آید چنانچه از اندک افشردگی اینمینی بهیچ تفکر ملاحظه در می آید که هر چند آب
اسفنج می در آید اما با افشردگی قلیل لعیل از دی بیرون می آید و روی رنگ از جهت غلبه هواست است چنانچه

در هر گاه رطوبتی وافر بر روی انقباض میگیرد و بالضرر عضله مذکور استرخای پذیرد و از فعل از دراد و انداد غمزه که اشیای لطیفه و خفیفه که ذاتی تمام عالم قوی میباشد در روی مری و رگهای مری از چیزهای مذکور سوختنی میفرستد و اشیای ثقیل که محتاج است عالم قوی باشد و بالثقل صلابت طبعی خود بخود منتقل میگردد و انطباق مری کشاید و اشیای مری را با سبب از مری مری نماید گویند که این علت عسر الزوال است از هر آنکه یک مری و طعام و شراب آب بر روی اندام میباشد و تمهید آنجمله که پراز رطوبت و پهنی است با وی مجاورت و موصلت حقیقی مری و طوبست اندر صورت زوال استرخای این قسم بر محال نماید بل صورت امکان نمی بندد و اگر آنکه مریض خوردن سال باشد زیرا که در بنگام از دیاد قوت و وجود کثرت حرارت غریزی رطوبت مذکور راه تحیل و لقیل میگیرد و از سبب قوت ماده که آماده علت صحت و عافیت بر روی تمام دست میگیرد و با غرغره رطوبت در سنگام صباغ و روح ملازم فرمایند و زیر زنجیر باکی آورده حجه ناری وضع نمایند و چند ستر طلا نمایند و با فقط باکی زده چند و سبب ببالند فصل در حرکت المری یعنی خاریدن مری و وی چنان باشد که بیمار در مری تخنج و تلوی کردن و سرخی آساید بلکه سر کردن را از دست غیر بایدست خود بچش میفرماید و بی ظهور مری مذکور از بقیراری و تلوسه آرام نمیگیرد و سببش آن باشد که خلط غلیظ و حریت لزاع و محرق در معده گرداید و بخیره لزاعه از وی مردم تراکم کرده بجانب مری بر می آید و در فضای اقصای دمان که مری و قصبه بود پیوسته و باز بسته است گردانده بطور لزاع و احداث خارج میسجد مبتلا نمایند و علما جوش قی نمایند و لب که کینه غرغره فرمایند و شیر تازه باشد که اندازه مناسب شیرین نموده با جرمه جرمه نوشیدن مامور فرمایند و با شراب کدر شیرین کرده بنوشانند فصل در بلع الاثره یعنی فرو بردن سوزن علامتش با این ظاهر و با هم میگرد علاج سنگ مقناطیس سوده با یک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشانند و بعد از مضای نیم ساعت بخومی بسپیل بردارند تا ازین تدبیر بهره اجات بیرون بر آید و بعد از افاقت شور با بی ظهور و جوی خوردن و با اصلاح حال معده باندیر مقوی معده پردازند فصل در گشتبست شوك یعنی تعلق خارانی و جران در حلق علامتش بقیراری و تلوسه و بند شدن آب طعام و یا به شواری تمام اشیای رقیق فرو رفتن علاج اگر بر آمدن با انور و غیره ممکن باشد بیرون کشند و بعد از آمدن با العبه حلویات مناسبه اصلاح معده و مری نمایند و اگر چیزی نخورده همچون نخرک و غیر آن باشد دست برگردان و با بین بقیل هم نمیند تا بیرون آید یا در معده نزول نماید و اگر خار یا استخوان بند گردند لغز بزرگ خوراندند و اگر استخوان شک در رسته ابریشم حکم نمیند و اندکی خائنه فرو بردند و سرشته در دست داشته بکیارگی بیرون کشند تا آنجمله خار و دیگر چیز معلقه را همراه خود بیرون آید فصل در تدبیر غرق هر گاه غرق را از آب بر آورند و بهوش بود اما مقطوع النفس نبود برسوی کلان و غیر آن دانه کون گذارند و شکم بچش کنند و پر مرغ در حلق او داده قی کنند چنانچه ممکن

حرکت اولی فی ذی از ۶ شد هوا مال گردیده و فاعله بودن او است که از حرکت انبساطی و انقباضی که در سینه
 دائم با فوات اوست از و متالم نگردد و در حصه طرف ایست قلب از آن واقع است که قلب فضای اندوختن است
 و فاعله خلقت ریه ترویج قلب است با جذب شیم و حالت او با کیفیت سینه مزاج دل و اندفاع بخار دغانی و
 گویند که مردی و قلب و آله است منبسط تمام کلام و حکما ریه عضو شاکر که در معده قرار داده اند و گفته اند
 که هرگاه از عضو شاکر گرفته گردد و بزودی تمام انسان و حیوان زار و زار میگردد و از برای آنکه معده آله است
 از بهر اتصال غذا و عضو ریه سیاهی است با اتصال هوا که روح را در کار گردیده در تمام اندام میرساند و فی حقیقت
 عمده ترین آلات تنفس است اگر چه حصول و وصول هوا از راه مسام اندام و منافذ شریکین هم بهین ترین وجه
 بنوا اند شد اما آنقدر هوا که در سینه باریک بالاستنشق میشود و از دیگر راه مانده نمی شود و هوا آخر کار با هر که در کار
 با آنکه اخلاط مزاج گردیده و روح میگرد و غشای منافذ تنفسی جل و علل از بهر آن گردانیده که چیرگی درین
 فضای یعنی سینه گرداید از راه دیگری نمی بر آید هر سه آنچه در سینه و لواحق آن غنیمت بیاید از راه منافذ از
 غشا در فضای ریه در آمده از راه قصبه با حرکت و قوت او بیرون می جهد و پس **فصل در جمیع اعضاء**
 و آن را بر دال صد نیز گویند و بنمود با ضمیمه این فسرده شدن و حرکت شدن سینه است که عضلات سینه و حرکت
 شش سرد میشوند و کیفیت تر گردند بنوعیکه تمدد شدید و در دوات اینها بدی می آید و بدان سبب سینه تنبسط و تنقبض
 نتواند شد سببش رسیدن سردی است بر سینه و ملاقات آب و یس سرد و یار خوردن یا در آب سرد غوطه زدن و گاه
 باشد که از خوردن یا فیون جو و اصد در پیدا میگردد و دوزخ از رسیدن دغان اسرب و در هنگام که اطفال در دوزخ
 از دی مر لفع میگرد و زیر که در داسر سرد میکنند دل و فرو می نشاند حرارت را و خشک فانی گردانند و طوالت
 را و کیفیت نماید آلات تنفس او باشد که بعد ریاضت شاقه اتفاق افتد و حکما اتفاق دارند که درین علت دلیلت
 نکند زیرا که گاه باشد که برودت این عضو بایست متجاوز گردد و از آن سرد گردانیده برودی هلاک میگرداند و
 گاهی نفس از تنفس سینه مطاوعت آلات فرو میماند علما ج بهر تنگی و روعن قسط و سوس و جز آنکه سینه
 سینه ضا در گرانند **فصل در ذوات اعضاء و در عبارت از لوم حجاب است که در جانب سینه محاذ قلبه**
 که ملحق الترقولین میباشد و اجتماع ده در فضای سینه علما شش است که علی و حج مستطیل از لقمه خمر تا ممد
 و داید و از حفتن بر سینه و مجده نمودن و نگرین بر قدم و بر دشت سر به بالا اید یا ابر پشت و پهلوی او
 حفت علما جش تضید بر سینه مفید و تدبیر مفصل این علت و فصل ذات الحجب بقله و تنبج مولف می بخیر
 کرده و در **فصل در احتقان المده فی الصدر** یعنی بند شدن ریه در فضای سینه دوی جهان باشد
 که درمی در ریه بود و یا غیر آن که منقبض شود و ریه در فضای که خارج از شش است گرد آید و از سبب شش غلظت
 بر راه شش و سبب تر آید و از راه بولی بر آید و نماید نفاسش لغدم او را و عضوی از این عضو است و
 بعد ظهور آن تا به تحصیل شدن بامده و نابراین بر بیمار و شب دق لازم بودن است علما جش بخیر زرد و

ز و فاخته شش و پستان و اصل السوس مقشر و پریاوشان و موز و مانند آن بر دغن بادام و شکر آمیخته و دم نموند
 تا ماهه رقیق شده بر آید و گاهی سدر است همراه هم لازم دارند تا باشد که باده مذکوره از راه بول بر آید یا از راه
 براز نیز نماید و هرگاه نگاه دارند که باده ریه را اگر از هر دو راه یعنی بول و برازی بر آید اندرین صورت واجبست
 گاهی سدر داده باشند و گاهی بلین فاعله در شش ریه تنبج ریح بیان کرده شده که هر چه در فضای سینه گرد
 آید از راه شش به نفث بر می آید زیرا که فرغ طبیعی او قصبه است لیکن گاه باشد که ریه شش از راه و ریه شش
 که قمر غذای و است در آمده بجز نازل گردد و آنچه رقیق باشد از راه کلیه مثانه و غلیظ از راه روده بیرون رود
فصل در سعال بضم سین بیاری سرفه گویند و دوی حرکتی است نا طبعی شش و دیگر اندامها همچون قصبه
 حجاب نصف الصدر و حجاب تنط اعضاء و عضلات سینه و جنب و حرکت سعال بر مثال عطسه است که طبیعت
 ریح و اید از این عضو نادرع میکند و دوی را چند سبب بندگی آنکه سور مزاج سافج یا مادی که باریقی شود
 دوم آماس و قروح یا ظهور بنور که بر به حادث گردد و سیوم چیزهای نا طبعی که یک ناگاه در آلتها تنفس همچون
 باد سرد و باد و در غبار و تضاد شود و یا طعام ترش یا زحمات خورده شود و محدث سعال گردد و یا بخن چیزی در خنجر
 چهارم از شاکر که تمام اندام یا عضوی خاص همچون سینه و قمری و جگر و سیر زبیر فشدید مبتلا گردد و اما آلات
 تنفس از سور مزاج ساده و مادی معروم بر باشد تنج خنوت سینه و قصبه به که از وجود حرارت حدت عارض
 میگردد و دوی از حرکت عطش و گرمی اشتدادی آرد و بلا نفث هر حال سعال بد حال نماید علما جش در قسم
 سور مزاجی تنقیه و تعدیل نمایند و در ماسی قصد و حماست و اسهال صفر افرا نمایند و در مشارکی بر رعایت عضو توج
 بوده به تعدیل و تعدیل مزاج گویند و در ششی با الشیم عمده تدبیر است و کذا لعاب بنگو و بهدانه و شیر تخم که در
 و خیارین با شربت بنفشه و بنبلوفر تنها یا مرکب ترکیب ده خوشانند و دمام کثیر او بادام با شکر هنگام صبح
 شام لعق فرمایند و شیر گوسفند بر دغن بادام و شکر علی الدوام داده باشند شربت نفقوع او دیا بر دغل
 عناب و سیان تخم خطمی بنفشه نیلوفر اصل السوس ترنجبین دمام بنفشه شربت اعجاز شربت فریاد ریح
 شربت پستان و عناب هر سه مفید اند و دیگر لعوق پستان لعوق رب السوس لعوق صغ کثیر العوق لبوب
 لعوق ابن ماسویه لعوق بادام لعوق طباشیر که در قرابادینات اند هر سه مفید اند و دیگر شربت فقط در آن
 گذاشتن در سینه صال علت سعال عجیب تاثیر است اگر سعال از سبب سور مزاج سرد باشد علما شش فکشتش و
 انتفاع با اشیا گرم و هو اگر است علما جش تعدیل و تعدیل مزاج نموده او دیا به حاره بنوشانند و قمر سینه
 با او دیا گرم فرمایند و ماده را بطریج زوفا و آبخیر و حبیه و تنج سوس و تخم کتان و اصل السوس و تنج باوین
 و تنج کرفس و پریاوشان و ضج دینه و یا یار جات و جوبات مثل ایاج روض و حب غار یقون مستغرق نمایند
 و بعد تنقیه با استعمال او دیا حاره مثل لعاب حب الشاد و لعاب تخم کتان و حکیه و عرق بادیان باشند شربت
 نموده و رخت کنند و کذا لعوق تخم کتان و لعوق حرل و لعوق زوفا و لعوق علك البطم و لعوق کندرو

لحق حب استار مفید سعال شد بماند و از انشربا بنجر و زوفا و منقه و فرسیون ترتیب نموده بنوشند
 و از معاجین همچون بقراط و معجون خیانی و معجون جالینوس و معجون اندر دماض و معجون قبادالملک
 هر سه مفید اند و در بین سینه بادمان گرم بکردار و عن سوسن و زوفا و عن صیری و زوفا و عن لسته و عن حبه
 الحضر و زوفا و عن بادام و زوفا و عن قادیة بقدر یکسرخ همراه برگ قبول خوانند و در قریح گردانند و این فایده
 قادیة که آن شحم الشجر نیز گویند و از کوهستان می آرند و اگر سعال بسبب له چاره یا بارده باغی بود علامتش اشتداد
 هنگام شب و فخر و دما نزل بر حیره و حلقوم مفوم میگردد و سعال زلی اکثر بنجر باسل میگردد و علاج تنقیه
 و تعدیل در سازند و اما له ماده جانب بینی کنند و شتر خشک شاش بنوشانند و از خوردن حبش فامتوق شفا یابند
 و حلیت باز روی بپهنه مرغ آمیخته خوانند و مجرب گاد زبان و دوا قویه مطبوخ کرده و باشک شیرین فرمود
 بنوشانند مجرب اینون منقه منفی در پیاله آب جوشانیده و صاف گردانیده و با قلیله شکر و زوفا و عن بادام
 دما جوشانند و کذا سحر بادام و شکر و منقه نعم المجرب آمده و همچنان تکبید سینه سرفه سرفه را مفید می آید
 حبسکه از برای تمام اقسام سعال استعمال نمایند مفید می آید صفتش پوست انارش جزو بلیله مقشر چهار جزو
 کثیر اصفی عربی از هر یک جزوی هر سه را با یک یک پخته و آب بنوشانند و دیگر قرفل قرفل کثیر اصفی از رزق
 حبس خوردن دهند فایده هر چیزی که برای ضیق النفس مفید آید در علت سعال هم استعمال توان کرد
 قول بعضی حکماء تدبیر مقدم بر دمن سعال را در همه حال تمام بخشد و کزنگ تدبیر ناف با
 زوفا و عن منقه سرفه شد بد مفید می آید قول پیوری هر گاه سعال با هیچ حال آرام نگردد و بفرقه ثانیه
 نهادن فایده تمام می بخشد قول یونس آنکه شد اطراف با بستنی شد سعال شد بد را فی الحال لفع
 می بخشد و خوردن مرکبی مقدار با قلیله سعال مننه را بر طرف نماید از برای سعال اطفال صفت عربی
 کثیر ارب السوس شکر هر سه با یک نموده در شیر مادر حل کرده بلیسانند و دیگر از زبانه فودنه با یک نموده در
 شمد لعق گردانند و دیگر چشم کوفند خشک کرده در شمد بلیسانند و پوست خشک شاش نقوع نموده غلیظ
 سعال شد بد می آید و اگر زبان اطفال باشد آلوده کنند در قطع رطوبت فایده کمال میدهد فایده
 اگر اطفال را در علت سعال اسهال یا ر باشد بقایت بد باشند زیرا که از استعمال بلینیات اسهال جاری و مسک
 باشند و از قابضات سعال بد حال بنیاید و اندر سعال غیر الامور و سطامطخ نظر داشته شراب حب الاس و
 منقه و بند فصل و ضیق النفس دوی است که مردم دم آسوده نتوانند زوفا و عن لسته و عن حبه و عن
 کسی بدود و عند الحکما زوفا و عن ضیق النفس هر سه علت مترادف اند باندک تفادیت و این علت جوان
 هم عسر باشد و پیران را عسر بلکه تدبیر بدین بود بالجملة مضی مزمن ذی ادوار هر چند که تدارک و زوفا کنند
 بهتر باشد و اسباب حدوث این علت چند باشد یکی خلقی باشد و دوی چنان بود که در اصل خلقت سینه
 تنگ باشد و بدان سبب انتهای دم زدن چنانچه باید و شاید منبسط نتواند شد و دوی تدبیر بدین بود دوم

آنکه رطوبتی غلیظ در ریه محل آید و یا از سوزول نماید علتش آنست که همراه سرفه غلیظ برآید و از سینه آید
 خرخره بگوش در آید و بیمار بگردار سگ زبان از دمان بیرون نماید فایده عند الحکما و کوفند خداوندین علت
 در آخر با سقا مبتلا گردیده و اگر دما عالم بقای گردد و یا در خواب مختل و لا جوابی گردد و سیموم آنکه صدر و ریه از
 اسحجر و خانیة قلبی متکلی گشته و منافذ هوا تنگی پذیرفته مبتلا این بلا میگردد و چهارم کثرت حرارت و سوسن ریه را
 منقبض نماید از ان سبب ریه را تنگ و چنانچه باید و شاید جذب نماید و این حالت در آخر ذوق ظاهر و باطن میگردد و پنجم ریح
 غلیظ در منافذ ریه و تنفس در آمده مانع استنفاق هوا میگردد و از برای آنکه ماده ریه از اسحجر واد خنه که وجود
 میگردد خالی از اجزای نارینی باشد ششم درم شش یا اعضای مجاور ریه همچون حجاب مجاور حجاب منصف الصدر
 حجاب سبط الاضلاع و غشای مجمل کبد و طحال و غیر آن پیدا آید و بدان سبب تنفس کمیابی عاجز نماید و هفتم
 مزاج گرم و خشک مفرط و اغشیه و اعصاب استنطن بپایانند حرارت نماید و بدان سبب تنفس کمیابی عاجز نماید و هفتم
 گرداید و از سبب قلع غشیه از تنفس حرکت بخیر می آید ششم مسدود شود یا حنقه نیز بعل آورده گردد و سیمال نای
 محرک خلط گردد و بیده محدث یعنی باشد و گاه باشد که در ذات الجنب مسدود شود یا خون مقدار مناسب گرفته شود
 یا از ریه بار یک یا چند ناقص خون اندر تن سینه و ریه و از ان سبب هم دم زدن بر بیمار پرده شود و نهم از سبب
 نزول زلزله تنگی نفس و آلات تنفس بدین می آید با جمله علامات امارات تمام اقسام این علت آنست که هنگام گام زدن
 در نفس هر تنفس که مبتلا داین بلا میگردد می باشد علاج در رطوبتی بنابر لطیف ماده شیا لمطه و محله مثل
 شربت زوفا و شراب علیه و شراب فرسیون و شراب زکس و شراب غنصل بنوشانند و بنابر نصیحه ماده سستیان
 و اسحجر و بادیان و عناب و کادو زبان و ایر ساد حلیه و زوفا و خشک جوشانیده بنوشانند و آیایج فیکر و
 آیایج جالینوس و آیایج کوفادیا و آیایج ارکاغانیس و حب غار یقون هر چه داند و تواند خورد خورد و داد و آاده
 استغراق ریه سترغ گردانند و بعد او در هر راه با تخم ترب جم مثبت و نیم سوسن و تخمین غنصلی دو سبب ریه
 کنند و سببیت اغذا اسخواب شوربای غصافیر و در ارج دما کافی مام داند مجرب سیر در ریه و عن گاد و بیان
 کنند و بخورانند و کذا غنصل اسوراخ کنند و از تخم ما فیها خالی گردانند و باشک گاو نموده شب بدارند و صلیغ شیر
 ند کور بنوشانند ازین تدبیر بخواغت آید و اگر تاخیر نماید با قدری توتیا سبز آید و نماید و دیگر بول صبیان
 خوردن بر ریه طرف نماید و افستیمون غار یقون علی الدوام خوردن نفع تمام می بخشد و کذا اسندوس شراب
 و سحور اقا طح ضیق النفس و دیگر تنکار بر بیان یک جزو مصر خالص یک جزو بار یک نموده در قند حب بندند
 و هنگام شام بیکد حب خوردن دهند و دیگر مطبوخ گاد زبان نافع ترین اشیا علت نفس شمرده اند و دیگر
 شیخ ارمی ایر ساهل السوس مقشر مطبوخ نموده بنوشانند مختار این سهل فرماید که مراد ازید محلول خوردن
 نفع تمام می بخشد و دیگر حلیت ندرم خوانند و عقباب و مطبوخ اسحجر و زوفا و افیون و زیره بدر خاصه با
 سرکه غنصل بنوشانند و دیگر و کذا زعفران خالص همراه مارا اصل خوردن ضیق شد بد را بر طرف نماید و حقیق بنجر

کمر با باد آورد و آنجا روم آلا توین بسید بطور طره طرفه ام غلمان بآرتنگ سفر جل شخص شاد بخ محرق
 شایخ گوزن محرق طین ارمینی طین مخموم گنار سماق عصاده الحیه التیس آقا قیا فطور یون دقیق کل سرخ
 کافور کثیر نشاسته عصاره حرقه عصاره لسان الحمل عصاره رزمنا سبال و محال دیده در استعمال آنند و دیگر
 بذرا بلخ همراه عمل و شب یمانی و زرده بقیه ادویه مرکب شراب انجبار شراب حب لاس لحوق مطحنا جوارش کبریا
 سفوف کبریا و غیره فائده خداوند لغت الهم را باید که از حرکات بدنیه و نفسانیه و کثرت خنده و کلام و غیره
 قویه و تمام شبها حوارت افزا و چیزهای مالحه و حریر بر نیز میبارد و فصل در لغت المده و وی است که در لغت
 از حلق یا حنجره یا اجزای دمان بر آید خواه از الفجار خنق با دیگر ورم گرم یا سرد که در اجزای دمان بود و حنجره
 شده بر آید یا از سینه بر آید عقب ورمی که در تنجیری آرد اما آنچه از الفجار ذات الریه و ذات الحجب با سبب بادیده
 باشد در محل خود ذکر باید علاج تطبیق است و موم بار و عن بابونه و سیه باکیان تضمید بر سینه مفیدی آید
 میباشد که اندرین علت چیزهای قالیض و سرد بالفعل و القوه نمیدهند و تمام بر شراب بطیخ زرقاوه استخوان و غیره
 و اصل السوس صبح و شام داده و این قاعده در تمام ادوام که در حجب سینه و شش و نواحی اوداق
 گردد و منفعی میشود از برای آنکه ماده اخضیه سینه را دفع بجز قصیه یثیت فصل در ذات الریه یعنی آس
 شش اما آنچه از گرمی باشد خواه ماده و حوارت خون میباشد خواه ماده صغیر یا بلیغ شور و علاقتش از ورم شش
 و شدت ضیق النفس و نقل در گنجینه سینه و سرخی خساره و تشنگی مفرط و اخفت و شدت اعراض این امراض
 ماده میباشد اما سعال در هر حال لازم و مزید میگردد و این علت از مولات ماده روز تا هفت روز که با
 با انجام و اختتام میرساند و گفته اند که اطفال خردسال از درستی تدبیری تغییر ماده صلاحیت گیرند علاج
 رگ با سلیق زنند و اگر امتلازاده و اندک صاف نیز زنند و سپس از و با مطبوخ بلین حقه لینه طبع فرود آرد
 و زنهاری چیزی که اندر و قبض باشد بکارد آب کاسی یا غلظت بود همچون دیاقود آنند و همگی در آن کوفند
 که بیمار زنهاری آب سرد ننهد و این قاعده در تمام ادوام ریه و جنب تعالین و غشیه و سینه یا دمیدارند از
 برای آنکه محدث بیماریهای دیگر همچون ماده سپر و استسقا و غیره می توانند شد و اگر حاجت با تری می افتد
 با اشربه موافقه و سنجین که بسیار ترش نباشد اطفای حرارت نمایند و هر دم آب نیم گرم بر سینه و پهلو بیاریا
 ریزند تا دم با اعتدال کمال می آید و در ورم شکین بپذیرد فائده هر آسای که درین عضو افتد حال از
 سه درجه برون نباشد یا تخلیل و تقیل ماده یا ماده یخته ریم کند یا صلب میشود اما آنچه بخته گردد با لغت بر آید
 و هرگاه ریه به تخلیل و تقیل نهد خفت اعراض روز بروز روید و علامت ریم کردن اندرین امراض یون
 ضیق شدت اعراض همچون کثرت سعال و تنگی نفس اندرین امراض و علی الخصوص روزیکه ورم با الفجار
 رونماید اندر آن روز باز تب بالزده و شدت در آید و علامت تصلیه ورم خفت بعضی عوارض باشد اما
 شدت نقل و تنگی نفس زیاده تر باشد فائده گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد کند همچون سنگ مثانه

و بعد خروج سرفه دورتر گردد و باشد که این علت با سبب انجماد انتباه گاهی غذا و نذاین علت با تخیر
 انگشتهای دست و پایی میرند و گاهی غذا و نذاین علت را توجه ماده القلیط و ماغ گردیده بطور خفقان و کثرت
 نذیان جهان فانی پرورد می نمایند فائده گاه باشد غذا و نذاین علت را در حوالی پستان در می ظهور نموده
 و متقیج بوده ریم و زرد آب از و تراوش نماید و گاهی ماده ذات الریه بذات الحجب منتقل گردیده صوت صحت
 بنماید فصل در سبب الکسر اول معنی نزال و وی قرصه ریه است و دوم ضعیف است و مکتب قرصه ریه و قیه از انجماد
 لاغری لازم این مرض است با سبب نازم موسوم گردیده و اسبابی و ش او چند میباشد اول نزل که مدام از شام بر
 میریزد و قبل از بقیج باشد حد ماده قرصه در ریه پیدا شود و نماید دوم ذات الحجب یا ذات الصدر یا ذات
 الحرض که بخته ریم کند و عماره سرفه از راه ریه خروج نموده از روات ماده محدث سل یعنی قرصه ریه میگردد و سیکوم
 سعال که باشد اذ کمال در گیر و بدان سبب با سبب خارجی مانند سقطه یا ضرب صورت القطار و الصداع نفس
 با جریان خون قرصه پذیرد و در اکثر تراوش نزل نیز بر شش محدث این علت گردد و برای اطباء بر آن فتنه که این
 مرض تدبیر پذیر نباشد از برای آنکه اندمال جراحت در حال سکون عضو صورت گیرد و در شش ریه که دائم حرکت
 از آن سبب صورت بگیری پذیرد و بعضی بر آنند که هر چند این مرض لا دوت اما تدبیری که بطور شایسته و
 طریقه بایسته کرده شود ریش بر یک حال می ماند و در بعضی اندر صورت تا چند سال زیست میگردد و علامت این علت
 تقدم لغت الدم و تب مزه و دانگ بدن گرم میباشد و در هنگام ظلام یعنی شب سال باشد اذ کمال در گیر و تنگی
 نفس و سرخی رنگ روی و آخر ظهور مده در لغت بروگواهی و بدو نزال و ضمیر بر حال این علت گواهی می بخشد
 علاج در ابتدا قصد با سلیق نمایند و باقی تدبیر که در بحث و ق سحر یا بداند نموده بکار آورند و نواحی نزل
 نزل مسلول را فائده تمام می بخشد و شیر خور و بزرگ با صمغ عربی و کثیر او شکر بنوشانند و اقراص کافور خوراند و کفند
 سگری تازه بی ناناده خوردن دهند اگر نان خورش سازند تا سمر و هست اما در کفند شروطی دانند که شکم یار
 مجرب سریشم با سی در آب حل کرده بنوشانند و دیگر روغن کجد خوراند و تخم خبثه یعنی خوب کلان همراه شیر
 گو سفند خوردن دهند و دیگر سرطان نهی با با شیر بخته دادن و قرض کافور با شیر خوراندین و فقط شیر
 خوروشانیدن و قرص سرطان کافوری بسیار بار آورده صفت قرص سرطان کافوری گل کلاب
 طباشیر کثیر اسکر از هر یک چهار جزو اصل السوس پنج جزو نشاسته تخم خرفه هفت جزو صندل سفید و سرخ از هر یک
 دو جزو و مغز تخم که دو خیارین و خربوزه تخم خشخاش از هر یک یک جزو سرطان محرق دوازده جزو و هر یک یک
 نموده بلعاب بگو اقرص بنهند و در سایه خشک نموده در استعمال آرند و اگر سرفه شدید بدید بود این قرص خورند
 صفت خشخاش لب لجوز و خیار که دو و پندانه از هر یک هفت جزو تخم خرفه و خطی و خبازی از هر یک یک جزو
 صمغ عربی نشاسته کثیر طباشیر از هر یک یک جزو و بار یک فرموده بلعاب بگو که در کلاب نموده بدستور بکار
 اقراص سازند و با شیر خشخاش خوردن دهند فائده گاه باشد که تنگی نفس در مسلول رومی نماید باید که با شربت

شود متعلق از حرکت و بر پشت خواب کردن و بافتن چیزی نباید است و اگر درم در شوق حجابیکه قاسم صفت
 و از مقابل غضروف نخیری در جانب سینه ناشی گشته و با مقتی الترقیقین سینه پدید آید و ذات الصد
 نام کنند و در بعضی فصل علمی تحریر کرده شده و اگر در شوق دیگر که او هم از مقابل نخیری روئیده طرف
 پسین موضوع گردیده است و درم پدید شود ذات العرض نام کنند علامت ذات العرض پشت که با بنام
 کتفین در درشتید پدید میگردد و از انجمن بیمار از خفتن بر پشت پر دشوار پذیرد و هرگاه که سر و نهان
 از شدت درد و هوش فراموش نماید و اگر در حجابی که مابین جگر و معد است و درم ظهور کند نام برسام
 موسوم کنند و علامت برسام تمام اعراض برسام و سعال بی ظهور نفث و اختلاط عقل و زبان
 و اطباء علی الاطلاق اسما اتفاق دارند که حجاب مذکور را با اعصاب باغی اشتراک تمام است پس هرگاه
 انجریه درم گرم متصاعد شود عوارضات برسام بر ظاهر باشد اما فرق در میان برسام بدان کنند که
 مسرعه که اختلاط عقل در شریع علت ظهور نماید دوم با سانی آید اما در تریاید و ایام انتیاد درم زبان
 و دشواری و تو اتری آید و سیاهی چشم بسفیدی گراید و دیگر عوارضات همچون عطش و قلیق و یخچالی و
 لاجوابی یا بیمار باشد و در برسام بکس این واقع گردد و خلاصه کلام انیمقام پشت که تمام و درام مذکور
 از غلبه خلاط از رنگ نفث خداوند علت که بار مذکور یافته حال سو مزاج در یافته علاج کنند و فصد
 با سلیق قبل از انقضای یک یوم از جهت مخالف نمایند و بعد انقضای سته از جانب موافق فصد کنند و
 این قاعده در تمام اقسام اورام یاد دارند و با فلوس خیار شنبه طبع فرد دارند و درام شرباب بفته بنوشند
 و اگر نفث با سانی نیز آید عرق گاو زبان و اصل السوس مقشر همراه شربت مذکور بیاید و گذشت از زرد فاف
 و بنفشه باب گرم گاه بیگاه میداده باشند و احده حمله مقلده ماده و رادع بر محل در گذارند فاف در
 تمام اقسام ذات الجنب فصد از جهت موافق تا سه یام منع نمایند از انجمن است که در بعضی وقت داده قلت نمی گیر
 و متوجددل گردیده حجابی که باک می نماید و اگر بخداوند ذات الجنب شویعه سجویانی دانند شربت خشخاش لعنی کنند و
 بر محل در و اگر مجاری بر نهند جائز است و گذارند از انجمن است و اگر بخداوند ذات الجنب شویعه سجویانی دانند شربت خشخاش لعنی کنند و
 میل بخروج نماید و تقریظ نماید اگر خداوند ذات الجنب شویعه اسهال بد حال نماید شرباب حب الاس در سعال
 آرد و عند شدت درد مذکور در غن گل کرده بر نهند مجوز است و بدینسان سبوس کند ماسر گین چهار بار
 با سیم ضم نموده بیکرم تکیه سازند بهتر عمل نماید و اگر فلفل سندی بار یک سینه و طلا نمایند تسکین در درمی بخشد
 دیگر و بعد فصد از جهت تنقیه نفس عضو وضع می نمایند یا علی تجویز فرمایند مناسبتی خواهد شد و جالبینوس
 فرمایند اگر در تسکین نگیرد سرکه همراه شهد با هم ضم نموده رعیت نمایند نیکو باشد شربت شفا از جهت تمام
 اقسام ذات الجنب فاف که بخشد صفت عنایتان اینفو فریائی باشد که سفید و ترنجبین خراسانی ترتیب داده
 با سینه تازه با انداز مناسب بنوشانند و دیگر نفثه تخم خطمی خابری اصل السوس خراشیده پرسیاوشان بنفشه

کل سید فر صندل سفید تخم خیار بن نفثه نمایند و با مطبوخ نموده با قند چهار تو لجه رعیت فرمایند فاف مذکور گاه خواهد شد
 ذوات الجنب نفث السوس سفید رنگ یا سرخ بی از جهت نفث یافته بر آمدن گیرد و در تسکین پدید و در وقت
 و سلامتی حال علیل باشد و عسل علامت حرارت علت یا بر ملاکت بر سر می نماید و همچنان نفث انجریه یا سیه و زرد
 پدید یاید تنفس خروخه نماید یا با سعال نیرال صمغ بفرزاید از توزیع رطوبت اصلی راه ملاکت بیاید انتیاد و نیت
 از ذات الجنب که با وی تنفس نفث هر دو با سانی بر آید اما علیل چنان نماید که گویا پشت و پهلو با جوب خورد و
 گردیده اند و خون و ریم از راه بول فقط یا ببول آمیخته بر آید این کس بر سر پنجم یا هفتم ملاک میگردد و نیت و اگر
 اقسام ذات الجنب که کتفین خداوند علت سرخ رنگ نمایند و شکم و بازو تا کتفهای بغایت گرم شوند هرگاه بدو اسهال
 آمدن گیرند فی الحال با تدریب طوبت اصلی سمیند و نیت دیگر از ذات الجنب که با خداوند و در صربان از ضمیر
 گردن تا بن ران ظهور نماید بول صاف و رقیق بر آید و در نفس و براق تکلیف نماید اندر نیت داده علت بالا
 توجه گرداند و در آنجملات و انارات برسام و برسام با کثرت نیران چنان پدید و گرداند فاف مذکور بحران علت
 اعضای تنفس اکثر بالفت می باشد پس اگر ظهور نفث در روز چهارم گردد بحران در روز هفتم شود گذارند از نفث مندر
 مندر باشد با بحران روز یازدهم باب سیم در امراض قصبه دل که او شرف الاعضا از سر تا پا است و در سینه
 مطلق و محل نفس ناطقه و تکون روح و منبع حرارت غریبه یعنی اصلیه او و نفث از لحم صلب اصفاف این
 و غضروف و غشای سخت عادی و مخاطی برویت حضرت حق جل و علا او گوشت سخت از بهر آن افزیده به صلبیت
 از آفت را بر عت قابل نباشد و که با اجتماع حرارت لطیف و تنضیع خون از بوی نیک و صحت کامل حاصل آید و
 روح از ان خون لطیف با سانی بتولد در آید و لیاقت او بر سه گونه واقع اند یکی طویل دوم عریض سیوم مؤرب
 و از هر سه کار جدا جدا ترتیب بر آید چنانچه از طویل کار جذب از عریض کار دفع و از مؤرب کار ساک حاصل آید و
 غضروف چون صلب بعد از عظام می باشد بنا بر استحکام درین عضو یعنی دل پیدا و پدید آمده و غشای سخت
 برد از بهر آن مجعول نموده که تا وقایه باشد از احصایت آفت و این غشای بر جرم دل پیوسته و باز بست نیست بلکه
 بردشته و از جرم او بالا گذاشته است نفث در جدایی او سهولت انبساط وی است اما غشای مذکور نزدیک اصل
 که قاعده اوست پیوستگی دارد و پیوستگی با اصل او بنا بر استحکام تمام داشته و دل گرم ترست از همه اعضا و متعلق است بر
 شکل صنوبر و در میان گنجینه سینه قاعده او نهاده و سر او فرو و سوز محاذی پستان چپ مائل افاده و از طرف
 قاعده شتر این بسته اند که وی مسلک نفوذ قوت حیوانی در تمام اندام همین شتر این اند و سر او که مائل است
 اند و هم فواید بسیار اند یکی آنکه حرارت دل اگر با حرارت جگر در یک نش نش متشقی می حرارت آن شق غالب
 آندی و شق ثانی که از پیرایه حرارت عاری بود از سبب نقصان حرارت بقصدان قوت راه نمودی و هم انسان
 در هیچ حال از سردی سوادی عظام اعتدال کمال نمی یافتی بل همواره محدث آفتی که زوال او بحال بسته
 معرا و میر انشده و دل و بطن می دارد یکی جانب دشت و دیگر جانب چپ اما بطن راست پدید است

بجای بسیار روح قلیل المقدار و بطن بسیار بزرگ خون در روح بسیار بر میماند تا خون بطن اعم غلیظ تر باشد
 با نسبت با ایسر و تاین بطنین بخوبی است که هر دو بطون اند و کشاده و در بنامه دارند و سبب است جوت
 مذکور بدین بطن و در میان دل بجای است که از خون باشد جاری گردد و از شش میروا با قلب بجای
 میگرد و در بقاعده دل دو باره گوشت عصبانی شکل در شکل دوگون که مسمی اند با ذی القلب روئیده اند
 که عند الانقباض با هم فراموش آیند و در وقتیکه دل منبسط شود بین میگردند و در است نشینند تا نسیم هوا بپوشد و از
 اندر و منقبضت منقلب گردد و در وقت اتفاق دارند که دل از جهت شرافت بخوبی راحت نباشد اگر راحت بود
 بهر سه در ساعت بهلاکت مودی گرداند و کذا از نودیم و ظهور نور سستی مصلحت ندارد اگر کسی که اگر کم
 از همه اعضاست چگونه شمع جاده که بر قاعده دل حیوان بلوح بلوح می نماید و جالب است که دل فی الحقیقت چون
 و انسان گرم و تر است و هر دو شمع بطریق ترشح بر قاعده او ترشح می گردد و از برای آنکه از کثرت حرارت در
 نفس خود احتراق نگیرد پس هرگاه حرارت غریزه حیوان بطلان گیرد و شمع در رسم از اصابت بروی شمع منقعه
 میگرد و در پس افتاده بر بدو اجابت که جمله تدابیر امراض و اعراض تنبیه بر مودی تمام بحدن الاکلام دریافته نماید
 و هر دم در حال استغراقات بمقویات و قوا و دهریات ضم نموده در دادن ادویه علیمت بر میدارد و در هر حال
 خیال حرارت معتدله میدارد و از تر بر مفرط بر میزد و اجابت دارد فائده علامات و اشارات قوت دل لیری و سخت
 است و کذا اجورت موی و عظم نبض و دانی گنجینه سینه و عصب کینه حرارت قلب التی نماید و عکس این با
 لین نبض علامت سردی بر مری نماید فصل در سوء مزاج قلب یعنی دل اگر حار باشد سوزش سینه و کثرت
 غضب و دلیری و بطش و عطش و بیقراری و غم و اندوه و عظم نبض و کینه و سرعت و توانا تر نفس و جگر
 آن میباشد و اگر سرد باشد برودت نفس و ضعف در نبض و اگر مریحت یافتن و از آشیای برودت
 افزای متضرر گشتن در رنگ از روی رفتن و خوف و نامرادی نمودن و اکثر با جوع و فرغ بودن و اگر
 سوء مزاج رطب عارض دل گردد علائمش سرعت انفصال از امور نفسانی و خیالیه و پنهان باز روی از
 دل محو کردن امورات و تذکرات و اگر سوء مزاج یا پس عارض دل شود علائمش بیوست سحر و نزال
 کمال بودن نبض صغیر و صلب و ن و با سرعت تمام از امور نفسانی و اوام خیالیه منفصل نموده است و
 هر چیز یعنی نفس بر لوح خیال و نقش گردد و در کثرت محو می شود علاج در سوء مزاج حار ترید نمایند و شربت
 انار و شربت صندل بیل و نهان میباشند و آب تریج قلاب لیون دهند تا با بادویه بارده اکتفا نمایند
 که خوف طغای حرارت غریزی هم میباشد باید که بادویه مقویه حرارت غریزیه ضم نموده خوردن دهند و عرق
 بید و گلاب بجای آب بنوشانند و کذا آب به و سبب ردن دهند و آب سرد در جرحه نوشیدن امور نماید
 در سوء مزاج بار دهر بخا خذیه و اشربه گرم تجویز نمایند و شراب عود و بادویه و دار المسک دیگر معالج
 در استمال اگرند و بر سینه منسل و سعد و دار چینی و قمر نفل با آب شسته و ضا دهند و با هم زعفران و قمر نفل در چینی

و جز بوی دیگر افادیه حاره کافی و دانی مرام دارند و در سوء مزاج رطب لطیف و تقیل اغذیه نیکو تدابیر است و
 اشربه رطبه و ادویه مجفقه مثل قمر نفل و شک و غیره و زعفران خورانی و نوشانی و در اشربه و اغذیه دیگر
 سوء مزاج استمالی باشد و در موی فصد با سلیق طرف مین کنند و در استمال بخاری فصد با سلیق طرف مین
 مفید و اند و ادویه پهلوه را با گاو زبان و بادویه بخوبی در عمل آرند و تنقیه فصد لازم شمارند و در سوء
 مزاج یا پس یا الشیم یا نوشانی و غیره مذکور است و در وزن با دام مرام خوردن و سینه را بار و غل که شکر
 تدبیر کردن و در عاب بذرقطونا و بهدانه بنوشانند و کذا آب کامو تازه و گشنیز نیز خوردن فائده بخشند
 و همواره از حرکات در کفایت قویه نفسانی باز دارند و هنگام تناول طعام بزودی تمام در خواب روند
 فائده در جمله امراض قلبیه علیمت چند امور ضرور دارند یکی بر تقیل و تخلیل انجیره و خانیله زیاده تر متوجه شوند
 دوم بر تقویت قوت روحانیه مفرحات و یا قوتیات در هر حال در استمال و درده باشد و زرده بخیه شربت
 خورانی و متوجه باشند افتتای قاعده اطباء است که در تمام اقسام امراض و اعراض عضوای رکتیه شرفیه
 بگردار معده و ریه بی آمیزش ادویه عطریه میفرمودند و در سلیق حال استمال مریجات و محلا نمی نمودند بلکه در
 ادویه و اغذیه هم افادیه یعنی صیرنای خوشبوی را از نودیم و فرموده اند که در وضع ادویه اول باید که پاریچه یا خوخ
 معطر بایند و کذا در ادویه و عنقیه شرط است که خشک شدن دهند و هر دم تر و تازه فرموده دارند زیرا که سیم
 که چون ادویه و عنقیه خشک شود بسبب قبض و کثافت خود محدث حرارت باشد و ماسام اندام توانند فصل
 در خفقان یعنی تشن دل یا اختلاجی و اسباب حدوث او چند هستند مثل سافج و مادی و فشاری و غیره سافج
 بتدبیر و تبدیل بر طرف میگرد و مادی بجز تنقیه و تغذیل و در نیکو و پس اگر از کثرت و غلبه خون در بدن علت
 مذکور بطور رسد علائمش انتفاخ رگها و عظم نبض و غلظت بول و کسل و کبابی عضو است و اگر از غلبه صفرا که در گها
 دل یا در شفاف یعنی غلاف دل جمع آمده محدث خفقان شود علائمش کثرت تشنگی و قمت گرسنگی و بیخوابی و بیخوابی
 از اضطراب و بیقرار شدن یا هر چه از لوازم صفراست نباید بودن و اگر بلبم در رگهای قلب در غلاف و گرد آید
 خفقان ظهور نماید علائمش تشنگی نفس و لیبنت و سبکیت نبض و بزودی و نامرادی ظاهر و بام بودن گاهی چنان نمودن
 دل در آب خداوند خفقان شفا میکند و بهر سومی چند و اگر از غلبه و دار در محل آید و از آن سبب تسهیم بر بدن
 انجیره تصویری و فتوری راه گیرد پس بناچار دل بیمار ببطیدن گراید علائمش آن بود که در سزمان دل بتدبیر
 صلب گردد و غم و ترس و وحشت و ف و در فکر پیدا و بود اگر در چنانچه بخارضا یا بخولیا مبتلا گردد بهر علاج
 در موی فصد با سلیق از دست چپانید و فرغ کافور خوردن فرمایند و در صفرا و صلیات صفرا بگردار رطب و خ
 بیلید و شربت نبضه و آب قمر نندی داده باشند و تبرید کافی و دانی مرام مرام میخوردند و در بعضی واجب است محققان
 در آلیا ریح فیکر و حب قویا یا تنقیه فرمایند و این سفوف مرام استغفار نمایند صفتی که با جندید ستر از هر یک بگرد
 پوست ترنج نمردم تخم قمر خشک نمردم کوفته بخت با فانیه شیرین نموده بیدرم تا دو ورم داده باشند و در داده

و یکدم زعفران و یکدم مشک بتی و یکد انگ کافور و رادوبه مذکوره صفت در حقه نگه دارد و حیات
 خوردن و پند شراب سبب مقوی اعضای رئیس و خادم رئیس و رافع خفقان و وسایل حفظ جنین و
 گزیدگی کلبه قلب فائده تمام و به صفت سبب کشنده دارد و اینها پاک گردانند و در باون با بنکوترین وجه
 بگویند و آب او بگیرند و قیله آب باران با وی ضم نموده بر پیش ملائم آرند چون چهارم حصه برود و حقیقه
 باقی ماند آب لیمون و آب ترنج ششم حصه بطبخ مذکور اضافه نموده باشد که سفید بقوام آرند پس با دیان و
 مصططه رومی و آلا چیدانه و سبب و قرفل از هر یک دو یکدم کوفته بختیه با وی میخندند و بعد از آن در حوض
 با عرق کادی و بید و قیله آب تازه بنوشانند و و اینکه برای تقویت اعضای بکینه دفع غشی از منتهی
 فائده تمام می بخشد صفت زرباد عود غرق کبابه شسته تسبیل رومی بهمن سفید و سرخ سارخ سندی شقاق
 مصری و آریجینی بوزیدان گل کلاب گاوزبان قاقله صغار و کبار پوست ترنج صندل سفید آبریشم مقطر
 برگ ریحان سعد کوفی قرقه کشنیر بادیان رومی در و پنج عرقی پوست پخته از هر یک پنج جزء آب سبب
 یک طل آب نارزش در و طل عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه از هر یک یک طل آنچه قابل
 کوفتن اند بگویند و بنهار روز بزنند و با قرع و ابیق عرق کشند مشک بتی صبر زعفران خالص یک گرام بر آرد
 عرق در ابیق گذارند و مقدار یک قاشق تاد و قاشق با شتر به بنوشانند مفرح از برای خفقان
 و تب مزمن و دوق و بخارات سودا و مفید است در و و اولسک بارد و اعتبار منفع است دارد صفت
 تخم کاهو تخم خریزه تخم کدو تخم خیار از هر یک یک مثقال مر و آریجینا سفته سبب محرق آبریشم مقطر صندل سفید
 کبر با سطران نیری از هر یک یک مثقال آلا چیدانه طباشیر از هر یک دو مثقال گل کلاب پنج مثقال عود غرق
 در و پنج عرقی بناد بهمن سفید یک مثقال زعفران دو دانگ گاوزبان دو نیم مثقال عنبر دو دانگ رب
 انار رب سفرجل سه جزء تمام اجزای دوائی حسب معمول با یک نموده و بار بوبلت فرموده نگه دارد و بعد از آن
 بدیند مفرح بار در و مر و آریجینا کبر با از هر یک یک مثقال گل کلاب طباشیر گل کلاب صندل سفید ترنج
 کدو تخم خرفه از هر یک دو مثقال عنبر و ورق طلا و ورق نقره از هر یک دو دانگ بر همه با یک نموده با هم ضم
 فرموده با سبب و شکر سفید صندل و در کلاب عرق بید بطرق متعارف طبیار کنند و در صغار و بزرگان
 چهار مثقال اختیار نمایند مفرح حار از برای تقویت اعضای رئیس و شریفه و رافع انواع خفقان و دفع
 نپایان و مالچولیا و از انوشدار و فصل ترست صفت بادرنجبویه پوست ترنج قرفل قرقه زعفران مصططه
 جوز بویه قاقله صغار نار مشک ترابی آله بر همه کوفته بختیه و ریش کابل و آله مر و میخندند و بعد
 حاجت اختیار فرمایند و دو یکدم مفرده مقویه دل صفت تعل با قوت زرد و قران و ورق طلا و ورق نقره سبب
 کبر با مشک بتی عنبر خالص فادرنجبویه فانی جد و آبریشم مقطر از برای تسهیل زعفران در و پنج عرق
 و آریجینی قرفل سبب زرد و صندل قاقله صغار و کبار سارخ بند آتج شسته گاوزبان گیلانی قرقه مشک

نوروی طباشیر پودینه تسبیل رومی زرباد سبب الالاس گل کلاب عود غرق با در نجوه کشنیر خشک اند
 سعد کوفی قرقه کشنیر کافور ریاحی بنیلوفه و ریاحی شقاق اسطوخودوس شقاق مهری نار مشک کشند
 کبابه عود صلیب و دو یکدم مقویه قلب مجون اسرار الا طباشیر مجون در و مجون بطراط مجون نادر
 مجون طلا مجون نقره مجون قیصر مجون مشک مجون سیحی مفرح آبریشم مفرح عظم مفرح جالینوس مفرح
 و کلت مفرح زردی مفرح شیخ از برای مفرح طریافرا مفرح مندلین مفرح کبر مفرح سیحی مفرح مادی
 مر تابی آله مر تابی بر تابی ترنج ترابی سبب ترابی شکوفه سفرجل کشته طلا کشته نقره فصل در و روم آله
 القلب یعنی آماس و گوش دل بر گاه روح از اطاعت علت تخمیل و تعلیل باید و یا غذا نمیکند و دل میل کرد
 و جزو عضوی نگردد و بالضرورت در میگردد پس اگر این روم گرم باشد فی الفور کشند و اگر سرد بود و تا
 هم در روزی باز یاده ملاکت مینماید اگر چه در دل بود یا در غلاف او بود فائده نوزم آنچه در گوش دل افتد فکیر
 الشدت میباشد و غشی او سبب میباشد اگر بر روی تمام ندارد که کشند آنهم ملاک مینماید علتش اساس نقل و سینه
 نزدیک نموده اکثر اوقات حالات او شبیه با غشی پیدا می شود و در دل با نبساط و نشاط نیامدن و چسبنا
 بتیج او نمودن و بغایت رنگ و بوی درون علما جش بطبیع یا بوی و اکلیل الملک پریا و شان بسوس گندم
 سینه نظول و یا سکوب گردانیدن با تقویت دل کشیدن است فصل نه علت و خانیه این چنان باشد که
 مرین در یابد که گوید و داند دل بر آید و با لاصح و نماید و بر گاه بسیار دست و پد سوز و غشی می آید علما
 بهار الجین و لافاج و اسطوخودوس و انیمون بعد از طبیب دهه و دوا به بر آرد فصل در صفت القلب
 یعنی فشرده شدن دل و وی چنان باشد که هر حال بسیار خیال خود می پندارد که چیزی دل او را می فشارد و غند
 حصول این حالت یعنی حالت غشی و بیوشی استیلا آرد و لغات دمان سیلان میگیرد و حالت مذکور
 در اندک مدت افاقت هم دست و پد علما جش در تعلیل جگر کشند و بنا بر تبدیل ماده سودا به سبب که در نجیب
 بخر بر در آمده بنوشانند و با مفرحات دل و دماغ را تقویت دهند و ترایق کبر نافع کشند و فصل در
 نقش القلب و وی است که مرین احساس نماید که دلش میخراشد و از شدت وحدت این حالت در و پیدا
 نماید و بیوشی و غشی بطوریه و در و بیوشی و در و عرق بسیار یا بار بار ظهور نماید علاج به تحقیق و صفت
 که ماده از دماغ بر دل تراوش مینماید یا از عضوی دیگر تزلزل فرماید و اصلاح غذا نمایند و تنفیج صفرا و بیهیت
 صفر کنند و در زنی شراحت غاش بنوشانند فصل در قذف القلب و وی است که بسیار چنان پیدا کرد که
 گوید دل از سینه بیرون می آید و این علت از ماده عن در صفرا دست و پد غیر رنگ چهره و بشه بر ماده
 علت مذکور گوایی که باسی در علاج در و موسی فصد با سلیق دست یمن کنند و سهیل در صفراوی دهند و در
 بید و گل با شراب صندل بنوشانند و قیرایه صندل در بر بنوشانند و اصلاح غذا با لطافات و مفرحات کنند
 فصل در جذب القلب و وی چنان باشد که مرین پیدا کرد که دل فر و سوسین کشیده گردد و ریشل بنوشند

که خلطی در معالین جگر و آید و بدان سبب در معالین تند و پیدار نماید از آنجا که دل با جگر شرکت تمام است از مقدار
 و انسداد معالین در دل یعنی جذب کشش حاصل آید و باشد که از احساس انسداد عانی شبیه یا گشتی یا گشتی باشد
 خفیف بطور پیوسته و علاجتش با ستفراغ ماده آمده علت پروازند و استلال حال خلط از تون لون و نفس نام
 و با هر میگردد فصل در احتواء الرطوبة علی القلب و هی چنان باشد که مریض پندارد که دل در آب غرق
 میگردد و حرکت کند با حرکت اختلاجی و قدر این علت را از انواع خفقان بشمارند و همیشه استیلا بر طبع
 در پرده دل که محیط است پندارند علاجتش بر ریاضت خاصه شی و مصارعت مامور فرمایند و با تجلیل و تقطیل خلط
 مذکور غصب خشم آوردن کافی باشد باب یازدهم در امر ارضائی یعنی پستان و در کربانه از عروق
 و شریانات و اعصاب غلظت ایشان با هم غدهای برگردیده و حضرت حق جل و علا در ضمن پیدایش ندی چند حکمت
 پیدا کرده اند و چنانچه از ویکی آنست که خون که دام سرخ فام میماند هرگاه که در پستان آید در آنکه از مشیت
 طبع و رنگ مسخیل با شیر میگردد و پستان در ایام بلوغت از سخت کلات تناسل و حرکات رطوبت منویه طبعیه
 و اثر انقباض قوت نامیده بر این تضاعد اخره در مردان و زنان انقباض منو از رطوبت پدیدار میباشند و آید مردان
 سبب استیلا و حرارت که لازمه مزاج رجال است و تقطیل و تجلیل آید و در زنان از سبب کثرت ماده طبعیه و
 حرارت غریزیه که فاصله طبعیت انوائست و خلایق جهان آنرا که در قوت حرکت نسبت با مردان گذشته است
 بر در زیاد و در بزرگتر میگردد تا عند ضرورت رضاعت به آئین همین از مضعه مدکار تکثیر شیر و مصدر رزقی
 رضیع یا غوت و حرمت او توانند و طراز تقدیر که در ستمی که خون با شیر با توفیر در پستان زنان رونق پذیرد و در
 است برین سبیلست که همچنانکه کیلوس سفید رنگ در جگر و در رخی مسخیل خون میگردد و یا ماده غنی رنگ
 که او هم خون میباشد هرگاه که در انقباض با در چشم در آید سفیدی میگردد و دیگر آفریننده ارض و خلایق
 ایزد پاک پستان زنان را باز به ان اشتراک تمام نموده است و محمد توفیر شیر گردانیده از است که بعضی زردم
 هر دم را انگشتان رومز اسرار کار الفیه شلفیه صرف بینامید و در سنگام حصول این مرام ابتدا از سبب سبب
 می نمایند و متوال هم حصول لذت و وصول فرحت تمام از احکام مقام مذکور بحالت ملاست بالاله از کلام
 در آمده بی علت تقدم انزال حال رفیق و شفیق با جفت های خود میباشند و آن سبب رومز و رومز خود
 را با نیکوترین ادضاع و خوشترین اطوار پیش مجبان خویش پیرشته و آهسته نموده و در جلوه شهودی آید و در
 و اکثرا بهما ظاهر کثرت زهدان در علت حرمان یعنی کثرت طمٹ بنا بر جذب االه خون و ضعیف مجامع زیر پستان
 متخویر نمایند یا به سبب پستان مامور فرمایند و کذا در صلاحیت حال و اعتدال مزاج که شایان نشان رضاعت
 و مضعه باشند استلال می آید و در نگارند که پستان زنی که مجتمع و متوسط العظم و معتدل در صلاحیت
 میباشد در امر رضاعت پسندیده و بالعکس او قابل رضاعت مضعه نمی باشد زیرا که از دویم احداث
 ضرر رضیع میباشد و در جوهر شیر اطوار اختلاف است چنانچه بعضی گویند که گرم و تر است بر کیفیت خون و بعضی

سرد و در داند و بعضی بر اعتدال دلیل می آید و الله علم حقیقه الحال فصل در قله اللبن یعنی کشتی شیر و
 آنرا چند اسباب است یکی قلت خون و دوم افساد مواد سیوم سوم مزاج که خاص مزاج پستان عارض گردد
 چهارم کثرت خون که طبیعت لا محاله از سبب کثرت بر مضم و استحاله با شیر و توفیر و هی قادر نمی توانند علما
 در قلت خون ادویه و اغذیه مولده خون خوراند و نوشانند و حضرت قبله گاهی مغفرت و سنگاهی فقیر که ناب
 تکثیر شیر و خون تدبیر یکم بعمل می آید و در دند در صیر تحریر آورده شود صفت نشانه چهار توله در شیر نیم آثار و عین
 شیر برنج و شیر مغز بادام و خر لوزه و خیارین و خشکدانه و جلفوز و یا ترنجبین خراسانی در پستان نموده بر
 نرم بقوام آید هرگاه که با قوام غلیظ می آید باید که بادیان آلا چیده از زیره سفید بکوبند از زیر یک بار یک نموده
 اضافه نمایند و سرد کرده هنگام شام بی اعتدال غذا خوردن دهند و بعضی را بوزیدان که کنایت از ستاورد
 فقط با شیر گاو و چند روز متواتر خوردن مامور میفرمودند و در افساد خون غلبه خلط غالب است و ستفراغ
 خلط غالب پروازند و تخم و شور با هی لحم بر شحوم خوردن دهند و در سرد مزاج که با پستان زنان عارض شود
 با تعدیل و تبدیل مزاج او پروازند و توفیری سرخ و سفید تخم خشکیش و پستان یعنی شیردان بزرگ و سفید و در
 غذا نیکو میل با گرمی و تری میدارد و خوردن بخور فرمایند و در بسیار خون با فصد و هر چه مقل خون باشد در پستان
 آید فامده گاه باشد که قلت شیر از قلت شفقت والده بر ولد بطور میسر تدبیرش در منع سبب کوشند و در
 حید و حواله که داند و توانند رغب و محبت لید میگردد و اند چنانچه بار بار باشد در آمده که بعضی بچه را از پستان او
 مهربان از جهان گذشته یا بیمار گشته است لیکن مادر را در یا جده و فرجده و محبت قاهره شیرده گردیده اند فصل
 در کثرت لبن و اسباب این صند اسباب سابق است عللاج در تحفیف کوشند و در رات حیض بنوشند و لکن
 و در در سنگ بر و غلظت بر پستان بمالند و زیره بسره که عدس سخته و برگ اسفول کوفته بتضمید مفید می آید فامده
 گاه باشد که زنان بی آب تن شیر در پستان پدید می آید و بگردار استن و در بر خیزد و باشد که در مردان از
 استیلا رطوبت در ایام بلوغت شیر در پستان بوجود می آید فصل در ورم الشدین یعنی پستان که اقسام
 او رام که گرم و سرد و در دیگر عضوا میباشند و پستان هم همان معنی بطور میسرند علاجتش در بار تخم کرفس
 کوفته بر نهند و اگر ماده ورم گرم بود و سرد که آب گرم در مثانه حیوان کرده تمکید نمایند و حله و تخم کتان بر عین
 گل تضعید مفیدند و در فصل در تخمین اللبن یعنی الشدین یعنی بسته شدن شیر در پستان و بدانند چون شیر
 در پستان بند شود و در ورم می آید و سبب تخمین او یا حرارت مفرط که شیر را غلظت گرداند یا برودت مفرط
 که شیر را الفیه و از سبب نارسیدن او ویرماندن در پستان غلیظ می گردد عللاج حسب سبب تدارک نمایند چنانچه
 در ورم گذشته و از آنجا که از سبب نارسیدن شیر خواه از ضعف امتصاص رضیع و حرمان که اتفاق می افتد
 تدبیرش بار بار آب گرم بخین و با شستگی تمکیدن تا به شیر بیرون آید و گاهی عفونت با تخمین شیر یا میگردد
 تدبیرش بتضمید تخم کتان و حله و خطمی و بابونه مفیدند و در هرگاه که رو یا سختی نماید باید که با سبب شکافند

در پستان
 کوشند و در رات
 حیض بنوشند

و ماده عصبیه بیرون آرند فائده گاه باشد که هنگام شگافن شق خفیف کنند و موضع ریم غیر سازند و خون
 صرف بر آید و ریم نیاید و عوام بدانند که در ریم نگرند و باید که جراح این کار پیش از بود تا شق را عمیق کرده
 ریم را بیرون نماید و بعد بهر اهرام آرد و هرگاه تعقد و گره در لیسان افتد موم استعمال نمایند
 در رغن الشدی یعنی کوفته شدن لیسان علاج روغن بنفشه و زرد بیه طلاء گردانند و موم با
 روغن زیت بگذارند و یا زهره گا و میخته طلا گردانند و دیگر خراطین و علق همراه روغن کچک ضار نماید
 فصل در تدبیر آنکه لیسان را بزرگ شدن ندهند و برقرار بماند علاج شب یانی سوخته و غر
 زیت در مان اسرب بسایند و چند ایام طلا نمایند و دیگر هر چه در تعظیم الانشین گفته رود عمل آرند و دیگر
 قوابضات و مخدرات مثل شب یانی و کف دریا و از و آرد و جوهر آن ضار کنند و دیگر اسفیداج طین
 قیو لیا از هر یک دو درم بعصاره برگ بنج که با جوائن خراسانی شهرت دارد و نصفه مفید دانند باب
 و از دهم در امراض معده و دوی جسمی است که وی شکل مربوط است با چند رابطه مثلاً به جیمه از هر طرف و
 مرکب از گوشت و عصب و عروق و شریان و دو طبقه دارد دیگر داری و اما طبقه داخلی او عصبانی
 و خارجی طبقه او لحمانی و منقسم بر سه جز و چنانچه می دهم معده و قمر معده و تشریح می یافد هر چه تمام
 در امراض طلق ارقام یافته است لاجرم فقیر متعرض تحریر او نشده حضرت حق جل و علا از طرف اعلی یعنی فوق
 معده را می روی و تحت را بعد از شش و از خلف بقفار و از جانب امین با جگر و از سایر بطحال و
 از قدام با عضلات شکم اتصال بخیه و فائده ارتباط و اتصال او آن هسته که دائم بر صورت و بیات
 معروف خود قائم ماند و هرگاه که از رابطه کسی چپته زوال گیرد با ستر خا پذیرد و هر چه یا حروزی جهت تحت
 خود مایل گردد و از تنگی کشایش گنجایش طعام و شراب که تمام اند و می بود باز نمیتواند بخید و معده از
 محاذ غضروف خجری که غایت استخوان سینه است شروع بوده تا بالای ناف با استدارت کامل منتهی میگردد
 و ابتدای او از گوشت عاری است و با هم فم معده و مبدع الامتاع و فواد موسوم گردیده و عصبه کثیر الحلق
 جهت افادت حس مخصوص احساس منافی از دماغ برآمده و از حلق منبرور کرده بر فم مذکور متفرق و ایشان گردیده
 است و معده را اندکی مائل به چپ است و مفاده حرارت از جگر و سهولت اخذ از غذیه و ادویه گردانیده
 و تحت معده منفذی است موسوم باسم باب متصل با آت که از شان او باز و فرزندانه بواب است چنانچه در
 حال از حال طعام کلی انضمام گیرد و هنگام اخراج فضله از معده التفاح می پذیرد و در طبقه داخلی معده
 لیغهای طولی و عرضی و ارب مخلوق اند فائده خلقت این لیغها آنست که فعل جذب و اساک از الیف
 طویل و اریه حاصل می آید و لیغها عرضی کار دفع خلوه نماید و سطح معده صاف هم نیست بلکه خشن است بطور
 سان تور و این خشنی را طبایع خل نام کنند و گویند که تگون خل بگردان تگون الظفار و اشعار و منشی میباشد
 و این خشنی هم خالی از فائده اساک غذائیت و در نهایت در معده نباشد و فائده معده انضمام طعام است

تا که غذا همی گردد و با فعل جگر همچنانکه مری و فم همی سازد غذا را برای فعل قمر معده پس خلاصه طعام بعد
 انضمام بتوسط رگها که موری مانند مابین قمر معده و جگر واقع هستند و با سار لقا موسوم اند بسوی جگر کشیده
 و فضله بسوی امعاء مندرج گردد و نام انضمام طعام و معده بعرف طبایع کلبوس بر وزن نجوس است از اینجا انضمام
 غذا و منضم آن مخصوص معده است و محتاج الیه سایر اعضاست از سرتا پا از ریختن طبایع آنرا یعنی معده و اعضا
 مشارک و همی گویند پس اخرا از او باعث اضرا جمله عضوات است از برای آنکه انضمام طعام و حشر قوت اندام بر
 جووت حال معده میباشد پس بد بر با هر لابد و واجبست که در تدبیر اعطال معده تاخیر و اهما را و اندازد تا تحت
 آفتی دیگر نشود فائده که سنگی و تشنگی که عارض حال میگردد بر نمینوال است که در احیان گرسنگی یعنی اشتها و جوع
 نیند که محضه و جوع هم کنایت از دست چنان باشد که حضرت حق جل و علا جمله عضوات را در محل تخمیل دائمی داشته
 و غذا را از لیه بدل یا تحلل او برگذاشته و از شان غذا است که وار و ایدان حیوان گشته از صورت غذا شیه برگشته با صورت
 عضویه میگردد و جمله اعضا بنا بر اقتضا غذا بر طریق امتصاص خاص از رگهای که با فیها واقع اند در خوشت کنند
 و رگها را که در بدستور از جگر اخذ خواهند و همچنان جگر از سار لقا طلب غنیه اینانید و سار لقا لیسان جگر از
 معده غذا میخواهند از اینجا که فم معده به نسبت دیگر اجزای خود ذکیه الحس است لاجرم فم مذکور از در خوشت انتضی
 او بیشتر و زیاده تر متاثر میشود و هم در آن اشنا سودا از سیر از منفذ نیکه بایس معده سپرز واقع است بر ورخته گردد
 و با عفوشت و محوشت خود اجزای او را منقبض و با هم فم فم نماید پس اندر خیالت انسان با اطعمه رجوع غلب
 میفرماید و پس تشنگی که عبارت از ادراک غلبت طبیعت است با آب که او سحانه شکی نشانه در باب آب یاراد
 منطوق لازم الوثوق و من الماء کل شیء حی و در محل تخسان باید آورده و مفتقر و مضطر انسان بدو از
 جهت آن گردانیده که او لا روح حیوانی و نفسانی تجرارت و بیوست تنکیف گردد و بعد او عصبی که بعد از تمام
 معده درآمده از شدت حدت حرارت و بیوست متاثر میشود و بعد او سار اجزای اشنا و دهان و زبان خشمک
 میباشد و حالتی بگردار مضطر بر حیوان انسان ظاهر و با هر گرد و چنانچه از وقوع این یعنی انسان حیوان از شدت
 عطشان از مری آبی در بیانی میبرد و همچگونه بقای می پذیرد و آب از برودت ذاتی خود حدت و شدت معده
 حرارت و بیوست که در اجزای رطوبت غریزه و سار اعضا اصلی انسان یا حیوان راه گرفته باشد با امر اعتدالی
 تسکین میفرماید و هر جا که باید و شاید نفوذ مینماید و آخر کار آب بخدا و هوا میبخشد و با خون و بخته میشود و از مجموع
 ریح تولد میگردد و دیگر اسباب افتقار با آب بسیار اند چنانچه یکی از وشت که بعضی غذا که پس یا پس بالفعل میباشد
 و از ان باعث شایستگی غذا اعضا نمیدارند آب با وی میخته شالسته و بالسته تغذیه و تنمیه با عضوات میگردد
 دوم آنکه کیوس از حرارت معده حراق پذیرد و سیوم آنکه کیوس در مجاری ضیق و عروق شرعیه بسبب غلظت
 در گیرد و غذا بالا استقصا با قاصی عضوات بیدرقه و رفاقت او رقت پذیرفته نافذ گردد و بعضی اقسام نخره
 همراه خود همچون بول و عرق و قوسخ و حلم و خیو از اندام بیرون میگردد و فائده از شان معده است که با هم

که مفید جوهر بود و محدث و با می باشد که اولاد و هوا میزند و مردم که هر دم با اشتیاق محتاج و مشتاق به خوردن
 می باشد اخلاط نواحی معده دل را متعفن میکنند و سپس بنابر غلیان و از دیار حجم اخلاط مستکنه مواد فاسده
 هم بجزکت در آیند و با یک شدت حرارت که باعث زوال رطوبت می باشد اقسام صفرا تا طبعی مثل کرافنی و
 زنجاری زیاده تر در معده متولد میگردد و بیضه و بانیه و غیر آن پیدا میکنند و بیضه و بانیه از جمله بیماریها
 حاده و مآله بر خطر است زیرا که همراه طعام مواد صالحه از عروق و اندام برانده غشی و بیوشی می آید و ملاک
 می نمایند و تبشیر آن باشد مواد صالحه با مواد فاسده با هم آمیخته گردند و هر چه کمیت گرانیده باشد
 و اسهال تمام و کمال از اندام مستقر غمگین و متوجه حجاب دل می باشد و با قحطیت و مصیبت فحشاء و ملاک
 گردانند علامات و امارات بیضه و بانیه است که اولاد کرب در دل و معده افتد و سپس غشیان و تقلب
 دست دهد و از شدت و شدت درد و قلق و بیقراری که از حد بیفراید یعنی باریک شود و اطراف سر شود
 و نبض ساقط گردد و تشنج در دست و پا ظهور نماید و اسهال زنگاری رنگ یا سفید رنگ یا کلسری آمدن گریزند
 و چشمها بسوی بالا کشیده شوند و اندر بیخالت میگردند و این علت در زمستان از سبب قلت حرارت و کثرت
 ندوات کمتر افتد و کسانیکه متناوب اکثر علت بیضه باشند اندران منفعت هم می بینند از برای آنکه مواد فاسده
 از اندام ایشان بر طرف شوند و علت بیضه اکثر حال از بسیار خواری با طفل هم عارض میگردد و آنرا کودکان
 را سلیم تر باشد و آنچه بچوانان و پیران افتد با خطر باشد و آنرا که در قوای قوی و فریه اندام و سخت
 گوشت و رنگین پوست می باشد از وی رانی کمتر باشد و گاهی اده این علت بصفر و ایت و گاهی با بیخالت
 و سودا و ایت میگردد بسیار بسیار باید که از معاینه چنین حالات خائف و هراسان نبوده و دست از
 معالجه باز نگیرد و بسیار با تجربه در آمده و بعد شدت اعراض و نا امید می مطلق بهار شفا یافته اند علامت
 معده و امعاء از بقیه ماده فاسده بکچین آب گرم بیاب شده پاک گردانند و گذار و عن کچین از برای تنقیه
 معده و امعاء فاع تمام دارد و بیهوشی اطرافه و بالیدن کف و درت و پا و تشویم و تسکین زیاده تر متوجه شود
 و زنهار قطع نمودن قی و اسهال بسیار زیاده رسیدند آنرا هر گاه بیکه ضعف تمام بر اندام بیمار استند از دار
 دیگر چاره نباشد بنابر که در فصل تحریر یابند با وی رجوع می آرند و شربت حب الاس بنوشانند و بطور
 زنده باد و ساق کافی و وافی دفع قی دارند و در اندام کعبه و جویز بوی خوردن دهند و اگر خون غالب شده
 و هیچ مانعی نباشد قصد کنند و بعد افاقه فاقه دهند و غذا لطیف و سبک تا چند یوم و بغایت قلیل تر خوردن دهند
 و در حال ضعف شدید با رطوبت همراه ساق و آنرا دانه و زرشک بدینند و شراب بانگ نیکرم بنوشانند و اگر اسهال
 ضعیف تر باشد و قی سخت تر باشد محموده آب تر سندی و گاهی بنوشانند و از برای تسکین حدت آنرا
 سنجوش و مانند آن هر چه مقوی معده و دل باشد اختیار نمایند و حتی الوسخ مواد فاسده را از تراوش معده
 منع نمایند و هر گاه تشنگی بر خیزد بیضه غالب آید طباشیر در آب ناز میاید و اگر بقیه بیرون آید آب می

در وقت
 برون
 صف
 از پشت

و سبب کبی بی بیضه و باران زمان زمان دادن مفید تر دانند و سندن و گندار و گندم رخ و بزرگ سور و قلیله
 کا فور بر شکم نهند و با جامه سر مخلوط نموده بر شکم گذارند و اگر عرق سوز و در دست و پا بآب سر و شستن و
 مالیدن بسیار و اگر فواق ظهور نماید عطش با تسکین در آید و گذار گلی با سر که آب مورد بر کف دست
 پا طلا نمایند و تجدید فرمایند و در حال غشی و بیوشی سر و بینی و گوش و عضلات بر و غشای گرم نرم نرم بمانند
 اللحم و عرق سید در حلق چکانند و اگر تشنج دست و پا در آید پارچه بر و عن نیم گرم بر معده باید و عضلات معده
 بدینستار زانی شافیه بر طور بالیه بماند و بیضه بلغمی با دیان رومی و زیره و عود و مصطکی در آب شویف نیکرم
 بیاشامند و از تناول غذا بپزیرند و آید و فیفراحت بدینستار ماده آماده فساد تمامه مستغرق گردد
 و از جهت اعانت و قی آیت بکچین عسل بدینند و اگر حبس مطلوب بود قرص عود خوراندند قرص عود و قرص
 کباب از هر یک یکدرم تسنیل مصطکی از هر یک نیمدرم عود خام چهار درم شکر سفید بچنداد و بباریک نموده فرا
 کنند و خوردن دهند و گذار در حمام نشستن مفید تمام دانند و اگر بیضه اسهال مزاج ماده فاسده و طعام غیر
 منزهه ناکل باشد بود ایت علت تشنج راجع بکثرت و تشنج پیدا و هوید بودن و اسهال به حال نماند اما قی
 درین قسم بیضه نمی آید یا کمتر آید علاجه اش با رطوبت نیکرم بنوشانند تا ماده از جبهه سطح معده زده شود و معده
 پاک گردد و بحالت وجود لذت و معده تخم سبوز آب نارین و شکر بنوشانند و این علت کسانیکه ماده سودا در
 ایشان بسیار باشد زیاده تر عارض میگردد و بدینستار مطبوخ افیتیمون نمایند و گاه باشد که ماده فاسده مستغرق می گردد
 اندر بیخالت این حقه بغایت فاقه دهند و صفت حقه اول مرتبه بر و عن کچین عمل نماید و سپس سنانی
 ترید و جیار شنبه و بنفشه و گل بابونه و اکلیل الملک و آنجیر زرد و تفعلج و قلیله شکر اضافه نموده عمل نمایند و اگر از
 صابون و روغن کچین عمل کنند روا باشد در بایق اربعه با عرق بادیان نافع آید و زنجبیل و زنیاد و فلفل و باریک
 نموده در کف دست و پا و هر های گردن بماند میاید و اگر جویز بوی باریک نموده و عمل و جویز با قلیله شنبه در آب گرم
 در حلق رنجور چکانند و بر کف دست و پا بماند جی که از برای دفع سمیت بیضه و بانیه و قی زنگاری مفید
 آید صفت پوست بچ عشر و فلفل سیاه با آب زنجبیل تازه بی اندازد که ل نموده حب بندند و بکار برند
 و بیکه غنچه عشر فلفل گردنگ لاپوری بقدر سنجوب بندند و بکار برند فاقه گاه باشد که ماده بیضه بسیار بود
 مستوجریه و حجاب حد میگرد و در بیخالت در در حجاب محسوس میشود و گاهی در جگر یا متوجه نواحی دل
 میگردد و در صورت فحشاء هلاک میاید و گاه باشد که ماده حجاب متخرق میاید و بزودی راه هلاک میاید و درین
 معنی اگر بیمار باریک شدید و سقوط نبض و عرق عرق بارد گردد و گاهی غشی و بیوشی می آید باید که صمغ عربی
 و برگ آس بسیار آس نموده تمام اندام بدو آلائند باشد که با سداد مسام حرارت عجزی از اندام خارج نشود
 عود و صلاحت نماید انتخابه تدابیر که از جهت تپهار و بانیه و تغیرات امویه بخر کرده و روند عمل آرند و تمام
 از جهت اشتیاق سندن و عود و کافور بپزیرند و سنجور گردانند و گذار و اگر د بپزیرند و گذار و آب و

کتاب سر که در جای بود و باش و بر فراش کافی دانند فصل در نقصان و بطلان شهوت طعام
 سبب هر دو این علتها یکی باشد با امری تفاوت چنانچه آنچه سبب او ضعیف تر بود اشتها قلت گیرد و اگر قوی
 میباشد رجوع با رجوع هر گز نمی پذیرد و اسبابی می بیند میباشد یکی سوء مزاج حاره یا بارده که در فم معده
 مبداء دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلاء بدن از اخلاط خام چهارم کثافت و انسداد مسام که
 مانع تحلیل و تقطیل مواد میگردد و پنجم جگر ضعیف گیرد و یا سار لقا شده پذیرد ششم در فم کبیر بیان طحال و
 فم معده از جهت انصباب باره سودا واقع است مندی گردد و تقطع حس فم معده نقصان یا بطلان گردد علت
 و امارات مساج و مادی و سوء مزاج معده گفته شده پس آنچه از عدم انصباب بود از فم معده واقع گردد
 از وقوع سده در جرای و آنچه در بطلان حس واقع شود از وقوع آفت در دماغ و سلامتی افعال معده گردد
 سبب و قرق بین آنهاست که آنچه از عدم انصباب سودا میباشد هرگاه که چیزی از ترش بچون کوا سنج و جگر
 میخورند اشتها پدید می آید بر خلاف بطلان حسی که از ترشی ظاهر و با هر غمی شود علاج در مساج با تبدیل
 و تبدیل کوشند و در مادی از تنقیه و استفراغ غمی خوشند و در تکالیف مسام با ستحکم رجوع آرند و در ضعف
 جگر با تقویت جگر توجه آرند و در سردی با تنقیه و الفتح سوده صباغ و روح تخم چکبخت و عنب الثعلب
 بچوشانند و بنوشانند و از جهت بطلان حس فم معده با تقویت دماغ و فم معده متوجه شوند فائده گاه باشد که
 قلت خون اندام و ترک عادت حمام و هم و غم و غصه و حران باعث نقصان بطلان شهوت طعام میگردد
 تدبیرش مناسب حال دانسته و در استعمال آب سرد و گاهی غلظت و یمنی از تولد دیدن امعا باشد تدبیرش خارج
 و از علاج اوست فوکراد و پیوسته سنجین منفرجه شربت لیمون شرب آب نار منجنیق سرکه باسی شورانار ترش
 و مانند آنهاست فصل در فساد شهوت طعام که سستی بوجم جای مفتوحه مملو بالشریک و وی عند الاطبا
 از روی اطعمه روی الکلیفیه و غیره کول است همچون زکال و سعال و آبفیداج و گچ و گل و حران می باشد
 سببش وجود خلط غیر محمودست در خل معده چنانچه طبیعت گاهی بر ضد و گاهی بر تناسب آن خلط آرزو میباشد
 سببش از مطلوبات جویند تا این علت باحوال در اکثر عارض میگردد و اکثر دانشمندان آنرا که حامله نیستند بکشد
 و خنک تر علت پذیرد و اما بعد انقضای مدت سه یا چهار ماه هم از خود زوال پذیرد علاجش تنقیه نمایند و از
 فروج و حاتم دائم خوردن و آب فرو بردن فرمایند و کذا در اج و دجاج بریان نموده فائده می بخشد و کذا
 فستق با نمک خابیدن و آب او فرو کشیدن و دیگر نشاسته بریان کرده و زربیب یعنی منقه منقی نموده با قلیله
 مصطکه و بادیان روی و زیره سیاه و ناسخا و خوردن و آب او فرو بردن فائده تمام می بخشد و دیگر فائده
 کبار و صغار کتابه علی السویه یا هموزان شکر بار یک نموده مثقالی خوانند فصل در رجوع الکلیب سستی شهوت
 الکلیب و این مرضی است که اشتهای غذا از حد طبیعی افزون گردد و هر چند که بسیار بار دگر مقدار خورده شود
 گرسنگی و از روی خدام مذلت قلت میگیرد و چنانچه در سنگام جوع و رجوع بر اکولات و تناولات با سبب و

شربک طعام خویش بکافیه و بهار شه و دشنام میش می آید و بر طمع و روح بوده از دیگری رگ میر باید از جهت
 با جوع الکلیب و شهوت کبکی موسوم گردیده است و سببش آن باشد که سودای بر فم معده بیشتر از آنچه باید و
 شاید زیاده انصباب می نماید و دیدن سبب با غلبه حرص و آز و دمان باز نموده حرقت کلو سوز یعنی تند تر از
 زبان بیرون بیناید و با وجود کثرت تناول طعام هم نمی آساید و اطباء معتدین حکما و مجربین و بسیار خواری
 جوع الکلیب حکایات و روایات بسیار بر نگارند که سابع را در حیرت و شکفتن اندازد و گاهی این علت از شدت
 حرارت قوت با ضمه تولد دیدن که با حیات موسوم اند یا از شدت افتقار اعضا که غذا میباشد علما حش با غله
 چرب و شیرین و لطیف النفوذ مثل سریشیه خبیثه و لوزینج خوردن یا سو فرمایند و از تناول اشپای ترش و تخم
 غریف هدایت رببری با پیر بنمایند مجرب است مغز بادام مدام بروغن کجند و شکر لغوام آورده خوردن فرمایند
 دیگر اولی فرمایند و بعد آب لیمون بشکر نوشیدن فرمایند و جهت افتقار غذا یا بارده رطبه انصباب سازند و تولد
 از طماکی آنکه جگر گو سفند خشک شده همراه مغز بادام و کجند و مقشر و تصطیکه و گل سرخ یا ربکی ساخته آمیزند و در روغن
 چرب نموده با آب کشنیز اقرص سازند و خوردن پسند است یمصال نهال علت جوع الکلیب یا در بعضی بر آنند که جگر آمو
 در سرکه شنباز و زکازند و خشک شده و با ربکی نند و بر روغن بنفشه چرب کرده با گل ارمنی و تخم رطل و خیار و کدو
 و قیت گندم و صمغ عربی جروی گیرند و اقرص بسند یک یک خوردن پسند فائده بود علی فراید چهار و فیه روغن
 بنفشه با سوم سفید آمیخته خوردن ازین معنی هم مستغنی نماید فصل در رجوع البقر روی آنست که تمام اعضا اندام
 با اشتها معده مفتقر و محتاج بغذا میشوند و از زبان یونانی بولیموس گویند خداوند این علت را در سنگی اصلا
 حتی که یک لقمه هم خوردن را طبع اگر آه کند و فی الحقیقت این علت ضد جوع است از برای آنکه تا فم معده رجوع
 بر طلب غذا نباشد جوع نخوانند و باعتبار گرسنگی بسیار و بزرگی افتقار عضو که غذا محتاج میباشد و قبول
 بعضی که این علت چون بالقبر اکثر عارض شود از سبب رجوع البقر نام کنند سببش آن باشد که کلفم
 غلیظ فم معده را می پوشد و طبع از کار جذب غذا کار نموده با دفع او می کوشند و یا بسبب انصاف لغیم
 لزج بر جرم معده از لزج سودا و اثر انحصاص عروق که از تقاضای اعضای مستحب و خیر دار نمی گردد و از
 آنست که انسان از آرزوی طعام بکلی بر گران نشیند و از سبب فقد ان غذا به اجاعت قلیل تا مدت
 طویل که بدل با قحط مدام بد و میر سید آید پس ضرر و نزال روز بروز بر بیماری افزاید و از مقهوریت حرارت
 غریز چون دست بر معده بگذارد نسبت بایدن و دیگر سرد گردد و بر روی نماید علما حش تنقیه نمایند و با
 بنوشانند و دیگر عود غرق سماق لیمون کشنیز پوست ترنج اختیار کنند و دیگر جو ارشها و گرم که در امراض
 هضم و تخم بنگارش رسیده اند خوردن و بسند و در حال غشی تدبیر غشی متوجه باشد فصل در رجوع الغشی
 و وی آنست که انسان در حال گرسنگی نالوان گردیده بکلی بهوش فراموش بیناید سببش ضعیف شدن
 که در فم معده پدید می گردد و میباشد با کثرت حرارت و در عضو نازیرا که چون اعضا گرم شوند تقاضا

بکدرم مصطکے ندرم جلد اوویہ کو فتنہ بختہ در گلاب قرص بر بندند و خوردن پسند فائده وضع مجامع فی شرط
 نزدیک ناف و بین الکنتین و تابدین و سبق اطراف و خواب کردن در دفع آن تمام دارد فصل در
 ماصطه دوی علیست خاص که با طفل جزو سال عارض میگردد علائقش آنست که هرگز که بخورند یا بنوشند
 بقی یا شکوفه منفع میگردد و در روز بروز بهر حال وضع کمال میرسد علائقش آنست که از حوالی زیر گردن یا از
 موی چند نموم و مشتوم آگنده و غلیظ تر از دیگر موی باشند تنگ کنند یعنی بر کنند و قفل همراه شکر در
 مزاج و شراب صندل و عود غرقی با گلاب در مزاج گرم بدیند و کرا دویہ قاطعه فی زیر باد منسل
 قفل جوز بویه قاقله سعد کوفی که با قفل تخم نیلوفر فو تیج فصل در قی الدم یعنی خون در بدن
 بر دو گونه است یکی آنکه رگی از رگهای مری یا معده از سبب سقطه یا ضربه یا صیحه قویہ یا شدت بیوست ضعف
 قوت ماسکه و غلبه رطوبت مرخیه انصلع گیرد یا انقطاع پذیرد علائقش در دو باین کتفین مخض سحر است
 و وجود آفت در آن عضو که از وی خون بر آید و دیگر علامات و اماری وی چنان باشد که سرخی رنگ بر روی
 خون رهنمون بر آمدن از جگر میباشد و غلظت و سودا ویت رنگ بر ششی بوی دالت از بر آمدن طحال
 گاهی از سر بر معده نزول نماید و باقی بر آید علامت او تقدم رعات است و کذا گاه و بگاه به تنخ از دها
 یا منا خور آمدن است و آنچه از وقوع سقطه یا ضربه بر سینه قی الدم بظهور پیوندد علائقش تقدم وقوع سقطه و ضرب
 بر سینه و تشق عروق بر دو گواهی بخند علائقش رنگ با سلیق زنده و خون بدقات بگیرند و اطراف بسته
 دارند و باقی تدبیر که در نفث الدم تجریر در آمده اخذ نموده در عمل آردن مجرب از برای تمام اقسام زنف
 خون عقیق غسانی رنگ در گوی خداوند بیاورند با خاصیت فائده بخند و خوردن اقراص کحلی در گلاب
 فائده عجیب بد صفت قرص کحلی خورشید یاوشان سر سیمایه شاد رخ عسی مغول از هر یک که سده درم گلاب از
 از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته آقا قیا از هر یک یک درم لادن از هر یک یک درم پرسیاوشان یک درم نیم
 جمله اوویہ کو فتنه بختہ باب سان الحل اقراص بر بندند شربش یک درم است و قرص که با خید سودمند آید و دیگر
 خون بر غاله یک رطل بموزن ادسر که تند بامیزند و سبوس آورده سده روز بر بنهار بیاشامند در دفع قذف
 الدم محترت فائده اگر آفتی در معده باشد و او یکبار بخوراند و اگر در مری بود اندک اندک بدیند بلکه قدر
 در دمان بگیرند و با سکه تمام آب و فرومی بر بند و قید این قاعده زهر آنست که دو ابر محل مقصود تلبیث می نماید
 بقراط گوید قی موی بسیار زبون است و اگر خداوند قی الدم تب پدید آرد و در قیل الردت باشد فصل در
 جمود الدم و اللبنة المحدة یعنی لبن خون و شیر در معده بد آنکه گاه باشد که خون از عضوی معده
 ریخته گردد و در دفع می گردد و سبب ضعف در معده بند و همچنان باشد که شیر بنوشند و عقب او شیر خورند یا
 چیزی ترش بخورند و معده که با شیر بایم فرام آید و بخند میگردد و با یکب کیفیت ردی سیمیه معنی مذکور است
 نشان این هر دو آن باشد و غشی و غرق عرق سرد و اطراف بگردار بر و اختلال قوت لرزه شدید پدید آید

خاصه بختہ در گلاب قرص بر بندند و خوردن پسند فائده وضع مجامع فی شرط
 نزدیک ناف و بین الکنتین و تابدین و سبق اطراف و خواب کردن در دفع آن تمام دارد فصل در
 ماصطه دوی علیست خاص که با طفل جزو سال عارض میگردد علائقش آنست که هرگز که بخورند یا بنوشند
 بقی یا شکوفه منفع میگردد و در روز بروز بهر حال وضع کمال میرسد علائقش آنست که از حوالی زیر گردن یا از
 موی چند نموم و مشتوم آگنده و غلیظ تر از دیگر موی باشند تنگ کنند یعنی بر کنند و قفل همراه شکر در
 مزاج و شراب صندل و عود غرقی با گلاب در مزاج گرم بدیند و کرا دویہ قاطعه فی زیر باد منسل
 قفل جوز بویه قاقله سعد کوفی که با قفل تخم نیلوفر فو تیج فصل در قی الدم یعنی خون در بدن
 بر دو گونه است یکی آنکه رگی از رگهای مری یا معده از سبب سقطه یا ضربه یا صیحه قویہ یا شدت بیوست ضعف
 قوت ماسکه و غلبه رطوبت مرخیه انصلع گیرد یا انقطاع پذیرد علائقش در دو باین کتفین مخض سحر است
 و وجود آفت در آن عضو که از وی خون بر آید و دیگر علامات و اماری وی چنان باشد که سرخی رنگ بر روی
 خون رهنمون بر آمدن از جگر میباشد و غلظت و سودا ویت رنگ بر ششی بوی دالت از بر آمدن طحال
 گاهی از سر بر معده نزول نماید و باقی بر آید علامت او تقدم رعات است و کذا گاه و بگاه به تنخ از دها
 یا منا خور آمدن است و آنچه از وقوع سقطه یا ضربه بر سینه قی الدم بظهور پیوندد علائقش تقدم وقوع سقطه و ضرب
 بر سینه و تشق عروق بر دو گواهی بخند علائقش رنگ با سلیق زنده و خون بدقات بگیرند و اطراف بسته
 دارند و باقی تدبیر که در نفث الدم تجریر در آمده اخذ نموده در عمل آردن مجرب از برای تمام اقسام زنف
 خون عقیق غسانی رنگ در گوی خداوند بیاورند با خاصیت فائده بخند و خوردن اقراص کحلی در گلاب
 فائده عجیب بد صفت قرص کحلی خورشید یاوشان سر سیمایه شاد رخ عسی مغول از هر یک که سده درم گلاب از
 از هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته آقا قیا از هر یک یک درم لادن از هر یک یک درم پرسیاوشان یک درم نیم
 جمله اوویہ کو فتنه بختہ باب سان الحل اقراص بر بندند شربش یک درم است و قرص که با خید سودمند آید و دیگر
 خون بر غاله یک رطل بموزن ادسر که تند بامیزند و سبوس آورده سده روز بر بنهار بیاشامند در دفع قذف
 الدم محترت فائده اگر آفتی در معده باشد و او یکبار بخوراند و اگر در مری بود اندک اندک بدیند بلکه قدر
 در دمان بگیرند و با سکه تمام آب و فرومی بر بند و قید این قاعده زهر آنست که دو ابر محل مقصود تلبیث می نماید
 بقراط گوید قی موی بسیار زبون است و اگر خداوند قی الدم تب پدید آرد و در قیل الردت باشد فصل در
 جمود الدم و اللبنة المحدة یعنی لبن خون و شیر در معده بد آنکه گاه باشد که خون از عضوی معده
 ریخته گردد و در دفع می گردد و سبب ضعف در معده بند و همچنان باشد که شیر بنوشند و عقب او شیر خورند یا
 چیزی ترش بخورند و معده که با شیر بایم فرام آید و بخند میگردد و با یکب کیفیت ردی سیمیه معنی مذکور است
 نشان این هر دو آن باشد و غشی و غرق عرق سرد و اطراف بگردار بر و اختلال قوت لرزه شدید پدید آید

و گاهی از سبب حرارت بخور که از باطن بظاهر اندام از دل بر آید بملاکت میرسانند و گاهی بکرا و عرق غش
 قوی و احتباس بول و براز و در معده مودی نماید علاج تخم نشبت پودینه بخورند و صاف نموده در آب
 شیرین فرموده گر اگر بنوشند تا بقی بیرون بچید و پنبه یا پنبه حیوانات علی الخصوص که از خرگوش بسیارند و ترب
 خون جاید و شیر عده تدبیر است از برای آنکه در خواصیت کثیر رفتی را بر بندد و بسته را بگذارد پس حقنه نماید و
 و سبب و مصطک و اما العسل بنوشاند و آب خاکستر شاخ انجیر خاصه که منقوع باشد سیل و نهار اختیار کنند مجرب
 قرط حلیه بفساج فستقی و فو تیج جو شانه بنوشاند زیرا که برابر قرط و فودنه دیگر ادویه و آب خول بنوشند
 و از خاصیت پنبه قرط و فو تیج آنست که شیر در معده اگر بسته گردد بکشاید و اگر ذائب بود بخند نماید و اطباء
 نمایند که اگر جمود خون بایده در مثانه رونماید از داون قرط و فو تیج بکشاید فائده گاه باشد که از خوردن یا
 نوشیدن روغن زرد از سبب براد و فصل زمستان در معده بخند میگردد و از و نیم تکرار الصدرا بنگلی صدر است
 و در علاجش فی الفور آب گرم تجرع نماید فصل در فواق بالضم که یکد دوی آن باشد که اجزای طبقه خلیه
 سده متحرک باشد با فوق چنانچه قمر معده بفر حرکت بیناید و از آن اعتبار فواق مسه گردیده و حرکت مذکور است
 از تشنج القیاضی و تمدد انبساطی که تحت اجزای و الیاف معده بایم فرام آیند و سپس از سبب تشنج از مودی بنابر
 رفع مودی بگردار عطاردی گردند و انبساطی در اجزای معده و لیقهای او و اسباب جمع و ت او چند باشد یکی
 خلطی اندام و جاد یا غذا نمیکه تکلیف کیفیت حاد باشد همچون فلفل که از تناول او در فم معده لذت پیدا آید و بول
 سبب فواق رونماید و دوم ریح غلیظ که در فم معده جمع آمده از ابر عده آرد و سببوم اجتماع رطوبت کثیر بگردا
 است و شیر که محدث علت شود چهارم اطمه غلیظه که در معده نلغید و اندر و ثقل پیدا نماید تخم ورم جگر که معده
 متورم گردد و ششم بیوست مفرط که با فم معده عارض شده فواق پیدا نماید و فواق ریحی که در کان بیشتر عارض گردد
 علاج در امتکای قی کنانند و عطسه آرد و خداوند علت در غم و وحشت اندازد از برای آنکه از صیحه قویہ
 و اعراض نفسیه روح در بدن یکبار بجهت آید ماده ریحی در طوبی را بر طرف نماید و کذا مصابرت بر تشنج و تشنج
 اطراف و حصه نفس و حرکت شد فواق امتکای را مفیدی آید و در فواق پیشی که تازه با فانی خوردن و سینه
 کذا ماش سبب بجای تنباکو در حقه نهاده و دو کشتند فائده بخند و دیگر اصل السوس باشد و دادن خلیه مفید فواق
 شدیدی آید و دیگر وار چینی و مصطک از هر یک برابر کوفته و مطبوخ نموده جرعه جرعه دادن و بقول بعضی طایفه
 نوشانیدن نفع بلغم می بخند و مطبوخ ایسون و زیره کافی و فو تیج کافی و وانی مرام است و دیگر زهر مصطک
 از هر یکی چهار جرعه و شولیزیک جزو بار یک نموده با آب سرد خوراند و دیگر قاقله صغارا با پوست ... بخورند
 و بنوشانند و دیگر بونیدن عطریات و تدبیرین بطیوبات دفع فواق که علی الاطلاق دست دید و دیگر بنوشند
 در گوی آید بختن با خاصیت نفع دیر و همچنان عطسه آوردن و پودینه خائیه آب و فرو بردن قول آنکه
 آنکه اگر فواق با عطورتا هم بر طرف نکرد زبون زیبا باشد فائده اگر فواق بعد هتقرع کثیر یا بعد از هر بار و

و در علاجش فی الفور آب گرم تجرع نماید فصل در فواق بالضم که یکد دوی آن باشد که اجزای طبقه خلیه
 سده متحرک باشد با فوق چنانچه قمر معده بفر حرکت بیناید و از آن اعتبار فواق مسه گردیده و حرکت مذکور است
 از تشنج القیاضی و تمدد انبساطی که تحت اجزای و الیاف معده بایم فرام آیند و سپس از سبب تشنج از مودی بنابر
 رفع مودی بگردار عطاردی گردند و انبساطی در اجزای معده و لیقهای او و اسباب جمع و ت او چند باشد یکی
 خلطی اندام و جاد یا غذا نمیکه تکلیف کیفیت حاد باشد همچون فلفل که از تناول او در فم معده لذت پیدا آید و بول
 سبب فواق رونماید و دوم ریح غلیظ که در فم معده جمع آمده از ابر عده آرد و سببوم اجتماع رطوبت کثیر بگردا
 است و شیر که محدث علت شود چهارم اطمه غلیظه که در معده نلغید و اندر و ثقل پیدا نماید تخم ورم جگر که معده
 متورم گردد و ششم بیوست مفرط که با فم معده عارض شده فواق پیدا نماید و فواق ریحی که در کان بیشتر عارض گردد
 علاج در امتکای قی کنانند و عطسه آرد و خداوند علت در غم و وحشت اندازد از برای آنکه از صیحه قویہ
 و اعراض نفسیه روح در بدن یکبار بجهت آید ماده ریحی در طوبی را بر طرف نماید و کذا مصابرت بر تشنج و تشنج
 اطراف و حصه نفس و حرکت شد فواق امتکای را مفیدی آید و در فواق پیشی که تازه با فانی خوردن و سینه
 کذا ماش سبب بجای تنباکو در حقه نهاده و دو کشتند فائده بخند و دیگر اصل السوس باشد و دادن خلیه مفید فواق
 شدیدی آید و دیگر وار چینی و مصطک از هر یک برابر کوفته و مطبوخ نموده جرعه جرعه دادن و بقول بعضی طایفه
 نوشانیدن نفع بلغم می بخند و مطبوخ ایسون و زیره کافی و فو تیج کافی و وانی مرام است و دیگر زهر مصطک
 از هر یکی چهار جرعه و شولیزیک جزو بار یک نموده با آب سرد خوراند و دیگر قاقله صغارا با پوست ... بخورند
 و بنوشانند و دیگر بونیدن عطریات و تدبیرین بطیوبات دفع فواق که علی الاطلاق دست دید و دیگر بنوشند
 در گوی آید بختن با خاصیت نفع دیر و همچنان عطسه آوردن و پودینه خائیه آب و فرو بردن قول آنکه
 آنکه اگر فواق با عطورتا هم بر طرف نکرد زبون زیبا باشد فائده اگر فواق بعد هتقرع کثیر یا بعد از هر بار و

و محمد در رازی است حال زجاج در کار علاج بکار دارند و اندرین میان ساین هر افیون فرماید که در امر اصل
از استحال او و بی قوی التواء است و قوی البرود است و اراض و اعراض دیگر پیدا می شود چنانچه از او طایفه
ودق و ذلول شدیدی پیدا می شود و در او از او و بی باره است و در او دیگر میوه ها و میوه های باید که بهر الاموری ضرر
دانشه با و مستطامی پرورازد و گند از تصفید بر محل بکار دارد و بی قوی به محل با عمل طلا و ضا و علامه النظاک از اطلیه و
اضمه منع میفرماید از برای آنکه از استحال او و بی باره گاهی بصیق النفس و گاهی بسعال شدید مبتلا می شود
فصل در سو و مزاج جگر و آن سازج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر و وجود آن در جگر که با مریک
مخصوص اندر مضمون آن ساخت چنانچه اگر ماده عار باشد حرارت جگر قلت گرسنگی و کثرت تشنگی و در گیتی قاروه
و تنفس سریع و تنویر و تولد موی زیاده از و انبوه تر و آجیاناتی و اسهال صفراوی آمدن و قبض و طبیعت یان
و خشونت و زردی پدید می آید و بیرون علامت خاصه حرارت است علاج در سازج آب گازی و آب نارین
سکینین و شرباب صندل و شرباب نارنج و شرباب نیلوفر و شرباب زرشک و صرم بنفشه و اگر طبیعت
قیص شدیدی پیدا شود و شربت دینار یا فلوکس خیار شیرین طبع باید کشود و سپس بنیاد را در شیر و تخم خیار و کاس
و صندل سفید و شربت دینار یا فلوکس خیار شیرین طبع باید کشود و سپس بنیاد را در شیر و تخم خیار و کاس
نعم التذییر است و اگر غلبه خون یا بینه قصد با سیدق یا البطی کند و نفور قمر سندی و آکو و ترنجبین بنفوع
و سید مقوم با صافه خیار شیرین بنفشه و در سو و مزاج بارد علامت امارات همه بکس و مزاج حاره باشند و
در رنگ و زردی در بدن و هیچ در روی و قلت موی و سفید لب زبان و قاروره گواه است و علامت در باد
منقیات پرورازند و برای تخمین معاینه گرم مثل انا سب و در او الکرم و معجون ماده الحیوه و معجون نادرین
و معجون ناسخه خوردن دهند و بر جگر صفا و از افستین و شنبلیله و قسطا و سیاحت و گل کلاب زعفران نمایند و در غل
نار دین هم تنها کافی و وافی است که بیکرم بعل همین در استحال آرد و بنابر اعتدال گوشت طلا و سیج و در راج و در جگر
و بنابر الاصول مطبوخ زرد قانوشین امر فرمایند و در سو و مزاج یا پس جگر نهال و صمغ کمال و روز افزون باشد و خشکی
و تان و زبان در هر زمان ظاهر و با هر نمودن و معده اقلیت تیز تر از و عطش مفرط و علامت در تنفس و رقت
بول گواه بودن و اگر ماده بیوست سودا و سودا و غم و خزع و فرغ هم لازم نمودن علاج در سازج بنابر تطیب
شرباب نیلوفر و خشکاش و آب گازی و خرقه و شیر و مغز تخم که و بنفشه و بار و عن بنفشه تدبیر تمام اندام میفرماید
و گند اغذا مارا شیر بار و عن بادام دامن عده تدبیر است آنرا از اطیم حدود استقانی و سور القیبه میانه
باید که همین عایت هم مرعیدارند و علامت امارات سور المزاج رطب جگر هیچ رو و اجفان و ترل و در شرباب
بسیاری خوار کند و حواس و لیت طبیعت با قلت تشنگی و عدم گرسنگی و عدم انضمام طعام و سفید و غلیظی در
بول علاج در اکثر حال استحال محضات بکر در اطر فیض کبیر و جوارش نای گرم مثل جوارش مشک و جوارش صندل
و جوارش دار چینی و جوارش خولجان پرورازند و نقلیل آب با عسل امر فرمایند و طیار هیچ و قرانج و در ایام

بجهت اغذا اینگونه غذا دهند فائده قوت جاذبه و دافعه جگر از کثرت برودت نقصان بگیرد و قوت ماسکه از کثرت
رطوبت زبان پدید و قوت از کثرت بیوست راه نقصان باطلان برگیرد و در ضعف قوت جاذبه بران سفید نرم
کثیر المقدار یا بنجر تر تر نماید و در زردی و زخافت و ضعف در قوت رو نماید و در ضعف قوت دافعه بران در تمام
اندام و چشمها و طوفا و در رنگ چهره و بشیره پدید می آید و در قوت در قوام خون نمودن و معذک و کثرت
بغالیه بول لغایت کم رنگ بودن است و نشان ضعف قوت ماسکه جگر آن است که نفقه خفیف از بیلهای سبب قوت
زیرین همچون وجع نرم و ممتد پیدا بودن و طایفه است که چون ماسکه ضعیف گردد غذا را در جگر نتواند نگه داشت
و قوت دافعه فعل مصمم نمی توان ساخت و علامت ضعف قوت دافعه جگر چنان باشد که بول و بران با قلت
تلون و ترل بدن و قبض شکم می باشد و آخر وقت از سبب ضعف قوت دافعه مرصفا دیگر همچون استقار و ترنج
و برقان و جرب حله و قوبارنج دهند و از آنکه گاهی ضعف در اکثر قوت باشد یا در بعضی افعال یک قوت بود
و دریافت حال این معنی از آن نارند و کوروان می یافت فائده گاه باشد که ضعف در اکثر قوی افتد و قوت غیره
که خون را از ماییت جدا ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف گراید پس بالضرر بول سرخ می آید و سبب
عدم تمار است از خون علامت مجذلات و مقویات مناسبه نمایند و بر محل جگر هم صفا فرمایند و دیگر بنابر
تخم کاسنی فلوکس خیار شیرین بطریق معروف داده طبع فرد آرد و در عرق کاسنی اقتضار و در زردی و شرباب
و شرباب صول و شرباب بزوری کافی مرام دانند مقویات جگر تخم کنوثر قمر سندی زیتب آنرا بارش آنار
شیرین افستین سنبلیله رومی مقططه سیلخه مشک تبتی زعفران قحاح آذخر زرب و ج قسط کلبا شیرین
اسارون قرقر فضل راوند لک مشول جوز یوبی سبانه و کون دار چینی فرج مشک قط باد و بنجونه بن
ابریتم مفرض حب لاس قاقله غصص کندر مر جان پودینه آرد الحیدید و در قفل نار مشک انقباه در جال امرض
جگر او و بی بطی النفوذ مثل اقراص و قحطه و حقیقه و سفوف و در استحال نیارند و تیر حال در محل او را در مرکب عمل
اسهال نشوند و بر عکس او در محل اسهال او را در هم زیاده کار دانند مثلا اگر ماده در مفر جگر می باشد اندر استحال اسهال
و قی مفید تر دانند و با در از زردی و زردی که منجر بفساد عظیم خواهد شد و اگر ماده در مجرب بود و درات و معرق
در عمل آرد و با او و بی قویه رعایت او در هم بر دازند و تنقیه با کرات و مرآت می نمایند و در همه حال رعایت
حال جگر هم مرعیدارند باشد فائده چیزیکه بعمل صفا در محل جگر باید نهاد و مشروط بشرباب که چند می باشد اول
با عمل تدبیر مثل مقل و شحوم و غیره در موعود و باشد دوم تطهیر بکر و قحاح آذخر و قان و اینها دشته باشد سوم
مقوی جگر و معده بود همچون امصطک و دار چینی و درو میا باشد چهارم خوشبو لیان سنبلیله رومی و غیره پنجم قحاح
انضمام طعام طلا و ضا و بر محل معده و جگر میاید نهاد و گند از شرباب شرباب جوارش دهند فصل در سده
کبیر و اسباب دشت سده جگر چند هستند یکی آنکه گاهی جگر در اصل خلقت باریک و تنگتر خلوق می باشد و
از آن سبب با ادنی چیزی سده و مسدود شوند دوم خلط غلیظ و لزج متولد گردد و دیده سده در جگر آرد و سوم

در جگر و شرباب صندل و شرباب نارنج و شرباب نیلوفر و شرباب زرشک و صرم بنفشه و اگر طبیعت قیص شدیدی پیدا شود و شربت دینار یا فلوکس خیار شیرین طبع باید کشود و سپس بنیاد را در شیر و تخم خیار و کاس و صندل سفید و شربت دینار یا فلوکس خیار شیرین طبع باید کشود و سپس بنیاد را در شیر و تخم خیار و کاس

ورم سردی که در جگر پیدا شود و در وقت سده گردد و نشان کلی سده جگر آنست که در محل جگر گرانی و نفخ محسوس
 میشود و دیگر علامات و انوارات ورم جگر همچون ظهور ورم تحت شریفت و حرارت و ذهاب شهوت طعام و
 که خاصه او را مست نبودن و تیریز بر از کثیر الرطوبت بمقادیر کثیر بودن و روز بروز با کمال نزال سیدن و بول
 بفرارخت نیامدن علامتش مفتحات و مدرات مثل کرفس و آمیون و خیارین و کثوت و کاسنی از کون و بهمه
 حال در استعمال آرند و از شرب شراب اصول و سبکیجات و روانه غلظت و ذبولت بفرمایند و از تناول
 چیزهای مغلفه و لزج و قابض بپرهیزند و اگر فائده جملہ تدابیر که در مورد مزاج کبد خورنده اند در سده
 بهیم لازم نشاند فصل در سده ماسا رقیق نشان سده ماسا رقیق آنست که در معده و شکم در جایگاه
 حماس جگر نموده و غائر و نفخ محسوس میگردد و اما معده و جگر از افات معز و مبر باشد و بر از کیلوسی برآید و بدن
 بر وزنی که فائده در سده اکثر امراض بزرگ خضر برآید اما کدکال را از سبب چهار و بر از خضری آید که در
 او در اجتناب نفاس گفته آید اما نشان کمال علاج نفیسه سده با تخم کاسنی و مانند آن نمایند و دیگر تدابیر که
 در سده مقعر جگر خورنده اند و عمل آرند فصل در نفیسه الکبد و وی آن باشد که زیر قفسه ریه است در
 محتمل پیدا شود اما ثقل و تب نباشد و بعد از انضمام طعام نفخ زیاده میگردد و سببش آن باشد که در جملہ اجزاء جگر
 یا در غشایا در هر دو جا انجمه غلیظه جمع می آید و از مکرر تر و غلظت و تقبیل و تخمیل نیافته بپاش و ناخوش
 میشوند و در وی آید علامتش عقب لحوق تخمه و ناگواریدن طعام است و نفخ و ته و بالام بودن و عند
 و اعتماد بدست احساس قراقر با حرکت و قنوج هوا نمودن و تسکین و جمع بخرچ از دفع و باد پاد فرمودن
 علامتش جوارش کونی و شربت دیناریل و نهار خوراندن و نوشاندن و دایم بر نهارد حمام رفتن ماسور نمایند
 و اغذیه باد شکن خوردن فرمایند و از آب سرد و دیگر چیزهای سرد بپرهیزند و اگر در سده جگر کادرس
 تکبید مفید دانند و چیزهای گرم خوشبو بعل تصفیه می نمایند فصل در روج الکبد و سبب جگر
 یا سو مزاج باشد یا سده یا نفیسه و آنچه گفته شده و اگر نشترقه یا ورم یا شق یا حصاة و رمل بود گفته رو و نشان
 تعالی علامتش از هر محل اخذ نموده بکار آرند فصل در نشترقه الکبد و او در سده باشد و بدید که انسان زیاده
 یا بعد ریاضت بسیار یا عقب تب یا بعد برآیدن از حمام یا نشنگی تمام که لاجرم آب سرد بنوشند و اندام
 بنوشند خاصه که رودت آب از حوارت منکسر گردد و وی حصول اعتدال و الحال بجز رفته محدث میگردد
 علامتش آنست که خرقه یا سفید نموده و گرم فرموده بر جگر بنهند و سبیل و مصطک صا و نمایند و آب گرم بر محل در
 ریزند فائده اگر باین تدابیر که گفته شده اند پذیرد از درد غلط می افتد با استقیا یا ورم می انجامد فصل
 در ورم کبد و وی از خون یا صفرا بود نشان او تب و نشنگی و نفخ و کمی هضم و در دو وقت محل جگر و دیگر
 آثار حباب ماده ظاهر و با هر بودن و سعال یا پس در هر حال و رنگ روز و زبان اکثر زمان سرخ یا زرد نمودن
 و گاهی فواق هم رخیده دادن تبس اگر ورم در مقعر جگر باشد نشان او غشی و برودت اطراف و در ورم عقلا

سنت
 صفت
 راجع
 نشانه
 سبب
 رتبه
 علت
 بعض
 نشانه

در هر حال و بجز این درین علت و این حالت اکثر باقی و در ورم عرق و اسهال میباشد و اگر ورم در محدث جگر بود نشان
 او از احساس و در و جانت قبه و کشش تا تر قوه و احتباس بول و نشنگی نفس و سرفه شدید و بد بودن و بجز این
 این علت در این حالت بجز این که در راز عرق و بول و رعاف میباشد و صفات بزرگاشته اند که هرگاه ورم در جگر
 و مقعر جگر اشتغال گیرد از اینحال بپایمخت پذیرد علاج بلا غلبه فصد یا سلیق یا اسلم گردد و مانند و یا بر محل ورم
 زو با چپانند و باقی تدابیر که در ورم معده بخورند در آمده حسب غلبه اخلاط در عمل آرند اما از ضعف حال و بعضی
 و هر اسان نباشند از برای آنکه این ضعف عارضی است که از شدت بیماری و غلبه خلط موذی بیمار مودی باضعف
 است پس بهر حال خیال تنفیه دارند که موجب قوت باز آید سبب ضعف میگردد و در اکثر آمار و ضعف حقیقی در سبب
 حال استعمال ادویه قویه بناید و درخت که آنجا رعایت قوت و ضعف مریض لازم بل الزم باشد و ضعف
 آن باشد که بعد از طاعت مرض یا کثرت فاقه بطور میوند و اما در ورم محدثی مدرات و در ورم مقعری سبب
 قاعده تدبیر و علاج است و سببگاه این یعنی راز لوج خاطر محو و منعدم سازند و کدکالوس خیار شیر با عرق کاسنی
 و عنب الثعلب بنوشانند و قرص نیر باریس و قرص و در و شراب دیناریل و نهار میداده باشد و در نیاب و حب
 ریاض النباظرین بخورند و باید که این علت از غلبه بغیر نمی باشد فائده اگر ورم جگر اسهال جاری شوند اکثر
 علامت ملاکت میباشد و اگر ورم صلب باشد تا هم دست از استعمال باز دارند که قابل علاج نمی باشد و کدکال و تیریز
 بر از چیزی منت و غلیظه و سیاه رنگ آمدن گیر و این هم علامت اخراج و از علاج جوهر کبدی است که لا علاج
 میباشد و گاهی ورم جگر سردی بد بول و استسقا میگردد و گاهی ورم جگر با ورم طحال انتقال میگردد و این علامت
 صحت است زیرا که طبیعت باذن غلظت ماده از اعضای پس با حبس که قریب او بوده منتقل و دفع نموده و در فصل
 در ورم عضلات از اینجا که این ورم مشتبه میگردد اکثر با ورم جگر که اطمینان ورم را بعد از ورم جگر اقام
 می نمایند و مترجم اردو نگار این علت از امراض معده شمرده بعضی از حالات و نذیری از تدبیر معالجات او بنفید
 شرح کشیده و فقیر ذره حقیر هم بجاظ طبیعت اردو نگار نقد که لائق اظهار مسائل دانست در اینجا بنوشته و باز
 در اینجا باقی مانده حالات عضلات بقید کماست می درآورد و بداند که عضلات که بر شکم باین اراق و صفاق واقع
 هستند در قعد چهار رنوج اند چنانچه زوجی از از واج مذکور در رازی شکل یا متدا کشته و زوج دیگر در عرض
 بطریق متعرض رسیده و در از واج باقی مانده باین موزب بقاطع صلیبی بپای دیگر چنانچه از سر شوق
 مانده و از خاصه تا غصه و فنجری متقاطع گردیده است و پس پس هرگاه ورم در عضله که غائر و مورب یا بل تخت
 است اما می نمود نماید شکل این اما پس هم باشد ورم جگر بسبب توریب بلالی بنماید در اینجا اطمینان از او که باز واجب
 آن نیست که ورم جگر خاص بلالی شکل میباشد و سببگاه خالی از شکل مذکور نمی شود و ورم چندان ورم جگر
 نبود و هر چند که ورم در مقعر جگر بود ستیوم در ورم جگر عوارض همچون احتباس بول و بر از وقت شهوت طعام
 و عدم انضمام مدام میباشد و ورم هر عضله خواه از عضلات مستطیل و خواه از عریض و خواه از مورب کسب باشد

سفید غار یقون از هر یک چهار درم آفتابین ده درم گل گلابیت درم باشک موازنه یکصد و بیست درم
 بقوام ۱ رند و صاحب تحفه بزرگارد که اگر بجای غار یقون تر بد سفید بفت درم سنبلی چهار درم داخل کنند
 مقوی تر خواهد بود و شربت دیگر آفتابین رومی ده درم گل سرخ سی درم تر بد شربت درم سنبلی رومی
 چهار درم درم شکر طبرزد نیم رطل بطریق مودعت طیار نموده بخی درم اختیار کنند و دیگر از برای سحر القنیة نقاش
 سفید صفتة تخم بادیان تخم کاسنی از هر یک دو درم تخم کنوت یک درم از بیه شیره کشند و با شربت گاو زبان
 شیرین کرده بنوشانند و باقی تدابیر از فصل استفا گفته در عمل آرند فصل در استسقا و وی و نصیب
 ما رست و عند الاطباء مرضی است ذوماده عسر البر بربب ضعت جگر در خلل اعضا ظاهری و باطنی داخل گردید
 آنرا منتفع یا متورم نماید و وی بر سه قسم است لخمی و طبعی و زرقی پس اگر ماده در اعضا ظاهری باشد لخمی باشد
 و اگر در اعضا باطنی باشد طبعی و زرقی نام کنند و مراد اعضای باطنی فضای شکم است یعنی در احشاء خواه
 باین صفاق و غرب خواه باین ثرب و اما بودا و در میان ثرب اما اکثر جمع میگردد اگر ماده کوره
 است زرقی نام نهند و اگر با دست طبعی گویند اما عند الحکما اسلمترین انواع استسقا لخمی است و چنین آنرا نم
 باشند یعنی بدی یا در میناید از برای آنکه منتقل باد دیگر قسمها میباشد و فساد او در تمام اندام مثل عروق و تخم
 و تخم میباشد و بعضی ثالث را هم از و قصوری و قوری لاقی شود و گاهی استسقا مشارکت دیگر اعضا
 معده و طحال و کلیه و ریه حادث گردد علاج از برای تمام اقسام استسقا تقویت معده و اصلاح حال جگر
 و ریه که عضو مشارک نامیده اند مرعیدارند و از برای حصول تخفیف اغذیه لطیف خوراندند و از مرطوبات پیر
 کلی دارند و اکثر زمان با عمل اندکان در گرم و شستن در تنور فانی نیم گرم مامور نمایند و زانی در تنور
 آفتاب پشت داده نشینند تا غرق عرق میگردد و تمام اندام با پوششهای گرم و نرم بگردانند و خرد
 پشمینند بخت یعنی پنبه ندف زده بپوشش در بر گذارند و اطلیه و اضنه از سر کین گاو و گوسفند و پنجال
 کیوتر با کبریت ترتیب نموده بر او رام برهند و از نوشیدن آب سرد قطعی پرهیز کنند و بار یا فئات بخله
 مقله رطوبات همچون شرج و رکوب سفید مخصوص در برای شوره اکثر اوقات لازم دارند انقباه در تنوع
 و شرج علامت و امارات تمام اقسام استسقا چنانچه در لخمی تمام اندام نرم است و منتفع بر نظیر خمیر میباشد
 و بر گاه که با لکشت غمز نمایند زانی از غمز غمز پیمانند و سپس آمه سسته بر بیهیت اصلی رجوع آرد و سفید
 و کم رنگی بول و نقصان و بطلان این مقام و منتظاق طبیعت و ترشی دمان و قلت عطن با دیگر نشان
 مگر بر ظاهر و با بر باشد علاجلش بجا چین حاره کنند و اغذیه وادویه مسخه بکار برند و اگر حرارت باشد بتدیل
 مزاج بملاج سور مزاج جگر بر دارند و اکثر حال با سهال و تکرار ترقی وادرا را کوشند و شراب بنیارسیل و نهان
 بنوشند و این حب خوردن و مهند صفت راوند نیدرم غار یقون سفید یک درم تر بد سفید دو درم زراوند
 در حرم و دوانگ مقل ازرق نیم درم بادیان رومی یکد لک یکد یک شربت است و کذا از برای قاروق با ازال

در احشاء خواه باین صفاق و غرب خواه باین ثرب و اما بودا و در میان ثرب اما اکثر جمع میگردد اگر ماده کوره است زرقی نام نهند و اگر با دست طبعی گویند اما عند الحکما اسلمترین انواع استسقا لخمی است و چنین آنرا نم باشند یعنی بدی یا در میناید از برای آنکه منتقل باد دیگر قسمها میباشد و فساد او در تمام اندام مثل عروق و تخم و تخم میباشد و بعضی ثالث را هم از و قصوری و قوری لاقی شود و گاهی استسقا مشارکت دیگر اعضا معده و طحال و کلیه و ریه حادث گردد علاج از برای تمام اقسام استسقا تقویت معده و اصلاح حال جگر و ریه که عضو مشارک نامیده اند مرعیدارند و از برای حصول تخفیف اغذیه لطیف خوراندند و از مرطوبات پیر کلی دارند و اکثر زمان با عمل اندکان در گرم و شستن در تنور فانی نیم گرم مامور نمایند و زانی در تنور آفتاب پشت داده نشینند تا غرق عرق میگردد و تمام اندام با پوششهای گرم و نرم بگردانند و خرد پشمینند بخت یعنی پنبه ندف زده بپوشش در بر گذارند و اطلیه و اضنه از سر کین گاو و گوسفند و پنجال کیوتر با کبریت ترتیب نموده بر او رام برهند و از نوشیدن آب سرد قطعی پرهیز کنند و بار یا فئات بخله مقله رطوبات همچون شرج و رکوب سفید مخصوص در برای شوره اکثر اوقات لازم دارند انقباه در تنوع و شرج علامت و امارات تمام اقسام استسقا چنانچه در لخمی تمام اندام نرم است و منتفع بر نظیر خمیر میباشد و بر گاه که با لکشت غمز نمایند زانی از غمز غمز پیمانند و سپس آمه سسته بر بیهیت اصلی رجوع آرد و سفید و کم رنگی بول و نقصان و بطلان این مقام و منتظاق طبیعت و ترشی دمان و قلت عطن با دیگر نشان مگر بر ظاهر و با بر باشد علاجلش بجا چین حاره کنند و اغذیه وادویه مسخه بکار برند و اگر حرارت باشد بتدیل مزاج بملاج سور مزاج جگر بر دارند و اکثر حال با سهال و تکرار ترقی وادرا را کوشند و شراب بنیارسیل و نهان بنوشند و این حب خوردن و مهند صفت راوند نیدرم غار یقون سفید یک درم تر بد سفید دو درم زراوند در حرم و دوانگ مقل ازرق نیم درم بادیان رومی یکد لک یکد یک شربت است و کذا از برای قاروق با ازال

و زایاق اربعه حسب معمول مذکور صباح و رواح داده باشند و طبعی باشد عسر التحیل و التقیل که در فضا شکم سی
 احتشار و باین بر دگر و اید بپیش برودت در طوبت معده باشد و باشد که از شدت حرارت معده و جگر منتفع
 بهضم و مولد ریح باشد و کیلوس از ضعف قوت ماضیه بصورت تخم سنبلیل یا ریح نافه گردیده اند رین محل منزل
 نماید و موجب شای این قسم استقامی گردد و علاجلش طرخیدگی و کشیدگی در شکم و گرانی و ثقالت از سبب خفتاده
 با نسبت زرقی کم می نماید و چنان مینماید که گویا شکم را دم داده بسته اند و هرگاه بر شکم زنده آرد و طبل و دوفات
 بیرون آید و در اطراف نزال کمال روز بروز روی نماید علاجلش از برای اخراج و از عاج طوبت غیر منهنج
 مراعات مزاج منقیات خوراندند و معا جین باد شکن همچون سنجینا و قند یقون مانند آن اختیار کنند و با
 نمک سبوس ترکیب نمایند و از سداب تخم حرمل و تخم بادیان کرفس و توره امینی و شکر سرخ معقود حوال ساخته و در مقعد
 گذارند و در قسم زرقی جمع میگردد و ما در احشاء خواه باین صفاق و غرب خواه باین ثرب اما سببش و وجود شربت
 نایت است در بدن و جمع آمدن از و درین مواضع بسبب صابت آفت چون اسناد مجاری محتاد است یا
 وقوع آفت در قوت دافعه و خمیره جگر یا حد قوت جاذبه کلیه که نایت از خون چنانکه باید و شاید از حدای
 نگیرد و با فقر و آب کثیر المقدار گردیده از راه ناف و صفا در انضیه کوره انقباض پذیرد و انقباض با علیل را
 بر سبیل سیانند که چنانکه جنین تا در آن چین که از شکم مادر شراید از سبب طاعت عضله دمانه نشانه و تنگی سبیل
 از راه ناف و غشا و لفافی آنرا طبیعت دفع مینماید از سبب طاعت هم رطوبت مذکور یعنی با و در احشاء و در جمیع می
 علاجلش ثقالت و عظمت شکم و طرخیدگی و صقات در مرق یعنی پوست شکم و با حاس آواز حفضه است
 یعنی جنبش مادر در نار و گاه باشد که اطراف و پشت جیم و قریب خصیه و قفسیه تمام شد و بدیداید و چون شکم گردد
 سرفه و تنگی نفس بمنف علیل میگردد پس اگر حرارت باشد از کثرت تشنگی و قلت گرسنگی و زردی رنگ شیره و چهره
 و قفسه توان دریافت و برودت را بعکس او را و این شناخت علاجلش از برای تعدیل و تبدیل مزاج حاره کجین
 کاسنی امتزاج بخشیده بنوشانند و از برای سهال کلک کلک استعمال نمایند و از برای بارده سکنجین برود و شربت
 و شربت اصول و افتیمون لیل و نهان اختیار کنند و با کلک کلک حاره طبع فرو آورند و اگر قبض شدید بدیداید
 مغز قلوب خیار شنبه بگلانج روغن بادام دادم داده باشند و کذا اطلیه زرد و حاره فائده تمام و در بارده بارده
 سهیل سکنجین نفع نالا کلام می بخشد و بعد استفراغ بنا بر تقویت جگر قرص انبر یا قرص کل و تادریون و شراب
 انار و سبب اختیار فرمایند فائده در استحکام جمیع اقسام استسقا شیره شتر و کول شتر اعرابی و غیر اعرابی نوشیدن
 در میان اشتران با و اگر داندین فائده بخشد و نیز از حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم با جادیت صحیح عمل تداوا
 رخصت است و کذا الشرب شراب اصول و شراب بزور خوردن اقراض در شکم تناول زمان خاصه با کثرت آن
 می بخشد مجرب تخم اسفناخ رومی تادیت سه چهار خوردن آب و فرو بردن در استیصال بنال عات بمعیدل
 و بی بدیل میباشد و خوردن همچون مغنی و حواریش فخنوش و زایاق الذنب و در و الکرم و در و الکرم و در و الکرم و در و الکرم

در احشاء خواه باین صفاق و غرب خواه باین ثرب و اما بودا و در میان ثرب اما اکثر جمع میگردد اگر ماده کوره است زرقی نام نهند و اگر با دست طبعی گویند اما عند الحکما اسلمترین انواع استسقا لخمی است و چنین آنرا نم باشند یعنی بدی یا در میناید از برای آنکه منتقل باد دیگر قسمها میباشد و فساد او در تمام اندام مثل عروق و تخم و تخم میباشد و بعضی ثالث را هم از و قصوری و قوری لاقی شود و گاهی استسقا مشارکت دیگر اعضا معده و طحال و کلیه و ریه حادث گردد علاج از برای تمام اقسام استسقا تقویت معده و اصلاح حال جگر و ریه که عضو مشارک نامیده اند مرعیدارند و از برای حصول تخفیف اغذیه لطیف خوراندند و از مرطوبات پیر کلی دارند و اکثر زمان با عمل اندکان در گرم و شستن در تنور فانی نیم گرم مامور نمایند و زانی در تنور آفتاب پشت داده نشینند تا غرق عرق میگردد و تمام اندام با پوششهای گرم و نرم بگردانند و خرد پشمینند بخت یعنی پنبه ندف زده بپوشش در بر گذارند و اطلیه و اضنه از سر کین گاو و گوسفند و پنجال کیوتر با کبریت ترتیب نموده بر او رام برهند و از نوشیدن آب سرد قطعی پرهیز کنند و بار یا فئات بخله مقله رطوبات همچون شرج و رکوب سفید مخصوص در برای شوره اکثر اوقات لازم دارند انقباه در تنوع و شرج علامت و امارات تمام اقسام استسقا چنانچه در لخمی تمام اندام نرم است و منتفع بر نظیر خمیر میباشد و بر گاه که با لکشت غمز نمایند زانی از غمز غمز پیمانند و سپس آمه سسته بر بیهیت اصلی رجوع آرد و سفید و کم رنگی بول و نقصان و بطلان این مقام و منتظاق طبیعت و ترشی دمان و قلت عطن با دیگر نشان مگر بر ظاهر و با بر باشد علاجلش بجا چین حاره کنند و اغذیه وادویه مسخه بکار برند و اگر حرارت باشد بتدیل مزاج بملاج سور مزاج جگر بر دارند و اکثر حال با سهال و تکرار ترقی وادرا را کوشند و شراب بنیارسیل و نهان بنوشند و این حب خوردن و مهند صفت راوند نیدرم غار یقون سفید یک درم تر بد سفید دو درم زراوند در حرم و دوانگ مقل ازرق نیم درم بادیان رومی یکد لک یکد یک شربت است و کذا از برای قاروق با ازال

کثیر خوردن نفع کثیری بخشد و دیگر صفت سته جز و ناخواه دار فلفل زنجبیل از هر یک شش جز و بکیده کبابی شیطون
 هندی قطتاکی بهمن سفید از هر یک نه جز و در ستمال آردند محرب از برای استقلاهی صفت سته سنبیل رومی بکیده از
 بول گو سفند چند مدت خوراند محرب از برای استقلاهی صفت سته بادیان رومی دو درم همراه گلکند آفتاب و از
 یک اوقیه هر روز خوردن و هندی محرب از برای استقلاهی صفت سته شیت یک اوقیه گلکند سالی و اوقیه زنجبیل
 تخم کرفس از هر یک نیم اوقیه بخوراند کینقال را و در خطای سردار و فرموده بنوشاند و اگر حرارت با تب یا بیمار
 گردد عصاره انبر بارین عجیب النفع است و کذا را و در همراه سکنجبین نعم الد و این قسم استقلاهی و بجهان آنکه
 شیرین و قمر هندی بغایت سودمندی باشد محرب عود قزقل مضطک آله مقشر کل گلاب هر یک پنج جز و کثیر
 طباشیر از هر یک دو جز و همراه شربت زردک و انار بر نهارداده باشد اما در قبض و لیت طبیعت عایت غیر الا
 مرعیدارند چنانچه از خوردن را و در وعرق کاسنی و سکنجبین لیت و طبیعت حاصل آید و از شربت شربت حب
 الاس و طباشیر قبض و طبیعت رو نماید و کذا شربت مرآت غیر معطشه یا فقط سرکه دفع عطش مفروضه استقلا
 و اگر بر عرق بادیان و عرق کاسنی اقتضای نماید نیکوست و بنابر اعتقاد الله الحیم بحوم لطیفه و خفیه با قافیه
 تو ایل چاره بخور نماید حب محرب از برای تمام اقسام استقلاهی صفت سته مصر زردک یک که کثرت یعنی چو کثرت باشد
 شکر تیل سته باشد زردچوبه یک نیم سته جمله گفته بجهت حقیقت با قافیه در سابه خشک کنند و درون دهنند فایده
 بهنج دست و یا بالنسبت بهنج روزه چشمها قلیل الخط میباشند از برای آنکه این عضو خیس اند و از اعضا درین دور اند
 انتباه قاعده طبایست که تدبیر استقلاهی بهدرات و بحفقات نمایند و تدبیر استقلاهی با طبیعت و اخلاصه که بقوت
 و خاصیت مخرج مائیت باشند می پردازند و در طبیعت ادویه محله و مقلله راجح صلیح و روح بینوشاند و از
 تقویت معده هم غافل نباشند از برای آنکه اگر مضمم یکی اعضا نقصان یا بطلان پذیرد استقلاهی که میگوید
 از نقصان و بطلان قوت ناصمه جگر استقلاهی پیدا گردد و از نقصان و بطلان قوت مضمم معده استقلا
 طبلی بودید شود انتباه باید داشت که علت استقلاهی بالنسبت دیگر بیمار بهادر و زبون تر میباشد باید
 که از بدین روشها و مغز بیدار معالجه کنند و هیچگاه بیمار هم از اطاعت طبیب پهلوتی نماید و اندرین علت
 بول و کثرت حدوث نزله و زکام و سعال در همه حال زبون تر میباشد و کذا سعال به نزله و زکام و حدوث تب
 و قروح خاصه که دایم بیمار یار میباشد و همچنان قروح و جروح که بر بای بیمار نمودار میشوند بجایست بد باشند
 خاصه که با حرارت و بیوست طبع یار میباشد و اگر خداوند استقلاهی بول کثیر مقدار یا بار بار میباشد راه پیوسته
 باز و دوی می پماید فایده مستقیان یا فرایند آب شراب زیاده تر از مقدار سته چند غذا بگزیده و در بیمار خورد
 بر ندهد و دیگر بیمار یار از راه بیماری مامور فرمایند که اغذیه زیاده از ششم حصه صحت بخورند و این قاعده
 پر فایده و در همه جایا میدارند از برای آنکه ماکولات اگر چه طاقت و قوت نام و نام مساوی و هم باشند با سبب
 قلت اخذ از اغذیه و اشرب در تن بیمار هم بیماری را یاری میدهند فایده هرگاه استقلاهی طبعی از من گردد

زیاده شود در بر بعضی عوارض است و در نمایند که هر کوی و برآمدگی شکم و دیگر طوره نماید این حالت سستی باشد و چون با کجا
 جمله مفتوح اند و بوقت چیزهای مین با عمل تصفیه قیدی از اینها تخفیف و تقیل نماید چاره دیگر می باید فایده طبیب
 علت استقلاهی مشارکی دلیلی آرد که اگر مشارکت رحم این علت در گیر و تقدیم و درم برای ظهور پذیرد و اگر از شکر است
 این حالت دست و دهننگی نفس تقدیم گیر و سپس درم برود و جفان و چشم نسبت با دیگر هم ظهور می پذیرد و اگر از
 از شکر است کرده ظاهر شود درم از نظر دیگر درم از ضعف جگر یا سده طحال بدین حال بتلای می رود و رنگش از سبزی یا
 زرد و ظهور آفت از این اعضا هم دریافت گردد اما تقدیم و درم و صلابت طحال و ضعف ضمیمه طحال می باشد و نفع
 در بطن علامت خاصه این قسم میباشد یعنی بر آنست که استقلاهی از مشارکت طحال در گیر و اکثر حال و درم سبزی یا
 بیمار تقدیم پذیرد باب چهار و هم در امراض هراره نفع مییم یعنی تلخه و دوی عضوی است صغیر نظیر کینه بر زرد
 کبیر جگر یا کل بنا حیه معده و بجهت که حضرت واجب اوجود دیگر دارد و قور زرد یک موجود دشته و اندر و شعبه از
 عصبه شریان بنابر فایده حس که دشته فایده او از جذاب صغیر است از جگر و انصباب است در معده و اما پس آنچه در
 معده در آنکه تنگتر معمول شده و آنچه در معده حاصل گردیده از دوی فراخ تر گردانیده و قواید هر یک
 تطهیر و تطهیر بعضی رطوبت است که بنابر فساد مضمم و قبض شکم و البته ذات او میباشد بر طرف میگردد پس اگر
 صغیر در معا انصباب گیر و از وقوع سد فلفل می شود و انسان با رنج قریح مبتلا میشود و فایده انجذاب صغیر از
 جگر آنست که اگر تمام صغیر میخیزد و در جگر میماند محدث بیمار یار صغیر اوی همچون یرقان غیره و انسان هر
 زمان مبتلا گردد و در بعضی مردم اندر آنکه منفذ یک بقعر معده پیوسته است از مقدار یک میباید و پیشاید زیاده تر
 میکشاید و از آن سبب یاره تر صغیر معده تراوش و انصباب یک یار اندر انجذاب محدث بیمار یار همچون سو فرج
 حار صغیر اوی معده دوی و شکوفه و توجع شدید میباشد و ظهور انیمیتی در پنهانی ادوار در اکثر بیمار یار میباشد
 در می آید فصل در یرقان و کور و نوع است اصفر و آسود چنانچه در اصفر تمام اندام سبب است اصفر
 رنگ بیمار باز دوی قاحش میباید و در آسود بسیار در آید و آده ماده هر دو قسم یرقان بغیر از عفونت مواد صغیر
 و سودا میباشد زیرا که از عفونت صغیر غلبه زیمه یا دانه در گیرند و از عفونت سودا تبیج و غیره پذیرند و چون
 یرقان از اعلا جگر و مراره و طحال که میباشد از آنجهت یرقان بناسبت مقام در اینجا ارقام میفرمایند علما
 در یرقان اصفر تنفیه صغیر نماید و از جهت تنفیع سده و شراب زردی مانند آن با آب کاسنی و بادیان بنوشاند
 که اشربت زردک تنها کافی مرام بر سنبیل مکیده او باشد و بجهت تنفیع مغل مغل ماده صغیر میداند و نوشیدن حنا
 تنفیع در مدت سابع استیصال نهال اینعلت میباید و سکنجبین برود با آب کاسنی خاصه که مروق سازند کافی
 و دیگر پوست بلیله زرد یا زنده درم قمر هندی سنی درم الو سحارسی عدد و عنایه پنهان کشنیر خشک گل سفید گل
 گلاب تخم کاسنی تخم کثوث از هر یک کف بکینند و بجوشانند و همراه سکنجبین سده بنوشانند از استعمال این ترکیب
 اسهال لغایت خواهد آمد محرب خداوند یرقان زرد را لباس زرد و پوشانند و اسود و سیه و بفرمایند که

که هر دم زیر نظر سیدارند و می خالی نگذارند که بالخاصیت لغغ از لبس لباس پهن و بزرگ و کلاه علیق که با
 در گاو می خورند و یرقان بالخاصیت انان می بخشد قسم در یرقان سود که آنرا یرقان سندی نیز گویند و سندی نام و گاه
 ست که در اکثر مردم آن دیار را این علت بطور یونیز و سبیش بخون یرقان اصغر از چند وجه می باشد که شرحش در
 مطول است علامت جش تقبیج سده بهلمات و منضجات نمایند و قصد باسلیق و اسلم از دست ایسر فرایند و بنوشیدن
 سکجین باطبیخ افیتون و تخم کثوت مامور نمایند و حفض در شب نیناسند و صبح آب صافی او بسکجین شیرین
 بدیند محرب بلبله سیاه با شیر شتر که خاصه زراستیدن او دوسه ماه گذشته باشد بنوشانند و کذا بجهن بخن از
 دیگر تدابیر مستغنی نماید و باقی تدابیر که در یرقان اصغر بجز شتر کشیده گردیده اند یرقان سود را هم مفید می باشد و دیگر
 صلابه در وارید و موارید و قرحان محرق از تمام اقسام ریخ یرقان انان میدهند فائده گاه باشد که یرقان اصغر
 با یرقان سود جمع شود باید که از هر دو دست رگ باسلیق یا اسلم بفاصله سه روز می کشانند و با مطبوخ خنک محرق
 صفر او سودا طبع فرود آرند و آنچه غالب بود رعایت تعدیل و تبدیل وی بیشتر رعایت دارند و از اصلاح جگر و زرد
 و سپر زهم غافل نمانند انتباه هر گاه که بعد زوال یرقان از جسم زردی یا سیاهی در چشم باقی اندازد الخال
 اترج فی الحال زوال نگیرد و کذا از اشتهام سر که انگوری و تسعین آن منفعت تمام بطور می رسد و اگر طفلی
 با بلبله اصغر با سر که در چشم کشند نیکو عمل نماید و آب کشنیز و آب گل که و بعل قطره در چشم کشند و کذا انکشدن جوهر
 در چشم زردی چشم را ازل نماید و همچنان شونیز نیز مفید می آید فائده هر گاه باز زردی چشمه سیلان آب بگرداند
 سیلابی باشد تبش صفر در طبقه شبکیه انصباب گرفته باشد علاج فی الحال قصد قیصال نماید و مطبوخ بلبله
 بنوشانند و شیاف ابض زمان زمان با شیر زمان در چشم کشند باب پانزدهم در امراض طحال یعنی سپر
 ایز و سعال طحال طی الخلق و لسانی الهیت تخنیل بکری دار اسفنج ذی تخدب تقعر مرکب گوشت و پوست و
 شتر این کمندی زنگ جیس افریده اما غشای کثیر لحم بر و حاوی مطاوی گردانیده و واقع است در طرف بسیار
 در میان قبر غریبین یعنی استخوان قوسی آخرین جناحه اکثر وی زیر معده سیده و اندکی بظاهر گردانیده حدی
 بطرف ضلع و مقعرش باندازه محبب افریده گو یا فر گرفته دارد و محبب از طرف صلب چنان با معده
 اتصال دارد که در حال وقوع صلابت طحال و صلابت شق بسیار حده انقباض باشد شکل بسیار حاصل میشود و از
 طحال منفذی بگردان کردن از زیر منفذ مراره در قعر جگر بنا بر اسباب سودا فراسیده و از بعض طحال
 دیگر بر فم معده بنا بر انصباب متصل گردیده است فائده این منافذ بجز انقباض انصباب سودا از جگر و فم معده
 دیگر نیست اما منفذیکه با این جگر و سپر واقع است فرخ ترست تا سودا از جگر بغیر غلت تمام بر و بر آید و منفذ
 مد جگر از سودا رو نماید و منفذیکه فیما بین فم معده و سپر در آمده تنگ تر خالق الخلق مخلوق نموده و حکمت در آن
 آن فرموده که سودا از سپر کمتر بر فم جگر آید و از کثرت جمع بالقب رجوع نماید و فائده انقباض سودا
 از جگر و سپر زانده شده که بگر از سودا پاک گردیده از امراض سوداویه میباید می شود و دیگر در سنگام خور معده

از جهت انتباه شهوت طعام بر فم معده از طحال فی الحال ریخته گردد و تحیل از پشت که متاوی نگر در از آنکه در
 مستقر گردد و فائده تخنیل او اندیشه که با سهولت قبول نماید فضول مره سودا را از جگر و کمندی رنگ
 از آن رنگت که اندر غذا بجز سودا که سیاه رنگ باشد غذای دیگر نافذ می گردد و غشا در الحس بنا بر در کثرت
 او در واقع از و محیل که بروست از صفاق بر آمده و با ربطه او ناشی گردیده و از امعده و اضلاع و جران
 مرتبط گردانیده و خاصه طحال است هر چه که فم معده تمام اندام نزال گیرد و بالعکس نزال طحال فم معده تمام اندام
 در سببش است که هر گاه طحال بزرگ شود خون بخون زلواز جگر زیاده تر از آنچه میباید و بیش از جهت
 در هر حال طلب نماید پس بالضرورت از کثرت انقباض لغو و تخیف میگردد و قوت او هم بغایت ضعیف شود پس
 لاغری در ضعف جگر که از کثرت انقباض جگر تمام اندام هم زار و زار میشود و پس هر گاه ضعف در قوت دفعه
 طحال افتد فی الحال صلابت اندر واقع گردد و ضعف در جاذبه او هم رویناید و این معنی بنیاد فساد جگر و زردی
 و علیل با علت طویل سوداوی مبتلا می گردد و اکثر حال درم یاسده طحال از کثرت ماده سودا یا از دیگر خلطها
 غلیظ عارض میگردد و اندک حقیقه الحال فصل در سودا مزاج طحال و دی اگر عارض بود سوزش محل سپر
 و لون بول و بریز مال بسیار می نمودن و دیگر علامات که در حرقت و حرارت یار بیمار می باشد و اگر سودا مزاج
 باشد در هر حال قراقر در محل طحال پیدا بودن و دیگر نشان برودت میوید و اگر سنگی پیدا باشد و اگر با این
 پس صلابت و غلظت طحال و تخافت تمام اندام در اکثر حال می باشد و اگر رطبه باشد در جایگاه سپر زردی و
 گرا بخانی در بیمار بجز میباید علاج در سادج تبدیل و تبدیل مزاج نمایند و در ادی تبدیل مع التقیه فرمایند
 و آنچه در جگر بخور میوید از ادویه و ضعیف بر محل طحال در هیچ حال غفلت روا ندارند و قصد سید از دست چپ
 گردانند و در قسم بار آب کرفس با سکجین بزور حار و مثلث بر چهار طریق اربعه و کلقه خوراندند و در قسم حار
 قرص کافور که در و اسقو و قدر یون یعنی سیرشی داخل کرده باشند خوردن دهنه و در یاس با الحسین مانند آن
 مرطب باشد شرب با و ضاد است حال آرد فائده گاه سیکه قصد قصد سید میباید خون یاده نگیرند از برای آنکه از این
 زیاده تر خون از دل جگر برمی آید و گاهی بجز بافت دیگر میشود فصل در ورم الطحال اگر عارض باشد
 لازم بود و وی بر دور ریح شتاد ظهور کند و اگر صفراوی باشد بر دور ریح شتادی نماید و دیگر اعراض صفراوی
 وی باشد و اگر امیختی از ماده بلغم رود و بدینج طحال هم نامند و اگر سودا باشد با سم جبارت صلابت طحال نامند
 علامات و امارات که در ورم مزاج بلغمی و صفراوی یعنی حار و بار و گذشته اند گاه حال طحال میدانند اما اکثر این
 علت بلغم باشد علامت کثرت حجم با قوت در و زبان و چشم در و با سقیه نمودن و حالین چشم هم متبجح بود
 علاج بمنقیات بلغم فرمایند و قرص کبر و خجشت و قرص خوه خوراند و ادویه قویه با سرکه بر سر و با عمل تصفیه
 رانند و از چیزهای باداکنیز و رطوبت آمیز بر سپر واقعی واجب است و از جوب گزنی نموده آب شرب و طعام درم
 در خوردن مقرر نمایند جگر بکسیه تنگ را بفرقه الحوائج فلفل و فلفل و زردی که در کثرت و زردی

جمله بر وزن کوفته بجنه با شیر و صبر بند صبح و رواج خوردن پسند فائده جالینوس میفرماید که
 طحال در بیشتر حال از رطوبت نرمی تم عارض میگردد و رطوبت مذکور اول حال بر معده پس بر جگر و در آید و با
 مختلط گردیده بر طحال انقباض نماید و با سبب غلظت و نجاست ورم و صلابت در بیشتر از این علاج
 فصد سلیم از دست چپ نمایند و از صند بر طحال در هر حال میفرمایند **فصل در رقیق الطحال** طحال اگر متورم
 هم میگردد و گاهی ورم او رو به تخمیل و تقبیل نماید و گاهی صلب میگردد و گاهی تخمیل نموده می باشد پس
 علامت است که با ده ظهور و ج تاخیر و بروز اجسام غریبه در بول باید بودی تمام است و باشد که ریم در معده گردد
 می آید و باقی در باز تری می نماید علاج همان است که در بیدار نگه داشتن و بخور پیوسته از رعایت مزاج و در علاج
 بیمار مرعیه شده دارند چنانچه اگر بعد تقبیل صلابت باقی باشد صند او را م سودا و بکار دارند تا از قابضات پیوسته
 واقعی دارند و گاهی ورم صلب گردد و با پیچ و داغ پذیرد حکم الکی آخر الدوا و داغ دهند اما مناسبت
 که با کوی دقیق داغ دهند **فصل در رسده طحال** سبب اجتماع فضلات غلیظه باشد علاتش گرانی سیر و غلظت
 و امارات ورم نبودن پس اگر رسده اندرون مجرای کمره سودا از جگر سیرزد و آید بر قان سیاه یا امراض
 اعراض سوداوی بطور پیوسته و اگر در منفذ یک یا بین سیرزد ورم معده در آمده است واقع گردد و بطلان و نقصان
 مشهور طعام اندران ایام گواهی بخشد علاتش آنچه در رسده جگر ذکر رفت در استعمال آرد و مفتحات و قابضات
 فرمایند و بکنجین بزوری و قرص کبر و جلاب از تخم بادیان و فنجشت و ناسخا و عنبت الثعلب غنبت نمایند
فصل در ضعف طحال اگر ضعف در قوت جاذبه طحال رونماید اندر انحال اشتها نقصان می زیان گیرد
 و امراض سوداوی و دیگر و اگر در اسهال که ضعف و در اسهال قوی سودا و کلاقی حال میگردد و اگر در قوت
 طحال فتور بطور میرسد اشتها بحال بود اما اسهال سوداوی یا بیماری باشد و اگر در قوت دافعه ضعف بطور
 پیوسته در اشتها سا قشود و سیرزد و بروز بزرگ میگردد علاتش بنابر تقویت افشینی و تسهیل و کز باز و
 قروانا و قفح از خرویش کبر و گل سرخ و منقل ازرق نرم بگویند و با آب طریافی گریزی با سداب آمیخته
 کنند و سیرزد را با لند تا بزرگ محل بزرگ سرخی آید و وضع محاجم بغیر شریطیم مفید دانند **فصل در رقیق الطحال**
 و وی از ضعف دافعه و دافعه بوقوع رسد علاتش طحال بالقوت و دهند با سیوس و کادر و
 نمک نمکین نمایند و بوره و پودینه و سداب با سر که و عمل صند فرمایند و مجاری گذارند و سفوف حرف خوانند
فصل در صلابت طحال علاتش انتفاخ شکم و شدت صلابت در سیرزد و آردن و از جای خود چنانچه
 بنظر درمی آید و نفس منقطع بر آید و تنگام خلاصه از طعام آسانی و در نفس یافتن و در حاله ملائمتی بر
 شکم متضرر گشتن و گذار از انضمام طعام فتوری و قصور تمام بطور پیوستن و کموت در رنگ سرعت در
 نبض و نرمی در طبع و زبان خندید اندران رگها که بهر دو طرف حلقوم واقع اند و بدیشان و دستها و پایها
 گرم بودن و گوش و بینی سرد نمودن است علاتش فصد سلیم از دست چپ و بکنجین و شربت اصول

بزرگ و شانه و تیغ کبر با سر که بر سیرزد و گذار خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن
 کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن
 و کوفته بجنه حب بندند و با بال العمل خوردن دهند و کذا صند با سر که خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن
 طحال است و انجیر با سر که خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن و کز خوردن
 فنجشت تخم سداب همراه بکنجین خوردن دهند و کذا عرق گوگرد از یکسرخ تا چهار بر بهار در جلاب آب
 خوردن دهند قرص مذوب طحال که اله با صفت او بکمال بزرگ دارند و گویند که نمری می خورد این قرص خورد
 بود چون پلاک ساخته شکم چاک نموند طحال او در حال نیافتند صفتی سوسن چهار ورم فصل مفید شوق دور
 اقراض بر بندند و همراه بکنجین خوانند و دیگر افشینی بخشد ورم خوشا نند و باد و اوقیه بکنجین بخشد و کذا از طبع
 بر شربت افشینی و عرق کز از صلابت طحال بر طرف میگرد و دیگر نوشا در بار ترب یا کرده بر بهار خورد و کز
 مقشر با آب ترب بر سیرزد طلا کنند و نمکین و فصد سلیم از دست چپ طحال نفع کمال بخشد البته در طحال از رعایت تقویت
 جگر و طحال از بهر علت و غفلت راه نرسد از برای آنکه هرگاه که جاذبه طحال از جذب باد سودا و از جگر باز نماند
 بروز بیمار مبتلا با مای گوناگون باشد باید که در آن حین بالقوت و شین سیرزد و از طرف و کز خوردن و کز خوردن
 با سر که استعمال در آرد و آدویه عطریه که با قوت و قبض باشد و عمل فصد می دانند فائده گاه باشد که غلظت ضلالت
 طحال با سهال و موی بر طرف می گردد و گاه باشد که غذا و غلظت طحال با غلظت است و طحال میگرد و فائده
 نفع از وضع ادریه قوی محله و مقله و مینه و محلول حصول می پیوند و نهانند و نافع از خوردن و کز خوردن و کز خوردن
 ادویات و جو بات و عرقیات حاصل نماید **فصل در حبابه الطحال** و وی است که سنگ طحال متکون گردد
 نشان او بر آمدن رگیت در بول غلظت در طحال هر حال لازم بودن و دیگر عصا از آفت سالم خوردن علاتش
 انجیر در سر که بگردار کوا میچ نهاده بر بهار خوردن دهند و اگر باتان ناخوش سازند شاید و فصد سلیم با سر که
 تدبیر است و دیگر تدبیر که در حصاة کلیه و مثانه تخم ریزد و آید از نموده بکار برند با آب در امراض معاد و می
 معاش است یعنی رود ناکه خالق الحلقی آنرا از لیفات صلبانی حن در مضاعف یعنی دو تو مریک شیم و عروق و شراب
 محذوق فرموده و نفع عام از خلقت او دفع ثقل طعام یعنی بر آوردن فضله نموده و آنرا از تنه از فوق تحت و غلظت
 شش از زیر معده شروع گردانیده تا حلقه متعده رسیده چنانچه از سته بالا واقع اند و سته در پایین آمده اند
 الا با علیا و دقاق نام کنند و پایین را فلی و علاطا گویند زوده تخمین اثنا عشری است و وی منصل است یا که
 مستعدی است در تحت معده که باز و فراز میگردد و از اعتبار اتصال کمال با سم آب و موسوم و مستقیم الطول است و در
 صائم است و این معاذی التو بهت سیوم دقاق است و اما علیا که با جگر و معده قریب واقع اند و هم غذا است
 غلاط زیاد تر و بیشتر می کنند و هر یکی از مواجیه نصف باعتبار صورت و هیات می تند چنانچه اثنا عشری
 باعتبار مقدار درازی دوازده انگشت مضوم غذا و معی نام کرده اند و صائم از اعتبار خالی ماندن بگردار و روزه

در
 حبابه

باسم صابون موسوم نمایند و قاق که از آخرین معارض علیاست از آنجا که لغایت سنگتره است با اسم نکی خاص مختص شده
 متعجبانم اعورست و وی نخستین امعا سفلی است و اعور از آن گویند که در محل مخرج کی میدارد و پنجم درین روده
 بقولون و مستقیم زیاده تر میباشد از جمله روده نامیده اند اما می استحال غذا با ثقلیه همین روده است معای پنجم قولون است و وی
 بر خلاف دیگر معاینه دمان پس یک که با دمانال دیگری اتصال دارند و چنان نیست بلکه دمانه این معابد نامیده اند و متصل
 و منقسم شده است و پیچدار است چنانچه تحت برست میل نمایند و نزدیک با جگر رسیده جانب چپ با فسل سیکر امیر و قریب از
 طحال گذشته تا بکشتن آن چپ رسیده باز بروی راست میرود و برابر پهره قطن آمده فرو میگیرد و دو مستقیم با پنج
 قویم می پیوندد و قطع پیچدار بودن این معام ثلثت غذاست باعتبار کثرت وقوع رنج قویم بقضای طبیعت
 الشی باسم الحمال بقولون موسوم است معای ششم مستقیم است و با اعتبار راستی که از قولون تا عضله مقعد واقع شده
 با اسم مستقیم گردیده است و او بنیت دیگر معاینه درازی کمتر در فراخی بیشتر است و منفعت فحشی و سعت او گنجایش ضلله
 کثیر است و درین معده نیز بسیار واقع اند فائده آنها جذب فضل است از قولون تا همایله و مصلوح باشد از حد او
 سده و رنج قویم و در سطح داخلی این معار طوبی ازج مخاطی الشحمیه است و فائده او حمایت معاست منع اذیت
 از عفونت و مادامیکه ثقل در اعور و قولون می برآید بفضولت نمی گزاید فائده حضرت ح جل و علا جود رود
 از جمله عضو شریف تر پیدا گردانیده حتی الاسکان از تدبیر امراض و اعراض امعا تا غیر نمی باید کرد و از برای آنکه
 بعد استحکام مشکل تمام زوال می پذیرد و باشد که بیمار زار و زار بوده میرد و هرگاه که محتاج بعلاج باشند
 مدا و مدا با دویه ذی العبه و اشربه پراقا و میفرمایند و از تناول قاضیات همچون اطریقات و حمران برکنار
 می مانند فصل و رزق الامعا دوی است که فضل طعام بزودی تمام از روده بیرون آید دوی
 چند قسم منقسم باشد یکی آنکه در سطح باطنی با خارجی امعا از کثرت صفر اشور ظهور نمایند و این علت مست
 بزق الامعا بشوری اما تفریق در داخل خارجی بدین طریق فرمایند که در قسم داخلی زرداب رقیق همراه غذا
 غیر منقسم خارج میشود و مزه دمان باطنی زرد غلیظ است با سوزش مقعد و خللی زبان در بر زمان محو
 میگردد و از نوشیدن آب سرد است لکن رود و باز بدستور عطش رنج میدهد و در قسم خارجی همراه غذا
 غیر منقسم زرد آب می آید اما فقط غذا را غیر منقسم بیرون برآید و در مختلف روده نماید چنانچه گاهی با آب
 ناف و گاهی زیر ناف و گاهی در پیلو دوی بطوری پیوندد و علاج فصد کنند و سهل خفیف دهند
 پس بزور با جلاب کلاب خوشبو خوراند و مغزیات همچون کثیر اولیاسته و مانند آن بنوشانند و اگر دود
 گلنار و صندل همراه سیب خش و حب لاس برشکم نمایند و اگر سبب سوء مزاج سازج یا مادی طعام
 بزودی تمام بیرون آید باز از سبب متوجه باشند و بقی واسهال تدبیر کنند چیزی که سهل مانع بود
 همچون پیلله زرد یا شکر خوراند و از تقویت معده و اشیا مقوی حشا و سهولت و غفلت آه نه دهند و رب
 و خلفه قریب بفتح زال معجمه و خلفه بکشرای معجمه و واسهال معدی باشند سبب آن سستی و تری معده باشد

در این معده بسیار واقع اند فائده آنها جذب فضل است از قولون تا همایله و مصلوح باشد از حد او سده و رنج قویم و در سطح داخلی این معار طوبی ازج مخاطی الشحمیه است و فائده او حمایت معاست منع اذیت از عفونت و مادامیکه ثقل در اعور و قولون می برآید بفضولت نمی گزاید فائده حضرت ح جل و علا جود رود

سبب آن سستی و تری معده باشد آنچه از سوء مزاج بار و رطب عارض شده شود علائمش قلت تشنگی و کثرت
 گرسنگی بود اما هر قدر که طعام خوردنی آنها تمام بزودی تمام با جابت بیرون میروند و بان قی و براز بیغنی بود
 علاج تسخین معده بجاوشات حاره و سفوف منلیا تا و جوارش سفر جلی قابض کنند و بجهت تعدیه انار دانه
 و کیک تیجورج بازیره کشید و وار چینی رسند و گاهی این علت از اجتماع رطوبت در معده عارض گردد
 علائمش کثرت بزاق و غشیان بود علائمش تنفیه معده بقیات نمایند و بعد از جوارشات مقویه معده و رطل
 آرند و اگر سبب ظهور شود که در معده عارض شوند علائمش آنست که در معده بعد تغذیه در و شدید میگردد
 خاصه که غذا حامض و ترش بود در برابر صدیک رقیق برآید و حرارت در معده محسوس میگردد علاجش قرص
 طباشیر بدیند و لیست جو خوراند اسهال داغی که سستی اسهال نزدی علائمش آن باشد که بعد از خواب سبب
 انقباض است که داغ اسهال می آید و کف در باشد علائمش انقباض نزله خوراند و بطل سهرالش با جزیهای شش
 مفرح نمایند و اصلاح مشام به شام عطرسات فرمایند و شراب خاش بنوشانند و از خواب متعلقه خواب
 بدیند اسهال زوال خل معدی که از سبب خلط اکال همچون موم نرم یا چیزی موم یا بواسطه اوام گرم
 واقع شوند علائمش آنست که طعام بلا توقف و انضمام خارج گردد و هیچ نزع و وجع و فصد نیباشد و او را
 میگویند من در آنکه نباشد علاج آن تنفیه معده بقواض مقویه معده و مرق فرج و جوارش و نان سفید
 که خنک بر ویان خوراند و لیست قابض و مقوی معده همچون اطریه و تاسیج و حان جان که قسمی از نان میباشد
 خوردن دهند اسهال ضعف کبدی که از سبب ضعف جگر که جذب صفوت کیلوس کم از آنچه باید و شاد
 نماید علامت این قسم اسهال آنست که اسهال سفید یا سبزی آیند و زرد و زرد و نکست بدن و قدرت خون در بدن
 رنگ یار بیمار میباشد علائمش بقوات جگر نمایند چنانچه در جگر گفته شد و نام هر چند که بیمار تواند خوراند
 فنجونش خوردن دهند اسهال سحرانی اگر اسهال اسهال سحران عارض حال بیمار باشند آنرا بنهند و اگر
 و قتیکه بعد از اطرا رسند و موجب ضعف میشوند علائمش است جو قند کلاب خوراند و سنجید و کن را بجای بیاورند
 و قرص طباشیر بارب به و سفوف انار دانه تناول نمایند و از جهت تغذیه زرشک غوره انار دانه و سماق
 دهند اسهال هراری که با وی بطلان از زودی طعام و عدم انضمام رود در علاجش آنکه بگز آب لیون
 یکجوز آب سیب یکجوز کلاب یکجوز آب پودنه که جو آب کثیر رنج جو هر یک یک یک بنوشانند و به چند شکر سفید
 آتش نلام بدارند و با قوام آرند پس صندل و دار چینی فسی و قرقفل و بادیان رومی از هر یک یک گرم با آب
 نموده در وضعم کرده است کنند و در حقه نگذارند و مقدار دانه اختیار نمایند و بکسر پوست اترج خلط کفر
 بادیان رومی غوطه غرق از هر یک نصف حقه نصفه رومی ربع جزو باشد که برابر وزن سفوف نموده و در
 استفا ف سه چهار دانه اختیار کنند و علامه انطالی درین سفوف زنجبیل مسد کوفی و صندل سفید رنج جو
 اضافه نموده است فائده البقر اطرا نماید که با خداوند رزق الامعا ماری ادرار بول بسیار فائده مندی آید

در این معده بسیار واقع اند فائده آنها جذب فضل است از قولون تا همایله و مصلوح باشد از حد او سده و رنج قویم و در سطح داخلی این معار طوبی ازج مخاطی الشحمیه است و فائده او حمایت معاست منع اذیت از عفونت و مادامیکه ثقل در اعور و قولون می برآید بفضولت نمی گزاید فائده حضرت ح جل و علا جود رود

و فی بغایت مضرت و در بعضی حال اسهال هم مفید می آید فصل در اسهال جگری و در چند انواع است
 چنانچه فیجی و غشالی و صفراوی و صفیدی و خاثری پس فیجی بفتح قاف و حای جمله ریم گویند
 سببش انفجار در سید جگر میباشد و غشالی مشابه گوشت آب میباشد یعنی بر صورت آب بیکه در گوشت نشسته است
 سببش ضعف جگر میباشد و سببش انسداد زرف معده است مثلاً عاف با طمٹ و غیره علائمش وجود قتل و با
 ادوار با بیمار و در صفراوی از غلبه صفرا میباشد و اسهال زرد رنگ بکر در صفرا لاحق شده با جلدت شد
 سوزش بد حال میباشد صفیدی بچون زرد است باشد که از زخم بر آید علامت اسهال صفیدی است که در اکثر
 کثرت گیرند و در پیری شکم قند پذیرند خاثری بکر در چیزی غلیظ و جسم غریبی باشد سببش امتلا یا ضرب یا
 انفجار ورم یا تفرق اتصال میباشد که در اجزای جگری افتد علاج در تمام اقسام قیام تعجیل عجل کار برادر است
 آنکه جس اسهال گاهی موجب بال میباشد و گاهی رم طحال است از دو گاهی استقا میخیزد و عده بدتر تمام است
 قیام یعنی اسهال جگری با فصد و دیگرند اسهال مواد نایند و دام که قوت قائم باشد قیام را بنده نکنند و اگر
 ضعف با فراط حاصل آید باید که بشیر تخم توک مقلوب یعنی بریان کرده و شراب صندل سبب نباشد و در
 کافور و قمرین که با شراب سبب خوراند و شراب بخار لغت کنند و غذا جو بریان کرده یا خشک بریان کرده
 با انار دانه خوراند و بر محل جگر صندل و گلاب آب به و مورد طلا نایند و در قسم صفراوی و صفیدی و خاثر
 اشتر به مقوی که اندر و قبض نهاده تر باشد نباشد و دیگرند اسهال و معالجات سورم جگر بجای آرند تا غلط
 بکلی دفع گردد و در قسم صفراوی و خاثری قصد فصد اول از جمله تدابیر کنند و بعد او دو به مقوی همچون انبر بارش
 و راوند و شراب صندل و شراب انار و شراب حبیب اللس بدیند افتاه گاه باشد که بعضی معالجات از غلط فی
 اسهال کیدی را معوی بنده اند و از تقویت و رعایت حال جگر خیال دیگر طرف نموده علیل یا زایل نمایند و اینها
 عجیل رسانند پس در خیال فرق در اسهال کیدی و معوی لازم است تا از غلطی مصون بوده باشند و اگر در اصطلاح
 اطباء و سنفطاریا اسهال معوی را اگر نیکو می بینند خواه معوی بهر حال در سنفطاریا نام میکنند و ترجمه
 و سنفطاریا جرح و قروح است که در معایا جگر حاصل گردد و فرق بین آنها است که در و سنفطاریا کیدی در
 باشد از برای آنکه جگر از عضو با حیست و اگر در باشد بغایت خفیف تر میباشد بر خلاف و سنفطاریا معوی
 که در و در شدید بدید میباشد و دیگر در جگر خون با دواری آید بر خلاف معای که عجیب طبعیت اند و با دو بسیار
 جوی ادواری باشد سیوم در اسهال جگری روز بروز ترال شدید بدید می گردد و سنفطاریا معوی چهارم
 در اسهال جگری ساعت ساعت بدی کمال ظهور می یابد و در معای صورت مذکور نمی بندد و اگر آنگاه که در معای
 تا کل روی و بدیدیم در جگری از اول تا آخر علت محض با غشالی به فراط بر آید و و سنفطاریا معوی از این حال
 می نماید ششم در و سنفطاریا کیدی رنگ بیمار بزدی بیناید و در معای کیدی رنگی آید و گاه باشد
 که در معای هم در ابتدا خون محض سببش دگی رگها باشد استاملا می آید اما آنقدر خون که در و سنفطاریا

در اسهال جگری و صفراوی و صفیدی و خاثری و فیجی و غشالی و سببش و علائمش و معالجاتش و در سنفطاریا کیدی و معوی و در سنفطاریا جگری و معوی و در سنفطاریا جگری و معوی و در سنفطاریا جگری و معوی

کیدی بر آید نمی بر آید بلکه اندک اندک آید و اندر سنفطاریا بعضی جهال خیال کنند که خون بواسیر است و تدبیر خون
 بواسیر پردازند و بیمار را پلاک بینایند تا ندره بقراط در اسهال جگری گوید که در بعضی حال سنج قطعات کرم می
 بر آید و آن خون مجرّه با قطعه لحم جگر میباشد و فرق در آن بدان میکنند که اگر از آب خاک یا آتش بر گذارند و از
 بوی غیر نماند چنانچه اگر لحم جگری باشد بر آتش منقصل نمی شود و بوی بد بداند که بیمار بزرگ و پلاک کرد
 و کذا اگر در اسهال جگری سوزش و عطش و حتی شدید بدیدیم گردد آن هم بغایت بد باشد قائده قیام کیدی است
 استادان و در اصطلاح اطباء نام اسهال است که باعتبار حال بالنگار بر خاستن بیمار از تمیز موزم با هم لازم موسوم
 گردیده است انتباه اقسام اسهال که صند اعتقال طبع اند بسیار بشمار می آیند چنانچه بعضی از وی بحر هم اسهال است
 قسم نیستند و اسهال بطلان و عادت اطباء باعتبار ادوار یا بحر فوج ماده یا با هم عضو یک از وی غلط نفیس
 روده تراوش بیناید با اسمی خاص مختص گردیده است بچون اسهال معوی و اسهال کیدی و مری و طحال و دماغ
 و اسهال نری و استملانی که بد و ربطی موسوم اند و وی برادر و بکر در عنب دائره صفراوی و ربع سوداوی
 و تائیه بعضی از اجتماع فضول که در معده نفس معادست و بدینطور گیرند و کذا اسهال با ساریقی و اسهال دمو
 و صفراوی و بلغمی و سوداوی نام نهند و حدوث عارضه اسهال بدون ضعف معده و ضعف معاد و تضایف
 و دو بان و استملانی باشد اما بعضی اسهال که مختص با هم اند بچون و رب طلقه و اسهال نری و ال خله و اسهال
 کیدی و بحرانی و اسهال با ساریقی و زلق الامعا بتوری هر همه گاشته شده و سنج و زحیر که آن هم از اقسام
 اسهال میباشد بفضل عمده تحریر گردانیده آید علامات اسهال صفراوی سوزش و عطش شدید بدیدیم گردد و در
 کاذب ریخ دید و اطباء اسهال سوداوی را خاصه که محال اسهال یعنی زمین از وی میجو شد بغایت بد میداند علامت
 در اسهال مادی تنقیه خلط غالب نمایند و سپس با قوا بصنات تدبیر نمایند و در اسهال سوداوی فصد سلیم کنند و مجاری بر
 نفس طحال نهند و گفته اند که مالش طحال اندرین قسم فایده کمال می بخشد سفوف حید النفع همین ریخ زردی و لاف
 داده تخم سداب تخم شامفرم از هر یکی شش جزو آنرا در آن بریان کرده و در جزو بار یک نموده باشد و دوم خوراند
 دیگر مر جان محرق بکدرم صمغ عربی نیم درم بادیان رومی برابر جمله بار یک نموده و چهار ماشه با گلاب اختار نمایند
 مجرب نقره خالص صفت درم در گلاب چهار صدم مرتبه گرم نموده سرد کنند و پنجم درم از طلائی خالص بقانون مذکور
 کافون گرم نموده در گلاب سرد نمایند و بعد از و چهل مرتبه پاره از آهن در گلاب مذکور بدستور گرم نموده منظر نمایند
 و ازین گلاب بجای آید و اسهال را نباشد تمام اقسام اسهال زوال میگیرد یعنی نه تعالی شانه مجرب دیگر
 مر و آید ناسفته با فو و صلایه خوب صلایه نمایند و در آب گلینه کرده و مان آب گلینه با هموم و غیره بنده دانند و در کیدی
 گذارند پس از چند روز بر آید و مقدار دو ماشه عمل مصطفی لطف گردانند اسهال را در سوداوی بر طرف شوند و دیگر
 برای اسهال جری قرص طهارت نیکو تدبیر است و شربت انار بر بهار چند روز متواتر نباشد و دیگر بنفشه و درم تا
 چهار درم بار یک نموده عمل سفوف یا آب سرد بر بهار ستفان کنند و اگر لذع و حرارت یا بدیم یا سیکر و طبایر

در اسهال جگری و صفراوی و صفیدی و خاثری و فیجی و غشالی و سببش و علائمش و معالجاتش و در سنفطاریا کیدی و معوی و در سنفطاریا جگری و معوی و در سنفطاریا جگری و معوی و در سنفطاریا جگری و معوی

بکدرم با قلیله کافور بر طبق مذکور خوردن و پسند فصل در سه حال بلغمی ادویه محقق خوردن از ناکولات
 و مشروبات کثر خوردن فائده عجیبی بخشد مجرب از برای در بر خف و دو انگه مسی است به نوتیای کبیر و در عل
 حکم اکبر میدارد و صفت سنگ بصری نشت توله ورق طلا است عدد شکر یک توله نقل گردن نقل و در بدنه
 از هر یک چهار توله اول سنگ بصری مذکور در لیل و کاو نازاد صدم مرتبه گرم کرده منطفی سازند و سپس با آب نقل گرد
 که شیار و زنیانیده شده اند و صلا ی خوب صلا یه نمایند تا خشک شود و بعد او با مسکه تازه صلا یه سازند و در گرد
 مذکور الصد رضم نموده بدستور مذکور صلا یه کنند و بعد او در آب صد عدد لیمون کاندی بپایند که آب هر سه خشک
 می گردد پس در حقه نگه دارند و مقدار یک یا سه خوراندند و عقوبت شربت نبات بنوشانند و اگر بیمار قوی الحال باشد
 وزن ادویه چهار سرخ نمایند و دیگر از برای در بر خف و دو انگه مسی است به نوتیای صغیر صفت سنگ بصری مذکور
 در مسکه تازه بعد آنکه سنگ بصری را صدم مرتبه بقانون مذکور بالا در کانون گرم کرده در لیل و کاسه که از نیاله
 بود سرد نموده باشد با آب نقل منقوع با آب لیمون بخور و صلا یه کنند و حسب تحمل مرضی شربت نبات خوراندند
 و تیر محمد اکبر از زانی این ترکیب بهسانی تمام بزرگوار و صفت سنگ بصری مذکور در صدم مرتبه در آتش گرم نمایند
 گلاب سرد فرمایند و با هموزن بسیار به سخی بلغم نموده سحیقه از یک ساسه یا یک نیم ساسه خوراندند فصل در اسهال خون
 که از نفس روده آید خواه فقط خون بود خواه با ده یا خراطه مخلوط شده بر آید آن اعلی الاطلاق ذوسنطاریا
 خوانند پس اگر اسهال خون بسبب الفلج رگهای اسکا علیا یعنی دقاق اتفاق افتد نشانه آنست که در هر
 قیام نخستین براز فقط بر آید و بعد او خون مختلط به براز تر نماید و اگر از کشادگی دماغ رگهای معاشقی
 غلاظ حادث شود علاقه آن باشد که در هر قیام اول غلاظ یا خون مختلط بر آید و بعد او فقط خون غلاظ
 و از دیگر علامات امارات مانند درد و خارش و کرانی محل مقعد و بر آمدن خون بمقاطر در رق معرات و در میان
 از علامات قیام و اقسام او همچون خون با دو امارت با عده بر آمدن و کد از خون غسانی غسانی بود و دیگر از علامات
 و امارات ظهور سحی همچون درد و مغص و خراطه معرا و متبر باشد علاقه فصل با سلیق نماید و قرص طیاره و قرص
 کبر با شربت انجیر و شربت عناب شربت حب لاس و مانند آن بنوشانند و اگر خون منجمد بر آید باید که
 که در معده و الدم و اللبن المعده تحریر شده است رجوع آرند فصل در سحی سحی بفتح اول در آخر هم چنین
 روده است و وی چنان باشد که سطح اندر وی مسخر شده گردد و در این علت اکثر بعد تناول ادویه تویسه سده
 که باشد حدت میباشد یا بعد اسهال قیام که مدتی بر حال باشد بطوریکه آید گاهی از احتیاجات نقل غلیظ
 خشن که عند المروارید در امعاء نماید چنانچه روده از و خراشیده گردد و حادث می گردد پس اگر سحی در امعاء علیا
 بطوریکه بویند و علاقه شش درد شدیدی بالای ناف بل قریب در وید شود و عطش مفرط و ظهور قشور و خراطه
 رقیق و ریزه براز میباشد و علامات و امارات سحی معاشقی بعد این باشند علاج به سبب تخفیف غلاظ
 کوشند و مرزقات نقل و مغزیات بگردار عاب به نقطه نادر و کثیر خطی و صغیر غنی و مانند آن بنوشند و سفوف غلیظ

بالعبه و اشربه فائده تمام می بخشد صفت اسهال سیت درم تخم زنجار تخم مرو تخم نارنگ صغیر غنی کل
 تخم خشتیاش از هر یک پانزده درم تخم حاض خرفه نشاسته کثیر از هر یک هفت درم تخم راریان کنند و باقی
 اجزا با شش درم تخم نابکوبند و سفوف نموده بعمل استغاث با آب تازه و گلاب خوشبو خوراندند و اگر نرسد تخم زنجار
 را و ندانند اضافه نموده بر آب البقر یعنی آب دوف خاصه با پس داغ داده باشند خوردن و پسند انقباض اسهال
 صفراوی القضای مدت یک هفته سحر با سحی میشود و کمتر از دو هفته سطح معاشقی سیکر دانند و اسهال
 در مدت چهار هفته سحر با سحی میشود و اسهال سوداوی خاصه مخرقه تا جمل و زک قیام مینماید آنهم سطح معاشقی
 نموده بهلاکت میرسانند و در اکثر از شدت درد غشی شدید هم پدید میگردد و گاه باشد که عقب امراض مزاجه
 هم سحی بطوریکه بویند و گاهی در سطح معاشقه غار پدید بود و از و حالتی بکدر است و غایب چنانچه نقل از
 رود و ما بر آمدن در فضای شکم جمع میگردد و گاهی بکدر دارد و دردی شرباب با اعتبار رنگ بوی جزی بدو با اسهال
 بر آمدن گیرند و گاهی همچون قطعه تخم با قطعه معاشقه جدا بود با اسهال میل بخروج مینماید آنهم علامت ملاکت باشد
 فائده در سحی معاشقی مشروبات کثیر المنفع میباشد و در سحی معاشقی حقه کافی مراهم دانند و با شمع سمع
 سانه های خوش که تارهایش از قسم روده می باشند و شب روز سرد و دمای دلکش از ضیاع خرفه نش که حسن
 کلو سوز هم مختص باشد و نیزه گوش کنند و با معاشقه جوهرات تصویرات مائل و مشغول میدارند و فسانه
 عجیب حکایات غریب با وی نقل مینمایند و با سیر بوستان و حضور و ستان هر دم حوزم و خورند میدارند که
 با خاصیت نفی می بخشد اما در هر حال خیال تقویت معده و اعضای بنیه تناول اغذیه لطیفه میدارند و
 زیاده از این بدر دانا بر تصرف طبیعت مدار کار همت میدارند از برای آنکه اکثر اوقات بی احتیاج علاج هم و
 و عافیت می بینند فصل در خروج المده من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از نفس روده بیش تخرج سحی
 یا انفجار درم روده علاقه شش ظهور تقدم سحی و ورم است علاقه شش احقان بحقه مجلیه نمایند و بعد حصول نتیجه
 از مده با حقه مدله قروح پر دازند صفت حقه مجلی پوست انار استمق و آنه مورد شمع مقرر برابر کوفته بنوشند
 و صاف نمایند و قلیله آب سرد ناکرده یعنی آب نادریده آمیخته حقه نمایند صفت حقه مدله صغیر غنی کل
 از منی خون سیاوشان عصاره کچیه التیس کاغذ سوخته بار یک سازند و با شیره لسان الحل و کوت خام آمیخته
 عمل نمایند فائده گاه باشد که موجب سحی میباشد و با ظهور ریم و زرد آب سحی معاشقی باقی باشد تیر کش
 نخستین انقطاع سبب بند و بعد او با تیر قرحه که تیر کرده شده توجه نمایند فصل در زحیر که از اعلة اله حاجه تیر
 گویند و وی حرکتی است و اما در معاشقی و از جهت دفع فضل برای سبیل اضطراب که در ترک او بیمار را اختیار
 اما در هر اجابت رطوبت مخاطی قلیل المقدار می بر آید و سبب این معاز تراوش غلاظ اکال و تیر میباشد و گاه
 به تناول اغذیه یا سیر رسیدن برودت مفرط در ظاهر و باطن مقعد اعینی و وید و گاهی از خوردن براده آهن یا
 خوردن موی اسب یا پلنگ یا موی خنزیر یا زهریم بطوریکه بویند و با حقه علامت این علت آن باشد که بیمار را بار

روستخامی آورد در شکم خود گران و در درازای مقدمه بشمارد و گاهی لعل بگرداند و آنکه با شکم بامقدار
 انگنده و حاجه یعنی سرنگ چیزی مختلط با خون و رطوبت لزج در لجه جابت بر روز نماید و بیمار چنان پندارد که لعل
 در روده نماند و در مدهم جدا نماید که بیرون آید با لعل این علت منقسم بر دو قسم نمایند چنانچه یکی را زهر صاف و کینه
 و دیگری را با بزم زهر کاذب تعبیر نماید و فرق بدان کنند که اگر چیزی معزی یعنی ذی العیه همچون بیدانه و اسفول
 خورده شود با جابت بر نیاید بسبب احتقان لعل میباشد این قسم زهر کاذب سحر کنند و اگر بری آید از زهر صاف
 میگویند علاج در زهر کاذب تبیین طبع بر داند و درام شربت منقشه بر و عن بادام بنوشاند و در قسم زهر
 صادق بتدبیر سح بر داند و تدبیر بر همه زهر که نظیر او سحر کرده شده بکنجین خاصه که از شرک سفید و سرکه که با سیمین
 جاسمین ترتیب داده باشند بنوشاند و شافه و حقه و فرجه در تمام قسم زهر از دیگر تدابیر مستغنی نماید اما باید که تکرار
 کرده نمی شود از برای آنکه از تکرار حقه و شافه هم آن باشد که علت بواسیر نظیر پیوند و اغذیه لطیفه و مخ
 خفیه خوردن دیند و دیگر از برای زهر صادق پوست ختنه اش نیز آلبنج تخم زرد بریان علی السویه بگیرند و محطه
 و گل محترق و حب لاس و تسویق غناب از هر یک نصف جز و صمغ عربی قرنی از هر یک ربع جز و حب بر بندند و با
 گلاب خوراند و اگر هم رطوبت خون بر آید که با و انجبار نصف جز و صافه نماید محسرات برای زهر صادق
 تر کنند زعفران مر و در سح بقدر حاجت اسفیداج رصاص در پارچه پیچیده محمول سازند و در دانه و گشیره
 بادام تنها نشین تنها نشین تنها امفید آمده و که اکثر سح مقعد بار و عن بادام از جهت تسکین در تمام قسم
 زهر لفع و در کذا جلوس و طبخ حله مثبت و تخم کنان فائده تمام می بخشد و دیگر از برای زهر صادق
 و کاذب و سح صفت قرفه جوز بوی قرنی جدید ستر آفیون کند رساوی وزن بگیرند و کوفته بخت کنند
 و صباح و روح خوراند فائده گاه باشد که سبب ورم گرم که در معده مستقیم نظیر پیوند و زهر پیدا گردد و
 در انصوت مرصن پندارد که لعل در روده بندست با بر نیاید و در زمان بر دفع تبر بر از بیمار با مضطر تمام
 علامت این قسم زهر وجود هربان و در دو لعل در اسفل جایگاه مع تقیم است و باشد که از شدت ورم و
 حدت تب عسر در بول هم پدید میگرد و علاجهش فصد با سلیق نمایند و زیر کمر حجامت فرمایند و با لقیل غذا متوجه
 شوند و تا بر یک در ورم بخورند در آمده اند در جوع می آید فائده گاه باشد که در خلوش خورده شود و زهر
 پیدا شود صفت تدبیرش شرب شربت و تخم مرغ نیم شربت با صمغ عربی و گل ارمنی فائده گاه در زهر
 از برای زهر اطفال خوردن آلتخ رشاد نکند انگ زهره کرانی که دانگ سحی کنند و با قلیه روغن زرد شیر
 در خلق چکانند فصل در تدبیر تمام اقسام قیام و اسهال و سح و زهر قاعده کلی در تدبیر اقسام قیام
 و اسهال در هر حال یکی آنست که در تدبیر زهر نمی باید نمود و دوم مخدر است زیاد و اسهال می آید فرموده اند
 آنکه در آخر اسهال با استعمال مخدرات توجه گاهی فائده وافی و در اگر صورت قوی باشد بطریق اصلاح مخدرات
 زهر بار بکار نیند که مضر تر خواهد بود محسرات برای سح و اسهال مزمن بسیار مفید آید صفت عروارید در

تر سح سائیده بکچر و کبر با تخم حاض پوست نار پوست ختنه اش باز و سیر صمغ عربی بریان کرده بکچر و با سحید
 شند آمیزند و بقدر حاجت خوراند و اگر بر سینه نیم شربت پاشیده خوراند و روت سح ب سح بوعلی سیتا از هر یک
 اسهال کیدی و غیره نافع آید صفت باز و سیر قرفه طر ف از هر یکی بکچر و آفیون مصری نصف جز و صمغ عربی ربع جز و
 بار یک نموده با آب یا بگلاب مقدار فلفل حب بند و جوان عمر و قوی القوت را چهار حب خوردن فرمایند و اطفال
 صغار الا عمار را یک کف داند و دیگر از برای اسهال مزمن صفت شکر شوی بکچر و شحرف و جز و آفیون مصری
 چهار جز و حب تبه بکند از در اسهال روزانه باشد خوراند و در اسهال شبانه همراه آب لیون خوردن بخورند
 نمایند محسرات برای زهر اطفال خوردن سال صفت بلبله زرد بر سنگ سیاه و باشد آمیخته لعل نمایند دیگر از برای
 تمام اقسام اسهال و زهر جوان و سیر و خوردن سال هم نافع آید صفت بلبله سیاه در روغن باد کا و بریان کنند تا
 که از میان مشتق میباشند بار یک نموده باشد و درم خوراند دیگر از برای اسهال مزمن صفت آله همراه آب
 کافی و دانی باشد و دیگر عقص و درم سماق بکدرم پوست نار نیم درم بار یک نموده مقدار بخورند و همراه
 بیضه نیم شربت خوردن دیند محسرات عظیم النفع از برای اسهال خوردن سال صفت قنطاریان زنجبیل مقل و دار
 از هر یک نیم مثقال محطه آنرا دانه لعل داده گشیز از هر یکی چهار دانه صمغ عربی بریان کرده یک دانگ پوست
 ختنه اش لعل داده بکشتال طیار نمایند و با آب سرد و غبث نمایند و دیگر از برای اسهال صفراوی دمی صفیه صفت
 صمغ عربی بار یک نموده سبب شغال خوراند و اگر رسد در امعاء نباشد پوست ختنه اش بار یک نموده از کشتال تا شغال
 خوردن دهند و اگر با پوست ختنه اش صمغ عربی ضم نموده خوراند لغایت سودمند آید محسرات برای اسهال مزمن
 سح و قرطامع و در مقعد نفع کمال می بخشد صفت پوست نار ترش و عقص بار یک نموده مقدار فلفل حب
 و خوردن دیند و دیگر از برای اسهال حاره و ذوبانیه مفیدی آید صفت قرص طباشیر کافوری لفع کمال بخشد
 و اگر تخم بقله بریان کرده همراه شربت صندل یا سیب شربت نار و شربت حب لاس با شربت انبر بار یک جز و
 دهند تمام اقسام سح و کیدی و معور لفع کمال می بخشد و دیگر حب لاس و جز و صندل سفید زیره گل گلاب
 انبر بار یک جز و چهار جز و هنگام شام با گلاب خنثی و بند و دیگر تخم نیم کشتال اسهال مزمن را بر طرف نماید و دیگر
 کند رناخواه از هر یکی پانزده درم از و یک عدد بار یک نموده در آب برگ ترب صلا کرده حب تبه خوردن نمایند
 محسرات سفر جل شوی با قلیه جوز بوی فائده می بخشد و دیگر زرد باد و درم همراه آب خوراند فائده اگر خداوند
 اسهال با در حال تناول اغذیه بیض شایق و طویل میباشند و یا بکلی سقوط اشتها رود و بد باشد و کذا از برای زهر
 شدید پدید میباشند نیکو بود و بد بینان از خوراندن مقویات و مفرحات مثلاً خنثی از سیر از وی قیام
 پدید آید و آن دهنست که در اندک روز راه فنامی بیاید فصل در اسهال اطفال نیمه رایز خاله یا خورشک
 دانگ با آب سرد خوراند عسل اسهال میکند و دیگر حب لاس ختنه اش کند و در شیر مادر طفل بنوشاند و دیگر زهر گل
 گلاب برگ مورد گشیز پوست نار ترش در آب سماق خوراند و دیگر طباشیر نار دانه بریان کرده صمغ عربی

کثیر احب الالبان کل ارمی باریک نموده صباغ و روح با شربت سبب ترش میخندد لقمه نماید دیگر غنچه انار و جوز
 آبلون مصری تحضض زرباد چشم مقشر زیره سفید سرکه باریک نموده با آب شاخ تازه درخت نیم حبس به نگه دارد
 و خوردن و بعد فائده گاه باشد که غنچه نبات دندان کودکان با سهال بد حال باشد و گاهی بجهت سقوط
 هم اسهال اطفال جاری میشود تدبیرش در جایگاه او مرقوم گردیده فصل در معض و وی نفخ میم و سکون
 میجو و صا و جمله نام پیش و در روده است و وی بر چند اقسام میباشد یکی آنکه بواسطه غلیظ در امعاء محتبس گردد
 علاتش نفخ و قراقر و تندونی ثقل و انتقال در و از جایی بجای دوم خلطی تیز و کال مثل شود او یا صفر یا بویا
 گردد و کیفیت لذاعه در دوسویش در امعاء پیدا و علاتش کثرت تشنگی و قلت گرسنگی و در دوسویش در
 و زردی بر ازت سیوم از انضباب بغم شور پیدا میشود علاتش خروج بغم است با تیر زرباز چهارم بسبب اسهال
 علاتش تقدم اسهال از انتقال است پنجم از سبب تولد دیدان عارض میگردد علاتش خروج وی در بعض احیان
 ششم آنکه از قبض شدیده معض پدید می گردد علاتش در از ال سبب کوشند و بفراخ همراه خیارشیر بنوشند
 و باقی تدبیر که در اوجاع معده بخیر رسیده اند برگزینند و در معض سحی تخم کرفس بادیان رومی زیره جوان
 مصطکه همراه گلکند خوراند و با نگید و تصفیدی پردازند مجرب برای معض صفراوی است و معول همراه گلاب
 و وافی مرام تمام اقسام صفراوی و بلغمی خاصه شور میداند و حب نارنگ در معض قبضه مفیدند و اندک مجرب
 دیگر از آرد دانه سیریم بخت نانی فرست زنده چنانچه از یک طرف بخت و از یک طرف خام باشد و روغن کنجد غز
 نموده و حلیت و جوز القی باریک کرده بر پاشند و نیم گرم بر بندند و پوست اترج با آب با جلاب گرم خوردن
 دهند مجرب قط را وند مصطکه رومی تخم ثنبت خوراند و دیگر فلفل تخم سداب باریک نموده باشد و مخلوط
 فرموده بلیسانند مجرب بحقیقه فاقیت تنها کافی است و دیگر آرد جوزیه سیاه حب لقرع صا و سازند و دیگر
 تخم فلفل زنجبیل باریک کرده با عمل تصفیه مفیدی آید مجرب گل بنفشه سپستان از هر یک یک مشت روم بادیان
 رومی تره سفید از هر یکی ده گرم شعیر مقشر بفتند روم در آب جوشانند و با لعاب تخم کدو و بنگ و سیخه بنوشند
 و اگر خیارشیر در معض اضافه نموده و با شکر سفید و روغن بادام مرتب فرموده بدیند و نیکو عمل نماید انتباه خداوند
 معض اگر حلت کراز با فواق باقی با خلط عقل عارض گردد علامت یوست و گاهی خداوند معض را در دشت
 بالای ناف پدید میگردد و دیگر چند اسهال کنانند منفعت نیابند انتقال علت بیمار ببلای استقا خواهد شد فصل
 در نفخ و قراقر و روده سبب ضعف و بر دما و اکثر باشد علاتش حدوث قراقر و با وجود تناول اغذیه صالح
 الکیوس و قلیل المقدار بیمار بر ظاهر باشد و اگر سبب او تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوار یا خوردن
 اغذیه ردی الکیوس همچون گوشت کاه و میش و مانند آن بود علاج تجویز صم و تبدیل اغذیه معتاده باشد و
 گلاب گلکند با عرق بادیان نافع افتد و قلیل طعام و تبدیل اغذیه و فلافل و مکنی دادن و سهال فائده گاه
 و بهند و حواش خوزی نفخ تمام بخند فصل در نفخ و وی در وی است شدیدی ادوار که در حواش و

در دوسویش در
 در دوسویش در

از خلط غلیظ سده یا احتباس ثقل یا بسج یا التواء معادید میگردد و گاهی بر مثال انتقال چنانچه از شخصی
 حادث و متعددی میگردد و علامات خاصه رخ قویخ غنجان و قوی در اکثر زمان و سقوط اشتها و در و بار و اطراف
 و زیر ناف و گاهی در دراز جانب است شروع بوده جانب چپ میل نماید و بقول علامه نظامی در دراز جانب چپ
 شروع نماید و بعد از جانب راست آید و عند الوجع بکشد و جمع خداوند این علت عرق عرق میباشد و غشی و
 احتباس بول هم لازم این علت است و اکثر نسبت بهلاکت میرساند علامه جش اول بشیاف پردازند و بعد از با
 حقنه در سازند و اما سبب بشفاف و حقنه نیز داخه باشد با سهال پردازند که مضر تر خواهد بود صفت شام و ترش فلفل
 انزروت بوره نمک هندی شکر سرخ حله علی السویه گرفته بطریق معروف شیاف سازند و بردارند و مراد از
 سرخ معقود است نه غیر معقود و اگر از صابون فرار شده بعضی آرد بهتر عمل کند و با سهال و مسکن در جرح پراخته شود
 خروس پیر نوشتانند و از تمام اقسام ولیده تاش و تخم و کدو و پیر سیرگی دارند مجرب برای رنج قویخ صفت
 سفید زنجبیل مسک و یونید و باد و جلد شکر و آب گرم خوراند و اگر حب نارنگ خوراند مفید در دشت
 مجرب مغز فلو س خیارشیر با آب نیم گرم و عرق بادیان بروغن بادام و بید بخیر دادن معده تدبیر است و کذا
 سحیقه استخوان سرگین گری عمل تصفیه نافع در دشت میداند و همچنان بر محل در استخوان سرگین محل عقد
 رنج قویخ بالخاصیت دانند و دوار المسک بعد تنقیه خوراندن فائده می بخشد و همچنان عرق میشود
 خوراندن در دشت بد را تسکین بخند و همچون جت از رنج قویخ راحت می بخشد صفت همچون جت فلفل
 در فلفل زنجبیل زیره سیاه سداب از هر یک یک مشت جزو بگیرند و با عمل کصد و چل جزو آمیخته نگه دارند و قدری
 او بکشتال در غده و الاصال میدانند دیگر مجرب بلفل فستق بکنیم توله قرط مبدی یعنی بری که در زمین یک
 آلوده خور و بوجود میرسد باریک نموده در لته بندند و همراه گوشت مرغ عمر رسیده بخند بنوشانند و دیگر زربوز
 یکدرم با پنجه روم آرد گندم بطریق متعارف سمید یعنی نان تنگ که نام در یک شهرت تمام میدارد طیار کنند و اختار
 رنج قویخ که با دوار روید برفع بخند مجرب صمتر از برای رنج قویخ ثقلی و ریحی نیکو حیرت و اگر فلفل در لثه
 زنجبیل برابرو زن باریک کنند و با شکر خوراندند استاد در بر طرف نماید و اگر فلو نی یا رشت یا حب لقرع خورند در
 تسکین در نماید و اگر نارچیل بحری با گلاب یا آب حل گردانیده بنوشانند در دشت بد را تسکین بخند و دیگر را وند بادام
 پایله زرد از هر یک یکدرم انزروت نیمدرم زعفران ربع درم باریک نموده حب به نگه دارند و عند الحاجة خورند
 تکرار رنج قویخ را بر طرف نماید و کذا اشاخ گوزن کوهی شوخته با آب خورند و دهند از در قویخ رای می یابند
 که اوضع مخاجم ناری بالای ناف مفید در دشت بد دانند و موضع شقایق بالخاصیت مسکن در دشت بد است فائده
 گاه باشد که از رنج قویخ ورم در امعاء ظهور یونند و علاتش تشنه بد و غش مطهر هم لازم میباشد درین صورت
 بجز قصد ضد چاره نباشد و مر لقات همچون تمر هندی و خیارشیر بروغن بادام و روغن بنفشه صبح و شام بنوشند
 و تصفیه عنب الثعلب با دیگر روایات مفید در دشت بد میداند و کذا در انزق نوشتانند تمام فائده میدهد

در دوسویش در
 در دوسویش در

بالصم نوعیت از ریخ قویج که با وی در دنیا باشد و اطباء این علت از اعتبار قبض شکم و اقسام قویج شمار کرده
 و قویج زرد حقیر زنی دیده که نامت پانزده شانزده یوم از اقسام طعام هر چیزی می خوردی و فردی که آما
 با در کپر درخت و هیچگاه با تیر بر از نمیاخت تدبیرش با عمل ساخته و تسبیح بنفشه و گل سرخ و ساسکی و بادام
 صبح و شام آنرا بخورد و نبات شیرین ساخته تا مور نمودم باذن الله که یکد و دست بلا اذیت بفرغست آورد
 و نبات یافت ایلاوس با نمیره مکوره و بای سکن نوعیت از قویج که بدتر از اقسام ریخ مذکور باشد که بقراط با
 مستعد منته تغیر او نموده علامتش شدت درد دست بنبت ریخ قویج و در قوی تیر بر از بودن و از تمام اندام که
 به ظهور نمودن و تبش آن باشد که ثقل در معده علیا محتسب گردیده از راه دمان بانی و شکوفه بیرون آید و ضعف
 نبض و عطش مفط باضطراب تمام با وی رو نماید علا جش هر تسکین در دلو نیارومی دهند و جوارش سفر جلی
 شهر یاران دهند و حقنه نمایند صفت حقنه با بون تخم ثبوت و کرفس از بانه حلیه زهر کی و دیندرم آتخیز زرد ثقل
 از رقی و تسکین جوارش بر یکد رم بروغن زیت یا سید بنجر شکر و آب گاه و نمک اضافه نموده در عمل آرند و اگر شراب
 گرم کنند داندک اندک بنوشانند و قرص ایلاوس تخم کرفس یا دیان ریخ پانزده
 جزو افستین ده جزو ثقل مرکی چند بیدستر از هر یکی دو نیم جزو بکوبند و اقراص کنند و مقدار بفت باشد خورند
 در ریخ قویج و ایلاوس استلال بر نفس ریخ قاروره سازند و بر علا تا و امارات دیگر بردارند انتباه اگر خداوند
 ایلاوس با قویج بول با فواق یا اختلاط عقل مبتلا گردد بدید باشد فائده گاه باشد که در ریخ قویج و ایلاوس
 اطراف دست دهد و قاروره اشقر نماید و گاهی در در اعضای کا توبه نماید و گاهی محدث صرع و سرام و برسم
 و بالخیلیا و غیره امراض و اعراض بدداغی میگردد و گاهی با در دطر و آوجاع مفصل استنفا و بواسیر انتقال
 می پذیرد ادویه که با الخاصیت سو و مند میباشند مر قه کم بدیده مرغ ساجوز و خراطین خشک که دم بریان
 مضرا صاحب قویج عدا احتباس بول بر از باد و حقتن بسیار بالقویج یعنی بر گشتن از پهلوی به پهلوی
 بسیار و خوردن مخدرات و قالیضات گوشت گا و گوشت خرگوش و آه و واهی کلان و نان سمید و نان
 فطیر بالنبات و قیولات و عفو صا و تمام بعد تناول طعام و جماع بر امتلا فائده استمال بلیه در حاله قویج
 مضر تر باشد از برای آنکه در وقیض الخاصیت باشد و کد اشیر خشت با وصف آنکه سهولت اما با الخاصیت مضر
 اصحاب قویج باشد که شیخ بوعلی بنی عنه گفته و همچون از خوردن کد و تمام اقسام و لیده همچون نخود و بویار
 و جز آن منع نموده قول اطباء قویج در می و ریخی شدید الخطر و الا وجاع است و گفته اند که اگر خداوند قویج
 ریخی و بلغمی است پیج و بد آنکه که رای باید فائده گاه باشد که در اطفال خورد سال اعتقال طبع بر و نماید
 که مسکه با آب گرم آمیخته بر شکم و انش نمایند و زهره گا و طلا فرمایند و اگر ازین تدابیر کاری نکند باید که از سر
 موش محول کنند و خیار شنبه و کلاب با آب نیم گرم حل کرده بر شکم بمضاد نمایند و هم بنوشانند و اطباء از جیت
 تسکین در در عنبر شهب بکلاب با روغن گل یا روغن زیت بر شکم مایندن فرموده اند و گفته اند که ازین اجزای

ترتیب داده و شکم بالند و در مقعد بالش فرمایند از تدبیر این روغن بادبسیار و یا تکرار بر آید که ضبط او بر
 محال باشد صفت جوز بویه برگ سوتانخواه برگ سداب تخم بلیون اهل انجدران نادر یون هر سله و در آب
 گشیر جوش داده صفا نمایند و بر تمام ادویه روغن زیت یا روغن کنجد آمیخته بطریق معروف روغن نماید
 انقباه هر چند ریخ قویج در اکثر ریخ حصاة کلیه و در دیگر و در رحم و در معده و در دطحال استایه
 می باشد بعضی پزشکان از عمر مخالطه در تدبیر او حیران و سرگردان بوده گاهی باین گاهی بآن گاهی باین
 لهند از جهت دفع مغارت علامت هر واحد بر طریق اختصار و تکرار زخمه نموده رود تا از غلطی مصون برکن
 بوده بروفق صحت علت یا تدبیر می برد از اند چنانچه فرق در ریخ قویج و حصاة برنت که در حصاة در داز
 قضا ابتدا نماید و بول رقیق بر آید و بعد از سوب ملی یا خاکستری بر دز نماید و دیگر فرق در میان قویج و ریخ کلیه
 باشد که در کلیه محل خود بالا و زیر و گاهی از پیش بجلد پس انتقال بنماید و بول در اکثر رنگین بر آید و بعد
 در در کلیه برخلاف قویج در تسکین میگردد و قویج در اکثر در جایگاه خاصه و ناف و غانه در گره دما و ق
 در در معده و دیگر از محل دیگر و معده متمیز میگردد و در در رحم مائل با سفلی باشد و از احتباس طمث یا نفاس شک
 می باشد و در دطحال از بعد محال تولون بر ظاهر و با بر می باشد قویج القوی که نوعیت از قویج که بسبب
 معایر او بود اگر در علامتش تقدم حرکت عینیت یا جیت و امثال آن شاید سال بود است و ظهور یعنی از در
 وقت مصارعت قویه عارض میشود و خاصه این قویج است که در در عند الحکمت حرکت در آید و عوام این قسم
 قویج را به سجاشدن برده نام کنند و بعضی سجاشدن ناف گویند بدبیرش سجاش و درن رو دست در جایگاه
 خویش و باقی تدبیر او در باب ترب و صفات و مرقاق مفصل با فصل علیحه بنام وجع البسه ارقام کرده رود
 تعالی فائده سقوط شتها و ظهور و نفخ و در در ساقین علامت ریخ قویج می باشد فصل در دیدان
 بکسر لای می محروف معنی که مهای شکم و وی بر چهار انواع می باشد باید دهنست که تمام اقسام که مهای کثرت
 رطوبت بلغمی که در معده عقونست پذیر و متولد میباشند پس آنچه در معده علیا باشد از بابت تادعه درازی می باشد
 چنانچه قسبی باعتبار صورت یا سیموم میباشند و دیگر در معده قولون در معده متولد شود و منقسم
 دو قسم می باشد یکی عویض و دیگری سیدرانا آنچه عویض می باشد از اعتبار صورت و آنکه و سبب القرع موسوم اند
 و وی بر صورت رشته گره دار که بلغمی سیدی با سم فسیه موسوم است که آله اهل مساحت می باشد و مقدار چهار ذراع
 یا یکد گویا یکی را بعد دیگری بر سبیل اتصال با هم الحاق و اتصال داده اند اما سراسر این قسم دیدان یا یکد
 کیود تر از اجزای دیگر می باشد و از وی در اکثر احیان یگان دوگان یا کم زیاده از شدت قوت و دفعه از
 جزو یا مین جدای گرفته همراه بر از ایزر بنمایند اما تمام که تمام خواه بجلج و خواه خود بخود خارج می شود
 خداوند علت صحت نمی گیرند و این در اکثر زیاده بر یکی رشته برخلاف دیدان حیات یاده تر رشته می باشد
 و قسم بیوم که مستدرست استهم بدستور در معامر لور پیدا میباشند و آنهم گاهی یگان دوگان یا کم زیاده

بر اخرج مجوده همراه بر از روز بنیاید قسم چهارم که سفید رنگ صغاری که در تار رسیان باریک میباشد و در
 مستقیم پیدا شود همچون که هر که آن هم با بر از مخلوط شده بر ایندیس علامت وجود حیات انوع و در غده در
 هم معده گاهی منحصراً بلع و بزرگی در شکم واضطراب سیلان لعاب کثرت حرایب صواب درمان بر سیلان
 دندان و خواب و خشکی بسیار در حال بیدار و کثرت گرسنگی و نرمی بر از علامت فاصله جمیع انواع دیدان و قاع
 مقعد هنگام شام در دیدان صغاری با دیگر علامات امارات مشترکه اقسام کبار شاید حال و حال بر پوست بیدار
 باز و در ترین اعتلاج و اخرج می گویند و آله بعد حکام مشکل تمام بر طرف میشود علاج بر گرسنگی میباشند
 و ادویه قاع دیدان خوراندند و در وقت تناول ادویه خنک میکنند تا بوی دوا بدماغ نغیر و در بعد قتل دیدان
 با دوی سه به با اخرج و از علاج می برد از نه مجرب بخورد و در سر که تر نمایند و خوردن فرمایند و دیگر پوست نازک
 یکدوم با آب گرم خوردن پسند و دیگر بخار انار با قنیل در آب جوشانند و بنوشانند و دیگر پوست نازک خوردن
 از ریح که چهار معالمان می باشد و دیگر فقط عصا به بکسر مفید است ادویه قاع دیدان قنیل بکس کبابی
 البیل تر به ششم غفل افشنتین فودنج برگ شفا و جوز شتر نیز همراه سر که نوشیدن و طلا گردانیدن هم مفید است
 دیگر از کثرت ریاضت هم دیدان دفع باشد و دیگر پیدا باشد مجرب مردار سنج سفید نموده همراه طلا خوردن
 مجرب نبات سندی با حلیت بقایت مفید و دیگر نارجیل کهنه فقط تنها خوردن و پسند است اگر طلا
 تب حاده دیدان زنده خارج باشد علامت سخت است و بکس آنچه مرقوم شده مذموم باشد قاع
 گاه باشد که حیات همراه می باشد زنده از راه درمان بیرون نشاندن با آب در امراض کلیه یعنی گرده خن
 جل و علامت بزرگ است بهای یعنی هر دو گرده از گوشت قنیل الحمر و بکس پیه دار نیز این و ادویه بسیار مشکل
 نیم دانه قوج وافی برره و در هر دو طرف زربشت بر باطات قوی مرطوب و استوار کرده چنانچه پیه از گرده
 بسیار اندکی بالا واقع گردید است و غشاء و الحس بر پوشیده و در گرده با جگر بواسطه رگها که آنرا غشی بکس
 گویند ارتباط میدارند و قاع خلقت گرده جذب بایت است از جگر تا جاری و ساری کند از اصولی می باشد
 و دفع جسی آنها عدم تازی است از غلبه ملوحت بایت و قاع صلابت گوشت و آن شسته که تا قوی بخورد
 میباشد و از امتلا بایت اختلاط اخلاط حاده الکلیفیت با برعت منفعل می شوند و چون یابس الحمر محمول
 حق جل و علا شحم کثیر و در بران فرمود تا در آنجا تعدیل او بیناید با قه طبعی آورد و شرا این که اندر و اندر
 قاعه تندی تا دوی حیات بوی می باشد و گرده بینی از لیشری از انجنت بالا نهاده که معای اخور که سو
 رست آمده قدر جای بد و باز گشته گرد و تا بر و بکس جای نماند و اگر کلیه مذی بودی بعد از جذب بایت
 از خون و فرو نشتر بلار سور القنیه و هتسقا بتلا بود و دفع احتواء غشاء کثیر الحس بر و دریافت از فست لام
 و کیفیت که عارض حال اومی گردد در رباطن هر گرده بخوبی است که می آید بروی بایت از جگر بر آید که در
 ست بطالع و این رگ در گرده در آمده باز بالا آمده اند و از انجنت این هر دو رگها را هالمان خوانند

و چون بر می آید پیش دل میرسد و از انجنت در حال علت کلیه نغیر در بوی مان حرقت و حرارت در سینه و
 در میان پیدا و پدید آید گاه باشد که از فساد و مزاج کلیه نغیر پیش و در معده همچون غشیان و در شکم
 و در صغای جگر همچون سور القنیه و غیره بر گردد و در عرض درین است که غذای دل در شش صاف لطیف و نغیر
 یافته باشد تا با دنی تصرف طبع تحیل با جوهر عضو می شود و ازین به سبب مجرور و مجاری کثیره سکی حاصل نموده
 تا قدر شود و با جمل بایت که از جگر بر گرده می آید آب خاص می باشد بلکه با خون مختلج بود پس گرده خون از راه
 بالا مستقضا جدا می نمایند و در حال صرا با شش دل میرسانند و باقی را صرف غذا خود می نمایند و آب صرف را
 از مجرای میان گرده و مثانه بنام مجرای حالبین موسوم و واقع اند دفع کنند و از آن است که هر گاه در وقت ناله
 یا با صغیه گرده ضعف پیدا و در دران مان بول گیند آید و دیدن ان و ضعف جگر هم بول رنگین می آید
 و آمل تجزیه رنگارنگ که هر چیزی که با کلیتین مفید تر باشد مثانه هم صرف نباشد و قروح کلیه مثانه و اندام محال شود
 اند علی الخصوص که در سنج چونت و در فصل در سور مزاج کلیه و دوی بر چند انواع میباشد و نشان وجود
 افت اندر دریافت محل کلیه بر ظاهر و با هر میگردد و دیگر علامات حرارت و برودت سافج وادی همان باشد که در
 در سور مزاج جگر گشته و حرمت و حرقت بول در حرارت و شدت عطش و شدت قوت باه و با برعت تمام بر آید
 چنانچه ضبط و احتباس و بر بیمار بر دشواری گردد و قوت پشت و ظهور و سومت بر بول و احساس حرارت و
 حرقت بر محل کلیتین پیدا و پدید آید با شش علامت حسن با آنچه در سور مزاج حار گفته شد در عمل بر نند و آله انتر به چون
 بیدانه و اسهول و شربت انار و شربت شش و بنفشه و سیوف بر بهار بنوشانند و کذا شیره خرفه و کاه و خضیا
 کنند و دغ تازه بی اندازند به میند و بورد صندل همراه گلاب جلاب فانیذ بقلید کافور بنوشانند و هم کلیتین
 طلا فرمایند و در سور مزاج بارد که عارض کلیه میگردد و از نوشیدن بسیار آب سرد و رسیدن بر دم مفرط و تناول
 اغذیه بارده بالا کثرت یا بار بار میگردد علامتش سفید بول رنگ و دوی برودت محل گرده و ضعف و قوت
 باه و عدم تشنگی و ضعف پشت میباشد علاج گلکند عسل همراه عرق بادیان به پند و منفر نارجیل و فندق و قو
 و کجند مقشر همراه منقه منقی خوراندند و بخیر خوردن عده تدبیر است قاعه قوت پشت که گاشته از وی مراد قوت
 رفتار و محل اسفار و انحاء و شسته فصل در نزال کلیه یعنی لاغری گرده و در اجندا سباب باشد اول سور مزاج
 حار یا باز وادی یا سافج که لاقی حال گرده گردد دوم کثرت مجامعت بیوم متفرغ کثیر خواه با سبال باشد خواه
 بار را در دست و در علامتش ضعف قوت رجولیت و ضعف پشت و ضعیف قاروره و در در مفرط و ضعف در بار
 بیمار میباشد علامتش مسخات کنند و ترنجبین خراسانی در شیر تازه بنوشانند و بقیه نیمشت و لحم و شحم غذا بخورند
 و حلیه یعنی فرنی که از ارد برنج و شیر و شکر ترتیب دهند خوردن و میند و باقی تدابیر که در برودت کلیه بطور پیوسته
 در عمل آرد فصل در ضعف الکلیه یعنی ضعف گرده و دوی را چند سباب است یکی سور مزاج دغ لاغری سیم
 و قوع سقطه و ضربه یا افراط و قاع یعنی جماع یا کثرت استعمال بدات در اکثر حال که مجاری گرده فراخی پذیرد

در سینه و شکم
 در مجرای میان گرده و مثانه
 در سنج چونت و فصل در سور مزاج کلیه و دوی بر چند انواع میباشد و نشان وجود
 افت اندر دریافت محل کلیه بر ظاهر و با هر میگردد و دیگر علامات حرارت و برودت سافج وادی همان باشد که در

آب بن تاب نوشیدن فائده تمام می بخشد و قی و حقیقت هم لفع طارد و شراب بقیه و خشنای همراه بادق بود
 بدستور فائده مالاکام میدید فصل در فایا بیطس بنال معجزه و طای همایه مضمون هر قیست که مرض را به
 عملش شدید بر دم رعیت آب بدیدید و در اینجا نگه بیاشد بدنی کثیر رنگ و حرق در اندک مدت پیشاب نماید
 این علت را چند نام دیگر همچون لق الکلیه و سلس بول و دولا به و دوار به و دیگر گاه به و استسقا انس هستند
 و قسم میباید یکی از سور مزاج حار کلیه دوم از برودت کلیه عارض میگردد و آنرا آنچه قیست حرارت از وجود کثرت حرارت
 و حدت قوت جذبه کرده انجذاب آب یاده تر نماید تا از ضعف قوت ماسکه زود و در پیشاب بسوزد و فائده
 پذیرفته از دانه او بیرون میرود و در گرده باز جذبه بانیست از جگر نموده را غلبه طایب آب بیاید و بدستور مذکور
 جگر از اسایقا و ماسار یقا از معده طلب نماید و بیمار از تشنگی بسیار با اضطراب طلب آب نموده و با استراحت آب
 آب می نوشد و بدستور مذکور بار بار پیشاب کند پس با اعتدال کثرتش آب با اضطراب که عضو از بیکدیگر انجذاب نماید
 و با بیطس و دولا به نام کنند و هر گاه که این علت فزمن شود و جگر ضعیف میگردد و قیست کمال در اندام تمام شود
 نماید و آخر خداوند ذیابیطس مخبر بادق گردیده از یاد و آید علما جشن تطفیه حرارت و از ازاله حرقت نمایند و در
 ذیابیطس و قیست طباشر نیکو تدبیر است و لعاب اسهول با شیر تخم خیارین نوشیدن و بر بستن کتان و برک مید
 خوابیدن و قیست با سلیق و با بیض گردانیدن فائده تمام می بخشد و از قسم بار و بقول بعضی حکما هر که عارض
 گردد و اگر باشد نادر باشد علاجش تقویت و تحجین با معاجین حاره نمایند و بر غنمای مقوی کرده و شانه بدین
 محل کرده و شانه میفرمایند فائده جماعت خداوند این علت را زودی تمام بادق مخبر میگردد و اندام بقدر
 ضرورت از وی باز میدارند هر چند که از زود دارند اگر دینکار نگردد حکایت شخصی دیده که بعد از انهمضام طعام
 حالتی همچون حرقت و حرارت در گنجینه سینه او روی نمود و اندر بیخالت با اضطراب ناخوشی تمام به سینه
 و خشکی زبان زمان نام طلب آب فرمود و عند المساس احساس کثرت حرارت همچون محوم مفهوم میدی تا
 بعد از قضای مدت و در ساعت بخومی حالت مذکور یعنی حرارت او بر طرف بود و از استراحت بیمار اضطراب
 بعضی از پزشکان زمان بدر یافت آفت گردیده پی نبرده معالجه و درمان تپه پرداخته تا از اصلاح حال کرده
 و تعدیل مزاج و علاج او بهلوتی ساختند چنانچه اندر بیخالت بخورد و کور و یافو تا با تخکام حرقت و حرارت
 صدر بقیت گرسنگی و کثرت تشنگی تمام و رسید به ضعف و محافت اندام گرایده با طلب تپه بر فقیر رسید این خاک
 هم اول بار در علاج غلطی کرده و متفقا سفوف بنال الفواید و تشریب شرب مطفی الحرات بتعدیل و تعدیل مزاج
 در ساخت چون هیچ صورت در طغای حرارت و حرقت سینه و راه نمی یافت هر دم متحمل حمت فکر و تامل ذکر
 بیماری او از راه بیماری می پرداخت پس ادراک قرآن حال بیمار بر خاکسار واضح و واضح گردید که این بیماری
 رطوبت کرده با کثرت مزاولت مباشرت به بلا و سور مزاج حاره کلیه مبتلا گردیده است پس بنابر از البرهوت
 و تبیین طبیعت دوا و التزجین اختیار کنند و از جهت تناول و اسهیل باج دوا و شیر و است و برنج

و خای منقوع انخل مقرر گردانید و از راه ملامت یعنی بجماعت تادفع از ازاله علت با لوم لایم دایم باز گردانید فصل
 در حصاة و در مل کلیه یعنی سنگ ریزه که در گرده بدیدید و در علاقتش کثرت حرارت که رطوبت از زود و فواید
 متحرک گردانید پس اگر غلظت و لزجت زیاده تر باشد سنگ گرده او و پیدا گردد و دانه ریزه که گوشت این علت است
 امراض متوارثه است یعنی از والد بولد بطور وراثت حاصل و اصل گرد در علاقتش اول محل که در غلیظ بر آید و بعد
 صفای در قیست خروج نماید دیگر نقل و تمرد در محل قطن و پشت محوس میگردد در خاصه قتیله مرض بر و افتد سیموم در در
 معالجه نماید چهارم بول سرخ یا زرد و رنگ هم با مل با سرخی یا زردی بر آید نیم در دانه ریزه که رطوبت و فواید
 نافذ میشود و ششم در بای هان عرف هستی یا الم خفیف محوس نماید و در اکثر بنواست معینه یعنی رور در علما
 تقیه بدن بقیات کنند و بعد از مسهلات و در رات با موزانند و اگر خون غایت قوت مساعد باشد فصد با سلیق
 کنند و در آیزن نشاند و راد العرق راد الارز متحون حجر الیه و دباشره تخم خیارین و خرزوزه خوردن و سینه
 و شور بای نیم خطاطیف بنوشاند باب هفتم در بیان ششانه جهان آفرین چیزی از کوناته را یکجا فائده
 در کونین میآورده و در کونین فواید نامحصر بطور آورده و از انجمله ششانه عصای با دانه الحمانی مضاعف یعنی
 دو تو بلوطی شکل که دایم بول اندر و بالتدريج گرد میگردد و در قیست با اثر قوت دافعه از وی دفع میشود و شانه در میان
 عانه و ور با چند الیاف و عضلات مرکب فرموده وضع نموده چنانچه در کیفها او هنگام تقاضای کینه یعنی پیشاب
 همچون رخای شدید بدید می آید و تا که در خیر یعنی موج آب پیشاب راه دانه مذکور که رطوبت قبل واقع است یکی
 معصور گردیده میل بخروج مینماید و چگونگی گرد آمدن بول در شانه گفته و اطباء متفق بر بقول اند که شانه در بیگاه
 خالی از بول مینماند چنانچه کم زیاده چیزی از ناسیت طبیعت بنابر نرمی و رخاوت در و شتر شخ میدارد و در طبقه
 شانه صلبت از آن محمول است که صابرو متحمل تر بر مدت کیفیت آن چیز که با کمترین سنجیده در در سنجیده و طبقه
 صفای جرم و بر قوت از انجمله مخلوق گردیده است که طبقه داخلی و قایه و حافظ باشد چنانچه از کثرت سیت که
 محتلی و طریخیده میگردد از شدت امتلا بار دیده نگردد و کیفها که اندر و آمده اند بعضی در طول اند و بعضی در عرض
 در توریستند طوآل در هر حال کار انجذاب آیه پیشاب نید و آریه کارامساک با مریز داک و در بعضی عند الفرض
 مد قوت دافعه بوده یکبار کار دفع مینماید و در دانه شانه عضله است که باز و فرار شدن دانه شانه و بسته دانه
 نموده و شانه یعنی پیشاب به هر دو کلیه از راه رگها که با سم بر سنجین بجای محجمه موسوم اند یعنی موری انجمله قریب
 خراج بول با این طبقه کثرت دانه در شانه آمده اند در شانه انصای نماید هر گاه که پیشاب زیاده تر اندر و
 مینماید و طبقه درونی بردانه گنجانند و یکبار در غشا و طبقه بیرونی شانه با مریز داک کار انطباق و انطباق می نماید تا
 پیشاب بر اوده طبیعت بیرون بر آید و کذا امایت از راهی که می آید باز پس عود می نماید و تحت بیمار را جگر و گرد
 نمیشود و پس دانه شانه که با سم غنی شانه موسوم است در مردان بسته خم و در زنان فقط از یک خم آفریده گردیده
 فائده در تشریح شانه آنچه لفظ عصباتی جوهر را یاد یافته است مراد از قسم عصبت و نه از مطلق عصبت است

اولی که در شانه
 دوم که در شانه
 سیم که در شانه
 چهارم که در شانه
 پنجم که در شانه
 ششم که در شانه
 هفتم که در شانه
 هشتم که در شانه
 نهم که در شانه
 دهم که در شانه

که در حساب قسم با هم جدا مانا بر صورت یکدیگر قریح و علائم پیدا فرمودند اما در فصل منفعت مخالف یکدیگر می باشند چنانچه
عصب طلق که با تعریف اجسام سفید و نرم اندام و درم پیچیدن و سخت در ستن اندوی آله اند و حس حرکت را و نوع دوم
باسم رباط موسوم اند و نوع سیوم با هم در تحقیق موسوم است که از وی پیوستگی و بستگی و تشدید از یکدیگر عضوی است
می پیوند و در رباط یکسر اول حیثیت مشابه عصب لونی قوام لیکن تنفید و صلاحت او زیاده تر از تنفید و صلاحت او
می باشد پس مثانه را حکیم مطلق تقدس اسما و در رباطی الحوم آفریده برای آنکه قوی تر آید در کار جذب اسما که صابتر
بر حرکت و کثرت پیشانی اند و انصایب نماید از وی بطور آیه فصل در ورم مثانه علامت این علت نخش
گرانی و در درشتید در محل عانه که جایست زیر ناف و گاهی ورم در اندام و گاهی از خراش سنگریزه و گاهی
از وقوع سقط و ضربت بحدوث می آید در تمام اقسام این علت تب شدید پدید می آید در دو شکل مرقط و دانه
سیاهی زبان و بول با عسرت و تقاطر آمدن و گاه نه بر آمدن باشد و در حال قیام سیر در عسر و نمودن گاهی
بزرگی آماس هم نمودن علاجتش فصد یا سلیق و یا یض نمایند و با فلو س خیار شنبه طبع ملائم فرمایند و عرق کاه
و عنب الثقلین بنوشانند و شیر بنفشه و شیر تخم خنثی را بنوشانند و شراب نیلوفر و آب بنگ و بهدانه
ماء الشیر عده تدبیر دانند و تا راجعین بدین صورت که راقی اندر دنیا ای لوالالباب یاده تر میفرمایند و اگر ورم سرد
ظهور ینمایند علاقتش سردی و ثقل مثانه و باد بادش واری آمدن و بول نباید در ساق پا ضعف ظاهر و با هر
گردیدن حتی که بر قوام قائم هم نمی تواند اندک تدبیرش می کنند و حقه حاده در عمل آرد و در طبیعت حشایش و
مرز نخوش که با خوبی جوش داده باشند بنشانند و تمام در رات حاره بچون بادبان و تخم کرفس صبح و شام
بپاشانند و در وعین قسط و جیری و با بونه بزرگ بسیار بسیار مالند و مطبوخ انقیون و کبکبجین افیتونی و بهدانه
وسکه و عمل خوراندند و آب سرد زنها را بپارند و بهدانه که خوف تخم داده باشد فاکه گاه باشد که از بزرگی آمار
مثانه معارضه می نماید و بپایه کرد و چنانچه از بزرگ باز چیری نبرد و گاهی ملاک ینماید فصل در قروح مثانه
و این را چند اسباب می باشند یکی خلط مراری اکال که بر مثانه ریزد و از حدت خود آزار بخشد دوم سنگریزه
خشن که با خشونت مثانه می انجامد سیوم ورم گرم که متعجب و متعجب گردیده از لزج مدیخه قروح و جروح میشود
بالجمله علامات و امارات تمام اقسام جروح و قروح مثانه بول بدش واری و سوزش تمام بر آمدن و اندر و جبر
صفایح و سبوسه ظهور نمودن علاجتش بعد از تنفید بتجدیل اخلاط پر دازند و منقیات قرحه مشغول شوند و کل
از منی و شاخ گوزن و آسفید اج کاشتری با شیر زنان بزرگ در حلیل چکانند و جرب سفید اج کنند و نشانه
انزروت صفعی کفنی گلنار قیر سفید سنگی است که کثیر از دانه سر که یکجور و بزرگ نیم خون سیاوشان کات شد
از هر یک دو جود همراه شیر زنان بعل زرقه چکانند در روز دوسه بار دیگر گلنار گل ارمنی کند و پوست که و سخته
موی سر آدمی سخته انزروت شب یمانی نشانه صفعی عربی مر داسج سنگی است که خون سیاوش سفید کاشتری
هر همه برابر با شیر زنان بعل زرقه در عمل آرد و از اشیا مانع و حریت و ترش و شیرین بسیار و محام و عقب

در این کتاب
در این کتاب

بالنگار بر سینه نمایند و غذا برنج و خرفه و کدو و اسفناخ مقرر سازند قول جالبینوس آنکه در تدبیر این علت تاثیر
نباید نمود از برای آنکه بعد استحکام زوال او بر حال باشد چون قرصه پاک شود با استعمال در رات میباید نماید که بول
می آرد و با اندمال در همه حال متوجه میشوند ذکر او و به مغزده و مرکبه کل انشی کل محتوم کل قبری تخم خنثی ش
جوان خراسانی گل کلاب گل انار طباشیر سماق که را بکنند و آب انحل حب لاس قرطاس محرق حب القلت کبد
مر و درید شاخ گوزن سوخته صمغ بطم شب یمانی مقلو اقا قیا تخم صمغ تخم خنثی مغز بلخوزه مغز بادام کاج رب
السوس آقیون مصری تخم کرفس زرقه فای خشک بادیان رومی قرص کاج قرص شمشاد سفوف کبریا سفوف
لما در یوس فصل در جرب مثانه یعنی خارش مثانه نشان و ظهور در دو خارش است در زها بیمار و بدوی بول باشد
در درشتید پدید آید و گاهی بول خون آید علاج در تنفید و تعدیل کنند و نسبت با تنفید تعدیل بیشتر کار ببرد و جلا
جرب الکلیه در وی تنفید کافی مرام تواند شد و آب بهدانه بشیر زنان و روغن بادام در جبری بول چکاندن نفع
تمام دارد و از جهت تعدیه اش جو و پانجه و امراق مرغن بنیک مشیر برنج خوردن ازین ریح را نماند فصل در
جمود الدم فی المثانه یعنی بسن خون در مثانه و این علت عقب بول الدم و عقب صرجه سقط دست و بهدانه
غشی و کرب برودت اطراف در بر آن گاهی تمام اندام می افتد علاجتش سبکبجین عسل تنها یا بقدری آب گستر
درخت انگور بنوشانند و بهر مایه حرکوش در آب مذکور دادن و بر مثانه ریختن و در حلیل بازرقه چکاندن نافع باشد
اگر تدبیر پذیر نباشد چیری قوی الا در و مفتت الحما و خوراندن و طبخ نخود سیاه و سداب دادن و اجابت اند و اگر
بسیج حیل خون بسته بر نیاید دستکاری را کار فرمایند زیرا که جزا و عتقا را از و ملکن باشد و خوف هلاکت باشد و از
تعدیه اغذیه لطیفه با افایه بطفه مقرر نمایند فصل در وجع المثانه و وی چند اسباب می باشند یکی ورم دوم
قرصه سیوم جرب تدبیر اینها تحریر کرده شده چهارم حصاة تخم باد ششم سورمراج بنفتم از رفق که دن ماده طبع ازین
راه علاج حصاة در حصاة مثانه گفته شود و آنچه از سورمراج افتد اگر خار بود تشنگی و حرقت بول را برود و کذا انقدم
تناول اغذیه وادویه حاره بر و گویا و در رات بکرات خوراندن و نوشانیدن علاجتش تربیت طلاء و طلا
و اگر سورمراج بارد باشد سبک بول و تقدم اغذیه وادویه قویه بهدانه بچون کافور و ناند آن خوردن و گویا
و گاهی از سیوب با جبارده یعنی دست و بهدانه علاجتش تخمین نمایند و آب نیم گرم بر مثانه ریختن فرمایند و کد الکمید
آید و اگر در مثانه از تصرف طبع بر دفع بعضی آده باشد علاقتش و قروح در روزهای بحران و بول در تمام رات
تدبیرش اعانت برادر در رات است فصل در خلخ المثانه یعنی بجا شدن مثانه و اسباب و بسیار اندک و قروح
سقطه یا ضرب خاصه بهشت علاجتش تنفید حرکوش سوخته بشراب یمانی خوراندند و حقه حرکوش کافی و وافی مرام دانند
و غالبه بعل الطبیعه می آید و اگر بسبب ضرب عضده متدردد و از آن سبب بول ظهور یزد و اگر اتساع در صورت
عضده روناید بعل البول پدید آید علاج در تعدد عضده فصد صافن نفع تمام دارد و اگر خلخ مثانه از مدیخه
پیوند از آله امراض نمایند و بعد با تدبیر خلخ متوجه شوند فصل در انتفاخ مثانه و این علت در ریح

۱۶۰
المشانه نیز گویند علامتش ظهور اثر قدرت در مشانه یعنی در عانه پس اگر بارش رطوبت غلیظ یا رطوبت در دماغ یا رطوبت
نمایند و اگر فقط رطوبت بی رطوبت بود در هر حال در مشانه انتقال نمایند اما باید که این قاعده در تمام اقسام در رطوبتی بود
علاج در قسم اول چند یوم ماء الاصول جاری نمایند یا با نخی روغن بیدارنجیر تدبیر نمایند و یا فقط روغن بیدارنجیر
بر سبیل دوام بنوشانند و روغنهای بادشکن بمانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن نفع تمام دارد و وقتی متولد شد
و تریاق مشهور و بطوس خوراندن فائده بخشد و در قسم ثانی بادیان همراه گلکند خوراند و شور بامرغ جوان خوردن
و کمبید مفید آید و اگر بول غیر تمام آید پوست خرپوزه خشک نرم بکوبند و با گلکند خوراند و در آرنج نشانند
در حصاة المشانه علامت ظهور سنگ مشانه آنست که در هیچ قضیب خارش ندیدیدید می آید و بعد بول کردن در زمان
زمان باز قضا صای بول بدید آمدن است و گاهی تو اندر قضیب تعلیق است و یا با یکبار سکون پذیرد و قبض طبع بود
و گاهی احتباس شدید بول هم بدید آمدن و گاهی در هیچ نباشد اما در در اوقتی لاحق گردد که در دانه مشانه که مخرج
بول است سنگ بند گردد و گاهی سنگ در مشانه متولد گردد و گاهی از گرده زره بر آید و بول ناید نشانست که بیمار
هنگام نزول حصاة چنان معلوم نماید که چیرمی همچون مورچه از محل گرده بنانه برده است هرگاه در گرده کن گردد و
از آنکه در پیغوله ران از گرده وجع متدیر بدیدید که در دانه مشانه متولد گردد و در هیچ علاج آنچه در
حصاة کلیه مذکور گرده بکار بند و آدویه قویه همچون روغن عرق و روغن خشک مانند آن بر محل عانه بمانند و در
اجل چکانند و جو کهار و انقار با آب ترب صلایه نموده مقدار دوسه جبه بمرات خوراند و حجر البه و تنها که
مراوم دانند و اگر بدین حیله دویله آدویه قویه بر آید بدستکاری برون آرند و از جهت دستکاری سینه منفذ فزود
مخورت و پیش و پس از و خطر عظیم میدارد فائده گاه باشد که سنگ در مخرج بول بند گردد و باید میان اجیل
گرد و تدبیر اول آنست که بیمار را ریش غلطانند و هر دو یکا و بر دارند و آب نیم گرم بر عانه و موی مار بسیار
برند تا که در جوف مشانه می آید و بول کشادگی بر آید و در ثانی که سنگ را قضیب بند نشود نشان از قضیب آن محل
پنداشته از جانب بالاشق نموده بیرون آرند و هر ایم بدیدید در اندر فصل و حرقت بول یعنی سوزش و آن چند
اسباب باشد اول قرصه که بسبب حرقت در مجرای بول بدیدید می آید قدم آس که در مجرای بول بطور پیوسته
از رطوبت مجاری که از کثرت شرب مدرات یا کثرت جماعت که محل و مقلط رطوبت بود علامتش مجاری مجاری
و اگر جگر گرم شود و صفرا غالب بود و بدان سبب بول با عت و بول قوت بر آید و سوزش بدیدید علامتش زنگینی
بول و ظهور ریم و قشقرق و حرارت با دیگر علامت پیدا می شود و استعمال در انحال آدویه غلیظه حاره صاف بود
گوایی بخشد علاج بالعینه سیه و زور باره نمایند و یا شربت بنفشه بنوشانند و در آرنج باره نشانند و تاخیر تدبیر
نکنند از برای آنکه قروح قضیب مشانه از و می باشد و از تناول اشیا حار و افروتنند و نیز و جماع پرهیز نمایند
دیگر خوردن لطیف پندی تنها کافی و وافی می تواند شد و دیگر کشنده بادیان از هر یک دو مثقال پوست خنکاش نیم مثقال
شب در آب خیسانند و صبح بنوشانند و دیگر بقریه شوره قلی قاقله کبار از هر یک یک گرم در صبح و رواح هر روز

ناسه روز خوردن دهند و عقب آب برنج و جلیه منقوع بدهند و از موصوفات و موصوفات بر سوز واقع در ایندیگر
عصاره برگ تازه عقیقان همراه شکر سر روز تا بخت روز بنوشانند و دیگر مغز تخم خیارین تخم خرپوزه تخم کدو تخم
خنشیر نشانست که کشنده بیدارنجیر هر سه مساوی کوفته بختی باشد که آیتخت بنفشه بختی متغاف خوراند و بخت
از نیکو نشسته قاقله صغار و کبار جدا جدا با شربت نیلوفر بطریق مذکور الصدر خوانند و اگر در مجرای بول یا مجاری افیون
و سفیده تخم مرغ فسیله نموده دارند و دیگر نشان افروز شرباز در رطوبتی غیر تازه تر کنند و در هر حصص کی اضافه نموده
علاج الصبح اختیار نمایند و و اینکه از برای قروح مجاری بول و حرقت بسیار باختر به دانه صفتنه حصص کی در دم
بلیله بلیله آله مقشیر از هر یک یک گرم عروق اصغر نیدرم شب بانی سه درم هر سه بار یک کرده در آب گذارد و قدر توپا
سیر و افیون بادی هم نمایند عمل زراعه در عمل آرنج فصل و در لقطیر البول و می آن باشد که بول اراده بسیار بول
المقدر بر آید و این بر چند قسم میباشد یکی آنکه بول حدت گیر و علامتش هر خطره حاسن و این قسم از کثرت جماعت
در دماغ تناول غلیظه و آدویه گرم عقب قوت و یا حدت بسیار حدت شود و این علت بیشتر در زمان گرم مزاج و در
جوانان طبع حار بسیار پیدا گردد علامتش لیش و تخم خرپوزه و کدو و خنکاش و کاه و خیار اختیار کنند و قروح با سنگ البول
بارد خوراند و با الشحیر نعم التدبیر و گاهی این علت از شدت ضعف قوت ماسکه بطور پیوسته در علامتش سیدگی
و تقدم تدبیر برده بروی گواهی بخشد علامتش مجا جین حاره همچون مشر و بطوس اطریفل کبیر و جوارش کند فرماید
و بروغن بیدارنجیر بر محل عانه مالش نمایند فصل و رسل البول و می آنست که بول اراده بر آید و این با
چند سبب باشد یکی عضله که محیط دانه مشانه است از فرط برودت و کثرت رطوبت استرخا پذیرد و علامتش سیه
بول و عدم حرارت و حرقت بروی گواهی و این علت در آخر بیمار یا سمر عارض میشود علامتش کند
خونچان سعد کمون جوز بویه و غیره خوراند و اگر سبب انقباض مشانه که از قویم رحم یا تاف و در عانه عارض
شود تدبیرش با تدبیر امراض مذکور نمایند و گاهی سلس بول سبب فقرات که بر این مشانه واقع اند حادث گردد
علامتش بر دق و قاعه متوجه شوند و گاهی این علت در علت سراسر سبب فقرات حار عارض میگردد و این انابت بد
تدبیرش با تدبیر مرض سراسر صبح و شام متوجه شوند و و اینکه سلس البول و لقطیر بول نافع باشد صفتنه
تخم سداب قرمکی از هر یک یک گرم کندر حب لاس جز بویه بسیار سه قر نعل بلیله سیاه از هر یک یک گرم سدر کوفی
سوزن از هر یک یک گرم در تخم انجیر و تخم بیدارنجیر و مقول یعنی بریان کرده پانزده درم غسل همچون کنند و با سنگ
البول هر که کند در بای بلوط سعد کوفی هر سه برابر وزن کوفته بختی دو درم خوردن دهند و دیگر تاج مرغ
بسوزند و مقدار دوسه بخوراند و دیگر چندید ستر قسطر حاشا جفت بلوط عرق قرها بر آرنج آب حب لاس
اس نموده حب بند خوردن دهند همچون حید که اطباء با لخته تحریر نمایند که هر که اینچاه مراتب بول انقباض
نماید صفتنه فلفل و جوز نجیل سه جز و کندر قسط شیرین سعد بلوط دار فلفل از هر یک یک گرم جز و لویه چند شد همچون
کنند و از یک درم نادر و درم خوراند و دیگر زیره سیاه کندر حب لاس از هر یک یک گرم جز و بار بلیله با عمل همچون

بکرم تار و درم خوراند اگر جو بویه با عمل پسند او را بول فافاده تمام بخشد مجرب علو سنجان از برای اسهال
 بول منی دندی مجرب صفت کبریا بشتال بیه کابلی بیه سیاه بروغن بادکوبه و بریان نموده و در متقال کاشیده
 یک شقال حقت بلوط کند از هر یک نیم شقال شنبه بریان حب اللس از هر یک چهار شقال نقیب مصری یک شقال
 هر یک را در گلاب هم اول بخوراند و با منقه منقی بدقوق بشنند و در درم خوراند و عقب و شربت صندل
 گلاب حل کرده بپسند بالنگو رغبت کند مجرب و سببانه بر آورده بجای او فلفل سیاه در کرده خوردن بطریق
 دوام فافاده تمام بخشد و کذا اطر فلفل صغیر و اطر فلفل کبیر و محجون ماده الحیوة و فلفل و نفع تمام می بخشد و فقط حبت
 الحلب خوردن بدستور مذکور **فصل در بول الفراس** یعنی در خواب بول کردن و این علت با طفل خورسال
 بیشتر عارض میگردد و علما جش تسخین مثانه است و اغذیه و ادویه با سگات بول خوراند و در اکثر محتاج بعلایق
 خود بخورند و ال میگیرند و نیکو ترین تدبیر او است که از خواب بیدار کنند و بول کنند و هنگام شام از شرب
 آب باز دارند یا حیل سازند که قلیل تر خوردند و بگفتند علی با موری نمایند **فصل در مقطی** و ملوط و مسعد و بیه سیاه بهرگاه
 خوردن دهند و خولجان و جو بویه خوردن نفع تمام میدهد و فافاده گاه باشد که با جوانان هم این معنی است
 و بدستیرش از لاله استر خا مشانه است و روغن زعفران و روغن بلبان بریزند و بپزند **فصل در بول**
 الدم یعنی بر آمدن خون از راه بول و سبب او اگر انقباض رگی از گهای بول یا انشقاق رگ کرده بود
 نشان او خروج خون صافست بید و بی اثر است و ده و خون کثیر المقدار بیکبار بر آمدن و مقدم و دفع عظم
 و صبر به بگردد با تناول ادویه بمجه جران بروی گواهی دادن و گاهی او را در خون بول هم بکشد و خون بوشیر
 او را در معین و گاهی بر بول غیر معین بر آمدن باشد پس اندین صورت در هنگام احتباس ثقل و امتداد عروق
 و در و بانی قطن محوس میگردد و علما ج قصد با سلیق و صاف نمایند و قرص کبر با قرص نفث الدم و قرص
 بول الدم و در آن زن نشاند و قی از جمله تدبیر استغنی نماید از مسهل کاری آنرا بدینکه ریخ فراید و اگر قبض طبع
 دارند پس نباید و بیکراوند و درم هر روز بر بیا را اختیار نمایند و عقب و شربت فانیه تا سه روز رغبت
 سازند و بیکر قرص کبر با بیه شرباب بر بیا را اختیار کنند و کذا شربت خنکاش تنها کافی مرام دانند و وقوع
 با سه شرباب حب لاس و شرباب بخار اختیار نمایند مجرب کبر با گل ارمنی گلنار کند و خون سیاه و شان طلیا شیرین
 جزوی آفیون مصری نصف جزو اقراص بپزند و با شرباب عذاب خوراند و کذا قرص کالج و قرص طباشیر نیم
 اندا سیرت فافاده از جمیع و نسبه سواری است و خوردن شرباب حار و حامض بر سیر کلی دارند و اگر خون مجرب
 بود با تدبیر یک در وجود الدم فی المده تجریر پیوسته اندر جی آرند **فصل در اختباس بول** و اگر بوی باشد که
 اصلا چیزی از بول نیاید یا سر خواند بالف و الاغیر خوانند بعین سببش اگر درم کرده یا مثانه بیضه هر دو
 عضو یا با جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه یا قولد گشت زاید در مجرای بول قروح مجاری بول
 علما جش قصد صاف نمایند و در آن زن نشاند و آب بقر یا خردل آب بیکرم حل کرده رغبت کنند و قلی از قلی

البقر یا کافور در مجاری بول گذارند و درم بنوشانند و کذا اطلاق البقر با مسکه بر زمار بیمار فافاده تمام بخشد و گاهی نکندیم
 مفیداید و در آن زن مرغی نشاندن است و اگر استر خا عسل بود که عاصرت مرغی مثانه را نشاندن آن بود که هرگاه
 عانه غمر نمایند بول با سانی بر آید بدستیرش تسخین است شرب بادکوبه و روغنهای که در بحث فایده گفته شده اند تا این نمایند
 و اگر انداد خلط لزج بود در مجرای که میان مثانه و قضیب واقع است نشاندن ثقل محل عانه و تقدیم تناول اطمینان
 بروی آگاهی که می بخشد علما جش بدرات بنوشانند و روغن عقیق را حلیل بپزند و گاهی بسبب و ال فقرات که
 محاذی مثانه اند میباشند بدستیرش بر دقار نمایند مجرب از برای بستی بول کودکان مجرب صفت مسکه شربت
 که به سیرگین گربه بهر بهر بر آتش گذارند و در او برسانند باب نوزدهم در امراض و اعراض مرق و طیف
 و ثرب مرق بکسریم و تشدید قاف نام پرده است زیر جلد یعنی پوشش که بر شکم بلا فصل و تمیز یک چیز گردیده و زیرین
 صفاق و زیر آن پرده ثرب یا جاد رسیده که بر معده دیگر و کمال امعا محیط است و باین صفاق و مرق مثبت عضلات
 واقع اند که شربش نبذی در جداره المعده و العضلات و باقی در باب جگر تفصیل مفصل گفته شده و صفاق لباد و کبیر
 که با ریطون هم موسوم است بر جمله اعضا بطین یعنی احتساق بطین و محیط گردیده و در ریتون مجتمه و فر و سیر بر ریتون
 خصیه بکدر حریطه حاوی و مطاوی آمده است و بر بالای این غشا یعنی صفاق عضلات مذکور الصد بعضی در طول
 بعضی در عرض و بعضی او را بر بنا بر حصول نواید جداگانی و عرض انسانی بتقاطع میل می بخشد و اند و ثرب نفث
 ثانی مثله درامی مملکه کنه ملاقی و ملاطیق احتساست که با شرب عصب او رده و شرب این که بروی طوتی هم
 ترشح میگردد از و از سبب برودت محل میخشد و مانند چادر سطحی گردد اگر معده نامعا قلوب و رانیده
 او تون حوالت و اعانت بعضی اعضا مذکور است و در جداره اشتن عضلات و در محل خود است و اگر از این غشیه اتفاق بود
 یا انشقاق می باید که بزودی و کوشش بالا کلام با صلاح و فلاح علما این پیش که مذکور شده اند می بر و اند
 برای آنکه زوال امر محال میگردد **فصل در قیله و فتن** قیله کسرات وای معروف تساع کیسه است که از
 مافوق او حیرزی در کیسه نزول نماید و از اعتبار حجم نازله باسم قیله خبی و قیله المعانی و قیله المانی موسوم نمایند و فتن بختی
 و سکون فوقانی و قاف عبارت از انشقاق صفاق بسبب امتی مرق است و کوم باعتبار محل و هم جسم نازل مافوق ریخی و
 فتن ثربی و فتن معانی و فتن مائی و فتن اریبه و فتن مرق البطن موسوم کنند و فتن فتن عام است و قیله خاص و این
 حدوث این علت چند اسباب باشد چنانچه مجرب و کذا تمام مجرب یا با رگران و زن می بر دارد یا صحر قویه زند کازو
 یا غشیه ازین غشا آسیب رسد و یا بر امتلا مجامعت نماید خاصه در حال مباشرت فاعل بریر و مقول بالا که یاد درها
 از ال اساک من فراید و از ان سبب زکرت رطوبت مزیه مجرای خصیه کشاده باشد و در کیسه خصیه زخم رود و غیر نازل
 شود و اندر ریخالت خصیه نبات سخت میگردد و عند الغض در محل ماوت در شدید پدید می گردد و اگر مجرب قفا
 حید و بادست آن بالا کند بجای خود برود و عند الرجوع قراقر در پیدا و می شود این قسم را با هم قیله الاعا
 گفته اند و گاه باشد که اندرین ریخ درو شد بدستیرش قیله پدید می گردد و اگر تر فقیطانی روده در خصیه فرواید

عند الرجوع قراقر در دناشد در قید ریجی فراموشیدید بدید میگردد اما باستانی تمام تمام برجا خود رود و در قید
 هرگز بیالازد و در کیه خصیه اگر حرکت دهند جنبش آب سمی می گردد و اگر خصیه مدت در دست بدارند در تنگین
 پذیرد علاج در قید الاسحا باستانی تمام بالند و در ده برگه داند و تصطیکه و از روت و کند و جوز سر و واقا قبا
 و کلندر و دم الاخون و شب یمانی و تفض و اهل و صبر زرد و هر سه کوفه بخته سریش با می مشت برشته گذارد و در ده
 نهاده محکم بندند و چند روز بسته دارند و در بعضی از پشت خفته دارند و در قید ثربی همین تدبیر که تحریر کرده شد کف
 نمایند و در قید ریجی بستنی سبک و در دست دارند و بخوردن محجون کونی و جوارش کونی و ریحونی فرمایند و در قید ریضا
 و تخمات و محلات و کاسرات ریح صبح و روح در تمام اقسام قید عمل آرد و در قید الما بزل کار فرمایند تا در
 بزل یعنی شکافن شرط است که زخم بر گکه کلان تر رسد و که از جماعت ممانعت فرمایند و اگر باز نماند جبار بر
 خصیتین بسته مشغول کار مفعول شوند و متجون فجنوش و متجون فلاسفه خوردن امور فرمایند و اطلیه و اضده
 در فصل استفا گفته شده در عمل آرد مجرب استخوان غرضی یعنی تحت گوشت را و راخ کند و رسته بر روغن زیت
 آغشته اند و اندازند و در دمه متحرک باشد و غیر خالص خوردن کافی دانند و دیگر تحریر مقناطیس بار یک ده با
 صغ عربی و مومینائی خوردن مامور فرمایند و که از خا طین بار یک نموده بر روغن بادام چذا یام خوردند دیگر
 مغز بید انجیر حب القطن ستم تخم معصر گل دناک عروق اصغر زنجبیل از هر یک یک کفالت بار یک کنند و ضام نمایند
 مجنون مجرب که شیخ الرئیس از برای تمام اقسام فتن و قید حاره و بارده مفید رسته صفتی کند و مقدم
 طفل و آرقفل از هر یک دو درم سکر مقدم زنجبیل و تخم انجان از هر یک یک یازده درم جوز بویه و قرقفل الا حیدانه
 پنج درم بار یک کنند و البته چند شهید آمیزند و در دمه خوردن دهند و دیگر از برای فتن ریجی تخم کرفس و ادیان
 رومی بادیان و طینی ناخواه بر سه درم بدستورند و کور محجون کنند و خوردن دهند و دیگر یک آب
 بار یک کنند و گرم نموده بر دمه خصیه بر بندند با ستم در امر اض سره یعنی ناف تبارک تعالی شانه و عظم
 بر نامه ستره و امجاری غذای جنین از جهت تکون جلا اعضایش از گون تمامی اجزای قلب و جگر و دماغ
 میفرماید و اندر و از اجزای باطنیه ششمه جنین بگردار روده بنویسد و مزید با فتاح بعضی فوات عروق خوار
 و غیر خوارب بنا بر فاده روح و تعدیل نسیم پیدا می نماید تا جگر جنین از جهت ایصال ماده نو که محض
 رطوبت باشد بیالیدگی و متور آید و این روده ناف که باوصاف بر نگاشته بعد تولد مولود و قابل قرار
 کار با حیای سنت ستره خود با لگشت زوا لگشت شهادت گرفته از طرف شکم بطرف مشیم یکد ساعت با ستم
 تمام میماند و مقدار چهار انگشت از اندام گذشته بر میان بار یک تافته بسته کار و در آن قطع نمایند تا آنچه
 از کتب معتدیه معلوم و مفهوم میگردد چنانست که بعد مالش روده ناف زانی شایسته بطور بار میان از دوما
 یک نیز دیک ناف دوم که اولی فاصله یک باشد بر بندند و بدستورند که قطع گویند که اگر کم از اندازه
 نگردد با نقطه می پردازند آن طفل با ضعف قوت ماسکه منانه پیوسته بر خود بول نمایند و اگر روده ناف

در فصل استفا گفته شده در عمل آرد مجرب استخوان غرضی یعنی تحت گوشت را و راخ کند و رسته بر روغن زیت

چنانکه باید و شاید از خون و ریج و رطوبت صاف نمایند اطفال را در محل خصیه زار ایشان بادی متولد شوند
 یا در مثانه و رحم و معده علت های بد پیدا باشند و از جد ری و حصیه هم بیشتر متازی میشوند فصل در نوا السره
 یعنی بند شدن ناف و این بر انواع میباشد یکی آنکه از یوم ولادت یا قریب این مدت بظهور پیوند دوم آنکه بسبب
 اشتقاق صفات از جایگاه از سبب کثرت بکا و صیحه قویه یا بسبب اجتماع رطوبت بغمیه یا اجتماع باد یا بسبب
 گوشت زائده از ناف زیر پوست یا از برای انتقاج رگی و جمع آمدن خون درین محل حادث شود علاج از برای
 اسرین بند و قیرای قسم دوم بمعالجه قیده و فتن اراق البطن پردازند و از برای اجتماع ماده ریاحیه با استعمال شیخ
 بادشکن الکا و طلا و پردازند و برای اجتماع رطوبت بلخی با ضمه محله قوجه نمایند و سرگین کا و دیشک گویند و آرد
 جربعل تقصید و اندوز در انبات محی متعرض با نقطه نباشد یا به سال علق خون بر آرد و باد و می محله و مقلله
 پردازند انتباه در نتو لخی زهار آرسن کار فرمایند که در و خطر عظیم و ضرر جیم رود و اگر این درم سیاه رنگ
 بنفشه باشد بجز ارسال علق بالتکرار دیگر کار نکنند فائده گاه باشد که بینی قطع روده ناف در سره بدیداید
 تدبیرش است که شکار و علق البطم بروغن کجد بر ناف طلا کنند و شکار با شین معجم نباتی ست مشهور که آنرا
 ابو خلسا و خنکار نام کنند و دیگر زنجبیل فقط بار یک که در روح الی ناف بیاشنه خاشه که زرد آب انصابت بد
 فصل در لقیح السره یعنی بر شدن در ناف گاه باشد که ناف اطفال متقیج گردد و دحوالی ادرخ شود علاج
 استعمال در ولادت بجنف نمایند و دحوالی آنرا با صندل سرخ و جد و آرد و خضضن آب کشین طلا نمایند و در دما ریج
 بار یک نموده در و فرمایند و اگر ازین تدابیر رای نیاید و اطفال از دوماه تجاوز نموده باشند بر دحوالی ناف دودند
 چنانکه و خون بر آرد اما شرط است که تا کار بد و بر نیاید از ارسال علق هم دست کوته دارند از برای آنکه ارسال
 بر شکم اطفال خالی از تضییع جگر و معده نباشد و قطعه اسرین بر ناف بر بندند که در یکچند مدت از دیگر تدابیر مستغنی نماید
 حکایت طفله تاکیال این غرضه دشت و بار سال علق ستم تخفیف و تخفیف ستم یافت و باز از او شکم بر آخر
 الام بامر کردگار از استعمال بر دار سنگ سرخ که بهندی سیند پور گویند و سنگ حجت هر سه جرحت او از باشند و در
 او بدید که در بنیطریق که بعد از باشند قطعه اسرین بنا ده بعضا به بسن در مدت دو هفته صحت کام یافت و از
 عنایت الهی و فضل ناستنای او باز عود کرد فصل در وجع السره یعنی درد ناف و این مرضیست کثیر الوقوع
 که عوام سچا شدن روده نام کنند و بعضی علت ناف می گویند و احباب و التواء معاتد سیرا و تحریر نماید و چنانچه
 از طب کبر و تمیزان الطب در ریج قویج مفصل مرقومست و حدوث این علت از تقدم حرکت نیست توان است
 و یا احمال انتقال یا پای لغزیدن یا در زیر بادگران از بالا البشیب جوج که در بعضی را از کثرت ریاضت است
 دست دید علاتش در و بر یک حانات و بر قرار میباشد و نشانه الاحوال بود یعنی انتقال نمیکند و مجرب که یک
 چنده که زیر ناف مت از جای خود بسبب از اسباب کوره خرف می گردد علاج مرخص از بدین مموار با استلقا
 بخوابانند و شکم و خاصه باد شکم مالش فرمایند تا روده بر جای خود رود و یا ساق یا بر میان سخت بر بندند و

در فصل استفا گفته شده در عمل آرد مجرب استخوان غرضی یعنی تحت گوشت را و راخ کند و رسته بر روغن زیت

تدبیر که فقیر بچشم خود ملاحظه نمود و است حکایت شخصی را دیده که چهار کس از دست با علیل را برگرفته برین سبیل نشسته
 که پشت او دو توگور دیده و از کتک لطیف و رکضات خفیف روده و بجای خود رسیده محراب نان گندم بر تپا
 از یک طرف پنجه و چوب نموده که اگر بر محل دوفت بر بندند و غدا خیمه گندم باشد مصطفی اغذیه کنند و کذا خوردن
 اتا رزش در و شدید را نسکین میدید و کولو الالباب خوراندین سیاه صغیفه فایده مند گاشته اند و صاحب
 الاسقام ارقام میفرماید که این علت از قلت حرارت و کثرت رطوبت و ریح اکثر و میدید و در اکثر منجر به اسهال
 و طبعی میگردد و در خداوند این علت هر چند از طلب و دی نموشند باید که در اسهال از جهت کثرت ریح
 صبح و رواج ادویه محله و مقلد ریح همچون عرق ادریان و مصططک و خود و شراب اصول نوشانند و وضع
 محله ناری درین بیمار مفید در و شدید میداند و کذا تخم ترب بریان نموده با عسل خوراندین فایده مند
 باب بست و یک درام ارض و ارض مقعد یعنی نشنگاه و وی عضو سستی که آفریننده عضله باز
 جایگاه نثرم از گوشت پر نرم کثیر الحس و عضلات که محیط دی اند آفریده و عضلات مذکوره بعضی بر روی
 بالا و بعضی در زیر و جانبین حلقه و ارموسوم بجای رگ در آمده اند و در عضلات مذکوره شعبه رعیب
 که فردی است بلا زوج از جهت افادت و افاضت حص پر آگنده و منتشر گردیده و هر نیمه ایشان مجع و نیمه شرج
 نیز گویند و در میان شرج منفذی است رست و متقیم با قضاای معای متقیم پس فایده او باز شدن و قرار دادن
 مقعد است چنانچه آنچه در معاست بی ضرورت و تقاضای طبیعت از خود بیرون نمی بر آید و عند دفع فضلا
 بران با نرمی و ارضامی اگر آید و حلقه مقعد آسانی بکشد و اطباء امراضیکه اندر و راه پابند زوال او بر می آید
 بزرگوارند از برای آنکه زنی درین عضو از دیگر عضو بازاده تر و بیشتر است و دیگر عضو در و عضلات
 به این ترشح دایما و اکثر اوقات در اینجا میباشد سیوم آنکه عصبه که اندر و آمده است بجایت کثیر الحس باشد
 اندام متالم میگردد و مقتضای کل وجع عذاب است و مواد دیگر هم میدم نماید و از آن سبب علیل بر و در راه
 بهبودی نمی یابد فصل در بواسیر و وی است که بر سر مقعد فرو نیاید پیری آیند پس اگر خون یا زرد آید و
 بر آید و می گویند و اگر نه عیای خوانند و آسماء و اسیر باعتبار متابعت فرو نیاید از رسیدن همچون سخی و بعضی
 و تولوی و قتری و قوی و سبب بیخت فساد خون است که خلطت آید و شاید که از اختلاط حفر ارم هم ظهور یابد
 با بجمه سوزش و درد لذاع علامت خون صفراوی باشد و خلط و کثرت نقل و وجع ثقیل و قلت لذع و لیل خون
 غلیظ میباشد و با سوزند کور باطل و خارج شرج میباشد اما آنچه داخل شرج شود بد باشد و خارج را ندانند
 بسیار هستند هر چند که این علت مزمن و تدبیر پذیر نمی باشد اما اطباء بدترین تمام قسام سخی و اندولیس از است
 کذا آنچه سراد بند و سراد مال بریز یا به پس میدهند و با وی عسل را در و شدید پدید یابد و فایده اگر خورند
 از بواسیر سیاه و غلیظ بر آید عسل و می نباید از برای از چندین امراض مثل فوات الریه و فوات الجنین و سلسه
 و جنون و جذام و سرطان و حلقه و جرب و آبله و لویا و وجع در کمر و در گردن و رحم و حقیقان امان می بخشند

عصبانیت
 کثرت
 ریح
 و
 اسهال

اما آن وقتیکه بعد از اطباء پیرسد و خوف ضعف ثوت باشد حبس باید نمود از برای آنکه از کثرت جریان خون مجع و امراض
 صفراوی و اشتقاق سیاه علاج فصد با سلیق و صاف نمایند و حجامت مایین بر کین فرمایند و سبیل مخرج سودا
 خوراند و مطبوخ افیمون و سفیاج و عذاب بنوشانند و برای بلبله و آله بواسطت خوراندین تجویز نمایند و شرج
 اطریفل کسیر و در و است خوراند و دیگر حفض کی کچور و موز منقی نصف جزو کوفته در صلیح و روح خورون می بند
 و اگر حفض در مسکه تازه بر نهارد خوراند و در چند مدت نهال علت با استیصال سازد و اگر خون بسیار بر آید شربت
 انجبا میثاید و دیگر بخور از ارقی مسکن در و شدید میباشد و دیگر روغن عقرق روغن افای و منی خمر بر سوز
 نموده بر فرو و تنها طلا کنند و کذا از ریح با عسل بلبله و بخور کردن مسقط با سوز میباشد فایده در علت بواسیر عذبه
 است که از اصلاح و تقویت جگر و سولت بکار نرماند و همواره با خورون رب انار میخوش و انبر با پس جگر
 تقویت داده باشند و از خوردن مولدات سودا همچون نقل سندی و باد بخان و عدرش اشغال آن مجتنب
 محترز باشند از برای آنکه هر گاه که خون با اصلاح نیکو پیدا شود از بیماری بواسیر خود بخود سنگاری است
 انتباه عند الوجع شدید وضع زرده خایه مرغ غازی همراه روغن کل حکیم مفیدی آید و فصد صاف از مسکن
 بواسیر از عده تدبیر است و کذا وضع کافور لقیب مسکه مسکن در دست و بدینسان لیکن بسیار بران و روغن
 گاو مسکن در دست و فصد نقل با خون سیوش و سور بخان لقیب روغن سفید و بار و روغن زرد مسکن در دست
 است و همچنان شحم گومان لقیب مفید در دغلت و امیرت معجونیکه قطع خون بواسیر نماید صفت بلبله کاب
 بلبله و آله مقشر از هر یک دو مثقال بسد که با صدف سوخته از هر یک پنج مثقال شامخ گاو کوی محرق پنج مثقال زاج
 سفید و آنچه از هر یک ده مثقال نقل ارقی بیت مثقال آنچه لاق کوفتن باشند بکوبند و نقل در آب گرم مل
 کرده و بخور عسل کف گرفته باشند و دیگر از مسالجات بطراپی صفت جوز محرق یک جزو زرده تخم مرغ کج و داده
 شده جزو و جوج بار یک نموده با شربت سبب یا شرب ریاس فزوج نموده خورون در بند و دیگر زاج
 الذی سبب تنها خورون تنها را مفید افاده و دیگر مردارید محلول با قدری کافور و افیمون خورون مفید در دند
 است انتباه و فصد ابض و صاف نافع علت بواسیر که فصد با سلیق و ابضی نافع کثیر با جوانان است و تناول
 اطریفل نقل در استیصال نهال علت بواسیر عذبه و تدبیرست صفت بلبله کابلی بلبله سیاه بلبله کاشه
 آله مقشر از هر یک نیم توله کوفته سخته روغن بارام جرب کسود و سوزنقه و توله نقل ارقی کلینیم توله سیاه
 صفت آمیزند و خورون و دهند فایده خوراندن بواسیر دایمی را بعد هر هفته یا عشره قی کردن فایده تمام می
 و اگر در مزاج جگر خوراند علت برودت نمایند و یقون و دسبه الودد خوراند و اگر حرارت داند شربت
 بار او کرده دهند و از برای تقویت معده و ساگله و جوارش مصططک و جوارش عود خورون دهند از برای آنکه
 از معده طعام خام از معده بکسر نموده و جگر از انقباض عاجز آمده کیموس غیر مانوس در رگها و عضوه و انقباض
 شرج بفساد دیگر نشود و بر طحال در هر حال ضاوا از گسرخ و فستقین و سبیل و زجاج و منسل و بلبله نموده باشند

عصبانیت
 کثرت
 ریح
 و
 اسهال

و تشنج و سقوط شهت و خفقان و بیداری و ضیق النفس و محق و عرق و احتراق رحم مبتلا میباشند و اطباء
 بالاتفاق اطلاق می آرند که در حدت و شدت حرارت کار گرفتن آبهای سید اگر دهند یا بیلای سست از آل
 رجال مبتلا میشوند و در سردی مفرط اگر با فرط میگردانند یا عرق و استرخا مبتلا گردند و در حال محضه یعنی
 جوع و رجوع با سبب هم بخیر بزال یاق و علت خفقان خسارت بصارت میباشند و کذا در امتلا بخلا و ملا
 توجه کردن نمی باید هر آنکه سده و فتن و اوجاع مفصل حاصل نماید و بعد شرب شیر جوان پیر مبتلا ببلای
 فالج و استرخا میباشند و بعد تناول آبی از جمله مناسبتی آمده است و بعد خوردن اغذیه سبک و کوفته و
 ترشیجات و عرق و سستی آنکه تناسل حاصل آید و کذا بعد اغذیه و لحم بقرو عدس با علت و دوالی و تفقد
 مفصل رو می نماید و بعد فواکه رطبه هم نتوان رازیان آورد و در حال خفقان بول و براز با اینکار چنان
 از خود خود را در لوباسیر و نواسیر انداختن است و آبی ذکر باید از بی بر آن رفته که کثیر الجمیع را استقرخ و باغ با
 تنقیه کثیر میباید و کذا بعد بخوانی مفرط یا ریاضت و مسهلات از خفت و خیز پر سیز واقعی میباید بقراط
 و علامه اعلی بالاتفاق اطلاق می آرند که طریقه زناشوی با عورت صغیر و کبیر چنانچه کمتر از سیزده سال
 و بیشتر از پنجاه ساله باشد ممنوع است و کذا النساء بکبر و دوت و رطوبت هم میباشند مجامعت او را سخت
 مضر میدانند و آبی بعضی حکما بر آن رفته که چون عورت از چیدال تجاوز نماید زناشوی را نمی نمایند و
 اندر بنصورت واجب است که اول جمولات و سجرات مسخه و طیبیه با تخمین فرج پردازند و بعد درستی تا
 در کار گرفتن باشد که تا از وی حسب اند عاظر باستیعاب میباید باشد و بعضی اولوالباب اندر نیاید
 تا یکد مرتبه بزرگوارند که مباشرت در حق نساء و رجال برین اشکال میباید که مردان و زنان اول از وقایع
 باینکو ترین وجه از جمیع یعنی بول و غایط خود را خالی نمایند و کثیر بر بساط بر نشاء که بس نرم و گرم با
 کثرت گریزی و عطر بیزی معطر شده باشد بمقام رحمت استراحت نمایند و فاعل و مفعول و موش و در
 نشسته بکامه ذوق و شوق انگیز با خیز و میر تمام میباشند و هنگامیکه باز و باز نیاز بر گرم گردانند پس حال
 بار زوی وصال با قوت اندام و انتشار بالا کلام که بی اندیشه و خیال خارجی و ملاعبت که بشدت صادق
 فائز و رسیده باشد از چنگه نوشین آب زلال می نوشند و سپس حمله بآن زنان را با سرگشتان خود نرم تر
 گرفته بمالند اندرین اثنا یکدیگر را تانگه در آغوش میکشند تا بسجیدن چاشنی بر دوش و احساس لذت
 کنار و بوس در سر و مشتاق سودا کا محوی بحکمت در آید و عند التوقان مشکل بر شکل و پیکری باشند و
 بعضی بر آن رفته اند که مرد و دوسرین آن بلند تر گیر زیر کرده بر دلیز حری یعنی فرج بسایند تا چنان عورت
 بحالت گرایند و نفس تند و تیز میزند پس ایلاج با سرعت و چابکی گردانند و اخراج با زحمت و تدریج میسازند
 و بعد انزال فی الحال از یکدیگر جدای گزینند از برای آنکه توقف فاعل و مفعول در یکجا نمودن با نجاست
 تصلیب قضیب فتوری و قصور راه میدهد بلکه در دیگر قوای هم ارضای پیدا میاید و بعد انفراف

و تشنج و سقوط شهت و خفقان و بیداری و ضیق النفس و محق و عرق و احتراق رحم مبتلا میباشند و اطباء بالاتفاق اطلاق می آرند که در حدت و شدت حرارت کار گرفتن آبهای سید اگر دهند یا بیلای سست از آل رجال مبتلا میشوند و در سردی مفرط اگر با فرط میگردانند یا عرق و استرخا مبتلا گردند و در حال محضه یعنی جوع و رجوع با سبب هم بخیر بزال یاق و علت خفقان خسارت بصارت میباشند و کذا در امتلا بخلا و ملا توجه کردن نمی باید هر آنکه سده و فتن و اوجاع مفصل حاصل نماید و بعد شرب شیر جوان پیر مبتلا ببلای فالج و استرخا میباشند و بعد تناول آبی از جمله مناسبتی آمده است و بعد خوردن اغذیه سبک و کوفته و ترشیجات و عرق و سستی آنکه تناسل حاصل آید و کذا بعد اغذیه و لحم بقرو عدس با علت و دوالی و تفقد مفصل رو می نماید و بعد فواکه رطبه هم نتوان رازیان آورد و در حال خفقان بول و براز با اینکار چنان از خود خود را در لوباسیر و نواسیر انداختن است و آبی ذکر باید از بی بر آن رفته که کثیر الجمیع را استقرخ و باغ با تنقیه کثیر میباید و کذا بعد بخوانی مفرط یا ریاضت و مسهلات از خفت و خیز پر سیز واقعی میباید بقراط و علامه اعلی بالاتفاق اطلاق می آرند که طریقه زناشوی با عورت صغیر و کبیر چنانچه کمتر از سیزده سال و بیشتر از پنجاه ساله باشد ممنوع است و کذا النساء بکبر و دوت و رطوبت هم میباشند مجامعت او را سخت مضر میدانند و آبی بعضی حکما بر آن رفته که چون عورت از چیدال تجاوز نماید زناشوی را نمی نمایند و اندر بنصورت واجب است که اول جمولات و سجرات مسخه و طیبیه با تخمین فرج پردازند و بعد درستی تا در کار گرفتن باشد که تا از وی حسب اند عاظر باستیعاب میباید باشد و بعضی اولوالباب اندر نیاید تا یکد مرتبه بزرگوارند که مباشرت در حق نساء و رجال برین اشکال میباید که مردان و زنان اول از وقایع باینکو ترین وجه از جمیع یعنی بول و غایط خود را خالی نمایند و کثیر بر بساط بر نشاء که بس نرم و گرم با کثرت گریزی و عطر بیزی معطر شده باشد بمقام رحمت استراحت نمایند و فاعل و مفعول و موش و در نشسته بکامه ذوق و شوق انگیز با خیز و میر تمام میباشند و هنگامیکه باز و باز نیاز بر گرم گردانند پس حال بار زوی وصال با قوت اندام و انتشار بالا کلام که بی اندیشه و خیال خارجی و ملاعبت که بشدت صادق فائز و رسیده باشد از چنگه نوشین آب زلال می نوشند و سپس حمله بآن زنان را با سرگشتان خود نرم تر گرفته بمالند اندرین اثنا یکدیگر را تانگه در آغوش میکشند تا بسجیدن چاشنی بر دوش و احساس لذت کنار و بوس در سر و مشتاق سودا کا محوی بحکمت در آید و عند التوقان مشکل بر شکل و پیکری باشند و بعضی بر آن رفته اند که مرد و دوسرین آن بلند تر گیر زیر کرده بر دلیز حری یعنی فرج بسایند تا چنان عورت بحالت گرایند و نفس تند و تیز میزند پس ایلاج با سرعت و چابکی گردانند و اخراج با زحمت و تدریج میسازند و بعد انزال فی الحال از یکدیگر جدای گزینند از برای آنکه توقف فاعل و مفعول در یکجا نمودن با نجاست تصلیب قضیب فتوری و قصور راه میدهد بلکه در دیگر قوای هم ارضای پیدا میاید و بعد انفراف

این استفراف با آب گرم غسل نمایند یا فقط آنکه تناسل میباشند و بعضی اطباء بر آن اند که مرد و عورت بنا بر حصول
 فرحت و نشاط بر بساط عشرت با ملو اجهه یکدیگر بنشینند و گلهای مراد از گلشن تن عنا بطمانیت خاطر چسبند
 چنانکه سخت لب بالب و برابر با بر آشتا و حماس نمایند تا سودا کا سیانی بخیزد و میز شدید و فاعل و مفعول بر پد
 می آید و سپس با تنگی تمام هم آغوش خود را در آغوش آورده شیر حیات از بسنه خندانیش چندان نوش نماید که
 نادر بخندد و در محبت بجز زن و مرد و پوای کامرانی و حصول لذت جسمانی ارتقاء میگیرد و متواد بصیری و بفرح
 و خاطر یکدیگر تمام پذیرد پس فی الحال باید که نخل و دوش خه بالابر داشته ملازاده را در کار گرفتن با مود و نماید
 و اگر در کار یکدیگر چیزی بگردارنگا با بستنی نیکو بسنه باز از حركات و صدقات معلومه پردازند و بعد از انزال
 زود در حال از نساء جدای گیرند بلکه بر بستر یکدیگر آرام نگیرند و هرگاه بگناینده نسی با حرکت در آید از بر آن
 از امتنع نفرمیدند از برای آنکه جس و محدث فرج و فقیه و اوجاع مفصل میباشند و جماعیکه بر پهلوی کرده رود
 با وجاع نقرس و عرق النساء یا اسهال و کذا در حال انزال و در خیال فاعل و مفعول
 در آید خواه محمود بود خواه مذموم بود و هم بد و انس با صورتی گیر و انتباه اغلام یعنی غلام پاریدگی کردن که
 در شرع شریف حرام است عند الاطباء هم منعی عنه است از برای آنکه ضرری تمام در اندام رود و بد و مخصوصه که
 عبارت از استنار با حرکت دست خود یا غیر است آن هم صورت غم و محدث هم و مسترخا اعضاست بحدیکه عاده
 قوت مباشرت بعد زوال بر محال میباشند و همچنین با وضعت بازنان جائف و نفسا که در شریعت غرا قلمی است
 ست نزد اطباء هم زبون ترست چنانچه با بیمار بیک جلد و افروخی و ذکر الاسد و غیره مبتلا میباید و کذا جماعیکه با جمیع
 و عاقره و متروکه که بی مزاولت مباشرت بروی مدتی گذشته باشد محدث بیمار بیا تواند شد فائده و ظاهر است
 که مدار لذت مباشرت بر تنگی و خشکی و حرارت و عطریت فرج است و بر عکس او محقق با هر ج و محمد ذکر باید که
 گروه اطباءست اندر بیاب رسیده است که بر توارنج محینه پراه قمری ماده قوت باه یعنی شهوت مردانگین زن
 عضوی و اعضا نساء جلوه پذیر و جلوه گیر میباشند و علی بن القیاس بر تارنج دیگر در دیگر جا استبدال و
 انتقال می پذیرد و هرگاه دست یا انگشت و کور بمیاس و احساس عمل خاریدن تشنا عضون کور میشود فی الحال
 انزال بینمایند و شیفته و فریفته صورت رجال گشته از غلبه ذوق و شوق بر شفتت کرده دل مشتاق ترکا میگردانند
 و در هیچ حال دوری و مجوری او بر خود نمی پسندند و بجز اخلاط و ارتباط هر دم و کلمه غیر مقدم حیا دیگر
 در خاطر نمی بندد فائده هر چند که فقیر یا پیرانه سری بوده است و هیچ هیچ بر تخریر و تطییر این شمس مسائل نبود
 مگر بعضی احبا و اخلا که طلبکار لیل و نهار یعنی بودند و بار بار میلفتنند که مترجم اردو نگار هم از کیفیت جماعت است
 انتفاع برداخته و دانا با رمز و ایما التجا گدای نمودند و فرمودند که از قواعد الفیه شافیه چیزی از او نگذاردند
 پس حکم المامور معذور نبندی از بیعت بجهت اشارتی آورده انتباه اگر انزال رجال بیشتر از انزال نساء بود و
 آن مرد و عورت با هیچگونه نمودت و محبت صورتی نبود و هر آن و هر زمان عورت از صحبت مرد و بعد از انزال

و تشنج و سقوط شهت و خفقان و بیداری و ضیق النفس و محق و عرق و احتراق رحم مبتلا میباشند و اطباء بالاتفاق اطلاق می آرند که در حدت و شدت حرارت کار گرفتن آبهای سید اگر دهند یا بیلای سست از آل رجال مبتلا میشوند و در سردی مفرط اگر با فرط میگردانند یا عرق و استرخا مبتلا گردند و در حال محضه یعنی جوع و رجوع با سبب هم بخیر بزال یاق و علت خفقان خسارت بصارت میباشند و کذا در امتلا بخلا و ملا توجه کردن نمی باید هر آنکه سده و فتن و اوجاع مفصل حاصل نماید و بعد شرب شیر جوان پیر مبتلا ببلای فالج و استرخا میباشند و بعد تناول آبی از جمله مناسبتی آمده است و بعد خوردن اغذیه سبک و کوفته و ترشیجات و عرق و سستی آنکه تناسل حاصل آید و کذا بعد اغذیه و لحم بقرو عدس با علت و دوالی و تفقد مفصل رو می نماید و بعد فواکه رطبه هم نتوان رازیان آورد و در حال خفقان بول و براز با اینکار چنان از خود خود را در لوباسیر و نواسیر انداختن است و آبی ذکر باید از بی بر آن رفته که کثیر الجمیع را استقرخ و باغ با تنقیه کثیر میباید و کذا بعد بخوانی مفرط یا ریاضت و مسهلات از خفت و خیز پر سیز واقعی میباید بقراط و علامه اعلی بالاتفاق اطلاق می آرند که طریقه زناشوی با عورت صغیر و کبیر چنانچه کمتر از سیزده سال و بیشتر از پنجاه ساله باشد ممنوع است و کذا النساء بکبر و دوت و رطوبت هم میباشند مجامعت او را سخت مضر میدانند و آبی بعضی حکما بر آن رفته که چون عورت از چیدال تجاوز نماید زناشوی را نمی نمایند و اندر بنصورت واجب است که اول جمولات و سجرات مسخه و طیبیه با تخمین فرج پردازند و بعد درستی تا در کار گرفتن باشد که تا از وی حسب اند عاظر باستیعاب میباید باشد و بعضی اولوالباب اندر نیاید تا یکد مرتبه بزرگوارند که مباشرت در حق نساء و رجال برین اشکال میباید که مردان و زنان اول از وقایع باینکو ترین وجه از جمیع یعنی بول و غایط خود را خالی نمایند و کثیر بر بساط بر نشاء که بس نرم و گرم با کثرت گریزی و عطر بیزی معطر شده باشد بمقام رحمت استراحت نمایند و فاعل و مفعول و موش و در نشسته بکامه ذوق و شوق انگیز با خیز و میر تمام میباشند و هنگامیکه باز و باز نیاز بر گرم گردانند پس حال بار زوی وصال با قوت اندام و انتشار بالا کلام که بی اندیشه و خیال خارجی و ملاعبت که بشدت صادق فائز و رسیده باشد از چنگه نوشین آب زلال می نوشند و سپس حمله بآن زنان را با سرگشتان خود نرم تر گرفته بمالند اندرین اثنا یکدیگر را تانگه در آغوش میکشند تا بسجیدن چاشنی بر دوش و احساس لذت کنار و بوس در سر و مشتاق سودا کا محوی بحکمت در آید و عند التوقان مشکل بر شکل و پیکری باشند و بعضی بر آن رفته اند که مرد و دوسرین آن بلند تر گیر زیر کرده بر دلیز حری یعنی فرج بسایند تا چنان عورت بحالت گرایند و نفس تند و تیز میزند پس ایلاج با سرعت و چابکی گردانند و اخراج با زحمت و تدریج میسازند و بعد انزال فی الحال از یکدیگر جدای گزینند از برای آنکه توقف فاعل و مفعول در یکجا نمودن با نجاست تصلیب قضیب فتوری و قصور راه میدهد بلکه در دیگر قوای هم ارضای پیدا میاید و بعد انفراف

متغیر و در سیر و در اگر بر عکس اینچه بظهور می آید یعنی بعد از عورت مردانزال میکنند آن عورت در جمیع حال
 سحر و متغیر و در می باشد فصل در استرخای آله تناسل اگر از برودت و رطوبت باشد
 علامت آنست که در قاع را استرخای گذشته بعمل آرند و حفته و حمولات و ادویه بخننه بماند و اگر ترک مجامعت خاصه
 مدت طویل باشد و گاه بدان حد رسد که طبیعت از کار تولید منی بازماند چنانکه در ایام فطام شیر متولد میگردد
 مجرب روغنهای گرم نیگرم نموده بالش کشند و اطلیه مفرقه ذکر در استعمال آرند و دیگر از برای ضعف قضیب
 عینان را نافع افتد و دیگر دو صد عدد و مورچه و پستان و در شیشه قوی و دو او قیوه روغن زیتون بریزند و بوقت
 روز مقابل تا یک قتاب بدارند پس صاف نموده بالش نمایند و دیگر پیاز زکس یک شنباز و روز در شیر زنایند و صلیب
 کرده بالش فرمایند و اگر سورخجان و مری که از هر یکی کیشقال اضافه کنند زیاده تر مقوی خواهد شد و دیگر تخم
 شیر فقط بر ذکر باشد استرخای آله تناسل را دفع کند و کذا تخم سوسمار تنها کافی باشد مجرب بر مین و بسیار آله
 تناسل سه سه عدد زو بچسباند و آنچه از خون بر آید بر بالش نمایند و کذا خون مرغ با قدری شهد ضم نموده
 علی التواتر و لک نمایند و دیگر از راقی عصاره برگ یاسمین از هر یک یکچیز و دیگر در روغن کجند آمیخته ساز
 کنند انقباه باید داشت که در رازی قضیب تا سن نه صورت بندد و در سن و قوت صلابت و سطرعی حال
 شود و در سیرش چنین تحریر نموده اند که اولاً با چیز درشت بماند و بر روغنهای گرم بالش نمایند و دیگر اگر زفت
 فقط طلا نمایند تحریرات همچون عرق قرحا و مورچه طلا فرمایند نبات نفع بخشد و دیگر زو خشک کنند و
 بر روغن کجند آمیخته بر ذکر بالش نمایند و کذا اخر اطلین بر روغن کجند بماند و رازی آله تناسل حاصل گردانید
 زکس مغلظ و مسمن قضیب و دیگر خونجیان در روغن گرم ضم نموده بالش دهند و دیگر سر شفت سفید
 ترکی اسکند باریک کنند و بعل آمیخته طلا کنند فصل در کثرت شهوت بیش از کثرت خون منی بود
 خوبی بدن بر گوای و بد این را علاج نباید کرد که ضرر دارد و اگر ضرورت افتد نصفه اسهال پدید آید
 و با تادل حوضات لقیل موده شهوت نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافیت و اغتسال آب سرد و نفع
 کمال می بخشد و صندل طباشیر و گشیز نشاسته و غرقه خشک شش کافور که و کلسرخ آب سرد بکوبد و در
 این جمله قاطع باه هستند و استغراغها بکثرت نمودن و تخفیف بر پهلوی رست عادت ساختن و کذا البتین
 بر پشت و بکثرت نشستن بر سنگ صلب و یگاشیا فصل در در رونی و وودی و وودی و وودی و وودی و وودی
 علینط و سفید که از او عیبه منی بالذت و وافی شهوت خارج گردد و بعد خروج او انگار در ذکر و نقصان در
 انتشار روید و وودی از و چون طبع یعنی یاسین بشام با ششام در آید و وودی و وودی و وودی و وودی و وودی و وودی
 حتی که در حال و نظ برای از خارج مجرای منی و سار و رجال سیال میگردد و وودی و وودی و وودی و وودی و وودی و وودی
 از رنگ منی همراه بول یا بیا از بول بر میرود و سبب در بر یکی بسبب ضعف او عیبه یا استماع مجرای یاز
 جماع یا رقت و حدت آن میباشد علامت جش در از آله سبب که شد و شتر تها در سر و در همچون شراب نیلوف

و عیبه منی هم آله گلاب بنوشانند و دیگر لوط کند بر بر وزن کوفته بخننه خوراند و دیگر جوز بویه عرق قرحا
 در جینی تر کفش آید کجند آفتون غسل بموزن جمله کوفته بخننه خوردن و سبب حلو اکثر النفع عروق یکچیز دارد
 کندم قدر روغن بادکوبه و کافور و جمل با و این حلو طیار کرده خوراند و دیگر تخم غرسندی همراه سکر سادی
 الون و شیر گاو بنوشند و دیگر تخم گاهوسد اب ضجکشت از هر یک یکچیز و سبب شهاده از هر یک یکچیز و کجند یکچیز
 بر عیبه باریک کنند و با آب سرد اختیار کنند مجرب اصل السوس خورشیده و دو دم گلهار چهار دم تخم کاهوسد و دو دم تخم
 سد اب ضجکشت از هر یک یکچیز و بطریق مذکور یعنی معروف خوردن و سبب سفوف از برای جریان منی و وودی و وودی
 نافع آید و صفت است گلوست سلا جیت قله صغار و کباب و طبایا نار السوس قلعی که طباشیر تمام ادویه علی
 السویه بگیرند و کوفته بخننه بعل سفوف با آب استغاث کنند سفوف مجرب برای در رونی و کثرت جربان
 بول و ضعف اندام و ضعف او عیبه منی بسیار مفید است و صفت فوفل قف واده هفت مثقال در جینی برابر گرفته شود
 و بیزند و بیز روی بیضه مرغ و شکر سفید آمیخته خوردن و سبب و ادویه دیگر در بحث سرعت انزال و تسلس الون
 تخریر پیوسته در عمل آرند و قی اندر عیبه منی نفع تمام بخشد فصل در منی الدم یعنی بر آمدن خون در جانی
 سبب او ضعف خصیه کرده باشد علامت جش تقویت کرده نمایند و خصیه بر روغن مصطکی چرب نمایند و اگر در
 روغن مذکور گذارند میشاید و تا جلیل تازه خوردن بعدیل و بی بدیل میباشد فصل در کثرت احتلام بزر
 برودت آلات تناسل باشد هنگام نیام که حرارت متوجه باطن گردد و از اجکت داده در عالم خواب انزال و
 سیال گرداند علامت جش سبب بزرگی در در رونی تخریر شده گردانند و قطعه اسریش پشت بخازی کرده بسین
 نفع تمام دارد و فصل در فقر نسیموس من این مرضیت که قضیب نام تمام باشد و بی در پی حالتی بکبر و افشا
 حاصل آید علامت جش اگر از غلبه خون بود و تنقیه و تبرید مفید بود و اگر از غلبه رطوبت باشد قی نمایند و چیزهای
 باز شکن بکار دارند و طلا و طلا و روغن سد اب بر فانه و پشت بماند فصل در غریبه داین مرضیت
 در حال انزال غلط هم بیرون آید و سبب ضعف شرج و دیگر اعضا ریش کثرت رطوبت علاج تقویت
 نمایند و شاف از اقا قی و راکت گلهار و صمغ عربی و کندر بر دشتن وقت جماع و بر روغن باردین مقعد چرب کنند
 فائده باید که هنگام مباشرت از غلظ و بول انزال خود را خالی نماید و پستری بر پستری فصل در رانیه دین
 مرضیت که در معا بنشیند حکم پدید می آید خداوند علت در در جماع کنانیدن بخواند علامت جش در امر مقعد
 بقله مریخم اردو نگار بکارش رفته فصل در او رام الا نشین سببش اگر خون باشد عظم و دم و نقل و
 حرارت بر و گوای و ویدی و اگر از صغرا بود باشد و حدت حرارت باشد علاج فصد و جماعت بر پشت
 ساق نموده و روغنات طلا کنند و قاعده تمام که در او را نام مضبوط است و اگر از بغم باشد حرارت و سفید و دم
 یاز میباشد علامت جش قی نمایند و سبب و منضج بغم تیره فرمایند و آرد با قله و بخود بعل تضمین مفید و اندک اگر از
 سودا باشد قف در و صلابت و کموت رنگ رم بروی گواهی بخشد تیزش با ادویه بلینه نمایند و منضج

و مسهل سودا داده ماده متفرغ فرایند و اگر ماده ریج بود عضو متفخ بود و از آثار ماده معرا باشد علاج
 تکمید مفید دانند و کمونی خوردن دهند و بقی و مسهل پروازند و قی در امراض سفی نافع و بی خطر بود و این
 یا و دارند فائده و درم که در کیسه قضیه باشد اعراض او بخت باشد اما آنچه در ریه بود شدت تر عطش
 پدید میآید فصل در تعظیم الانشین یعنی بزرگ شدن خفین این علت از قبیل سمن است نه ورم علاج
 تدبیرش آنچه در بحث پستان گفته بکار دارند و بیخ شوکران و لفاح و پوست خشک و حاکک حاکم
 آب کشنده طلا نمایند و کذا گل ارمنی با سرکه هم بنفشه ایند نیکنه عمل کنند فصل در عاقوت و این علتی است که
 قضیب با هم رحم حالتی بگردار اختلاج رود و در علاج به تنقیه و تطهیر خون پدید دارند و بعد تنقیه تمام اندام
 زو بر قضیب و فرج زنان چنانچه بسیار نافع افتد و اصلاح در اغذیه و ایم مرعید اند فصل در ورم
 الانشین سببش اگر ورم بود ذکر او و ورم گذشته و اگر ماده ریج بود در وقتش بسیار علائم
 تکمید و تدبیرین بار و مان کا قیست و اگر سوء مزاج حار باشد یا بار و معدلات او بار ناکفته شود و شراب
 و طلا در عمل آرد و اگر سبب وقوع ضرب و سقط باشد یا صدمه باشد قصد نمایند و صمد از بنفشه و خطمی و
 عنب الشعلب و یلو فرود که نافع بود فصل در تضخم الخصبه سببش اگر برودت باشد که میضه را فسرده
 تدبیرش با ستحمام علی الدوام کنند فصل در ارتفاع الخصبه و وی است که خصبه کی یا برود و از غریبه بالا
 رجوع نماید و در مراق در پرده پوشیدگی می در آید و اندر خیالت تنگی و تقطیر بول و فتور در حرکات و کثرت
 هم لظهور می آید چنانچه از غایت ارتفاع در کیسه چیزی معلوم و مفهوم نمی گردد اما از ارتفاع اندک بخیر
 و حج خفیف آسبی نباشد بلکه گاهی در د خفیف هم نمی باشد و چون این ارتفاع دیر زمانه افتد و
 پدید می آید علائمش استحمام است و دروغن فریون بهر جذب بالیدن و اگر در آرن نشانند و مجز و بزرگ
 بر خصبه گذارند و تدبیر ریج میزد و می آرند فائده گاه باشد که قضیب هم نفع گردد چنانچه در ظاهر
 هیچ اثر ندارد تدبیرش همانست که بهر نزول خصبه گفته شد و دروغن قسط و با بون و عرق حار و اندان طلا نمایند
 فصل در ووالی الصفن و وی است که رگها سطر بر کیسه خصبه ظهور در آیند چنانکه بر پامدم
 ظاهر می باشد علائمش همان باشد که در ووالی پاکفته آید و صلابتی که در کیسه خصبه ظهور می یابد و این
 در ورم گذشت بعمل آرند فصل در استرخا الصفن یعنی فرو شدن کیسه خصبه علاج باز و آسین کل
 و گونا و مانند آن قابضات صفا نمایند و با بیخ او نطول نمودن فصل در قروح قضیب و خصبه
 حوالی او و این انواع باشد یکی آنکه قرص نو تازه باشد دوم آنکه کهنه و مزمن باشد علاج بمردار سنگ
 تو تیا نمایند و در ورم و زهر و اگر خون غالب باشد قصد کنند ورم الاخوین و کندر از مری که دو متقال
 مردار ریج از زروت از هر یک و در ورم بر و غنک مرم کنند و بر نهند فائده جرمی و قرحه در اجلیل نظیر
 میرسد حرقت بول و در ورم بران محل علیل پندارند تدبیرش از قرص مثانه بر گیرند فصل در ورم قضیب

تدبیر او که در ورم خصبه تخریر و آید است بعمل آرند فصل در حاکم خصبه قضیب سبب انصباب ماده ناز باشد و علائم
 قصد با سلیق کنند و صافن نمایند و قبیل گریست زرد و تو تیا سیر بار یک نموده در مسکه آبیخته بماند و دیگر ناز
 در ظرف مس کنند و در وختا و شامه و کبریت زرد و گونا و قمر در ریج حرق و تو تیا را فی منقلو از مری که
 یکد رم بار یک کرده اندازند و بر و غنک مرم نموده و آید و اگر غلبه صفرا باشد مسهل صفرا دهند و آب
 گرم شستن و سفیده بطنه طلا کردن مفید دانند فصل در شقاق قضیب سببش قلیه میوست می باشد علائم
 از شقاق مفید جویند فصل در تایل و بشور صلب که بر قضیب نواحی او پدید می آید سببش غلظت
 باشد علاج سیایدانه و سرکه با پیس مرغ آمیزند و طلا سازند و هر چه در حجت تایل مطلق گفته رود و در رجوع
 آرند فصل در رسده مجرای قضیب سببش اگر شره بود بول بدشو آید و حرقت رو نماید علائمش قصد کنند
 و شره تخم خرگوزه بشرا خشک شاش بنوشند و دنا آب سبجول گلاب ترتیب داده و بشربت بنفشه و با و ام
 بر سبیل دوام علیل را داده باشد و شایات امیض بر و غنک و شیر و خزان چکانند و گاهی از غلظت از این
 علت لظهور می یابد و علائمش بول بعسر بر آید و در و حرقت سیچکونه رو نماید تدبیرش بهر ذات نمایند و با بیخ
 مرخیات نظیر نمایند فائده گاه باشد که تو لوی در مجرای قضیب بر وید و از آن سبب بول بدشو آید و بر آید
 قصد صافن در اول زمان انان سنجند و در آخر علاج بسیار فصل در اخوجاج قضیب و وی است
 که قضیب کمی گیر و از آن سبب در درازی او قصور لظهور می یابد و سببش تشنج عصب بود و یا ورم عضله باشد
 علاج تنقیه نمایند مسهلات لغم و سودا و تلین عضوا و ف با لیدن فرایند و غنها و قیر و طهنا آمیزند
 بدست رست گردانیده بر بندند تا رست شود فصل در تدبیر خلق خلق بالقمه ختنه کردن و قطع نمودن
 قلفه است یعنی پوست بالای سر ذکر که انقطاع او در مردان ادای سنت و نظافت است و در زنان ادویه
 لذت از برای آنکه بی کشت او سبکونه لذت درم و دعوت صورت زیند و کشت اینغنی در فصل در تنگ
 نموده آید پس بنا بر جرح جراح واقف کار و پوشا میباید تازه از ضرورت قطع از و غیره قطع
 نگردد و بعد از انقطاع قلفه خاکستر کعب گو سفند یا نشین بسیار سودمند می آید و دیگر پنبه در بول او
 تر نماید لیست بر و غن کبج یا لاید و شب یانی بر و پاشیده بپاشد خون را از جریان باز میدارد و در خنوت
 فرماید که از بول نه استند از برای آنکه بجزر شاشیدن در و جرح ختنه تسکین گیرد و در روز سیوم که جرح
 رو به میوست بند و غنک مرم مرم ترتیب داده گذارند و اگر از وی هم فائده مترتب نگردد و در ورم بر آید
 نموده باشد و اگر مرم کند یا تقفن گرد قلیه از کافور و موم و روغن کبج و سفیده تخم مرغ یا لایند فائده
 از باب دانش نگارش نمایند که در ایام صیف در وقت عصر و در ایام خریف در وقت فجر و در فصل قحط
 در حال ذوال ختنه کردن باید ویشاید که ختنه اطفال خرد سال در فصل ریج نیکوست و در بانغان
 خریف با رست و سیوم در امراض رحم ریم کریم جهان آفرین در کارگاه لوقلمون که نفوذ رنگارنگ

تنگی
 سببش تشنج عصب
 بود و یا ورم عضله
 بود

و صورت گوناگون بخانه تقدیر منبسط شود و صفی وجود جلوه ایجاد و تکوین بخشیده است از آنجمله رحم کی عضو از
اعضای جنین است را بین مثانه و قدام معا مستقیم مشکی شکل قصبه منقبضه با قدرت منقبضه
از لیفهای عصبانی در طبقین پیدا گردیده و قوای عروق از جهت اندفاع فضله طمینه بدو متصل گردیده
از آنجا که حق جل و علا امر با عضای منبسطه نمیتوان نسبت بمرزاج مردان قلیل الحارث و مایل برودت مخلوق
فرموده و معتمد در عالم سوان حرکت و ریاضت که بپندت با مردان قلیل تر و کمتر تفویض نموده از جهت
ایشان در تمام اندام بدل باخیل و قلیل علی الدوام بنیاید چنانچه چیزی از وی بطریق فضله باقی میانند
فضله مذکور از قوای عروق مذکور یعنی زهدان با سرم طمیت و حیض ماه یا گاه بیگانه بیرون تراود و رحم
در محاذی قمر فرج قریب با مخرج بول مجرای است از جهت اخراج طمیت و ایلاج ماده زرع یعنی منی و تولید و
باسم دانه رحم که در حاله جماع بنابر ابتلاع منی باز میگردد و پیش پس فرار میشود و بردانه فرج غشای باریک
میباشد که از آن بکارت عبارت از و گند و جنین در آن حین که در رحم قرار می پذیرد دانه مذکور را به هم منضم
و مخلوق میشود و در حاله ولادت از کار قدرت بی نیاز باز باز میگردد و فضله طمینه در حاله حمل غذا جنین
میشود و تا مدت رضاعت متذخر و مستحیل باشد و در طبقه درونی رحم مفاکد از کفریده شده فائده بربنجاک
استمساک جنین داشته و در طبقه درونی زهدان نسوان دو افضیه است چنانچه منی باشد قضای منی رحم
نسبت با سیرا و اسفن گماتت پس غلظت و کور در فضای مذکور میباشد اما اگر در هر دو افضیه واحد است و گفته
اند که در بعض حیوان افضیه حسب قیاس میباشد و از جهت همان قدری می آرند و بحسب از بهر آن مخلوق فرجه
که از نقل امتداد جنین متاخر و در جنینه منی گردد و طبقه بیرونی زهدان بمنزله غلاف است و طبقه درونی را و
آنچه در حاله مساس یعنی دخول باقطع و وصول سهرالت در گردن مذکور با ذکر و اجاس در آید و دانه زهدان
و اطباء گفته اند که این گردن کم از تنش انگشت و زیاد از یک انگشت مضموم صامحه اوئی باشد و ولوج و خروج
در گردن رحم میباشد و لوافی علق که بضم اول فتح ثانی یعنی گردن با قصبه مذکور و مواخت و مراقت عروق
بامرو میباشد و عدم تطابق منی مخالفت و مخالفت در اکثر امراض پیوندد و کذا عقر از وی هم صورت
می بندد و در اقصا گردن زهدان نساء دو حصیه کوچک و مستدیر الهیبت موضوع هستند که منی در آنجا
پیدا گردد اما منی زنان نسبت با منی مردان رقیق تر و باخون طمیت مشابه و رقیق تر میباشد از جهت طهارت
قدما بر وجود منی اناث اطلاق می آرند و گویند که خون مذکور بحرارت قصبه مذکور گداخته و مترشح بوده
رحم با منی مردان رخنه شود و حل پیدا آید و آنرا کما میباید از جنین قسم مسائل و لایق بنمایند و جنین فرزند
که اگر حمل زن بدین طور بود زن با عمل سعتری که بفتح نام آلت چرمین است که زنان مذکور را
دفع شهوت می نمایند ترشح خون مذکور به مذکور حاکم و کور و کوالا لالباب قدما جواب دهنده که چون
آتش که در جواب موجود بود و با بجز احتکاک و اصطکاک با یکدیگر در وجود منی آید پس بر میان خون منجمد

زن بولوج و خروج قصبه خاصه که با قصبه منی باشد گداخته همراه منی مرد در رحم انداخته شود و حل پیدا می آید و
متاخرین باتفاق مفسرین بر وجود منی رجال و نساء بر مقتضای فحشای آیه کریمه فلینظر الانسان ثم خلق خلوقا
من ماء ذی یخسر من بین الصلابة الترابی اطلاق می آرند و گویند که قوت عاقده در منی مرد و قوت
منقبذه در منی نساء حق جل و علا پیدا فرموده است که باز عمل بر دو قوت حل پیدا میشود و پس قوت حیض مذکور
منی باقی میماند و تکوین عضوه از منی مرد و نساء بر مقتضای این فردست فردی و جلد و شر و خون از طرف
شد چهار استخوان رگها و جری عصبان آب پدر و حکیم عالم فهمی قادر بر بخش کیلای اندر نیاید کتاب
خود که با انتخاب القوا این موسوم است مرقوم ساخته که از آب پدر و منی و ماده دندان و دیگر استخوان ظهور
میگیرد و از آب در منی منی تخم و تخم و تخم و عصبان و اعصاب ریش همچون دلی و جگر و دماغ و شتر
در روده و کلیه و مثانه پیدایش می پذیرد و در اسلام حقیقه الحال و بعضی بر آنست که اگر رجال در حاله انزال صورت
زن خویش یا بیگانه بحضور خاطر پیش محلی خود حاضر و ناظر بنماید از تاثیر این تصور فرزند او نام دو گویند
یعنی او را ریش می آید اگر آید تا هم ناقص گردد و کذا عورت در خلوت صحیحی رجال یعنی حالت مجامعت
صورت مرد خویش یا بیگانه انزال می نماید و حامله شده دختر زاید از تاثیر فعل مذکور و دختر او را ریش و برت
بنظر آید و گفته اند که اگر ماده زرع یعنی منی با مرد و در بخش گردیده در هر دو بخش زهدان یعنی افضیه رحم
قرار بگیرد از وی فرزندان نوا مان بوجود میسرند و آنرا برین صورت هم اگر منی مرد بر منی عورت غالب آید
یعنی در مقدار بر میزاید هر دو فرزند زینه مخلوق میشوند و اگر بالعکس انصورت بوقوع میرسد هر دو فرزند
میرسد و آنرا بر منی اگر منی مرد زیاد و منی زن کمتر در افضیه مذکور یعنی هر دو قرار می پذیرد از جهت یک
پسر و یک دختر نوا مان میزایند و اطباء در ربوبیت دانوش با اعتبار کثرت مقدار زرع یعنی ماده منی مرد
وزن داشته برنگاشته اند که هر گاه ماده زرع در رحم قرار می گیرد چند حالات می پذیرد چنانچه احوال و
گفته آید انشاء الله تعالی پس هر گاه منی در رحم قرار گیرد در هم هم از جمیع سوا امر اجات رسد اغات هم او میزاید
در ردی باز قوت عاقده و منعقد و تراچی پیدا شود و چهار نقطه بزرگ در جباب در چهار محل یعنی یکی در جاکل
و دیگر در محال دماغ و سیوم در جاکل و چهارم بر مجموع محتوی گردد و قوای عروق که مذکور شده اند و
می آرند روده ناف متکون گردد و غذا را بر جنین نافذ گردیده در تمام اندام با حالات و رانده خلقت
فماز گردد و با ظهور شعور و اطفا یعنی ناخن بوجود می آید فائده در ذکر حالات جنین اطباء روشن قیاس
چنین برنگارند که با مراد و سبحان و انابس حالت اولی در مدت یک هفته تمام می گیرد و چنانچه اندر نیت
ماده زرع از رقت بغلظت در آمده در چهار جا باراده تمام ابدات از وی حکیم علم نری در چهار جا
همچنانکه مذکور گردیده است و تقسیم می پذیرد پس در حالت ثانی حکیم شجانی گفته اند که سفید بود از سفید
با سرخی تبدیل بنماید و در حالت ثالثه غشای بروی همچون غشای فیکه بالی غیر از نگه داشتن در سوا متکون

و در وقت
حیض مذکور
منی باقی
ماند و تکوین
عضوه از منی
مرد و نساء
بر مقتضای
این فردست
فردی و جلد
و شر و خون
از طرف
شد چهار
استخوان
رگها و جری
عصبان آب
پدر و حکیم
عالم فهمی
قادر بر
بخش کیلای
اندر نیاید
کتاب
خود که با
انتخاب
القوا این
موسوم است
مرقوم
ساخته که
از آب پدر
و منی و ماده
دندان و
دیگر
استخوان
ظهور
میگیرد
و از آب در
منی منی
تخم و تخم
و تخم و
عصبان و
اعصاب
ریش
همچون
دلی و جگر
و دماغ و
شتر
در روده
و کلیه و
مثانه
پیدایش
می پذیرد
و در اسلام
حقیقه الحال
و بعضی
بر آنست
که اگر
رجال در
حال انزال
صورت
زن خویش
یا بیگانه
بحضور
خاطر
پیش
محلی
خود
حاضر
و ناظر
بنماید
از تاثیر
این تصور
فرزند
او نام
دو گویند
یعنی
او را
ریش
می آید
اگر آید
تا هم
ناقص
گردد و
کذا
عورت
در خلوت
صحیحی
رجال
یعنی
حالت
مجامعت
صورت
مرد
خویش
یا بیگانه
انزال
می نماید
و حامله
شده
دختر
زاید
از تاثیر
فعل
مذکور
و دختر
او را
ریش
و برت
بنظر
آید
و گفته
اند که
اگر
ماده
زرع
یعنی
منی
با مرد
و در
بخش
گردیده
در هر
دو
بخش
زهدان
یعنی
افضیه
رحم
قرار
بگیرد
از وی
فرزندان
نوا مان
بوجود
میرسد
و آنرا
برین
صورت
هم اگر
منی
مرد
بر منی
عورت
غالب
آید
یعنی
در
مقدار
بر میزاید
هر دو
فرزند
مخلوق
میشوند
و اگر
بالعکس
انصورت
بوقوع
میرسد
هر دو
فرزند
میرسد
و آنرا
بر منی
اگر منی
مرد
زیاده
و منی
زن
کمتر
در
افضیه
مذکور
یعنی
هر دو
قرار
می پذیرد
از جهت
یک
پسر
و یک
دختر
نوا مان
میزایند
و اطباء
در ربوبیت
دانوش
با اعتبار
کثرت
مقدار
زرع
یعنی
ماده
منی
مرد
وزن
داشته
برنگاشته
اند که
هر گاه
ماده
زرع
در
رحم
قرار
می گیرد
چند
حالات
می پذیرد
چنانچه
احوال
و گفته
آید
انشاء
الله
تعالی
پس
هر گاه
منی
در
رحم
قرار
گیرد
در
هم
هم
از
جمیع
سوا
امر
اجات
رسد
اغات
هم
او
میزاید
در
ردی
باز
قوت
عاقده
و
منعقد
و
تراچی
پیدا
شود
و
چهار
نقطه
بزرگ
در
جباب
در
چهار
محل
یعنی
یکی
در
جاکل
و
دیگر
در
محال
دماغ
و
سیوم
در
جاکل
و
چهارم
بر
مجموع
محتوی
گردد
و
قوای
عروق
که
مذکور
شده
اند
و
می
آرند
روده
ناف
متکون
گردد
و
غذا
را
بر
جنین
نافذ
گردیده
در
تمام
اندام
با
حالات
و
رانده
خلقت
فماز
گردد
و
با
ظهور
شعور
و
اطفا
یعنی
ناخن
بوجود
می
آید
فائده
در
ذکر
حالات
جنین
اطباء
روشن
قیاس
چنین
برنگارند
که
با
مراد
و
سبحان
و
انابس
حالت
اولی
در
مدت
یک
هفته
تمام
می
گیرد
و
چنانچه
اندر
نیت
ماده
زرع
از
رقت
بغلظت
در
آمده
در
چهار
جا
باراده
تمام
ابدات
از
وی
حکیم
علم
نری
در
چهار
جا
همچنانکه
مذکور
گردیده
است
و
تقسیم
می
پذیرد
پس
در
حالت
ثانی
حکیم
شجانی
گفته
اند
که
سفید
بود
از
سفید
با
سرخی
تبدیل
بنماید
و
در
حالت
ثالثه
غشای
بروی
همچون
غشای
فیکه
بالی
غیر
از
نگه
داشتن
در
سوا
متکون

النفع است وخذ البعض مجرب انك لته باريك تربيت يكيار در طبعي پوست انار تر نمايند و در سايه خشك گردانند
 و بر معمول حمل پيش از دخول بابت يك ساعت در فرج گذارند پس برزند و بگر استخوان كبر تر سوخته بپزند
 و بگر بكارت ست و بگر شب يافاني البدين و تخم اشهب پاشيدن لطيف مضيق فرج ست ديگر درام استنجيا
 بعد پشاپ با آب طبعي پوست ام غيلان در ايام حيض زنان عاده بكارت نمايد و بگر زهره مرغ سياه رنگ
 با قدرى قرفل سوخته بزرگ بگر ميگرداند و بگر كبابه دار چيني زنجبيل بر سبيل مذکور در عمل آرند و بگر قرفل كبابه
 دار چيني على السويه بر روغن زنبق خالص صلايه كند پس زهره مرغ و قدرى عنبر و مشک اضافه كرده بپزند
 و عند الحاجة بر زك و فرج بپزند و بگر پيشتر با قيقيله بزرگ انجيره باريك نموده با هم هم نموده و بگر بپزند
 زير كند بنايت قوت خواهد بود و كرا دو به لذزه كثيره عرق خارج برابر با عسل هر شش طلا نمايند و بگر
 و كذا دار چيني در دمان بپايند و لعاب او بر زك كبابه از تكاب برو قاع يعنى جماع نمايد و مشايد حال
 لذت بر فاعل و مفعول از خود بظهور آيد فائده استعمال او به لذزه در هر چه حال خي بايد كرد از برآي آنكه
 از غايت لذت بپوش فراموش نمايند و گاهى از كثر لذت و فرج مفرط ضعف در قوتى رو نمايند و
 بهلاكت مى آيد فائده گاه باشد كه حرارت در رحم بتر كم آيد بايد كه صندل سوده با ليه مبرده حفته نمايند
 و يا امر القرع با آب كاسنى بنوشيدن ام فرمايند فائده ضرورى الاظهار گاه باشد كه رطوبت غصبيه
 غلبه خط از زردان سيلان نمايند بپوش همچنانكه در فصل در رطوبت بپوش برودى نمايند و قى قريشه
 و غلبه خط از حمل پنبه منفوش يعنى نفث نده برين معمول در تخمى آرند كه پنبه گرم كرده در فرج بپايند
 پس در سايه خشك نمايند و از تلون خلط غالب بگريند و وائيكه از براى سيلان رطوبت رحم بسيار بار
 بپوش بر رسیده صفت مغز تخم قمر سندی تخم بكان صندل سفيد شكر همچو مجموع با آب بر در غبت نمايند و
 كذا موچرس فوغل طباشير است گل مخوم باز و سبز حب الاس از هر يك شش جزو پوست انار زهره جزو
 سفيد و زده آب سبى آب انار با شكر سفيد بقوام آرند و او به مذكوره بالا اس نموده بپايند و مقدار
 چهار درم خوردن دهند انقباه در ديار سهند بعضى رجال سبب عاوت و خصوصت چوك ايشان يا صابون
 بالنسوان خوراند و بدان سبب ببله سيلان رطوبت رحم مبتلا ميشان فصل در احتباس طمث بفتح
 طاء يعنى مطلق بند شدن خون حيض است يا در او را يا مقدار او فتورى يا قصور راه ميشان و آنرا چند
 اسباب ميشان اول سبب ضعف و ناتوانى اندام زياده تر مدت از ايام معتاده بگذرد علائش تقادم
 استقرافات محله و مقله خون يا بيمارى يا باده عاده بر و گواهي و بعلل الجش يا تبادل اغذيه و او به مقوي
 مثل حوره بچه مرغ نيم بخت و زرده بيضه نيم بخت و شور بايى و دلج و دراج مدام در صبح و شام خوراند
 و گوشت گوسفند جوان و شيرى شير تازه ميشان و اگر سبب برودت غلظت در خون راه مى يابيد علائش
 سفيد رنگ چنم و جسم با كثر بطنيت بول و يراز و عدم اهتمام طعام بر و گواهي بختن علاج او به بطرفه

تريش از محل آورده بودم

كند و فواكه حاره كه يكدار انار ميشان بالا كثار خوراند و تخم كرفس در ديان رومى بشكط امشيج خوشايند و با
 قند شيرين گردانيد و نوشانند و تخم شبت و مرزنگوش و چودينه و تداب با بونه و صفتروا كليل الملك شوليه
 ايزن سازند و با دو به عطريه كه با قوت مفتحه و لطفه و تقطيع و تخين همچون سنبل روى و دار چيني و حبسان
 و عود بلسان و جوز بويه و قاقايه صغار و كبا روقط شيرين متصف ميشان كميده نمايند و بعد ترقيق و لطيف
 فصد صافن يا با بصل خرميند و حجامت ساق پاى نمايند و بايد دو روز قبل از نوبت او را خون قصد فصد
 كه النفع خواهد بود و اگر سبب حرارت مجففه كه دمان عروق زردان سده و در نمايد علائش خشك و حرقت حم
 ميشان علائش باز ال حرارت نمايند و تخم شبت و شقاق و نبات و منزه تخم كدو و خيار و باديان سحوق
 فرزه كردن و اگر سبب تورم رحم باشد علامت و علاج او در فصل كه مفصل گفته شود و در رجوع مى آرند
 و اگر سبب سمن مفرط كه مسلك جريان خون زردان بند نمايد علائش بركات مسيلات دهند و منزهات عمل
 آرند و اگر رقيق مانع طمت ميگرد علائش دستكارى است و بجز دستكارى دستكارى استغذرا باشد فائده
 علماء زمانه بر آنند كه جريان حيض نسوان بپايند است اجابت تكفير زمان و عفو قصير عند حضرت ايزد سجن
 و الهيا بزرگوارند كه جريان حيض خاصه كه با حال اعتدال ميشان دال يعنى دلالت كند است بر زوال عرق و
 ايجاد اولاد و متبرار چند امراض و اعراض كه از احتباس و عارض ميشوند همچون در دشت و امراض كرده
 گردن و در رحم و اختناق الرحم و صداع و استرخا و ظهور شوره فالج و استسقا و سعال مزمن و بزرگ صفيق الفل
 و تخفان و بالجو ليا و قطرب و مانيا و سوء مزاج معده و جگر و نفرس و آوجاع مفاصل و در داحتا و تورم
 غشا و سقوط اشتها و غشيان و تشنگى مفرط و كثر معده و جميات محرقه و افراط السمن و در دشت و در دشت
 گوش و زريان و در عقل و بپوش و در دشت و كلب و اولو الالباب اندر مينا ب بسط تمام ارقام فرموده اند
 كه رحم عضو لطيف و شريف است كه از احسانت آفت او تمام متاوى گردند اگر چه قليل تر ميشان و او
 مفرد در رحم حيض خواه از پيش خواه از پس ايام حيض در عمل آرند صفت سلبه نشونز اهيل خرميند بپوش
 بزرگ كابل برنج است قردانا با بونه قسط شيرين كباب چيني پريشاوشان فرستيدن عود فادانيا قطيا
 ناخواه جاوشير حبه سداب سعد كوفى زعفران تمام اسلردن زوقاى خشك تخم كرفس مرزنگوش كدو و كدو
 حبه انخضر امشيج آب سحر و پوست خيار شير فافيت و بگر قسط لسان الشور بگر با بطنه رازيه على السويه
 طبعي نموده با شكر شيرين فرموده عنت دهند و بگر تخم خربوزه بختقال تخم كرفس باديان رومى از هر يك
 دو مثقال خيسانده يا جوشاننده با شكر سفيد شيرين كرده با قدى روغن بادام قبل از ايام حيض نوشانند
 و بگر منقه منقى بجز زرد از هر يك است درم تخم حبه تخم كرفس باديان رومى تخم انجيره تخم كاسنى از هر يك دو مثقال
 كلاب قسط فوه از هر يك سه درم جوش داده و بگر تخم شيرين كرده نوشانند و بگر تخم زردك تخم ترب
 تخم كرفس از هر يك برابر وزن كرفته و جوشاننده با كلفند آفتابى شيرين نموده بنوشانند و كذا تخم حبه

صفتها را در آن
 بجز تخم
 رومى
 در دشت

و ناسخه سخی بلیغ نموده آب گرم مستطاف نمایند و دیگر تخم انجبه و مرکبی با هم ضم نموده حسب معمول حمل کنند و اگر اهل با غسل مصطفی شب خیساییده و صبحی خوشانیده بنوشانند نفخ عظیم می بخشد و گذار و عن کلکلاخ و مطبوخ افستین و تقویم بزور و قرص مروتر باق اربعه و تر باق فاروق و باد مهرج در عمل آرد و بیکوفانه دید فصل در کثرت طمث یعنی بسیاری خون حیض یا آنچه در ایام غیر معتاد می آید میسی است با سنجیده اگر بسیاری خون باشد آثار امتلا بر ملا باشد علاج به تقطیل خون و تقطیل اغذیه مقله پردازند و با آناله خون بالسنن تدین و وضع محاجم زیر آن رهنمون میباشد و بعد فصد قرص که با دیند و یا شافیه بر داند و اگر رفت و حدت خون باعث کثرت طمث بود آثار کثرت صفر پیدا و پدید آید باشد علامت به تنقیه و تطفیه حرارت کوشند و از جهت تغلیظ خون تدابیر یک در قسم دموی تجریر در آمده بکار برند و صندل بر عانه طلا نمایند و اگر کثرت مانیت باشد آثار کثرت بلغم نمودار باشد و خون رقیق و سفید آید علاج جث تنقیه و تخفیف است و اگر از حدت و کثرت ماده سوداویه بود سیاهی خون یا کودت یا خضرت و گواهی بخشد علاج تنقیه بفسد و اسهال نمایند و اگر بواسطه بواسیر رحم یا قروح اینجی در وید بتدیر آن کوشند و اگر بسبب انحراف رگها رحم بود تدبیرش از عسر ولادت و شقاق رحم اخذ کنند و اگر از موجب زوال بکارت بود در شراب قابض بنشانند و با مطبوخها قابضه قبل از شستن و بر و غنک چرت استن و خاکستر درخت انگور بر خرقة نهاده بر فاده بر فرج بندند و فاد زیر با دوش سائیده بنوشانند و با شقاق رحم تدابیر که تحریر کرده شوند در عمل آرد فصل در جروح و قروح رحم علامتش لزوم وجع و خروجیم فقط یا هر دو بهم آمیخته با لجمه قرصی ریم غیبی باشد علاجش تا که جراحت عم نکرده باشد و مانعی نباشد کنند و اصلاح غذا نمایند و قرص که با خوراند و حقنه و فرجه بکار دارند اما اگر جراحت ریم کند یا ورم سر نماید تدبیرش هم حقنه رحم کردن بر و غنک و بنفشه و شکر آمیخته تا چرک پاک شود و بعد مرهم با سیتون بر و غنک حقنه فرمایند تا نفع گردد و اگر قرص عقیق در رحم شود ادویه مذکور کفایت کند و شمد فقط با شیر جوشیده بصورت یا پنجه حمل کردن و تنقیه رحم اثر تمام دارد و عند شدت درد افیون و زعفران با شیر زنان حمل نمایند فصل در سیلان منی و رطوبت از رحم یعنی بر آمدن رطوبت از رحم علامتش بمنقیات و محققات نمایند آثار رعایت حرارت و برودت مزاج بر علاج مقدم دانند فصل در عقر بضم عین ممل و سکون قاف منقوطه و در ممل یعنی بجه ناشدن است هر چند اسباب باعث بسیارند اما آنچه به تحقیق و تصدیق بقراط پیوسته است حواله قلم کرده رود که این علت بر دو نوع است یکی از جانب مرد باشد و دوم از جانب زن پس از ایشان هر چه معیوب بود بتدبیر او پردازند و امتحان اینجی چنان کنند که منی مرد و نسا جدا جدا در آب اندازند که اگر آب نرسند آنکس را بیمار در شمار می آرد و دیگر کمیز با تمیز در بیج کاهویا کرد و اندازند از آنکه خشک و مضطرب گردد و در شمار کنند سیوم آنکه تخم کندم یا با قلا یا جود در و سفال

فصل در عقر
بضم عین ممل و سکون قاف منقوطه

زیر خاک پاک بکارند و در منزل آب مرد و عورت جدا جدا بر و پیشاب نمایند از هر که نزدیک آنکس اعظم میدانند علامت بتعدیل و تبدیل مزاج کنند و دیگر علاج که در امراض و اعراض رحم مضم شده اند بکار برند و دیگر مزاجه خرگوش محمول حمل بردارند و دیگر مزاجه خرگوش با سر کین بود و قلیه غسل مصطفی بعد از هر حب محمول حمل هر روز تا سه روز درازد و دیگر لسان العصاره زعفران غسل مصطفی بدستور مذکور در عمل آرد و گذار و شیشان تنها مفیدی افند و بدین شیره اسب بادام کنجشک با هم ضم نموده خوردن دیند و دیگر نشاره علاج یکمشتال خوردن علاج ست علامه انطی که فرماید که این ادویه باریک نموده با قلیه غسل مصطفی محمول حمل بردارند و بعد از قضای دو ساعت فاعل و مفعول مشغول کار معلوم باشند و تکرار سازند اگر عقیقه باشد تا هم بار دار خواهد شد حی که برای زن عظیم منفعت عظیم می بخشد یعنی بارور میگردد و اند صفت مشک تبی افیون مصری زعفران جوز بویا زهر یک درم و درم بندر ابیج نیم درم قند سیاه یک درم فلفل سه درم قرانفل چهار عدد هر سه ادویه باریک نمایند و بمقدار دانه با قلیه غسل مصطفی اند و بعد از هر ممتوا تر خوردن دیند و دیگر شنب مصری شقاقل مصطفی دار چینی طباشیر خرقة تالمکانه از هر یک یک درم جدا جدا بکوبند و بیزند نباشتا با شیر تازه خوراند و از تمام انشای برودت افزای و ترشی و جامع پرینر نمایند فاده اتفاق اطباء برست منی مرد و عورت بر دو آب اندازند آنچه بر آب طانی باشد قابل علاج و شفاست و شفاست مگر آنچه از روی مبالغه اولو الالباب اندریناب بنگارند که از خوردن ادویه مندرجه بالا اگر چه عقیقه باشد و میگرد و از مقیاس قیاس خارج است و اگر از افراط فرجه باشد تدبیرش تزیل است و گاهی عقر از کثرت لاغری باشد تدبیرش از الیه پوست و تسهین میباشد و اگر جنین خون موجب عقر بود تدبیرش با دوار نمایند و اگر از وقوع افی در رحم باشد همچون ورم صلب یا رقیق یا لول و مانند آن هر چه مسدود مانده رحم بود باز الیه سبب کوشند و اگر از سبب انحراف غم رحم از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل و حمل بر جم گردد علامتش در دشت بدینکام جماع پدید شدن است و اگر از امور خارجی همچون باسرعنت بر خاستن بعد از زوال زیرا که باز دوی تمام بر خاستن مانع از لبتن زن بسبب لاق ماده زرع میباشد تدبیرش امتناع است فصل در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا امور خارجی بود یا نفسانیه یا بدنیه علامتش منقب کانی و دانی مرام تواند بود و تفصیل اسباب و از محبت عقر جویند که هر دو متحد الاسباب هستند فصل در عسر ولادت و تدابیر وی طریقه صواب حق جالبی خاصه آنکه ولادت او بجه تمام باشد در ماه هشتم نباشد شیر اگر گرم با موز نمایند اما بقدر انقباض و قبول طبع میباشد هر گاه که آثار طلق ظهور میگردد بحاجم برسد و آب گرم اندام ریزند و یاد از آن نشانند و تدبیر نمایند و چند اقدام ببارفتن امور نمایند و در آن ایام از بول و فالت خالی گردانند و از خوردن اغذیه و ادویه سرد آب که بگرد آید باشد و از ترشها و کوا میج دور دارند و از استغمام اقسام عطریات هم نفور میدارند و سپس پیش قابله کار حاضر آرد و لیفر نمایند که بر در مصارت نماید و دم فرو کشند و زهر بار آرد و از دیند و بر با بیا زور کنند و قابله بار و عن گمان معاصب تخم گمان یا

مادامک نمیکردم رحم میماند تا طفل معونه تعالی با سانی برآید انبیا در ذکر ادویه که با نخاصیت عموماً در این کتاب
صفحه باید که بحر مقناطیس خاصه قطعه کلان در دست چپ دهند و بیدار زانو بست بندند و دیگر در جیب خود
بنوشانند و اگر طبیعت با جند بیدار میسرند و بویانند اما اگر آثار حرارت پیدا باشد دست ازین تدبیر
محرر کرده باشد و کوه و تاه دارند دیگر پوست خیارشیر چنانچه متقال نرم بگویند و بنوشانند و یا شراب بنفشه شیرین نموده
بنوشانند فصل در تدبیر احتباس مثیمه و موت جنین علامت احتباس مثیمه ظاهر من الشمس میباشد و نشان موت
جنین آنست که جنین در شکم حرکت نمی کند و حامله با تنگی نفس و نفس متواتر و برودت اطراف شکم متلاطم گردد
از دمان و بینی حوامل خون بیرون رود و سببش آن باشد که مر آن خونیکه بعد از زایع بنابر تقدیر و تمهید جنین
میرود و اندر آن جن در رحم تراکم در آمده از رسیده که آمده است باز می گردد و طبیعت آن را از راه بینی و دمان
رطوبت اصداع رگها بیرون گرداند و گاه باشد که بر شکم اطراف حامله از سوزش و سوزش در شکم میسر یابم که توجیهی قابل اعتنا
نفس یا جزوی از اجزای مثیمه در زیران جدای پذیرد و جنین در شکم میسر و بسبب رذات و خباثت بر
اطراف و شکم حامله حجاب پر آب مانا یا نار فاسی با سوزش در شکم میسر آید و در اندک مدت بسبب سوزش و سوزش
راه شکم پیدا یا قبل ظهور بشود در محل درم بگویند یا به آتش سرخی نموداری گردد و حجاب از خود جدا گشته
زرد آب یا خون بیرون تراود و از آنجا که فقیر ذره فقیر انبغی را در چند جا مانا بادیده خود دیده است بجز این
ایام نمود و علامتش باخراج ماده موزی متوجه باشد و با مقویات اعضای مثیمه بر داند و اگر مشکط است
و جوهره و ترس و خود من بعد مناسب بنوشانند و جهد کنند که عطسه رود و هرگاه که عطسه آید دمان
برگردد تا قوت درون شود و اگر پوست مار با سر گین بگویند یا نموده بخور نمایند و در و الا با توایا
قابل کار که شایسته اینکار رسیدارند و رجوع می آرند که قطع نموده بر آرد اما این عمل خالی از خطر میباشد
فصل در احتباس افساس باید دلت که رحم عضویت شریف که از صحت او صحت او صحت او صحت او
تواند شد از آنجا که رحم را با ندرین اشراک تمام آید و پاک بخشیده است جزوی از اجزای مثیمه که متلاطم
لبنیه باشد بر سبیل و دام بر پستان بخند کشیده گردد و مستحیل باشد میسر و پس علتها که از آنست او جیف ظهور میسر
از احتباس که چند از با خطر و مخوفه بچه زچه عارض میشوند اما آنچه باز چه عارض شوند ظهور از قعر شود
جمره و دیگر جوشش و عارض اندرون و بیرون حیا و ظهور و نعل پستان تادیت و رضاعت و گاهی مالکت
بجالت آرد و گاهی میلا علت طهر که بمره مضروب و تار ثقیل شده مشد و مخلوط التفتط بها درای حیا
والف ثانی بتلا میگرداند و علت طهر این روی است و متعددی که اطفال خورد سال را فاجاء هلاک بنمایند
و یا جنسیت افزاید وزن حامله با سفاط حل شود میشود و تا زمانه بحر افکار نراید و گاهی طبیعت چهار دو که
بیم فاسی مخلوط التفتط بها و در محمول و در آخر و معروف و در عایان معروف و در وقت ظهور نماید
که باز تغیر ماده شیر مولود را با تیر بر اثر کثیر و اخضر یا بیمار یا دیگر چون سقوط الماه و فی و امهال و در غم

و در وقت غشایان و فساد شوت طعام در استیکه ایام و گاهی رنگ لسان و انقطاع حیض بودن و سید

و جز آن از یاد آرد و گاهی ظهور بشود چند سال اطفال را بد حال میدارد و علاج تنقیه رحم است با استعمال قرح
و جلای از تخم کرفس و رازیانه و جده و ویران بنوشانند فایده گاه باشد که با شربت طرا جنین در شکم
بزیاید و بی پاید و گاهی ماده اکثر ادوا فضیه رحم که رسنا چیا از جهت بدایش اولاد زکوری و انوفی واقع اندر
می پذیرد و از آن جهت اولاد زکوری یا انوفی در کمتر مدت بسبب کمال بی شکمال نموده تغیر طوطب اصلیه نقصان
حرارت غریزیه راه فنا میگرداند انبیا بهر مایه زباده تر خیال بر در یافت حال هر صنفه و صنفه میدارند و از
خارش و کاهش و ظهور بشود و احمر حله ندریان اعتبار بشمارند پس در هر جهت که بفرس با بیا بر این تقریر غلظت
ر درت شیر می پذیرد متعلق علق شدی آنجا نب و استعمال سنجینیات و عرقیات و آغذیه و ادویه مطفئه توصیه
وافی بر گماندند و بنصرت هم از اصلاح رحم و تدبیر شیر غافل نمی مانند و اگر در راه چهارم یا پنجم اتفاق قطعه شود
حامله اقتدینکو باشد باید که خون معتدل المقدار بکار اصلاح برگرداند و ادویه مطفئه خون در اول و آخره خورند
و از مباحث منع نمایند چه از مباحث کثیر خون طشت و ماده شیر بسبب میگرداند بلکه تادیت و رضاعت مباحث کار
مباحث نباشد که از وقایع علتها مذکور بطور میسرند باید که در ایامی یعنی جماع نکردند که عقلا و نقلات منعی غلظت
و حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تقنوا اولادکم سر اقان الغیل یدرک المقارس فید عثره حق و سید
و معنی غیل لغت ارضاع حامله است جماع در حال حمل و معنی عثره ویران کردن و شکستن نبات فصل در تدبیر
در رحم که بعد ولادت رود و آب صغیر و خبازی بنوشانند و یا شیر خر بنوشانند و سم استرود و کنند فصل
در تدبیر استفاط هر چند که اینکار موجب مضر است و ادب است اما بعضی وقت که ضرورت آید فیکر انداگر
محرک باشد از آنجا که اینجانی اجتناب از آن برای آنکه حکم موده دارد و حکم ضرورت است و تدبیرش است که فقیه
باقطان و آب حنظل بر سره گاو آغشته بر رحم رسانند و نریاق اربعه خوراند و قبل از اسفاط چند ایام در حمام
برند و سپس تدبیر شکم بر دهن بیدار نموده سقطات بکار برند فصل در تدبیر کیه زن بار نگیرد و بفرمانند
زن بعد از زوال فی الحال بر خیزد و بجهد و اگر قضیت بر دهن گنجد آلوده جماع نماید و گاه اطفال و سرگین مومن بر دانه
و یا بر دشت فیل بشهد آلوده نموده خوراند مدت العمر حل نگردد و گاه خطایا با قدری حیا بردست بایندند
تاریک بار نگیرند و بدینسان تشرب آب سرد بعد از زوال دیگر کودکی با سنی از انسان که از آنجا بیدار
یادست بگیرد و بجای گنینه بخاتم دشته بدارد و دیگر بحال باز هر زنگه بخورد بر گز مانده نشود دیگر طلب سبی
آب بعد از طرد جماع نوشیدن در امتناع عمل خاصه عمل مستحرب و دیگر اگر نکر بر چیزی بایک بکر چه در شکم
در مجامعت باشند و بعد از زوال فی الحال بیرون گردانند مانع حل نمیتواند شد فصل در احکام عمل یعنی
وجود عمل خشکی و تنگی عیاهم کی از علامت خاصه بار و در بودن و گز ظهور در دختیف مابین ناف و فرج یابو
نمودن و بدینسان فرار از لذت مجامعت و گنیز رنگ بشره و ظهور فتور در آسماعت و در دسر و میچان
حدوث غشایان و فساد شوت طعام در استیکه ایام و گاهی رنگ لسان و انقطاع حیض بودن و سید

مؤلفه از
است
به جای
و سبب
نه

چشم با کموت مائل نمودن و رغبت طبیعت بر تامل اشیا روی همچون سفال در کمال و جز آن اما بقای عروق
 در کور و رسوان تا آن زمان میباشد که جنین غذا از خون طمعی نمی کنند و الا نه بجز حصول وصول غذای طمعی
 تناول آشپز و بر طرف میباشد در اکثر فامده اگر در جالبی و غیر جالبی شکسته واقع شود باید که عمل صفت چهار
 متقال در آب سرد حل کرده هنگام منام بنوشانند و اگر بیش در ناف یا جالبی همچون مغص معلوم کنند حامله در ده
 والا فلا محرب بقراط عورت را بفرمایند که روزی روزی دارد و قبل از افطار در آخر نهار چند دانه کشمش
 حمول بردارد و اگر بوی نوم مفهوم نماید حامله باشد والا فلا و گذار و زده دشته قبل از افطار در آخر نهار چیزی از
 افاده همچون عود و جز آن در ظرفی پر آتش گذارد و چیزی انوبه دارد در ظرف گدشته طوط دیگر در اندام
 در آرد اگر اثر بوی معلوم کند حامله باشد والا فلا اما شرط در تدبیر تجیز آنست که بوی او بیرون نرود و فصل
 در تدبیر حال جنین که ذکر است یا انات اگر رنگ چهره حوامل صاف و شفاف و قاروره نکلین و تلقا
 صد بانندی یمن به نسبت جانب بسیار باشد حامله از پس خواهد بود و گذار غلظت و بیاض شیر نریان در حال
 بر خاستن اعتدال در دست یمن دشمن نسبت با دوشین و همچنان وجود حرکت با کثرت در جانب یمن جنین
 نمودن و بزرگی و احمرار حلقه پستان یمن نسبت ایست نمودن هر همه علامات و امارات وجود پسری باشند
 و بالعکس او بر وجود دختر اطلاق می آرند و اکتفا گویند که جنین مذکر بی از سه ماه و مونت بعد چهار ماه تحرک
 باشد و بعضی بر آنند که رطوبت از پستان حوامل بر آید و در آب گذارند و اگر نشین گردد حامله از دختر باشد
 و بالعکس او از پس خبری بخشد و پستان قله گرفته در رطوبت مذکور گذارند اگر بمیرد دختر دانند و بالعکس
 او پس فرزند فامده هر چند که اطباء در کار حوامل باعتبار علامات و امارات دشته بر وجود مونت و مذکر
 خبری دهند مگر مقتضای آیه کریمه ان الله عنده علم الساعة وینزل الحیث یشاء فی الامام و اما
 تلک نفس ما ذاکک غدا و ما تلک نفس ای از مونت ان الله علیه خیر آنچه در جهات از ذکر و
 انات تمام یا ناقص با دیگر چهار چیز هر همه در خزانه مشیت آفریدگارست و کلیه اطلاع بدست هیچ آدمی ندارد
 جالبینوس فرماید که حوامل از استفراغ قصه قبل از سه ماه و بعد از بیست ماه نمی باید که قصه کنند و اگر
 بجای مهمل ملین خفیف و سبکی باشد و همچنان حوامل را احوال اطفال و خوردن نبضه و خفیف دیگر شی
 کرب و در بعضی من فرمایند و پستان از کثرت و مزاجت جامع با شاع کلی پروازند و گذار از نشیبه شما محرم
 و تند و تیز بر سر کنند و پستان از بوی لطیفی سر اج هم که غیر مزاج میباشد دور و نفور می نمایند از کثرت
 غم و دفعه و خوف و صیحه قویه و تند بین اندام مدام با خمار بنها بوده باشند و با مفرجات و مقویات همچون دوا
 المسک و متمر و دلیطوس و تر یا قات و قنار و میرات رنهار تناول باشند و از افندی طیفه و محرم خفیف همچون
 طیاریم و در آید و گوشت بز غله یکساله و مانند آن خورند و از فواکه سیب و آرد و نان و روغن و موز و
 نارنج خوردن دهند و زرباد و در و خ عرقی و گلشنه آفانی و مصلحه از بر دفع بیتانی خوراند و

در کور و رسوان تا آن زمان میباشد که جنین غذا از خون طمعی نمی کنند و الا نه بجز حصول وصول غذای طمعی تناول آشپز و بر طرف میباشد در اکثر فامده اگر در جالبی و غیر جالبی شکسته واقع شود باید که عمل صفت چهار متقال در آب سرد حل کرده هنگام منام بنوشانند و اگر بیش در ناف یا جالبی همچون مغص معلوم کنند حامله در ده والا فلا محرب بقراط عورت را بفرمایند که روزی روزی دارد و قبل از افطار در آخر نهار چند دانه کشمش حمول بردارد و اگر بوی نوم مفهوم نماید حامله باشد والا فلا و گذار و زده دشته قبل از افطار در آخر نهار چیزی از افاده همچون عود و جز آن در ظرفی پر آتش گذارد و چیزی انوبه دارد در ظرف گدشته طوط دیگر در اندام در آرد اگر اثر بوی معلوم کند حامله باشد والا فلا اما شرط در تدبیر تجیز آنست که بوی او بیرون نرود و فصل در تدبیر حال جنین که ذکر است یا انات اگر رنگ چهره حوامل صاف و شفاف و قاروره نکلین و تلقا صد بانندی یمن به نسبت جانب بسیار باشد حامله از پس خواهد بود و گذار غلظت و بیاض شیر نریان در حال بر خاستن اعتدال در دست یمن دشمن نسبت با دوشین و همچنان وجود حرکت با کثرت در جانب یمن جنین نمودن و بزرگی و احمرار حلقه پستان یمن نسبت ایست نمودن هر همه علامات و امارات وجود پسری باشند و بالعکس او بر وجود دختر اطلاق می آرند و اکتفا گویند که جنین مذکر بی از سه ماه و مونت بعد چهار ماه تحرک باشد و بعضی بر آنند که رطوبت از پستان حوامل بر آید و در آب گذارند و اگر نشین گردد حامله از دختر باشد و بالعکس او از پس خبری بخشد و پستان قله گرفته در رطوبت مذکور گذارند اگر بمیرد دختر دانند و بالعکس او پس فرزند فامده هر چند که اطباء در کار حوامل باعتبار علامات و امارات دشته بر وجود مونت و مذکر خبری دهند مگر مقتضای آیه کریمه ان الله عنده علم الساعة وینزل الحیث یشاء فی الامام و اما تلک نفس ما ذاکک غدا و ما تلک نفس ای از مونت ان الله علیه خیر آنچه در جهات از ذکر و انات تمام یا ناقص با دیگر چهار چیز هر همه در خزانه مشیت آفریدگارست و کلیه اطلاع بدست هیچ آدمی ندارد جالبینوس فرماید که حوامل از استفراغ قصه قبل از سه ماه و بعد از بیست ماه نمی باید که قصه کنند و اگر بجای مهمل ملین خفیف و سبکی باشد و همچنان حوامل را احوال اطفال و خوردن نبضه و خفیف دیگر شی کرب و در بعضی من فرمایند و پستان از کثرت و مزاجت جامع با شاع کلی پروازند و گذار از نشیبه شما محرم و تند و تیز بر سر کنند و پستان از بوی لطیفی سر اج هم که غیر مزاج میباشد دور و نفور می نمایند از کثرت غم و دفعه و خوف و صیحه قویه و تند بین اندام مدام با خمار بنها بوده باشند و با مفرجات و مقویات همچون دوا المسک و متمر و دلیطوس و تر یا قات و قنار و میرات رنهار تناول باشند و از افندی طیفه و محرم خفیف همچون طیاریم و در آید و گوشت بز غله یکساله و مانند آن خورند و از فواکه سیب و آرد و نان و روغن و موز و نارنج خوردن دهند و زرباد و در و خ عرقی و گلشنه آفانی و مصلحه از بر دفع بیتانی خوراند و

تخلیق که با در گلوئی و اهل بر حفظ حل خلیه سور مندی آید و جوارش مردارید در حفاظت و حرمت جنین از تمام
 دارد و صفت مردارید ناسفته عرق فر جا از هر یک یکدم زرباد و در و خ عرقی تخم که نشی طریح مندی قافله
 و کبار و جوز بویه کتبا سه قرفه از هر یک ده درم مصلحه رومی چهار درم دار چینی قلمی بخورم شکر سفید و بجز
 انداخته بجای گذار جوارش طیار کنند و در درم با شیر اختیار کنند و در حفظ جنین حلیل النفع است صفت
 زیره کرمانی زنجبیل از هر یک ده درم فلفل دار فلفل از هر یک بخورم الا چیده نه درم دار چینی قلمی ده درم
 سفید بکر طبل بدستور مشهور همچون کنند و بمقدار مناسب اختیار نمایند فصل در تدبیر ضروری بعد وضع حمل
 بعد وضع حمل لا بدی و ضروریست که مقویات و مفرجات بخورند و در اندامش حرارت غریزیه و تقویت
 اعضای اصلیه بتدبیر وافی توجه کافی نگارند و از خوف و فرغ در هر حال مصئون میدارند و همگی بخت و حکمت
 بهمت در اخراج و از علاج مشیمه و منع احتباس نفاس بر نگارند از برای آنکه بسیار جا دیده شده که از نارسایی
 قایله و بی احتیاطی لواحق و مراقی عورت و عدم احتما و غذا و ناسرا مبتلا بملاء مزمنه و مملکه گشته از جان گشته
 اند پس باید که بعد وضع حمل شور بانی آنچه بطور چند لوم ضرور میدهند و تحریر از شکر و آرد جوی که آرد است
 که در گرفتن سبوس او بسیار مبالغه نکرده باشد و بر و عن کا و طیار نموده اختیار کنند و آفاده و مقویه قله
 دهند و خرمای لذیذ و تازه در شیر سخته عمده تدبیرست چنانچه فضیلت خرمای در قصه حضرت مریم ام شریفه
 علیه السلام با بسط تمام مرقوم است فصل در علامت حیات و ممات جنین در ر خون خواه بر عاف خواه
 بهفت الدم خواه از رحم زن حامله بر آمدن گیرد و یاد در تا از روز چهارم لزوم پذیرد علامت جنین است
 باشد و بدینسان نقل و لپیگه معلوم و مفهوم نماید و یا نقل در انفل جایگاه شکم ظهور آید جنین زنده نباشد
 و گذار احوالی ناف عورت حامله سرد بگردارد و بر میگردد یا از اشیا یخرب بوی بد آید علامت جنین است
 و همچنان شریخ بارنج فاقه و محنت شاقه نیز ال کمال رسیده باشد و قبل از فرجه اندام در حال طلانه گردد و جمله اعضا
 او که گرعه باشد غذای جنین با خود می کشند و اخته انانید لا محاله جنین رنجور میگردد و یاد در شکم میرد و اگر حامله
 حمل حامله بسبی از اسباب با در اربول مبتلا میگردد و یا با در ر شیر از پستان در حال حمل یا بملای مغص و زنجیر مبتلا
 میگردد جنین رنجور میگردد و یاد در شکم میمیرد جالبینوس فرماید اگر حامله را تشنه بدو گرانی سر و ضربان
 قهر چشمها بدیدی گردد یا در راه شتم باشد در زده بزا بد جنین او مرده براهیده از شکم میمیرد و بر کز بقا
 نمی پذیرد و جنین میگوید هرگاه که ولید تولد می آید اگر ناف او منتفع نباشد و عطسه نیز نز و حرکت نمی کند
 اغلب که او هم زنده نمی ماند و نفس گوید زنی که لا غر اندام و بانگی و خشکی فرج تمام مدام میماند اگر حامله گردد
 تولد ولید بروی آسان نباشد و اغلب باشد که بی تولد ولید میمیرد و همچنان نفاس و مشیمه مملکه است
 جالبینوس گوید زنی که از سیزده ساله بر معمول حمل چیزی در رحم ندارد و وضع حمل بر و آسانی تمام
 میباشد با بیم باشد که در حاله طلق مثانه او نشق گردد و تمام عمر با سلس بول مبتلا میماند بقراط گوید عورت

در کور و رسوان تا آن زمان میباشد که جنین غذا از خون طمعی نمی کنند و الا نه بجز حصول وصول غذای طمعی تناول آشپز و بر طرف میباشد در اکثر فامده اگر در جالبی و غیر جالبی شکسته واقع شود باید که عمل صفت چهار متقال در آب سرد حل کرده هنگام منام بنوشانند و اگر بیش در ناف یا جالبی همچون مغص معلوم کنند حامله در ده والا فلا محرب بقراط عورت را بفرمایند که روزی روزی دارد و قبل از افطار در آخر نهار چند دانه کشمش حمول بردارد و اگر بوی نوم مفهوم نماید حامله باشد والا فلا و گذار و زده دشته قبل از افطار در آخر نهار چیزی از افاده همچون عود و جز آن در ظرفی پر آتش گذارد و چیزی انوبه دارد در ظرف گدشته طوط دیگر در اندام در آرد اگر اثر بوی معلوم کند حامله باشد والا فلا اما شرط در تدبیر تجیز آنست که بوی او بیرون نرود و فصل در تدبیر حال جنین که ذکر است یا انات اگر رنگ چهره حوامل صاف و شفاف و قاروره نکلین و تلقا صد بانندی یمن به نسبت جانب بسیار باشد حامله از پس خواهد بود و گذار غلظت و بیاض شیر نریان در حال بر خاستن اعتدال در دست یمن دشمن نسبت با دوشین و همچنان وجود حرکت با کثرت در جانب یمن جنین نمودن و بزرگی و احمرار حلقه پستان یمن نسبت ایست نمودن هر همه علامات و امارات وجود پسری باشند و بالعکس او بر وجود دختر اطلاق می آرند و اکتفا گویند که جنین مذکر بی از سه ماه و مونت بعد چهار ماه تحرک باشد و بعضی بر آنند که رطوبت از پستان حوامل بر آید و در آب گذارند و اگر نشین گردد حامله از دختر باشد و بالعکس او از پس خبری بخشد و پستان قله گرفته در رطوبت مذکور گذارند اگر بمیرد دختر دانند و بالعکس او پس فرزند فامده هر چند که اطباء در کار حوامل باعتبار علامات و امارات دشته بر وجود مونت و مذکر خبری دهند مگر مقتضای آیه کریمه ان الله عنده علم الساعة وینزل الحیث یشاء فی الامام و اما تلک نفس ما ذاکک غدا و ما تلک نفس ای از مونت ان الله علیه خیر آنچه در جهات از ذکر و انات تمام یا ناقص با دیگر چهار چیز هر همه در خزانه مشیت آفریدگارست و کلیه اطلاع بدست هیچ آدمی ندارد جالبینوس فرماید که حوامل از استفراغ قصه قبل از سه ماه و بعد از بیست ماه نمی باید که قصه کنند و اگر بجای مهمل ملین خفیف و سبکی باشد و همچنان حوامل را احوال اطفال و خوردن نبضه و خفیف دیگر شی کرب و در بعضی من فرمایند و پستان از کثرت و مزاجت جامع با شاع کلی پروازند و گذار از نشیبه شما محرم و تند و تیز بر سر کنند و پستان از بوی لطیفی سر اج هم که غیر مزاج میباشد دور و نفور می نمایند از کثرت غم و دفعه و خوف و صیحه قویه و تند بین اندام مدام با خمار بنها بوده باشند و با مفرجات و مقویات همچون دوا المسک و متمر و دلیطوس و تر یا قات و قنار و میرات رنهار تناول باشند و از افندی طیفه و محرم خفیف همچون طیاریم و در آید و گوشت بز غله یکساله و مانند آن خورند و از فواکه سیب و آرد و نان و روغن و موز و نارنج خوردن دهند و زرباد و در و خ عرقی و گلشنه آفانی و مصلحه از بر دفع بیتانی خوراند و

اورام رحم را بر طرف نماید فائده هرگاه در رحم منفجر گردد و در بیهوشی شود اندر منقبضت تصفیه و حقه باد و لطیفه
منفجر کننده گاهی بی رحم در بول و براز تیز نماید و در سختی مناسب باشد که گاهی بیست و گاهی بیست و
پروازند و از تصفیه و غیره دست بردار باشند فصل در نفخه الرحم سببش ضعف قوت رحم است و موجب
ضعف رحم سوء مزاج سرد غیر مطری یا دشواری زائیدن سبب یا سردی سردی که بسبب رحم رسد و دیگر قوت رحم
ضعف پذیرد و هر غذا نیکه باورسد بواسطه ضعف حرارت مستحیل بر می گردد و آن ریح گاهی در معده و
گاهی در زوایای و لیفهای رحم محتبس گردیده نفخه و تند آرد علائمش در شدید در خانه
و مثانه و اسفل بطن پدید می آید و گاهی تا کشان و فم معده و حجاب می رسد و باشد که در دستقل می گردد
قراقر و ضربان با وی یار می باشد علائمش ببلعاج استقا طبعی نماید و آرد و یکا سر ریاچ و سخن رحم همچون
جوارش گونی و ماء الاصول و نار الیه و در فودنه و سردی و تصفیه و ناخواه و راز یانه و تخم کرفس صباح
روح خوراند و بنوشانند فائده گاه باشد که این علت با مییم تدبیر زوال میگیرد و بیمار زار و زار گردیده
بیرد و خوردند اندر میناب فرایند ریحی که در زوایای رحم می باشد نسبت با نکه در معده باشد زبون تر باشد
فصل در رجا بافتح رحم مصلحتی است که زن بکزد از زن باردار می نماید و در دست مهور و هیچ نمی نماید
و فرق در بین علت و حمل صادق از سختی و زدن حمل و دیگر علامات می کنند و سبب ظهور در رحم صلبیت یا تولد
ریح غلیظ علامت اینست احتباس طمث و تغییر رنگ و سقوط شهوت طعام و انقباض رحم و نفرت از زنا
و زردگی و غرور و رستان است چنانچه گاهی حرکت و میلان رجا نبین و بسیار بکزد و در جنین کم صورت بندد
و گاهی با نار طلق در آمده رطوبت بسیار یا موی غلیظ سجای و لید از خداوند علت پدید می آید و گاهی قطع
سجی نماید و گاه باشد که از کثرت رطوبت و حرارت غریبه استعداد قبول نفس حیوانی می نماید و چیزی ناقص است
زنده بزااید چنانچه اندر میناب و لولایا ببال نقل نمایند حکایت زنی باردار فرزندی بر صورت مار که هرگز
دست و پا نداشت تولد نمود و بدینسان از زنی دیگر حکایت آرد که از زنی فرزندی بر صورت سگ متولد
گردیده بود که چنانچه ساعت زنده مانده خود بخود قابل فکاردید و همینان نقل آرد که از زنی فرزندی بر صورت
خرگ بوجود آمده بود که بعد دو چهار ساعت بفتا پیوست و آطه زوال این علت را بر محال میدانند و در آوازه
که درت العریل اینست زنده اندا فرق در حمل صادق و کاذب همان کنند که دست و پا خداوند علت رجا
سببست و متریل می مانند و حرکات و سکات که جنین از خود می باشد با خداوند جاد است حرکت داده بین
و بسیار بیند و از این اعتبار هرگاه که دست بر شکم عیال نهاده عناد می آرد انداز موهنی بر ضعیفی فی الحال انتقال
می نماید و آرد در حمل که اقل شش ماه و اکثر چهار سال است هم تجاوز نموده و هیچ نمی زاید و فرق در رجا و استقا طبعی
و با هر می باشد علائمش تنقبیه رحم فرایند و کاسه الریاح صلیح و روح با درات طمث بنوشانند و با رجا
و زیا قات خوراند و دوار الکرم با شتراب اصول بیو عن میاید و خیر دادن عمده تدبیر دانند و باقی تدبیر که در

تنبیه حاکم

فصل استقا طبعی گردیده شده و خنوده در عمل آرد فائده گاه باشد که خداوند علت با خنوده استقایی گردد
و از تدبیر استقا شفا می گیرند فصل در رتاق که بفتح رای جمله و سکون فوقانی علتی است بد که زنان با چیزی زاید از رحم
عصده یا عتار عتافی یا تخم زاید که می باید بردمانه فرج که در کار خروج طمث و ولوج ذکر هرچ و بدستولی اگر آید
یا با بین رحم و فرج و وینا بر علائمش بدون دستکاری دستکاری ۴۱ میاید تا برای دستکاری قابل کار
میاید و بدو میفرماید که آلتی محجوف و ملفوف باصوف طیار می نماید و بر و چیزی همچون مرهم که مانع انقباض می باشد
و در گردن رحم می گذارد تا جرحت مندل گردد و انقباض دمانه که سر سر هرچ و درج کار مردوزن از وی بر
رود فائده گاه باشد که زنان با نظریخی فرود نیاید که بر دو جانب حیال واقع باشد و بطولت و عظمت آرد
و صلابت در گیرند حتی که مانع سبب است می شود و بظرف فحش تناری بظرا گویند و حکایت نمایند که زن بظرا با
و دیگر نسا بر صورت مرد می باشد که با شترت می باشد و تدبیر این علت بدون انقطاع بظرفی باشد انتباه
ایا نیکه در شریعت خرا و دلت بضاد در باره تخن زان همچون خننه مردان آمده است اغلب است که در حق نسا
نظر که مرد او از عدم استقامت و تنگی و سخت بجز نیک ن دیگر نمی آرد و نظر که مانع امر و قیام و حصول لذت
کار جماع می تواند شد از روی اجماع حکم بر تخن او و ده باشد از برای آنکه صورت التذافر تام در فاعل و مفعول
بجز احتکاک مقام روحی نماید و مقتضای فعل الحکیمه که با خن و اعن الحکمه مردوزن با هم مردوزن محبت
یکدیگر نمی کشانند فصل در شقاق رحم و نشان این علت کثرت در و خاصه که زن با مرد جفت گیرد و در آن
ذکر خون آلوده است خاصه که در گردن رحم می باشد علائمش بر اینست که در شقاق مقعد گفته شد فراموش آرد و فراموش
با سلیقون با پیله بطور و روغن بنفشه نفع تمام دارد فائده گاه باشد که عند الولادت باز آید بکارت حجامیکه در میان
در و قبل واقع است بشکافند تدبیرش آنست که سنگی است باریک نموده و در فاده بد و ملوث فرموده بر بندند تا غنوه
منشق ملاصق گردد و از حرکات در کضات بریزد و اشی فارند و اگر فرس گردد تدبیر بر اینست فصل در حاکه
الرحم یعنی خاریدن رحم علاج تنقیه نمایند و برگ پودینه و پوست انار و عدس قشر باریک نموده و فیه بر و
آلوده بر معمول حمل بردارند یا بصوف و روغن گل و بنفشه فروخته بخودن و با لیدن در فرج حک را بر طرف
نماید فصل در بولواسیر رحم و دی همچون بولواسیر مقعد باشد علائمش همانست که در بولواسیر مقعد به تحریر آورده
فصل در زنتوا الرحم یعنی خروج رحم و این علت هم با انقلاب الرحم موسوم است و کور و ولوج می باشد تنگی
آنکه رحم بر همان صورت که هست فرو د آید و گردن رحم از فرج بیرون بر آید دیگر آنکه از اصل تنایا منقلب
گشته بر روز نماید چنانچه لقبه عنق رحم هم نماید سبب بسیار باشد یکی آنکه شیمیه یا جنین مرده بی ترتیب از ناقص
قابل کشیده گردد و دیگر بسبب طوبت مزلف یا بوقوع سقطه و ضربه رباطات رحم انقطاع گیرند و یا ستر خا
پذیرند علائمش تقدیم سبب بروی گواهی بخند و در فنه را چیزی نرم و ملائم در فرج معلوم و مفهومی می گردد
و در دشت دیدار محل رحم ناپیشت و در از تر محسوس می گردد و بیکدار دهنه و کز از حالتی بر و ظاهر و با هر شود و در

در رجا و در شقاق و در زنتوا الرحم و در بولواسیر رحم و در تنقبیه رحم و در عتار عتافی و در رتاق رحم و در استقا طبعی و در عتار عتافی و در رتاق رحم و در استقا طبعی

با ضماع ماده یعنی بلغم و غیره باریج یا از کثرت مجامعت یا قلیع کثیر یا ضعف کلیه یا احتباس خون حیض و نفاس
 میباشد علاج حسب سبب عوارض نماید از بر ماده تنقیه و در ساده یا تعدیل و تبدیل میگویند و در قسم بار
 با تخم ترب و شبت و عسل و شکر چند بار با ستغریغ فی مستغرق گردانند و با مسهلات قوی سه پر در آن در آن
 فلاسفه و فلاطی و تریاق اربعه و دیگر ایا رجات تدبیر کنند و اگر موجب درد حرارت و کثرت خون باشد
 از ظهور سرخی و بنور حرارت پس از محل با وقت پخته با عمل فصد و وضع حمام و تسبیح حلق نمایند و
 بر و غلظ و موم تدبیر فرمایند و در عن حنا به سوزند که دیگر از برای درد که از سبب برودت ظهور میزند
 تدبیرش با تنقیه نمایند و سپس از بر تبدیل و تعدیل و غیره و قریطه سندی و دیگر صنوبر و عمل آرند و دیگر غار لیمو
 راوند چینی و تخمیل تر بد سفید هر سه برابر یک نموده مقداره درم بر بهار خوراندند و دیگر در فلفل مقد
 کوفی با دیان رومی باریک نمایند و هموزن او شکر آمیخته خوراندند و دیگر از برای درد بار در روعن عقرو حنا
 روعن سیدانچر سداب بری خردل جو زبویه با دام هر سه گرم نموده دمام بر محل در دالانش فرمایند و کرب
 از برای درد که از گرمی روعن در صفت شربت بنفشه با عرق کشنیز در آن بنوشانند و اگر در جویاب کمال
 نمایند و وای از برای درد که با پوست گرده عارض گردد و صفت روعن با دام دمام در صبح و شام چند
 ایام متوالی بر حوالی کرده بمانند و همچون لبوب خوراندند و کرب و دیگر از برای درد که از سبب غلظ
 بطور پیوند و صفت فرعیون یک درم قرصانی قصب از زیره از هر یک ده درم موم سفید یکا و قیه در روعن
 کعبه بدستور طیار نموده صبح و رواح مالش فرمایند و با ستغریغ دوام مامور نمایند و دیگر عصاره برگ حنا و نیا
 سبز صابون بعد تنقیه ضا کنند و دیگر ترس از روج حلیه با قلی هر سه پخته کنند و نصف او حظل و روعن
 انجیر و بیشتر جزو کل ادویه تخم کرفس و زعفران همراه شد آمیخته ضا سازند و دیگر از برای حد بوسائر
 امراض عصبانی سفید صفت غار لیمو سفید تر بد ثقات سورجیان مصری از هر یک هفت جزو بلیله کالی
 استعاج فستق خوخان از هر یک پنج جزو بلیله آش و از چینی قسط از هر یک چهار جزو و صندل و مصطکی و
 عرق قرا حطیان حب انار قرقفل فلفل از هر یک سه جزو و سه چند شنبه همچون کنند و از کشکال تاد و ششال خورند
 دهند انتباه بر مخالف طرف جدید و وضع حمام نماید و در خاص بر کمالی الدوام بسته دارند و باقی تدبیر که در
 فصل و جمع مفصل تحریر کرده آنکه فصل در روج المفصل یعنی درد بندگاه و در اصطلاح اطباء چنان است
 که بر در یک در دست و با عارض شود از روج مفصل نام کنند و آنچه در فصل و یک بینی سرن باشد و غیر
 الودک نامند و آنچه از مفصل و یک شروع گردد و در جانب پای نزول نماید از عرق النساء نام کنند و آنچه از
 مفصل شتالنگ یا در انگشتان دست و پا خصوص از انگشت عارض شود و یکسره نون فقرس نام دارند و سبب
 فاعلی در دند نامی که در سوراخ سافج وادی میباشد علامت سافج ثقل و درم پیچ نباشد و سبب
 او گرم باشد و خواص سرد بود و بالتدريج حادث می گردد و سوراخ سافج وادی را ماده برودت و سرد بود و کانی و نفاس

دیگر غیر ذوالقوام میباشد ذوالقوام از اخلاط بود و غیر ذوالقوام ماده ریخی را نام کنند و وی از نوع نان
 سرد می بود و روج مفصل اکثر از بلغم و خون حاصل میگردد و از ماده ریخی و صفراوی کمتر ظهور میزند و از
 سودا نادر صورت بندگی و خلط اکثر اوقات بشاید در آید چنانچه بیشتر از صفرا و بلغم ایمنی و دست در
 و اطباء ترکیب این علت از بلغم و سودا و قلیت تمام ارقام مینمایند و پس پس علامات و امارات هر واحد
 جگفته رود چنانچه از بلغم و خون تورم بندگاه میباشد از کثرت ورم و پس گرم توان پنداشت و از سودا
 درد کمتر و در شتی و صلابت ورم بیشتر بود و در صفراوی نسبت به بلغم درد و سوزش شدید پدید میآید و محل درد
 رنگ مینماید و در دیگر اقسام مقام درد بر غلبه هر خلط گواهی میبخشد و کرب درد موی و بلغمی تنقیه یا
 فصد و اسهال مناسب حال دیده و نهید نمایند و گاه بگیا بقی مامور میفرمایند و سورجیان مصری در خوردن
 و ضا کردن در سقیصال نهال انبساط عیدل و بی بدیل دانند و دیگر ساسکی همراه عمل مصف فاده مندانند
 قدر که مناسب دانند خوراندند همچون سنجی این خالند در تمام اقسام ادرام مفصل و مفید در دشت بیت
 صفت سورجیان مصری ساسکی از هر یک یک پیچ درم زیره کرانی و تخمیل و در فلفل اسارون از هر یک دو درم یک
 کنند و با شند منزع الرعنه یا سیرند و در غده و اصال مقدار دو مثقال با آب فانی خوردن دهند و دیگر
 از رانی در بر سنج اندازن فلفل علی السویه باریک نموده مقدار دانه جوار حبسند و یکد و حنطه راندند و دیگر
 ساسکی نیدرم با دیان رومی با دیان طینی از هر یک هفت درم درد و از زده درم روعن گاو و یک نیم رطل
 عمل مصف با شکر سفید مقوم آمیزند و مقدار سه چهار درم خوردن دهند و دیگر با دام مقشرت کالی خردل
 از هر یک جزوی سورجیان نصف جزو و سه سفید شیطرج سندی عود عرق حنا از هر یک ربع جزو و سه
 مصطکی رومی شش جزو و سه باریک کنند و سه چند عمل یا مینند و سه درم خوراندند و دیگر سورجیان هفت
 درم زیره کرانی بریان کرده خورند از هر یک دو درم فلفل یک درم شکر تازه یک درم بر طریق متفاد و غیره
 دیگر صبر در و بلیله زرد سورجیان مصری از هر یک یک درم حلیه شربت است و دیگر با دیان بریان کنند و شکر
 نموده اند و عروق زرد سحوق و نمک پاشیده اگر گرم محل درد بر بمانند در تسکین نماید و دیگر سیر در و
 بریان کنند و خوردن دهند و کذا قدر می همچون بر الساعه که به بر شش مومست خوراندنی الفور در
 تسکین گیرد و دیگر استخوان سوخته در گلاب حل نمایند و همچنان نفوس پوست خشکاش بطریق شربت نوشانند
 و همچنان کشنه خشک باریک نموده بر طریق سفوف متفاد کنند در تسکین گیرد و دیگر حلیه در سکه جوش
 داده و با قلیله عمل آمیخته میگرد ضا کنند و دیگر سبغول خشکاش در آب گلاب پخته اقبیله روعن غلظ طلا
 نمایند فاده قضیداد و بیه را دعه قبل از تنقیه استند المنوع است از بر آنکه ماده موزی از طرف خیس بجای اعضا
 رئیس نقل نموده کار بسیار بر عنت تمام با خجام میسازد انتباه نوعی است از درد ریخی که از شدت و حدت
 ماده استخوان شکسته نماید و سستی بر سنج الشو که علاج او اخراج خون و تنقیه ماده صفراوی نمایند فاده

از رانی در بر سنج اندازن فلفل علی السویه باریک نموده مقدار دانه جوار حبسند و یکد و حنطه راندند و دیگر ساسکی نیدرم با دیان رومی با دیان طینی از هر یک هفت درم درد و از زده درم روعن گاو و یک نیم رطل عمل مصف با شکر سفید مقوم آمیزند و مقدار سه چهار درم خوردن دهند و دیگر با دام مقشرت کالی خردل از هر یک جزوی سورجیان نصف جزو و سه سفید شیطرج سندی عود عرق حنا از هر یک ربع جزو و سه مصطکی رومی شش جزو و سه باریک کنند و سه چند عمل یا مینند و سه درم خوراندند و دیگر سورجیان هفت درم زیره کرانی بریان کرده خورند از هر یک دو درم فلفل یک درم شکر تازه یک درم بر طریق متفاد و غیره دیگر صبر در و بلیله زرد سورجیان مصری از هر یک یک درم حلیه شربت است و دیگر با دیان بریان کنند و شکر نموده اند و عروق زرد سحوق و نمک پاشیده اگر گرم محل درد بر بمانند در تسکین نماید و دیگر سیر در و بریان کنند و خوردن دهند و کذا قدر می همچون بر الساعه که به بر شش مومست خوراندنی الفور در تسکین گیرد و دیگر استخوان سوخته در گلاب حل نمایند و همچنان نفوس پوست خشکاش بطریق شربت نوشانند و همچنان کشنه خشک باریک نموده بر طریق سفوف متفاد کنند در تسکین گیرد و دیگر حلیه در سکه جوش داده و با قلیله عمل آمیخته میگرد ضا کنند و دیگر سبغول خشکاش در آب گلاب پخته اقبیله روعن غلظ طلا نمایند فاده قضیداد و بیه را دعه قبل از تنقیه استند المنوع است از بر آنکه ماده موزی از طرف خیس بجای اعضا رئیس نقل نموده کار بسیار بر عنت تمام با خجام میسازد انتباه نوعی است از درد ریخی که از شدت و حدت ماده استخوان شکسته نماید و سستی بر سنج الشو که علاج او اخراج خون و تنقیه ماده صفراوی نمایند فاده

علاجش در فرایند و در شکل با خدش تنور و سفیده تخم مرغ ضا د نمایند و کذا بخیل تصفیه عده تدبیرت فایده
گاه باشد که از هیچ تدبیر کاری نیراید آن در صورت باید که اجسامت ساق پائیند و هواکی پاشنه در جایگاه نرم
چسبند و باداغ عمیق دیند فصل در وجع کف الرجل و این علت چنان باشد که انسان از نهادن پا
بر زمین متعذر و متعسر میباشد علاجش عدس و سرکه بخته بمل تصفیه سفید و در شدید و اندک اگر خون غلب
داند فصد کنند و کبیر در دندید را هم اکثر وقت سفیدی آید باب بست و یخچ در حیات و یخچ
بدانکه حی بضم حاء جمله و نشدیدیم مقتوح حرارتی غریبه باشد که مضر افعال طبعی مانع حصول اشکال و میگردد
دوی اولاد و قلب یا غیر او تعلق پذیرفته با توسط خون و روح از راه شراین در تمام اندام متثبت و متشب
میشود و چنانچه از وقوع فی الحال در افعال طبعی نفسانی همچون ادراک لذت از طعام و جماع و نشستن و
و گفتن و شستن و غیره از اقلال ناقص و کامل و میناید و اطباء از اعتبار قوام ترکیب اندام که برار و اح و اخلاط
و اعضا اطلاق می آرند اجناس حی که عالی میباشند بر سه قسم تقسیم میگردد و گویند که اگر اولاد تعلق حرارت
نکور یعنی بار و اح که او هم با هم نامی سه قسم موسوم اند همچون حیوانی و طبعی و نفسانی می پذیرد و حی یوم و دیگر
و حی یوم باعتبار تثبیت و تعلق مضاف نمایند چنانچه با حی یوم حیوانی و طبعی و نفسانی و این شب در اکثر
حال در شمار روز و ال می پذیرد و از دیگر علامات و امارات اقسام دیگر تنها که نام او در محل خود درک
معروضه باشد و اگر حرارت مذکور تثبیت اخلاط میشود حی عصبیه گویند و اگر با عضاد در او برز و حی و قیقه
انتباه اطباء روشن است حرارت هم بر سه قسم با هم حرارت غریزیه و غریبه و اسطقیه منقسم کرده اند و گفته اند
که حرارت غریزیه حرارتی است که از اجزای لذیذ و غریبه حاصل آید و این حرارت تا فیضان نفس ناطقه در
ایده ان حیوان بقایم نماید و بجز و مفارقت نفس مذکوره از اندام او هم تمام جدا گیرد و بعضی بر آنند که حرارت
مذکور یعنی غریزیه جزوی است از اجزای سادیه که در هنگام فیضان نفس ناطقه در اندام در آید و در حالت
مفارقت از راه مفارقت می پیاید و برست حیات و ممات کیفیت و کمیت حال و قدرت در کار و بار
حسن و جمال وابسته ذات حرارت غریزیه و رطوبت اصلیه انسان و حیوان حق جل و علا داشته است چنانچه
رطوبت را بمنزله باغ و حرارت را مثال شعله چراغ میدانند پس هرگاه ازین هر دو تغییر یا تحریف در دست گیرند
تخیر انسان ناتوان میگردد و در حالت نقصان و بطلان او بهلاکت میرسد و حرارت غریبه آنست که از
از اغذای او و به و اغذیه گرم خاصه بالنگار یا با کثرت اتفاق می افتد و از حرارتی پیدا میشود که در
یا از نشستن جایگاه گرم یا در تاب آفتاب یا در دو و و قریب آتش و جز آن قرار گرفتن یعنی سردی
و از نشان این حرارت کم وجود ضرر در وجود عدم اشکال افعال باشد و این حرارت را بعضی با هم حرارت
عارضی هم موسوم نمایند و اطباء این قسم حرارت را برعکس یعنی ضد حرارت غریزیه مفهوم و معلوم کرده اند
پس در حرارت اسطقیه جزو است از اجزای حرارت غریزیه که علم آخیر پیدا کرده است و این حرارت اسطقیه

تا بقای شخص و شخص یعنی کالبد باقی میماند چه در حال حیات و چه در حال ممات پس از نشان این حرارت است که مرد
را سیاه و گنده و تباه باشد خود مینماید و این معنی جزوی است از تاثیر که اشیر که در حرارت اسطقیه است که مذکور
دست دید اگر چه در در آب اندازند و در برت گذارند و آنجا هم بتأثیر حرارت مذکور تغییر پذیرد و دو با
نقصی در آید فایده اطباء روشن رای از اعتبار تثبیت و قرار حرارت غریبه در اول و اح و اخلاط و اعضا
بنابر فایده تبیین و تفهیم طبایر اساس و قوام حمام تمثیلی میدهند چنانچه از قوام و درستی اندام اعضای اصلیه
بر عمارت حمام و لیک آرد و اخلاط و رطوبات و مغز استخوان و تنی و تنی را بر آبیکه در اندام حمام تثبیت
و شست و شستن که اهل حمام مدام حیاء و موجود میدارند نظیری دهند که اول و اح را با آب گرم که در جمله افضیه
از برای ارتیاح بر سطح تفاوت اکثرا منتشر و پراکنده میباشد مثالی آرند و از اعتبار سفتی حرارت در شفق
و جدران بنیان حمام حی و قیقه تصور کنند و از تعلق و تثبیت حرارت در افضیه ایویه حمام حی نام کنند انتباه
اطباء تخصیص تنها و اقسام او را هم واسطه احوال یعنی رشوار تر میدارند که در هر حال خیال اندر این امر
بر اعراض داشته تدبیری میفرمایند فصل در حی یوم دوی چون در اکثر و شب و روزی فائز گردان
اعتبار حی یوم قرار داده اند و گاهی این شب سه یوم درازی میکنند و از این خیال بجز انتقال چنانچه
از اجناس دیگر تمیاس نکرده اند و حی مذکور یعنی حی یوم از اعتبار تعلق بار و حی از راه که سه هستند
باینکه لاق و ملاصق شود با همی ارواح مضاف نمایند چنانچه حی یوم حیوانی و حی یوم نفسانی و حی یوم
طبعی اطلاق می آرند و آسمان حی یوم چنین گفته اند یعنی و قریبی و غرضی و تسهیری و استغراقی و دیگر
و در می و حی و حی و عطشی و سدی و غیره از هر جهت و سبب که لاق کرد و بان اسم موسوم کرده اند
علاجش بمقابل سباب موجب تدبیر نمایند چنانچه و غرضی بفرحات و در سدی بفرحات بر داند و باقی اجزا
را برین قیاس تدبیر نموده باشند و گاه باشد که ضرورت فصد یا اسهال لاق حال یا میگرد و بناچار فصد
اسهال دست کوه نفرمایند بقراط فرماید که خداوند حی یوم را بجلوس از باب محبت و احسان بانوس نامیده
باستماع لغات و کلمات مضحکات شب و روز مصرف دارند و مجرب از برای حی یوم تخم نمک و کنجش با آب
گرم آسخته بنوشانند و فی کثرت و بالتشرب شراب فواکه و ماء الشعیر تدبیر نمایند و آب نازین تنها گلاب یا
سرد تخم کیدن تنها فایده بخشد و دیگر گفتند سنی و درم عناب تثبیت دانه بنفشه منعمند سیستان و
نوشانند و بنوشانند و اگر قبض باشد تساهلی اضافه گردانند فصل در حی خلطیه و چنان باشد که اولاد
مذکوره لاق و ملاصق اخلاط می گردد و آنرا گرم و گنده و اثر گرمی و عفت و اول و روح حیوانی
شود و سپس حرارت از راه شراین تمام اندام منتشر و پراکنده گردد و در آنجا که اخلاط چهارم در بدن
دیگری بر تبه ر فضیلت دارند چنانچه افضله بن اخلاط خون است از آن جهت بر تبه افضلیت و اولویت
با اشکال حسن و جمال انسان بکمال ایزد سبحان بر ذات او مقرر و مقرر گردیده و با طبیعت هم محو

بست
قاعه

از دیگر اخلاط که در اندام سبب طبیعت تا بقدر خود در خون را در هیچ حال نمیکند و چنانچه این معنی در عالم
 اسپهال سهل اختیاری و بعضی اضطراری در اکثر مشاهده در آید که عند الاسهال دیگر اخلاط میرونند و بعد
 از خون فضیلت بر بلغم بیشترند و بعد از بلغم رتبه صفرا و بعد از صفرا رتبه سودا میدانند و پس باعتبار فضیلت
 و اولویت و قلت کثرت مقدار اخلاط او را در نوبتها در مجموع مفهوم می کنند چنان باشد که محقق باعتبار مقدار
 اخلاط گفته است تحریر میاید نظم سیم اخلاط بدن فرضا بدانی نسبت او چار مد نصف کل خون باشد و بلغم
 سیوم از کل شمار مد ربع خون صفر او سودا شش از بلغم است مد یک و نیم و تاشوی و انار و طبیعت و رگها
 و اولوالالبصار باعتبار دستوار خذ و فتورتها و کوتاهی و درازی نوبتها با هم مطبقة و مواظبة و غلبه خاص و زین
 و غیره اطلاق می آرند و متصدق او برین وجه می آرند که حی مطبقة از اعتبار کثرت مقدار خون در روز و شب
 که کتاب از نصف چهار تا نصف چهار دیگر میدارد و درین مدت می میگردد و باز نوبت می آرد و حی مواظبة درین
 و شب باعتبار قلت مقدار بلغم از خون و دو چهار ساعت فتوری پذیرد و باز در گیرد و بدینسان غلبه خاص یک مد
 ترک داده باز نوبت می آرد و حی ربع از اعتبار کثرت مقدار از صفرا یک مد و نوبت می آرد و دو و دو یوم میگیرد
 هرگاه که ترکیب آنها از دو خط یا زیاده باشد از آنرا که نامند و پس و باید دانست که عفونت اخلاط از انواع
 میباشد چنانچه داخل رگها و خارج رگها اما آنچه ماده او داخل رگها صغیر و کبار اندام میباشد از وی تنها
 لازمه ظهور میگیرد از این قسمتها در روز و شب کمتر فتور پذیرند و نسبت آن باشد که از کثرت مباحث و
 کثافت جرم عروق از مداخلت و مداخلت طبیعت که بضمیم اول و فتح را که میله کوشیدن میخورد و از تمام اندام
 بیرون آید از آن سبب در هیچ حال زوال نمیکرد و طبیعت از تکرار دفعه او عجز و ضعف می پذیرد و از عفونت
 ماده خارج رگها تنها با دو در نمودار میشوند و خارج رگها را مقام همچون معده و دماغ و تاسار لقا و کمر
 و حتی اقلش و فضای سینه و جز آن نام کنند با بجمه سبب و از تها ذوی او در چنین میباشد که ماده غلبه
 عقلیه در مکانی جمع نمی باشد بلکه در جا اندک اندک بر سبیل ترشح میگردد و بکثرت حرارت که تراکم گرفته
 باشد بر خاطر بعضی دل غلوی آرد و در حال اشتعال حرارت غریبه از دل متوسط شتر این در تمام اندام پراکنده
 و متشتت گردیده ظهور می نماید و طبیعت که در بدن انسان از در سبجان مقرر و مفوض گردانیده است با از آن
 حاکمها دایم متوجه صلاحیت گردیده است و در مداخلت ماده هر مرض می آرد و حرارت غریزی حامی و ممدکار
 طبیعت گردیده ماده فاسد که کاسد متاع صحت میباشد بعمل تحیل و تقیل آنرا بیرون میگرداند پس هر قدر کار
 عمل در اخیه طبیعت ماده عقلیه مذکور و فعل و انفعال او کم و سبک در همان قدر فتور در اندام نوبت چهار در تمام
 مجموع مفهوم میگردد و پس پس هرگاه که باز ماده مذکور یعنی ماده عفونت در عضو مزبور جمع می آید طبیعت
 بدستور باز مجدداً او را میگرداند و از عمل تحیل و تقیل خود که بواسطه فعل و انفعال در آن بطوری آید آن قدر
 فتور و رتبه را بیناید و تمام اندام که از تمام اندام ماده فاسد عقلیه بعل حرارت غریزه و قوت طبیعت دل میبرد

نوبتها پس از تکریر که بفتح تا بار بار گردانید است و بار بار باز آمدن معنی دارد و بخوبی که تحریر پیوسته جدای نمی
 و این عفونت گاهی در تمام اندام بود و گاهی در عضو و دیده و پس و عفونت عبارت است از فساد و
 در جسم رطوبت افتد و آنرا از استعداد خصوصیت بیرون بیناید اما از نوعیت خود که بیرون نبراید همان اسم
 خویش که پیش از عفونت باشد بعد و وقوع تعفن هم بهمان اسم می نامند و این عفونت را چند اسباب باشد
 چنانچه اغذیه ردی الجوی که میاید و مستعد بر عفونت باشد بالکثرت خوردن کبر و از خیار یا کشمش و غیر
 شیر نمایند که بواسطه کثرت رطوبت با سبب تمام در اندام قبول عفونت بیناید و با سبب و تده و سده میگردد
 و این سده مانع تنفس و ترویج تنفس که در اکثر میباشد از وی عفونت هم رو بیناید فاسده اگر کسی گوشت قبول
 عفونت در رطوبت می باید صفرا و سودا که هر دو خشک اند و جراح اعضا میشوند و آبش نشست که از بر قبول عفونت
 رطوبت بالفعل بکار می آید اگر چه این هر دو بالقوه خشک اند بکبر و در برگ مورد و کل کلاب جز آن که آنهم
 خشک بالقوه میباشد اگر آن را هم نوبت و زیر بالا بر نهند با رطوبت بالفعل سیاه و تها متعفن میشوند
 صفرا و سودا نیز برین قاعده قبول عفونت بینایند و متصدق صادق اینجمله تعریف خلط که جسم رطوبت
 آمده است در خیال می آرند و از آنجا که اخلاط یعنی رطوبت اولیه منقسم بر چهار قسم است یعنی خون و کرم و
 صفرا و سودا این فصل هم به چهار اقسام منقسم می گردد قسم اول در پتهای و مویه و ویرانهای
 یکی آنکه از رسیدن قدری سخونت یعنی حرارت خون به عفونت گرم گردد و در و جوش خورد و از آن حرارت
 در دل میرسد و از وی تمام اندام با تا مجموع گرم مفهوم میشود و از اسونا حش گویند و رویه قرار میگیرد
 علاتش تنگی نفس و غلیان خون و در جگر و دل و سینه حرارت پیدا و میاید و چنان نماید که حرارت
 از حی یوم زیاده تر و از حرارت حی مطبقة کمتر است آنرا از آنجا که بخوره و نفس شش و گنجینه سینه جمع میشود
 بالضرورت تنگی نفس بکبر و از خداوند ضیق النفس پیدا و میاید و گاهی علیل این علت هم در خلق
 و لوزتین آسان با در احساس نماید علاجتش فصد کنند و میرات بنوشانند و بر سینه و جگر صندل و کافور
 کلاب یا آب کاسنی حل کرده طلا نمایند و شراب بنفشه و عناب و آب نارین بنوشانند و بجهت اغذا
 کشکاب و آسفناخ و بنوماش و سبب و سببین بزوری بار در عنایت دهند و طبع بغلوس خیار بنوشند و آب
 کاسنی در روغن با قیام فرو و از آن حی و مویه مطبقة و این تب با قلق و کرب با عوارض دیگر از سوناخ
 قوی تر و زیاده تر میباشد و بول غلیظ و سخت رنگین و بوی ناخوش از اندام بعد تمام بشام می در آید و گاهی
 بلرزه در آید و گاهی قشعریه ظهور نماید و ماده مطبقة اندر رگها عفونت گیرد و از آنجمله کلسار و لوز
 تب باعتبار مقدار عفونت و قلت کثرت است علحده نامی دارد و چنانچه یکی مکرر آید دوم متناقصه سیم و
 اما در مکرر آید تحیل و تقیل ماده از عفونت کمتر باشد و این قسم اکثر حال با مخرقه و سرسام و عذر و عصب
 انتقال میگردد و بعضی مرموم با متفاح شکم و اسهال انتقال بینایند و بعضی خداوند این قسم مطبقة بطور متور

سبز و سیاه رنگ را عالم بقایا باشد و از اجابت اسهال در هیچ حال خفته و راحت نیامد و درین قسم بحال باقی
 روزه واقع میشود و تقاضای آن باشد که در ابتدا شدت و جدت در گیر دمار و زبردت سبب تحلیل و تفکیک
 ماده عصبیه سهولت می پذیرد و واقعه در جلد آن و نیز زمان بسبب دوی ایجاد مواد و تحلیل و تفکیک برابر
 با یکدیگر حال یکسان میماند و این قسم زیاده و جسم کسی که همواره با تفرغ معاد میباشند و سپس ترک نشاید
 عارض میگردد و درین قسم مطبوعه در هر حال صحت و سهولت اعراض متوسط الحال از قسم مترانده و تقاضا
 میباشد علما جمل قصد با سلیق یا تحمل نمایند و مبررات بنوشانند و در حالت قبض شکم نفوق از سبکی و
 و کل گازبان و پر سب و شان و جناب و زرشک مجموع بقدر مناسب شرب آب خیسانند و بنوشانند
 و بعد اجابت اسهال آب کشنی و کاسنی و تخم خیارین شیر کشیده و با نبات شیرین گردانیده عسل است
 رغبت کنند قسم دوم در حقی بلغمیه این تب بلغم نیم بدستور مذکور که در فصل تبها مفصل گفته شد
 پذیرد و مجموع را در گیر و اگر ماده عصبیه خارج رگها باشد از وی تب دانه منولد گردد و اگر داخل رگها
 شود تب زمره گردد و پس تب لازمه لثقه بفتح لام و کسر تا نشانه وقاف و دانه را نایب قرار میدهند
 و مواظب خوانند تا بحد علامت تب لثقه قشریه اندام مدام میباشد و این تب با حقیق مشابهت تام میرسد
 و بیچگاه در شام و بگاه نمی گسارد و فرق از دق و لثقه از آن کرده اند که مدقوق با تهج رو چشم می باشد
 و خداوند لثقه با تهج یا می باشد دوم مدقوق بعد تناول طعام بحار است اندام می پیوندد و خداوند لثقه
 را هیچگونه حدت و شدت بعد از غذا صورت نمی بندد و کذا بر لیت طبیعت و امتلا بنض و اتم قائم
 باشد و بر مدقوق عکس اینحال گواهی بخشد علما ج بعد انضاج بلغم با خراج منوجه باشد چنانچه اکثر حال
 خیال قی و اسهال داشته ماده مذکور بدستور مسلمات مستقر می کنند و از تفریق و ادرار را با تکرار هم چنانچه
 غفلت و سهولت را راه نداده باشند و بدین ابدان مناسب لازم و الزم می شناسند و عند الحوج رجوع
 بغذا بر سبیل تفکیک واجب دانند و بیمار را با ذلک و ریاضت معتدله مامور نمایند اگر ضرورت قصد دهند
 رعایت قوت بیمار معیدارند و شرب اصول و زبردت و سبب تحلیل و تفکیک با گلکند خوراند و شراب دینا را
 نه بار بنوشانند از برای آنکه از جهت تقویت جگر و دفع ماده بلغمیه از اعماق بدن خیسای سودمند می افتد
 فائده ماده بلغم را باعتبار تغییر با قسم و اتم علحه موسوم کنند چنانچه بلغم طلو و بلغم مالح یعنی شور و جامض
 عفن یعنی زحمت و مسخ یعنی لثه و زجاجی و پس پس در هر قسم که عفونت راه گیرد و بناچار تب در گیرد
 و تبها نیک از وی جو در سبب موسوم کنند و بعضی قسم هم نام نمی دارند پس اگر ماده بلغم شور باشد و در
 عروق نواحی دل و معده از سخت عفونت گیرد و مسی است بحرقة بلغمی و حرارت بحرقة بلغمی بحار است بحرقة
 نمیرسد علامت آن باشد که ابتدا بقشریه در گیرد و زبردت پذیرد و از ماده بلغم طلو و کمتر می رسد
 و نوعی بقشریه و ناقص نمیرسد و از بلغم زجاجی از زه شدید پیدا بود و از بلغم جامض هم بردند و یک باشد

علما ج تادیت یک هفته یکبار سبب عسل یا با اصل که در دوز فاخته باشند و سبب جزئی نرسند و شکا به خود
 آب بجهت غذا تجویز فرمایند و گاه گاه قی سبب عسل و آب گرم کنند و عقاب او گلکند با سبب و آن بجهت
 خوراند و کذا بود و در تب و مصطکه غائیدن و آب او فرو بردن لازم شناسند و اگر مناسب دانند در شرب
 دوا تر بخوراند و صباح گلکند عسل داده سبب عسل بنوشانند و اگر خلطت و بد لوی بول باشد صدیم
 مجوز است اما اسکا که ضعف و مانع یا بیمار باشد سبب عسل از هر یک ربع جزو همراه شکر سفوف ساخته و تقاضا
 صفت دوا می ترید و بد سفید یک جزو و زنجبیل مصطکه از هر یک ربع جزو همراه شکر سفوف ساخته و تقاضا
 نمایند و دیگر غار یقون سفید بوشین بزرگ را نیده با هم چند شمشیر و غار یقون سفید ترید و مقل از رقی سبب عسل از هر یک
 و قرص گل سفید میدهند دیگر ایا ربع فیه یک جزو غار یقون سفید ترید و مقل از رقی سبب عسل از هر یک
 نصف جزو و زبردت از رقی تلح سندی آمیون بیکه زرد از هر یک ربع جزو بار یک نموده با یک فص حبشه
 و خوراند و دیگر شرب اصول تنها کافی دانند فائده در تبهای بلغمیه کثرت فساد معده بطور می پیوندد
 و باید که از لثقه و سهولت بکار نبردند و نوعی است از حقی بلغمیه که درون مجوم سرد و بیرون گرم میباشد
 و این تب مسمی است بحقی الفیالوس و نوعیت از آن که درون گرم و بیرون سرد میباشد این تب مسمی است
 بحقی لیفوریا و نوعی است از حقی بلغمیه در حرارت و برودت در ظاهر و باطن یکسان باشد و نوعی
 از حقی بلغمیه که برودت در باطن بیمار ندارد و در ظاهر نیز آن را تب ظاهر نباشد و زهره باد و از بحار است
 بر بیمار ظاهر و باطن باشد این تب دو قسم تب اسم ندارند و نوعی است از تب که در روز آید و شب فرو می آید
 تب مسمی است و نوعیت بر چند بیماری که هنگام شام شروع نماید و بجز طلوع را نماند و مسمی است لثقه
 و نوعی است از تب بلغمیه غشیه موسوم است ماده او در اکثر بلغم مایه باشد علما ج هر سه تطهیر و اخراج
 و از عاج ماده است فائده گاه باشد که از کثرت ادرار ماده رفیق مستغرق شود و غلیظ باقی ماند و کثرت
 که بعد از نضج و تطهیر ماده بتفرغ می بردارند و پس ادرار را کافر نمایند قسم سیوم در حقی صفراوی
 عصبیه علامات و امارات تبهای صفراوی بکثرت تشنگی و قلت گرسنگی و یخجانی و قشیا و در دوسه و شش
 درشتی زبان و دمان میباشد اگر ماده صفرا در رگها عفونت پذیرد از وی تبهای لازمه در گیرند چنانچه
 فتور پذیرند و باز در گیرند و اگر صفرا در خارج عروق نقص گیرد از وی تبهای دانه ظهور گیرند و این تب
 از سبب کثرت سخت ماده صفرا در رگها عفونت راه آر دمس باشد لثقه زمره و اگر ماده مذکور سبب
 مزبور در عروق حوالی جگر و معده و دل عفونت گیرد و مسمی باشد بحرقة و فرق در غلبه زمره و بحرقة بان کنند که
 در غلبه زمره افتد که حرارت در بحرقة ظهور آید بطور نیاید چنانچه اگر دست بر اندام مجوم گذارند حرقت
 سوزش مفهوم نمایند و حرارت و لذع و عطش و یخجانی و اخلاط عقل و لا جوانی و ضیق النفس و
 در بحرقة پیدا می شود و در غلبه زمره عارض شدید پیدا می آید و این تب جوانان هم خطرناک

از هر یک بفت درم آفتیون ولایتی عقی از اسی خباب لایقی تخم کرفس ریشة خطی شامه تخم کاسنی سنج که
 گل بنفشه گل گلاب از هر یک چهار درم هر سه ضیائیه بجز اول آرند و آب شکر طبرزد بقوام آورده صبح و شام
 بنوشانند و بعد ظهور نفخ بسفوف مخرج سودا و آب الجبن که از شیر شتر باضافه آفتیون طیار نموده باشند اختیار
 کنند و بیکر غاریقون سفید لاجورد مغسول و زوارید محلول از هر یک یک درم هر سه ضم کنند و خوردن آنها روز
 نوبت تپهای سودا و کالیدن طحال در زوال تپ اثر عظیم و منفعت جسم می بخشد و کذا وضع محتاج ملاط
 بر نفس طحال هر حال نفخ بلغم می بخشد مجرب ابل تجربه بر نگارند که از تپیل لباس عافیت تپ مذکور در گذشت
 و بیکر شش گرگ خشک نموده مقدار یک انگ بر چهار خوراند تپ ربع بر طرف میگرد و دیگر بسفوف فستق
 همراه زسیب دانه بر آورده و شکر یا کرده بر چهار خوردن دهند و بر موافقت گردانند فائده تپ ربع
 کثیر الوقوع است به نسبت دیگر اقسام که نام او در چیز اقام آورده شود چنانچه خمس و سدس و تسبیح و
 ثمن و تسبیح و عشر هر چه سودا را اول خوانند و گفته اند که باعتبار قلت و کثرت مقدار ماده عفنیه انفعالی
 می دهد و این همه را ماده سودا ویر باشد خواه از عفونت سودا و طبیعی بود و خواه از سودا و غیر طبیعی افتد و
 خلطی که میوز یعنی لطیف او و به تحلیل و تقیل می رسد سودا و غیر طبیعی میگرد پس هر قسم ربع را با خلط
 سوخته چنانچه ربع دموی و بلغمی و ربع صفراوی و سوداوی موسوم نمایند و علاج با خراج آن خلط
 نموده فرمایند با حمله حسب الخلط بدفعات بعد از نفخ تنقیه فرمایند و در سودا و دموی فصد نمایند اما در صفرا
 شراط است که بعد دوسه نوبت تپ فصد می باشد و در دیگر اقسام هم فصد مجرب است مگر آنجا که خون سرخ و صاف
 بر آید بزودی تمام تپ گردانند از آنجا که این تپها در کثرت بر عایت قوت ماده از تن بیرون کشند و از این
 تپها احتیاز از کولات و مشروبات نباید فرمود و بنابر حفظ قوت بر تناول الحوبات و لبنیات امور باید نمود
فصل در جمیات مرکبه مختلفه باید دانست که جمیات مرکبه اکثر الاقسام میباشد چنانچه بعضی از وی غلبه
 نمی دارند و بعضی باسی موسوم اند اما آنچه باسی موسوم کنند شرط آنست که غلبه خالص مستند و آنکه ملاط
 می آید بجز جمی مختلف و غیر نام نمی دارند با حمله ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نباشد چنانچه یک از اقسام
 که تپ در بدن موجود باشد تپ دیگری بر سر او می آید این ترکیب را غلبه نام کنند و دوم آنکه تپ که فقور
 پذیرد تپ دیگری در گیرد این ترکیب مبادله خوانند سیوم آنکه هر دو تپ معاد گیرند این تپ را تپ اشتراک
 موسوم سازند و مشابه نامند و گاه باشد که دو تپ که از جنس و اسم دور تر میباشد با هم مرکب گردد چنان
 حمی و یا حمی عفنیه و گاهی ترکیب تپها از جنس واحد بگردند تپ عفنیه یا عفنیه یا غلب یا غلب یا ربع یا
 ربع می گردد و گاهی در ربع با هم فرایم آیند و در صورت تپ نایبه نوبت نماید چنانچه در هر روز
 نوبت آرد و میسار در شرط انسب تپ مرکب باشد که باعتبار حصه نصف از بلغم و صفرا و بلغم ط
 الغلب موسوم کرده اند و شرط لطف و سکون ثانی نیمه بر چیز گویند و این تپ باعتبار اختلاف و ترکیب

اخلاط بر چهار قسم منقسم نموده اند همچون ترکیب غلب دار و با بلغمی لازمه یا غلب دار و با بلغمی دایره یا غلب
 دایره یا بلغمی دایره یا غلب لازمه یا بلغمی دایره و گاهی ماده آماده این قسم تپ در خارج عروق عفونت آرد
 در گیرد پس در صورت روزی علامات بلغم و روزه با رات صفرا ظهور نمایند و اگر هر ماده آماده تپ داخل گها
 عفونت پذیرد اندر صورت در هر روز نوبت میدارند مگر روز نوبت صفرا حدت شدت زیاده تر باشد و اگر
 ماده صفراوی در داخل عروق و ماده بلغمیه در خارج عروق قبول عفونت نمایند اندر صورت تپ صفراوی
 و تپ بلغمیه دایره می آید تا نیم روز نوبت صفرا از حدت و شدت خالی نماید و پس پس هر سه قسام این شرط
 الغلب را شرط غلبه خالص نام کنند و اگر صفرا بجای رگها و بلغم در داخل رگها عفونت گیرد اندرین صورت
 بلغمیه لازمه و تپ صفراوی دایره صورت پذیرد و پس پس این قسم تپ با سم شرط غلبه خالص موسوم کرده اند
 با حمله تپهای مرکبه از تمام اقسام تپها مفرده علاج پذیر بعسر میباشد و گویند که از کثرت اختلاط اخلاط
 که امتیاز در تپهای توان فهمید و اندرین تپها از سه دایره نسبت غلبه خالص زیاده تر میباشد و در تپ
 نوبت هم در از وی امتیاز تر بود چنانچه گاهی نوبت از دو روز ساعت تا مدت سی ساعت رود و همچنین
 در میان تادیت سی ساعت می گسارد و باشد که چهل و هشت ساعت می گسارد و باز نوبت آرد
 و اندرین صورت مردمان گمان می آرند که تپ ربع است و گاهی تادیت نه ماه یا زیاده تر میماند و آخر باوق
 می انجامد فائده رای بعضی اطباء بر آن رفته که اگر در روز رحمت پنج اثری و آناری معلوم کنند غلبه
 حکم کنند و اگر ضعف بقوایم قائم دانند غلبه غیر خالص تصور نمایند و کذا در روز نوبت عوارض تپ نوبت
 حدت در نبض و شدت عطش میند این قسم تپ با سم شرط الغلب هم برگزینند اما تپها در تمام اقسام تپها
 مرکبه فرقه تقویت طبیعت پردازند و بعد از نفخ تمام محققه جات و استفراغات طبع فرود آرند و باز بکلیز
 و تقویت طبع پرداخته بکرات و مراتب اسهال استیصال نهال علت گردانند فائده قاعده علاج تپها مرکبه
 اخراج مواد که بنیاد فساد بر وقایم باشد و این در مطح نظری دارند و از اغذیه وادویه بارده مکتفه فساد
 انگیز بر سر میدارند و همواره با استفراغات مهلات و مسقیات و لطف مسام با ستحام می پردازند و گاه فصد
 عملی با مطبوخ بادیان لیل و نهار اختیار نمایند و بالشرب شربت بزوری و صغین بزوری کار ضروری
 پذیرفته میدهند و اگر بجای آب بر گلاب یا العسل قبل از ظهور نوبت تپها اقتضار دارند نیکو باشد و در
 مجرب از برای تپهای مرکبه که بسیار بار آورده است صدقته گل گلاب شش درم تخم حماض صمغ عربی
 از هر یک چهار درم نشاسته قلیا شیر زرشک بیدانه تخم خرفه از هر یک دو درم کثیر از عفران سنبلی و می
 در آیینی از هر یک یک درم هر سه بار یک کنند و آب بادیان اقراض بسته در سایه خشک سازند و هم از شراب
 بر نهار خوردن دهند محرب علوی سخان بر نهار گل کنند چهار توله خوراند و عقیق شیر و تخم بادیان گاهی
 با سنجیدین ساده یا بزوری شیرین کرده بنوشانند و کذا شربت افستین بعد از نفخ ماده نیمه مجرب است

علامه انطالی فرماید که اول روز یکشنبین باب گرم کوشانیده می کنند و روز دوم یکشنبین بهر اعلی
 شبت دهند و روز سوم بار العسل فقط گرم نموده بنوشانند و باشکوفه معده پاک گردانند و بعد از آن روز
 شراب صول چند روز داده باشند و خوردن حب الشفا با مرشانی علیلان شفا کامل میدهد صفت حب
 الشفا زنجبیل یک جوهر آوند چینی جوهر نائل سه جوهر با یکدیگر عسل سرشته حب بندند و قبل از نوبت یکدیگر
 خوراند قرص غافلت از برای شطرنج و دیگر حیات مزمنه مفیدی آید صفت عصاره غافلت ششدرم
 طباشیر درم کل گلاب پنجم درم سنبل رومی دو درم هر سه جدا جدا بار یک کنند و با گلاب قرص بندند
 و با شراب دینار بر نهار اختیار کنند محرب دیگر از برای تهیای مرکبه و سده جگر و سور القنبه مفیدند
 صفت زرشک میدانه یا زرده درم کل گلاب پنجم درم رب السوس تخم خیارین تخم خربوزه از هر یک سه
 درم مصطکه رومی غافلت قوه لک مغسول دار چینی تخم کثوث از هر یک دو مثقال تمام ادویه جدا
 جدا بار یک نمایند و با عرق بادیان اقراص بسته در سایه خشک گردانند و بهر اعلی یکشنبین بزور می عرق
 کاسنی و غناب الشب بر نهار اختیار کنند و اگر بجای عرق آب افشرد و مروق گردانند اقوی تر خواهد بود
 دیگر از برای تمام اقسام شپها مزمنه مرکبه مفیدی آید صفت نهال الفواید یعنی گلو شیب در آب تازه ترانند
 و در شبنم آویخته دارند علی الصباح شیر کشیده و با یکشنبین شیرین گردانیده همراه قرص طباشیر یا قرص
 زرشک خوراند و دیگر از برای تمام اقسام تهیای مزمنه و مرکبه صفت ست گلو طباشیر الاهی خورد
 ستافج هندی دار چینی جدا جدا بار یک نمایند و با شراب یا آب نار اختیار فرمایند دیگر از برای تهیای
 مفرد و مرکبه صفت ریوند خطای بار یک نمایند و بقدر حاجت با شیر تخم خرفه متفان فرمایند
 محرب قرص از برای تهیای مزمنه با اسهال و اسهال مفیدی آید صفت زهره خطای که با
 خالص از هر یک جزوی طباشیر گل ارمنی صمغ عربی تخم حامض مقلو گلاب آقا قبا پوست
 بیرونی بسته حب لاس الاهی خود از هر یک دو جوهر و شاسته خشنی سفید تخم کاهو کشنیر خشک از هر یک
 سه جزو تخم خرفه صندل سرخ و سفید از هر یک چهار جزو جدا جدا بار یک کنند و بجای آب گلاب خوشبو
 انداخته و اقراص بسته در سایه خشک سازند صباح و رواح اختیار کنند قرص محرب از برای تهیای مزمنه
 مزمنه که با عطش و تشنه می آید بغایت مفیدی آید صفت صندلین رب السوس تخم رطل یعنی خرفه
 از هر یک دو جزو کل گلاب طباشیر از هر یک چهار جزو تخم خیارین کافور ریاحی کثیره صمغ عربی از هر یک
 پنج جزو مصری قابلی یک جزو بلعای سفول بار یک نموده قرص بندند و با شراب نار و گلاب اختیار نمایند
 دیگر مزمنه ترنجبین خراسانی شیر خشک اصل بقدر احتیاج گرفته بنهنگام شام در عرق بی نقع نمایند
 و صبحی از برای منقوع صاف کرده اختیار فرمایند و و اینکه بخت پیصال نهال تهیای مرکبه و مزمنه
 عدیل و بیل است صفت کشنیر خشک نیم اوقیه و نیز طائفی سکه پستان از هر یک ربع اوقیه بنهنگام

ظلام نفوخ گردانند و بنهنگام طلوع آفتاب شراب غناب شیرین کرده نوش جان میسازند دیگر از برای تهیای
 مزمنه و مرکبه و سده جگر و تخم مفیدی آید صفت کافور نیم مثقال لک مغسول را آوند خطای از هر یک یکدرم
 کثیره صمغ عربی رب السوس زعفران خالص طباشیر سفید مخم خیارین از هر یک دو درم کل بنار خورند
 کل بنفشه از هر یک سه جزو کل گلاب پنج جزو ترنجبین خراسانی شکر سفید از هر یک ده جزو تمام جزای بار یک کنند
 و اقراص بسته با شراب نار و گلاب بر نهار خوراند و دیگر بنهنگام ظلام ششی تراب از تربت مقتول السکوت تمام
 بردارند و در آتش آرد و شرباب با یک مثقال بنهنگام و انس بنار خورند و ششی دیگر از طرائق مشرق گرفته با وی
 سپس قدری گرداگرد بیمار بطریق حصار ایشان در پیشان نماید و بقیه را در آب انداخته نگه دارد و در نوشیدن
 آب طانی و صافی با موم نماید فضل شانی علیلان و عقده کشای کار فرودانندگان از اندک آب نوشیدن
 آب رهای یابد و دیگر حجاز عفران معصفر باب کشنیر در دست و پای محموم بل خضاب الایدین عمل نماید
 نوبت اعاده نمی نماید یعنی و صوته فصل در انضیا لوس و حمی لیفور یا انضیا لوس بنهنگام مسو و لون
 ساکن و فادحتانی و لام و و او و سین پی باشد که خداوند او را درون سر و بگرد و بیرون گرم
 محموم سخت مفهوم کنند و اگر دست بر اندام خداوند و بداند سوزش شدید پدید می آید و در کیفور یا لام
 مسو و تخانی ساکن فامضموم و و او ساکن در رطل و یا تخانی و الف تپی باشد که در باطن گرمی شدید
 و در ظاهر سردی پدید می آید و این تهیای که میباشند تا سبب سردی درونی وجود بلغم زجاجی
 یا سودای که با عفونت تراکم پذیرد و بسبب ارتفاع اجزیه و کثرت تراکم در ظاهر گرمی سخت مفهوم شود
 و در قسم لیفور یا بر عکس او داده مذکور در اندام محموم مفهوم گردانند علما جش اخراج و از علاج داده کنند
 و هر روز با تخم شبت و سکنجبین تخم نمایند و بر نهار بگفتند علی مقدار صفت درم اختیار فرمایند و بعد از
 داده آماده فساد بمنقیات پردازند و بگفتند و مصطکه با عرق بادیان داده باشند فاده گاه باشد که با وجود
 برودت هم زبان محموم سیاه و بیوش تباه میگردد و این یعنی بغایت مذموم میباشد و بعضی بر آنند که در رطل
 مذکور عوارض بدو اگر بظهور میسرند تا مدت بخت روز راه پلاکت می پیماید و اگر با وی داده غلیظ صفر آوی
 که با محبه موسوم است یا محموم می گردد علاج او هم با اخراج داده مذکور نمایند و تبس بر و ششها مقوی گرم
 تدبیر فرمایند و با نوشیدن بار العسل و مطبوخ بطبخ هندی می نمایند و اگر بگفتند علی و سکنجبین هر روز
 مواظبت نمایند نیکو باشد فصل در حمی غشی یعنی پی که از وی پوشی و فراموشی از ضعف و مانع و حاشی
 بگردار غشی با برودت اطراف بطور پیوند و قوی بر انواع است یکی آنکه داده او بلغم خام بود که در عالم
 نوبت بکثرت آمده براجزای فم معده که مجاد و قلبت ریخته گردد و روح را سر و قوت حیوانی را مقهور نماید
 کند از این معنی لا محاله حالتی چون غشی بطور پیوند و گاهی حمی غشی بسبب وجود صفر اخلاص نماید و بر طرق مذکور
 غشی و ضعف در دل پیدا و پیوسته آرد علما جش بجنه و فقیه طبع فرود آرد و فادحتانی در گلاب

عصاره غافلت

و غیر اشبه سحر و شوماکا سد مواد فاسد میباشد و خوردن ترنج و نارنج از رنج و با ان می بخشد
 فقط سر که نقص جوهر هوا و واقع تاثیر و بامی باشد فائده حتی الامکان در زمان و با تقویت دل و
 دماغ و بهولت نظر بایند و تا مقدر در از آن عفت و سختی توجه کافی بکار برند و از جهت تنقیه انتظام
 بالفضیحه نکلند از برای آنکه لاک امور اخراج و از علاج مواد ذی فساد میباشد و بعضی بر آنند که تسکین از
 تحریک مواد کافی مرام ایام و بامی تواند شد از برای آنکه در بعضی جا تحریک به ضرورت از نور ان مواد
 بر فساد و مخبر با قات می گردد و بر اوصاف واجب که در ایام و با از تنفیج مسام و استحکام و ریاضت و محبت
 احتیاطی دارند و در اغذیه سماق و زرشک و ریاس و آب انار میخوش و غوره و سرکه و مانند آن داخل
 نموده باشند و بروغن گاو تدین کافی دانند و کذا شراب کاوی صبح و شام شرب فرمایند و منقح
 یا قویه خوردن دهند فصل در جمیع دق و دق کبرول تپ است نرم و دماوی است غیر دماوی که با بعضی
 اصلیه منویه او بخت هر سه رطوبات را نیست و نابود میگردد از آنجا که حرارت این تب سخت گرم تا
 به پنهان دیگر نمی باشد باعتبار زمی و لزوم و ضمیر اندام دق نام کنند و اکثر حدوث او از کثرت غم و محم انجا
 بسیار و غصه و اندوه که از وی استوه می آید ظهور مینماید و گاهی از وقوع سفر دور و دراز که خصوص در زمان
 تابستان پیش می آید یعنی رونماید و گاهی از کثرت استغراغات همچون مسهلات و درات و کثرت
 میانش و در استعمال دوی و اغذیه حاره و یالیه که بر موافقت نماید و از ویوست بر طوبت میفرزاید
 گاهی از اسقاط حمل و نزف خون بواسیر و بواسیر که در تدبیر او تاخیر کرده رود و پیدا و هویدا و اکثر
 عقب تپها حاده با ماده و عفتیه و درم گرم که در کفینه سینه رومی و در عارض گردد و افتاده در ذکر طوبت
 نشانه نخستین رطوبت عبارت از اخلاط اربع که از عمل مضیم دوم در ایجاد میرسد که بگردار فضا و بعضی
 با فاده سقایت عضو با مجاور بر صورت خون خام در عروق صنار اندام لبان شبنم پرانگنده و منتشر
 میماند و در حال فقدان غذا متخیل با خون گشته کار تغذیه بعضی عضو با بر سر کار می آید و رطوبت دوم
 با قدری غلظت از و در قوام میباشد که علی الدوام با حرارت غریزیه مشابه جوهر عفتویه می گردد و در
 آنکه جمله اعضا که در تحیل و تقیل و انمی باشند هر روز که از و بکثرت کار بار و محنت شاقه و مشقت فاقه
 رو به تحیل می آرند همانقدر این رطوبت به نقصان بامر از و سجان مینماید رطوبت سیوم که زیاده تر
 در غلظت و متانت از همه رطوبات میباشد شایستگی وصل و التام اعضا یعنی بستگی از سر تا پا میدارد و پس
 هر گاه که این رطوبت هم مفقود و نابود میگردد خشکی در پیوستگی اجزاء و عناصر رومی و در چنانچه در حال
 قرب موت و بعد وقوع موت این یعنی بر ظاهر گردد اما آنچه قرب موت مشابه رود و چنان باشد که در منزل
 قرب موت تو بین در بعضی عضو با خصوص دست و پا که حاصل می آید و بعد از موت تدبیر قیامت موت
 بواسطه ارضای وصل اعضا رومی نماید و از افتادن رطوبت مذکور بالضرر موت با حیا واقع میشود و پس

عادت
بعضی

هر گاه که حرارت غریبه با فضای رطوبت او می پردازد دق نام کنند و از صرف رطوبت ثانی قبول مینامند
 و از نقصان رطوبت ثالث با سم مفتت و محضت موسوم گردانند پس در زمان نقصان رطوبت اولی و
 لائق تدبیر و درمان پذیر میباشد اما این معنی در تعقل بعضی عاقل هم نمی آید و در نقصان رطوبت ثانی و گاهی
 در غم می آید مگر از نادرتی تدبیر راه ندرستی رونماید از آنجا بعضی نارسا اظهار که بزودی اثر بهبودی
 نمی بیند مگر در دیده مشغول گاهی باین و گاهی بآن میباشد و مخبر با درجه سیوم می گردانند و گاهی بسخت
 پرداخته و بمعالجه تب نشسته شفا فته بهلاکت میرسانند اما در نقصان رطوبت ثالثه بچگونه درمان پذیر لا
 تدبیر نمی باشد اما اگر مدقوق را از مهب و وار گرم و هوای بسیار سرد محافظت کنند تا درازی می کشد و این تب
 گاهی مفرد هم عارض میشود و گاهی با قسم دیگر که هر یک با سم موسوم هستند مرکب گردد و علامت تب ق مفرد
 ضعف و صلابت و تواتر در نبض و نرمی تپ همچون گرمی و لزوم در همه آن و جمله زمان و کذا اعتدال
 حرارتی زاید در احساس آید مگر زمانی شایسته که دست بر اندام مدقوق نهاده دارند از زمان اثر حرارت
 و حرقت از محوم مفهوم میشود و دیگر بعد تناول طعام با اندام مدقوق حرارت زاید مینماید همچنانکه عند بیرون
 آمدن چرخ که باغ دیگر می اندازند مگر روز بروز غلبه سیوست بر تمام اندام مدقوق غلبه مینماید و گرمی و
 سختی روز بروز می افزاید و علی الخصوص بعد استحکام حرارت و غلبه سیوست کثرت هنر ال به حال مدقوق
 گواهی کمایی می بخشد و مرض بسیار و خشک بر چشمهای خداوند تب دق بودن خاصه در حال قبول
 نمودن با دیگر علامات و امارات همچون کشیدگی و طریخیدگی پوست پیشانی نشانی اوست و کذا اگرانی
 در برابر و چشمها پر خواب و بی آب مینمایند و در آخر بول و براز و خیر و غلظت باد سومت و زهمت بیرون آید
 و تحجره و استخوان سینه بیرون بر آید و سر سینی و گردن باریک و تیز گردد و روفق چهره و تازگی لبها
 فاقالت گیرد و موی هم درازی گیرند و ناخن کجی پذیرند و هر گاه که از درجه دوم هم تجاوز نموده و به
 میرسد موی از سر و او و غیره بریزند و ناخن کجی گیرند و چیزی بجز استخوان و پوست باقی نماند و لحم و عظم
 بگذارد و چشمها در مناک و نند و چهره غبارناک نماید و باریکی در نبض و تاریکی و از ظهور نماید و بول بسیار
 و براز گنده و نابه بر آید یا اسهال و بانی شروع گردند در ریخال و دو انتقال میگیرند و گفته اند که اگر در سبیل
 خون بر آید فی الحال میرند و گاهی پیش گیرند پس بعجلت می میرند و گاهی از تمام اندام مدقوق بوی بگریزد
 و گاهی بظهور شور ساقین و صدغین جهان فانی پذیرد و نمایند و از قسم مرکب تب ق و شروع فصل
 حی دق که بکثرت استغراغات و درات و جز آن رومی و در اشعار بران فیه حسب او خیال نموده بمداوا
 پردازند انتباه مادامیکه بقیه از گوشت و خون و تازگی در رنگ چهره و قوت میباشد و استخوان با گوشت
 چسبیده و پوشیده باشد امید صلاح و رجاء فلاح باید داشت و الا فلا فائده آنچه محققه در باره تدبیر
 مدقوق تحریک فرمایند تب دق جوان و فاجع پیرم اگر گوید رسطو نیست تدبیر نه مراد از و

عادت
بعضی

نمی باشد دوم شیر و دودغ آماده و عفوشت بنیاید سیوم آنکه مدقوق تخم شرب شیر و دودغ می باشد
 و از تند و نفخ در معده او راه نیارد و اگر تاخیر در تدریس و رعایت شرائط مذکور نمی سازند مصدر بلال
 و موجب وبال مدقوق میباشند و آبها در حق مدقوق بهترین شیر با شیر زنان میباشند و سپس شیر زنان
 و بعد از شیر بز و صنان اما در شیر با شرط آن مشروط داشته اند که از زنان زائیدن بچه مدت چهار ماه
 گذشته باشد و تندرست و قوی البها صنفه و آغذیه از بجز مدقوق بنوازش مقشر و کاه و هفتا ناخ و کدو
 و مغز بادام و خیار بدم اختیار کنند و گاه بیگاه نان گندم که پاکیزه و آفت نارسیده باشد خورده
 و عدیل الطبخ باشد و زیر براج که سخت ترش نباشد و با شیر و مغز بادام ترتیب داده باشد و در بعضی وقت
 حسب غنیت مدقوق حلوا که از نشاسته و ششاش و فانیذ و روغن بادام ساخته باشد خوراند و اگر ع
 یعنی پاجه خاصه که از بزغاله یکساله باشد هم روا باشد و از فواکه رطوبه بخوبی کسیده و با ناراضا بماند
 و کذا آروسه که برای تقیل مندی و دوا معروف با سم باشد معروفست با نخا صیت مدقوق را فایده بخشد
فصل در دق شیخوخت و دق الهم موسوم کنند هر چند که این حالت از حرارت خالی میباشند لیکن اطباء از
 عادت که تدبیر این خلقت را در ذیل حقه دق تخم بنیاید این قسم را هم بر دو نوع منوع گردانند یکی را طبعی
 دوم را حادثی گویند اما طبعی آن باشد که حسب تقاضای زمان و تغییرات انسان که در رطوبت اصلیه
 حرارت غریزیه نقصانی راه یابد اما انسان باعتبار تغییر ظاهر انسان از اول عمر تا آخر چهار زبان مقرر
 کرده اند چنانچه اول سن موسومست که در تغییر و تمدید و صلابت عضوها در چهار ساله یعنی اجد و در هفت
 سال تا بیست سال بطور پیوند و چنانچه در سال اول مولود بعد از وجود و با استعداد حرکت آینی و نهوض
 فائز می گردد و بعد از سن صبی میباشند چنانچه در سن صبی صبیان بابت انسان قویه و خلص و آئینه و صلابت
 کافی و قوت دانی عضوها میسرند و در شروع این سالوع با مر شروع و غیر شروع هم تکلیف کرده شوند
 چنانچه حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم مر و اصبیانکم بالصلاة اذ البغی السبعه مویدا یعنی سن و شیر
 سن تر عرع باشد درین زمان تمام انسان قویه و نمیده و عضوها بالیده تر شوند و با کثرت رطوبت منویه
 و تراکم الحیره و مویه بنگام منام با اضعاف اعلام و بلا اختلام مبتلا میباشند چهارم و پنجم اسباب با سمار
 رفاق و قتی موسوم اند درین زمان سبز بر گردان میرود و در عزت و توقیری جوید و نشود و با عضوها
 از روی کیت و کیفیت متوقف میشوند با بجمه خون که گرم و ترست قاطبه ممد تر عرع یعنی بالیدن عضوها
 با اندازه مقصود طبیعت و مثیت تبارک و تعالی میباشند دوم سن وقوف میباشند که از اعتبار وقوف عضوها
 بر یکجا بغیر تغییر و نقصان که با کمایت خود رسیده و بالیده باشند غایت اینحال قریب و چنانچه تا چهل
 میباشند و این زمان را باعتبار استیعاب امور مذکور زمانه شباب هم می گویند سیوم سن که موسومست درین زمان

نمی باشد
 و از تند و نفخ
 و موجب وبال
 و بعد از شیر
 گذشته باشد
 و مغز بادام
 و عدیل الطبخ
 حسب غنیت
 یعنی پاجه
 و کذا آروسه
فصل در دق
 عادت که تدبیر
 دوم را حادثی
 حرارت غریزیه
 کرده اند چنانچه
 سال تا بیست
 فائز می گردد
 کافی و قوت دانی
 چنانچه حدیث
 سن تر عرع
 و تراکم الحیره
 رفاق و قتی
 از روی کیت
 با اندازه مقصود
 بر یکجا بغیر
 میباشند و این

حالتی بحسب نقصان حرارت غریزیه تحلیل و تقلیل رطوبت اصلیه بطور بعضی نقصان و بعضی ابدان همچون سقیه مو
 و اثر تک بر ر و و خسارت در بصارت و ارغای و اعضاء دست میگیرد و اما در قوت معتد به تصور ظهور
 پیوند و اندرین سن خون کمتر از نقصان در کم و کیف فائز ابدان میگرد و در سن وقوف با قدر نقصان قوت در
 نمودن یاد از نقصان با بزر و بجان و اورد ابدان می گردد و اینحال قریب به بیست سال صورتی بند و چهارم سن شیخوخت
 و دق الفتح اول و هر دو کا بجه یعنی پیری که تا آخر عمر میباشند درین زمان روز بروز حرارت غریزیه و رطوبت
 اصلیه رو به تحلیل و تقلیل میهند از آن سبب آنقا تا انسان استیلا و نقصان قوت رومی آرند و در آخر
 با کلی غلو و افراط رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه صورت فنا یعنی موت می پذیرند فایده بعضی فیلسوف و اکثر اهل
 وقوف مان انسان که نگاشته شده اعتبار اقامت معتدل و کثرت وقوع حالات و تغییرات در ساخته گفته اند
 که در حبشه و زنگبار و روستای ساگی شیخوخت رونماید و در بعضی اکنه بعد از شصت سال حال شباب بطور اید و خیال
 کرده اند که در اقامت میانی همچون سیوم و چهارم و پنجم موت طبعی که بعد یکصد و بیست سال عمر میباشند بوقوع می آید
 و در باشندگان اقامت بارده همچون ششم و هفتم موت طبعی با قوال یعنی بعد از هصد و شصت سال عمر رومی
 اما حکما موت نا طبعی که با خراجی هم موسوم میباشند ازین صاب خارج داشته نگاشته اند که این موت یعنی افسردگی
 بحالت موجودی رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه همچون قتل و غرق و حدوث امراض مهلکه و جراح واقع میگردد
 و پس پس در سن شیخوخت برودت غریبه که عند حرارت غریزیه باشد چون بر ابدان رو و غلوی آردارن
 جهت انسان درین زمان دمدم بر خود تکلیف حنیف یشمارد و این رطوبت غریبه که شالشی تغذیه
 عضوها نمی دارد از آن حمربوست بر تمام اندام مشتاج روحی آرد و تیرگی و غیرگی در افعال فکریه و خیالیه
 بمشاج روح و بینا میز حالتی شبیه با مدقوق بطور می آید اما اسباب غیر طبعی علت مذکور یعنی دق شیخوخت چنین
 میباشند که عقب یا حنت شافه و محنت فاقه و مزاولت در کار مجامعت آب شدید البر و میباشند و کذا افرا که سر
 همچون سرده یا تر بوز خاصه بعد از ستم که تمام اندام گرم و نرم میباشند بخورند و گاهی از کثرت ستم افراغات
 محل و مقلل رطوبت اصلیه حرارت غریزیه میباشند این علت هم ظهور نماید و گاهی از تناول غذیه و شرب
 بار و بالفعل و القوه که بی اصلاح خورده شوند این یعنی رو و دبد که با طقای حرارت مذکوره انجمیده تبدیل
 مزاج نماید با بجمه علامت این علت آنست که حال مرضی با حوال مشتاج نماید و رنگ بول و راکتر با رقت و سقیه
 نماید علاج به تعدیل و تبدیل غذیه و اشربه حاره نمایند همچون مر بای زنجبیل و شقاق و عسل و بعد از آن
 چند ساعت در آب گرم در آرند و بر و غنک و کدو و تدین فرمایند و پنجم و بیستم نمیشد با شرب ناخ و رن
 و هندی و اسفید براج و زیر براج از گوشت بزغاله یکساله طهار نموده گاه گاه اختیار کنند و بفرمایند که بخار
 اغذای اجزای دند و از تمام اشیا محمله و مقلله رطوبت پر میزنند و عمل مصفی بلینند و دوا المسک حلو و دیگر
 معاجین کبار و تریاق مشرق و قیطوس اختیار کنند و از جماع کلی امتناع دور تر دارند فصل حد اعصاب

حالتی بحسب
 و اثر تک بر
 پیوند و اندرین
 نمودن یاد از
 و دق الفتح اول
 اصلیه رو به
 با کلی غلو و
 وقوف مان انسان
 که در حبشه و
 کرده اند که
 و در باشندگان
 اما حکما موت
 بحالت موجودی
 و پس پس در
 جهت انسان
 عضوها نمی
 بمشاج روح و
 میباشند که
 همچون سرده
 محل و مقلل
 بار و بالفعل
 مزاج نماید
 نماید علاج
 چند ساعت
 و هندی و اس
 اغذای اجزای
 معاجین کبار

و بایستی تحتانی مانده شدن از مشی و نگاشتی یا کار بار حرکت که از وی بهنجب رنج بسیار رونمایه پیش برود و
صنعت عضلات میباشد علما جش شیرگاه و تنها گرم نموده بنوشانند و بر تمام اندام مالش فرمایند و روغنهای چون
سوسن و بابونه و قسط بدستورند که علامه انطالی فرماید عیانیکه سبب سفت رود باید که ناخن سست و یا
بایر قسم روغن که بهر سرد چرب نمایند و بعد ساعتی بآب نیم گرم غسل فرمایند محمد رازی ابراز نماید که نیمه اندام
زیرین بآب گرم بشویند اما نیمه بالا تر تنبازند و دیگر سیر روغن زیت گرم نمایند و بجل قریح بزور گرم دامن
بمانند فصل در بحر ان که بضم اول لغز عظیم است که بیکبار یا بپار دست و دود بسیار با بصحت باید یا لایق نماید
هر چند که اطباء بریند و ایرنند از اسم و قسم بحر ان حرفی نه نگاشته اما حکما برونان آنچه وقوع بحر ان در قسم
سقام نگاشته است و رین فصل مفصل گفته آید که لفظ بحر ان ببلغت یونان نام فصل است که این خصیصه بوقوع
می آید و عند الاطباء عبارت از مقاومت طبیعت بامرض و تشبیه داده اند بدن را با ملک یعنی مملکت و
طبیعت را با سلطان که نگهبان و حافظ را عایا باشد و حرارت غریزه و رطوبت اصلیه رکن یکین بود شست
و مرض را با دشمن باغی که طاعنی بادشاه بود بالشکر خویش که مواد ذی فساد میدارد رعیت را بپارزد و
روز بحر ان را بر روز عدال و قتال گفته اند که طبیعت بقول حکما اشراقین و مشائیین که دو گروه از حکما سلف
بوده اند قوی است و ساهیه که بیکر و در موکل بر انشقاق اندام که تمام کار و بار صلاحیت و عافیت متصرف و گذشت
اما اشراقین بالکسر که واهی است از حکما که باعث روشنی و اشراق که بکثرت ریاضت و مجاهده با نفس غشی
و اشراق پیدا نموده کار تقم و تعلیم با مکتشفه و مراقبه میفرمودند و حاجت خویش پیش رفتن بدیگر بچگونه
منی داشتند و گفته اند که افلاطون از اشراقین بوده و مشائیین با شین بودند و آن بوده اند که نزد دیگری رفته
مسائل دریافت نموند و گفته اند که از بهر دراک حقائق اشیا مشی در رفتار بسیار میفرمودند و گفته اند که ارسطو
از گروه مشائیین بوده است و پس از طبیعت و فنی باستکمال قوت خود بتوجه موجه باستیصال تمایل علت
مینماید یعنی سلطان دشمن را که مرض است از مملکت خود که بدن است از خود بیرون فرماید این قسم بحر ان را باسم
بحر ان جید و محمود نام کنند و این قسم بحر ان بامریز و بحان موجب عافیت و بهبودی مرضین برود و
تمام میبماند شد و اگر سلطان که طبیعت در روز بحر ان بر دشمن طاعنی که کنا به از مرض آمده است غالب
آید اما از مملکت خود بجای دور و نفوذ میفرماید و محتاج آن باشد که در مصاف دیگر بجای اخراج و از جای نموده
این قسم بحر ان را باسم بحر ان جید ناقص موسوم کنند و آن دلیل طولی بودن مرض میباشد و اگر نفوذ بهر
منها دشمن که مرض است بر شاه و سپاه که مراد از طبیعت قوی آمده است در کار کارزار غالب آید و مملکت
و رکن رکن او که بحر بر آمده بجای چاکر و تحیر خود مینماید این قسم بحر ان را ردی نام سم کنند پس این
بحر ان موجب سرسریان مرضی میباشد یعنی عقب و عقب رومیناید و اگر از دشمن باغی و عدو طاعنی
پادشاه با سپاه خود مقهور و مغرور میشود اما از مملکت خود پای بیرون نهد و دشمن مستعدان باشد

۵
موضوع و موضوع
و فتح واود
تتمیم
مفتوح کما
مفطور
و سیدیه
۱۲
عقبتین
بجای بغداد
۱۳
علی بن
ملکوت

که در جنگ و بگرتام ملک و مملکت شاه فرا جنگ خود می آرد این قسم بحران را با بحران ردی ناقص اسم میکنند
الکون در یابند که انتهاز امراض یا به بحران میباشد یا به تحلیل و التقیل ماده نام استفرغ غیر محسوس است که
اصحاب دانش و عین از اسم از قسم بحران بشمارند و بزرگوارند که این قسم بحران هم منقسم بر دو قسم میباشد
یکی را جید گویند و دیگری را ردی نام کنند جید آن باشد که طبیعت از اعانت قدرت قادر عزوجل برادر
علت قادر آید و در روز بادی رج و تنضیج از اندام بیرون بیناید چنانچه در چند مدت از اثر علت درازیم
باقی عینا در ردی برعکس و کارگرداند چنانچه در قسم ردی با دوفان یا ذلول قوت مریض ناقصا ضعیف
میشود و آخر کار مملکت میرساند آن ذلول و دوفان هر دو لفظ مترادف اند که از وی با تحلیل طویلت
و زوال حرارت غریزیه مرضی راه فنا میگردد اما بعضی عقب امراض مزمنه بطوری پیوندد و حکم انتقال
را هم مثال داده اند که عند المقامت پادشاه که طبیعت است از دشمن مذکور یعنی علت مغرور بوده در مکان
دیگر مقرر و تمکین میفرماید اما از مملکت بیرون نیاید این قسم بحران را با اسم بحران انتقالی نامیده اند و بحران
انتقالی هم خالی از جید و ردی نمی باشد پس اگر انتقال داده از عضو رئیس با عضو خفیه باشد انتقال
جید گویند و عکس او را ردی نام کنند مثال انتقال جید در دشت برقان و خارش اندام و ظهور بخاله
و قوبا و تپق و کلف و خشک غیره میباشد و نظیر انتقال ردی چنان سحر بر کرده اند که عقب پتیا علت از
علتها احشا و عشاء یا ورمی بگردید و خراج و طاعون و تمله و نار فاسی و آکله و خناق و برص و
عدو و دار الفیل و کفوه و دوالی و تشنج و آسیر خا و رجع الورك و رجع الظفر و رجع الکبه و جز آن هر چه
بر ظاهر اندام بر بعضی یا تمام او مجرد و نمی انجامد انبیا بحران جید و محموران باشد که در زمان انتهاز
مرض بعد نضج تام در ایام باخوری که گفته آید وقوع نماید و عقب او سلامتی قوت و استقامت حرارت
خفت و رحمت و نباشد در طبع مریض و بنیاید و ردی برعکس مذکور بطوری آید فائده در روزگار بحران
عالمی همچون تحیر و هبمان و برهم سائیدن دندان بر مریض دست دید و گاهی مریض در گرداب اضطراب
افتاده دست و پا نمیزند و گاهی از تحلیل سبزیهای نایله لغره و صیحه قویه میزند و چیزی بگردار اختیار در دیده
مریض دیده شود و بحران که با نافع ماده باشد و عافیت پس اسهال پس قی پس ادرار بول و حیض
نفاس و بلواسیر پس در ورعرق و بر آمدن خون از گوش و بن دندان و آمدن مخاط و خوی و مانند
آن خداوند بیون تحریر میفرماید فائده در بحران را بر دو قسم منقسم بنیاید یکی با اسم عام و دیگری خاص
ذکر عام نموده شد و خاص وابسته با عضو خاص میباشد همچنانکه خروج کرهها اسهال از مجاری میباشد و بحران
مرضهای سببه و آلات تنفس با خروج نفث غلیظ و کشیر میباشد و بحران مرضهای چشم با سیلان موع
و بروز رص و بحران مرضهای سر و دماغ با خروج مخاط و خیر و سیلان خون از دندان و خروج
خواجه برگردن یا پس گوش و یا بر آمدن ریم از راه گوش مقرر کرده اند انتهاز رای اطباء

ص ۱۰۰ انتقال از عضو بنحوی پس حال کجرا بر طریق اجمال باشد گفتند و مرا از تحمیل تعلیل داده ص

منزل نمایند فائده آنچه گفته شده در سائر اورام همین قاعده مرعید اند آند اورام مغایر که از دفع
اعضای ریش در آنجا باشد در هیچ حال استعمال روادعات جائز نیست فصل در سقا قلوب و
باسین مهمله مفتوح و قاف و الف باز قاف دیگر و لام و و او و سین مهمله و رمی خبیث می باشد که
عضو را فاسد گرداند و سیمیر اند علاجش در اقسام سه سام مفصل ارقام نموده شد در آنجا رجوع آرند
حمره ورم گرم از ماده صفر اوی و دمو می باشد که بیاضی که بیاضی سر خاوه گویند و وی اگر از صفر اخلاص
باشد بجزه خالص موسوم کنند علامتش محل علت در خشان و سوزان و ساعی و زردی رنگ می باشد
و اگر ماده صفر با خون مرکب باشد سریع الساعی نباشد و سوزش نیست صفر اوی کمتر در سرخی زیاد
باشد و هرگاه انگشت بر ورم نهند گرم بیناید و زردی گراید و تنگام بر دشت انگشت بر ورم تمام باز
سرخی اعاده بیناید علاجش در خالص به تنقیه صفر است و به باشد و آدویه سرد و زطل اگر داند و در غیر
خالص فصد کنند و بعد از فصد با تنقیه صفر است و به باشد و در تنقیه قاعده فلغمونی مرعید فائده
گاه باشد که این علت در اطفال خورد سال ظهور می یابد و در نای از دگر متوقع شود و این علت بیشتر
تمام در اندام منتقل می گردد و تدریس در اول حال تعلق علت است و بعد از تدریس و تنقیه مفید می آید فصل
در حمره بفتح کیم در فارسی آتشک می نامند و این علت حباب مانند سوخته آتش پنهان و بزرگ می باشد
و اگر در سرخ چون زبانه آتش با درد قوی و شدت و وحدت و سوزش می باشد علاجش در تنقیه
صفر است و مسکنات صفر است و سنجین سباده می شود و اگر خون غالب داند فصد کنند و آنقدر خون
بر آرند که نوبت بغشی می رسد و در وی سر که بر زمین گرم انداخته بگیرند و با قلیله کافور آمیخته بر آبها
طلا گردانند و اگر گل از منی اندر و اضافه بینایند بهتر عمل کند و شراب شامه صبح و شام غلتانند
صفحت شراب شامه پوست بلیله زرد تر بند می آید و هر یک سی درم بلیله کالی ده درم گاو زبان گیلان
ده درم ستاکی ده درم بقیلج فستق ده درم اصل السوس مقشوره درم آلو تخراسی دانه پستان
شصت دانه تخم کثوت سی درم گل گلاب انبر بارس از هر یک یک درم کل هفتده درم گل بلبل و دریا
سی درم آنچه کوشی است بگویند و در ده رطل عرق شامه یکبار روز نمایند و حسب محمول خوش داده
باقند که در چند مجموع باشد طیار کرده اختیار نمایند فصل در نمکه و وی بترای چند باشد یا بنور یک یا
حرق و خارش شدیدی بر میگردد و از جای بجای تجاوزه نماید پس اگر ماده او صفر خالص باشد علاجش در
نامنه اگر با خون مختلط گردد نمکه متاکله نام کنند اما ساق بر ظاهر پوست می باشد و در نمکه متاکله پوست
و گوشت هر دو خورده شوند علاجش حسب سبب تدریس فرمایند و در اولی نمکه متاکله نماید و در ثانی
مراهم که اندر و شمع و اسفیداج می باشد فراهم آرند فصل در جاک و سیه و وی بنور صغار که در جاک
که سرش سفید و جاک او سرخ می باشد بر اندام متفرق بر آیند علاجش در تنقیه صفر و بغم نمایند و پوست

انار لیل و نهار گلاب سرکه طلا فرمایند و اگر حاجت قوی داند فصد کنند و شراب شامه با عرق بید بنوشانند
فصل در نار فارسی و وی بفره چند پر آب رقیق و شدیدی حرقة با حله کشند بر اندام پدید آید اگر داند و لاجد
بر اندام خشک نشسته شود و پیش از بروز خطوط سرخ رنگ و طاقوسی پدید می آید و این را بعضی اطباء تشنگ
نامیده اند و بعضی از اقسام بجزه شناسند علاجش فصد نمایند و تنقیه صفر فرمایند و تنقیه محل با مریخ
گلاب یا سرکه مفید تر داند و کذا از و سبز و حنظل یکی با سرکه طلا نمایند فصل در نقاط و وی جمع
است با خون کسور و فارسان و طای مهمله بنور کبار می باشد که از سوزش آتش بهر سوزانند و اکثر آتش
رقیق و گاهی خون رقیق می باشد و گاهی بجزه ریح غلیظ چیزی دیگر نمی باشد و آن سیمی باشد نقاط
علاجش فصد و غلیظ خون نمایند هرگاه که نقطه بظلم خود برسد و بهر سوزش زردی کشانند و آب
بیرون گردانند و حوالی او بمهرات طلا سازند فصل در کشری با کسر بنور سطحه مانع سرخی که بعضی از
خورد و بعضی بزرگ می باشد و اکثر بعد تبوع و غشیان با خارش و کرب شدیدی و فصد بر اندام ظهور می گیرند
و گاهی عند ظهور او در و رشید و رنده پدید میگرد و گاهی از وی رطوبت بر او آید از با سم و لم موسوم
گردانند و آده این علت دمو می یا یعنی می باشد علامات و انارات او این باشد علاج در دمو می فصد
کنند و تلین طبیعت نمایند و از جهت تنقیه سرکه و گلاب با قلیله روغن گل مفید تر داند و در بلغمی بعد
تنقیه و تقطیع بلغم سنجین عسل دهنده و در فلفل باشد بلیسانند و تخم کرفس سیوس مندم و تخم خربوزه با
قلیله سرکه بر تمام اندام مالش فرمایند و بعد ساعتی آب گرم غسل نمایند و اندام را بارگرمای و رشت می شود
تا عرق بر آید فصل در راش کبر شین مجر و وی در می باشد که از صفر خون بر روی تمام اندام بر آید
نشان وی آتش که رو بنایت سرخ باشد و در و کند و ضربان سرگوش و بینی و خواره و تبیه یاسر
که ام که در عضوی ظهور نماید منتفخ میشود علاجش خون کثیر بر آرند تا که سجد غشی رسد و اگر مانعی باشد
بر محل با دقت زلوا بر نهند یا با جام خون بر آرند و طبع را بر زمان نرم میدارند و در وقت تلین بر
حلق و سینه بمهرات ضما و اول نمایند تا ماده آماده حرکت متوجه سینه نکرده و عناب در آب شامه خالص
که مروق نموده شده مقدار بیت یکدانه خیسانند و با سنجین سباده شیرین کرده بنوشانند فصل در رطوبت
و وی بضم عین مهمله نام ورم وی سمیت باشد که زکشی زرد یا سرخ یا کمه یا سبز یا سیاه فام بود و در
بترتیب بدتر از یکدیگر می باشد و او گاهی صغیر الحجم با عظم با قلا و گاهی مقدار نوز یا جویز یا زاده تر از
از فساد خون محترقه در هر عضو یک می باشد ظهور می یابد و علامتش سوزش و تلبه شدیدی پدید می باشد و گاهی
غشی و کاهش دل و خفقان با نایان دست دید و گاهی با وی غشیان و قی عارض میگردد و اکثر
در اعضای غددی بگردانند و پس کوش و کشان کشتان رومیدد و گفته اند که اگر در جیب یا
گردن ظهور میگیرد انسان از وی خلاصی نمیگیرد و اگر با طاعون نفس ناطعی و تلبه شدیدی پدید می آید

مسلک باشد علاج بر نفس عضو شرط عمیق زنند و آب گرم بشویند تا خون فاسد که کاسه متاع نرسد
 ببردن ۱ بد و با تقویت دل و دماغ مباحه منوجه باشد و بر حوالی ورم بر سبیل توانی چیزهای سرد طلاقی
 آتیه گاه امتلا خون بپسند اول شرط بر دم زنند پس خون بقصد بر آرد و حجامت سابقین فائده مند
 دانند و اگر مرغ خانگی شکافته گرم گرم بر بندند بگو باشد و باقی ندایم که در فصل حمایت بخیر بر سید اندر گیر
 محراب مفرح اعظم واقع تمام اقسام سموم و طاعون و خفقان و و با سیدیل و بے بدیل صفت
 بنفشه گل گلاب تصدع قرص شک از هر یک ده درم گل ارمنی در و خج عقرنی صندل سفید تمسک سفید
 از هر یک پیچدرم صبر زعفران گل مخوم مصطکی و آنه ترنج لبد از هر یک چهار درم که با طباشر لادن
 ضعیف عربی عشر اشهب از هر یک دو درم یا قوت یک مثقال جدا جدا با یک کنند و قند یا سبب کلاب
 یقوام آرند و بهشت قراط فادر هر اضافه نمایند پس مجموعه بحیثه آمیز نموده لت گردانند و چهار قراط
 خوردن دهند و تدین ناف و بینی بر و عن بنفشه نمایند فائده هر گاه و با یا ظهور طاعون در دهن
 و بگوکات در گیر و باید که اصحاب از مبتلای عدت زنند تا کسانیکه بتجفن مواد فاسد مالوف و خور شده
 باشند بیرون زنند از برای آنکه خروج و خروج در حق یکدگر مضرت زیاده فصل در او رام مغال
 بفتح میم و کسر بای موصوفه و وی قسمی از او رام غیر نام میباشد که در بغل یا پس گوش یا بن ران یا پیر
 می گردد و گاهی این ورم بسبب قرص یا جرح عضوی از دفع اعضا و ریش در بخا بدید میگردد و بیشتر
 آن باشد که این هر سه مواضع نرم دندوی و در کج واقع هستند فضا اعضا مذکور یعنی ران
 درین مکان امکان پذیرند و وی یعنی این محل بسبب ضعف و تخالخل فراخی مواد منصفه پذیرد
 و بعضی او رام این جایگاه را با غزاله قوام می نمایند از اینجا که عضو مذکور مجاد اعضا ریش داشته
 بدو میدارند هر گاه که طبیعت با نفع از ویست عضو مذکور متوجه گردد و روح و خون هم به طبیعت
 طبیعت در بخا ترول نماید علما جش تختین بقصد و اسهال پرمانند و بر تقبیل غذا و تطهیت مامور
 فرمایند و در زمان ابتدا با دویم ریه که بار نازک را اندک ور شده بر نهند تا استعمال او به راد و به
 حال در بخال جائز نیست بجز آنکه تنفیه کرده بر نهند و هر گاه رو بجمی آرد با نفع و تخیر تدبیر
 فائده گاه باشد در بخا گاه بسبب قرص یا رخی دیگر عضوهای مذکور الصدر و رمی ظهور میوند
 آنرا عرض دانند و با تدبیر او نیز و از نذریرا که بعد زوال مرض عرض خود بخور و زایل میگردد و فضا
 در آنکه با سوز مفتوحه و کسر کاف نه بعد اول بپاری گوشت خوره و از خواص این علت است
 که بگوشت نواحی خود بر عت تعبیری مینماید مثلاً اگر صبح در عضوی پدید میگردد تا هنگام شام بقدر
 قلوبس جبار شنید از هر جوانب در گیر و علما جش دایع کردن و معذک گل ارمنی با سکر که جوش
 بر سبیل توانی طلا ساختن و تنقیه اندام مباحه تمام نمودن و بسر که یا آب و شراب جراحات را

بگوید

شستن و اگر تدبیر پذیر نباشد گرداگرد محل بخیر در گیرند پس روغن کچد سخت گرم و جوشان بر و اندازند
 حکایت حضرت قید گاهی مغفرت دستگاری فقیر تدبیرین علت چنین میفرمودند که گوشت سرخ رنگ
 از هر جوان که میباشد گرفته با آب جوزقه یعنی آب درخت پیل تر نموده بگوئی اکله داده بر فاده
 عصا به بستند و بعد هر چهار باس تجدید گردانیدند از فضل او بجهان توانی شانه در چند ایام آرام و نجات
 یافت اما از قبل نهادن تخم مذکور باب سر لور سم شسته این عمل میبرد فصل در و دل بضم اول و
 نشدیر ثانی بشره کبیر الحیم بر شکل کدو بر سرخ رنگ با در و شدید پدید می گردد و داده او اکثر خون غلیظ
 میباشد علما جش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و همچنین ساده بجهت استصال نهال این ماده کافی و
 باشد و در زمان ابتداء و ادعات نهادن در روز چهارم سه غول سفیده تم مرغ سرشته عمل سفید
 سفید تری ۱ بد و هر گاه رو بجمی آرد و تخم کتان و گندم که بر آتش مهر کرده باشند بر بندند خود
 بخورد و شکافند اگر شکافند آهین سر کنند و بعد پاک شدن ریم با نذر مال کوشند فائده اگر در همان روز
 که در ظاهر شود آید بر و عن کبیر یا سفیده تخم مرغ سرشته طلا نمایند زیاد نشود بلکه با تحمیل رود
 فصل در و بیل بر وزن فنیله در می بزرگ باشد از دل رنگ او اکثر بزرگ بدن میباشد و در
 نمیکند مگر و قتی که صحت ماده در و راه آرد و عام بر اندام پدید میباشد و در باطن او ماده مختلفه
 و متنوع القوام جمع میگردد و چنانچه گاهی سیحون گل سیاه و گاهی ریزه سفالین و گاهی ریزه
 ناخن و موسی و مانند آن از دبله بر می آید و گاهی بر ظاهر اندام چیزی بگردار او رام نمی باشد و او
 عمق ماده مذکور به صورت جمع میشود و با سوز دبله معکوسه موسوم کنند تا بجمه در دبله هر قسم دیکس میشد
 چنانچه در یکی صدید و ریم میباشد و در کبیر و دیگر اجسام غریبه جمع میشود و این ورم گاهی در اعضا
 باطنی همچون معده و کبر و غیره بطور می پیوندد و آنرا آنچه قریب تر با عضوی ریش میباشد بر خطر
 باشد علما جش بعد از تنقیه و تطهیت تدبیر که بخیر بر پوسته مرهم داخلین بر نهند و بعد از نفع داده
 بشکافند و ماده را بدفعات بر آرد از برای آنکه بر آوردن ماده یکبار نوبت با غشی شدیدی آرد
 و بعد پاک کردن ریم و صدید و جز آن با پنبه کهنه بر کنند تا بقیه ریم و صدید بر چندین نذر مال
 جراحات کوشند فصل در خراج بضم اول و رمی باشد که متقیج گردد و او هم بگردار دل نام و رم
 است که کبیر الحیم از انصاب مواد میباشد و حدوث او چنان میباشد که ماده او را که از سبب غلظت
 در عضوی که قایل آن باشد طبیعت دفع گرداند و در گوشت و پوست نافذ نمی گردد و با گرمی خود
 متعفن و متفحیح میشود گاه باشد که نواحی خود را متاکل ساخته از خود سر کنند علما جش در ابتدا فصد
 کنند و تسهل خوراند و در ادعات و محملات بر نهند اگر خلیل و تقبیل پذیرد و فیها و الا نه باند بخیر
 کوشند او به منصفه زبیب تخم کتان بخیر خردل عمل بر همه منم نموده بر نهند و دیگر دانه گندم با نذر مال

و کذا سرب مکس بر نهند فائده سرطان که در میان کتفها ظهور گیرد بیمار از و میرد و هر چند که این علت خطرناک میباشد لیکن عده اند میرا و آنست که مدد داده گشته دارند تا میفرایند و انتفاع از تفسیر هم نمیکند
 فصل در عرق مدنی یا کسری که باعتبار کثرت وقوع نواحی مدینه بعرق مدنی موسوم گردیده و وی چنان باشد که نخستین بثره ظاهر گردد و زودی لغت گیرد و بعد بثره نگران یا نقاط فراخ میگردد و در وسط او سوراخ پیدا شود و از و چیزی برنگشته باریک تر مقدار سوزن یا غلیظ از و سرخ رنگ مائل بکبودت بیرون بر آید پس هرگاه تمام از اندام بیرون آید در بعضی مقدار شش یا بیشتر از و بیانشد و خداوند علت را حرکتی همچون حرکت گرم محسوس میگردد و سببش آن باشد که خون گرم یا سودا یا بلغم که از کثرت حرارت هر کدام که احتراق پذیرند و اندام از و بهره مند غذا نباشد و بگردار فضله و عروق سیمانیست طبیعت از از وی و زبون رسته از راه عروق و گوشت جانب پوست خارج گرداند و در اینجا شدت حرارت و قلت رطوبت با فطر سیوست در جوف عروق خشک بران گشته است و انجماد پذیرد و بصورت رشته طوالت گیرد و از بثورند که از خارج از عاج پذیرد از آنجا که جلد اعتدال کمال میدارد و از مدافعت طبیعت علت غلیظ زیر پوست حرکتی همچون حرکت گرم می انگارد و علائمش ظهور بثور و تب و درد و حرکت در محل بروز میباشد و بعضی جهال خیال کنند که نوعی از کرمها باریک میباشد که دانه را در آنها را که غلیظ متولد گردیده میمانند پس هرگاه که انسان از وی بی تخصصی خوردند و بهم لامحال خورده شوند و در اعضا عروق با غذا نافذ گردیده نموی یابند و با کمال خود فائز گردیده خیال خروج طوط خارج میدارند پس بطریق مذکور بیرون روند و بعضی اطباء شعبه زلیف عصبی می شمارند علما جش قصد با سبب نمیانند و ارسال علق فرمایند و اسهال بکرات و مرآت گردانند و در شرب و طلازم مفید تر دانند و بیکر صبر زرد و همراه عرق کاسنی دادن و دیگر از برای تسکین درد سنگین با قلیله سرکه ضما گردانند و انبیا در ابتدا ظهور بثور کا فور بقلیل روغن گل مالیدن لغت تمام می بخشد اگر و تقلیل گیر و فیها و الاله بنقیات داده سودا و بلغم بر داند و اگر رشته ظاهر گردد و بر قطعه اسرب بچیند تا که آفتاب تمام از اندام بیرون آید و اگر در ورم مذکور بر و غلغل تدبیر می نموده بپزند و آب گرم در مشامه یا در آب گلینه انداخته تمکید فرمایند و احتیاط نمایند که رشته گسخته نگردد زیرا که خشکی او صورت خشکی و محدث شرع عظیم و عذاب الیم علیل میباشد و باشد که بهلاکت می انجامد و همچون قبیل از بر علیل علت منفعت تمام می بخشد و بیکر بذر طونا تخم زبجان آب لیمون باریک کنند و ضما گردانند و بعد از دو ساعت تجدید نمایند و بیکر پوست پنبه کالی بپزند آنکه تر بد مفید تر بجلیل قبیل برابر وزن بگویند و بپزند و در جلد او به قندسته چند انداخته همچون کنند و مقدار دو درم خوردن دهند و بیکر سیر پاک نموده سه حصه انگوزه نیم حصه با هم صم نموده بگویند و بر سر رشته ملینه سرشته بندند و زودی بر می آید فائده

اگر رشته بگسلد مناسب حال آن باشد که در طول سبب سلک ماده شق آزند و بیرون گردانند و بعد از شفا پنبه بر دهن و ثبوت نموده برو گردانند و هر اتم فراموش آرند فصل در ابوسما بفتح اول ضم ص و ح و سکون و او را و سین مهله و سیم و الف که ترجمه او در عربی سیلان الدم و ام الدم است و او در می باشد بصبی رنگ یا با زنجانی که انقباض و انبساط بگردار شریان هر زمان میدارد و از و آوازی و حرکتی مسجع میگردد و سببش آن باشد که شریان تحت جلد از و خروج سقطه و ضربشگاه و خون در ج که اندر و در فضا اعضا متصله جمع می آید و متورم مینماید علما نقش آنست که ورم مذکور متحرک باشد با حرکت انقباض و انقباض چنانچه در زمان غمز در انبساط شریان نقصان رومی آرد و ثبوت بگذارد و باز سبب در بندگی گیر و پس پستی و بلندی ورم مذکور از جهت خروج و دلوخ خون است در نفس شریان علما خنجر باطلیه و اضده قابضه بگردار شاه بلوط و باز و واقفیا و غیره نمایند و هر حال خیال دارند که محل ورم شکاف نگردد و از برای آنکه مبتلا با نزف خون می گردد و مجرب بسفاح فستق قرطم آرد جو علی السویه باریک نموده بلعاب بنکو در عفران بسره که دشمنه صم نموده بر نهند و شونیز و حله نیز بمالند و مفیدی آید فصل در جذام بضم اول عتیه ردی و متعدی با غایت خباثت سرجه الاغدا بالاصحای بگردار جرب شریان که از مخرج است و مو است در دیگران هم سرعت تمام تخریب مینماید از جهت عقلا و نقلادیدن رگ و رسیدن بوی خداوند علت از بون و زبایکار میداند و براضرار او و بیله دیند که رذات و خبث مواد پرفساد این علت همچون تفسیر بعضی سموم میباشد که بدون سخن حرارت غریز و تقلیل رطوبت اصلیه بجز در بدن روی و شمیدن بوی اذیت میدهند و ظهور این معنی بگردار رویت مار مکه که کشی از اقسام مار بسیار زهر دار که هر چه در سطح نظر اومی آید فی الفور بلا توقف راه فنا می یاباید و شیمیم بل که نوعی است از انواع سموم قتاله عیال که بعل شوموم بوی او سموم را قتل مینماید و از خلاصه موجودات است و اشرف مخلوقات صلی الله علیه و سلم در ثبوت شدت معدیت علیل این علت هم قر من الحذوم فراد که من کاسک حدیثی آرد و ظهور این علت از کثرت انتشار مره سودا که با احتراق شدیدی انجام و بظاهرا اندام تراکم پذیرد میان مینمایند که باعتبار استدارت روی و ریحین موی و دست و سین گردیدن اجزای بینی بگردار بینی اسید یعنی شیر که با خداوند علت جذام ظهور میرسد و حال اسد نام کنند علما نقش در ابتدا تنگی در نفس و گرفتگی آواز و بد بوی عرق و صنان یعنی بوی بد از بینی و دمان می آید و خداوند جذام را دام سر و سینه با عرق مذکور تر میباشد و چنان مینماید که گویا غرق عرق گردیده و روز بروز بدخوی و سستیزه جوی عادت نماید و عطسه بسیار میکند و خوابهای پریشان می بیند و ظهور غدد و بثور همچون عقد بر تمام یا بعض اندام او میباشد و باشد که سفیدی چشم مائل بکبودت و یا سرخی میزند و در مدت اخیر اظافر مجزوم متماثل و متشقق شوند و انگشتان در

و پای و دیگر اعضا و جوارح پذیرند و سپس برودی میگردند و بعضی اطباء این علت را از اعتبار کثرت
 ماده ردیه سوداویه از امراض متواتره می شمارند و دیگر گاه هرگاه انتشار ماده مذکور در تمام اندام
 قرار میگیرد و سپس کیفیت ردیه تنگ میگردد و دیده در ماده منویه هم تاثیر تغییر ماده شیر مذکور به سبب
 در اولاد و احقاد هم حالتی مذکور بطور می پیوندد و وقوع این معنی بر صورت و رانست دست میگیرد
 و در اقسام ماده جذام حکم محکم داده اند که آنچه از سودا و عکریه یعنی دمویه علت مذکور بطور میسر شود
 و جروح و سقوط اعضا می انجامد و آنچه از احتراق مره سودا و صفر احترق حاصل آید با لشقاق ظاهر
 و سقوط عضو مانع میگردد و علما جوش چند بار با لکه از فصد کنند و بمسلمات و ملینات بدفعات کثیر
 تدبیر سازند و تدبیر سینه و تسعیط اطراف طباط بکار برند و بنابر صلاحیت خون شراب عناب یا عرق کاسنی
 و شاستره و بنفشه و نیلوفر و مانند آن بنوشانند و صبح و شام شراب گاوزبان و شراب بومل
 میداده باشند و بر اغذیه سرخ الا نهضام بروغن بادام میخورانند و گوشت طیور خفیفه و بیضیه
 و آبهای رطوبتی و شوربای برغاله یکبار خوردن دهند و تا از الجبن نعم الدوار علت دانند و آنچه
 از بهر فصد گفته شده چنان سازند که فی الحال فصد قیفال از دست یابند و بعد از یکبار یا یکبار
 فصد دست و دویمین خون بر آرند و در ماه سیوم فصد کحل گردانند و بعد از پانزده یوم از بهر فصد
 مذکور دست و دیگر گردانند و بعد از انقضای مدت چندی که قوت در تن بیمار باز می آید فصد صافن
 مذکور نمایند و سپس بر و مدت و اعاده قوت عرق جبهه یعنی پیشانی و رگهای پس گوش با جلیط
 و هوش کشاده خون بر آرند که از دفعی بلیغ بطور می پیوندد و زیادتی در علت صورت نه بیند
 و او ای که از برای استیصال نهال انجلیت بعد از بی بدیل است صفت مرورید ناسفته سفوفیاست
 از هر یک یکدرم بلیله سیاه جگر لاجورد از هر یک نیم مثقال خوراند و عقب کوبار الجبن ترتیب کرده
 بنوشانند و بعد از فراغ شیر گوشت فصد نوشیدن فائده مند و یکدرم بلیله سیاه شیطرج بپزدی از هر یک
 ده جزو دار فلفل پنج جزو قش سفید مدبر دو جزو هر همه بار یک نموده بروغن گاوچرب کنند و با شند
 ۲ میخته بطریق معجون بکشدند و هر روز بمقتال غده و اتصال خوراندند و در الماسک فقط خوردن
 کافی مرام در چند ایام میدانند و دیگر فاذر هر یازعفران خالص در ایام نورانی قمر خوردن فائده مند
 می بخشد و دیگر طریقیست که بجز و منفه بجز و عمل بطوخ خوردن کافی مرام خواهد شد و اگر چنانچه
 بعمل طبیب ناچهار روز بنوشانند استیصال نهال علت جذام میباید و اگر ازین تدبیر هم کاری نبرد
 دست از ساجحه دیگر کوه دارند حکایت از علی بن زین نقل نمایند که زنی در زمانه اوسلار در بلاد
 متبلا گردید هر چند که دوا و خوراندیم منفی در وجود او موجود نیافتند بعد از آن بخوردن این
 ادویه سجات یافت صفت بلیله کالی چلندر افیمون و لایتنی هفت مثقال بخیار فستق چهار مثقال

غالبیون بمقتال هر همه بار یک کنند و در منفه منفی مدقوق ۲ میخته مقدار یکدرم بر بنار خوردن و طبیب
 در ساختن انطاکی فرماید که از خوردن این ترکیب در مدت یکماه هر همه ماده فاسده و تنبیه و دیگر
 لاجورد مغشول زهر انطاکی یعنی سفوفیا بار یک نموده صبح و شام بر طریق دوام مواظبت کند و کذا
 علامه انطاکی فرماید که خداوند جذام را اول فصد با سلیق کنند و بعد از فصد مطبوخ افیمون تادیت
 دو هفته بنوشانند و سپس با مطبوخ فواکه طبع فرو دارند و بعد از اجابت با مطبوخ تادیت هفته یا
 دو هفته متواتر بنوشانند صفت مطبوخ مذکور آنجیر سفید سیستان از هر یک یک بیت درم گل بنفشه کشف
 اسطوخودوس اصل السوس مقشر از هر یک ده درم عتاب گل سرخ از هر یک یک بیت درم هر همه هنگام شام تر
 سازند و صبحی جوش داده بشربت بنفشه شیرین کرده رغبت گردانند و بعد از انقضای مدت فصد
 مطبوخ مذکور بدستور شراب و دیگر و شربت بنفشه تشریب نمایند و طبع فرو دارند و دست حصول تقویه
 استخام که میبندد و از مواد خارجی محفوظ تر نشینند و بنابر تدبیر مسکه تازه بار و غنک مقرر نمایند و بر
 تشریب شراب حنا تا مدت سه چهار هفته مامور فرمایند و همچگونه تقصیر و تاخیر در اغذیه و ادویه کنند
 فائده گاه باشد که با خداوند در اسرار هیچ تدبیر صورت منفعت روئی نماید اندر صورت بجز دوا رخ
 دادن صورت نه بندد و اما باید که بگوای دقیق بخوای که در مطولات مسطوبت بمقتضای الی آخر الدوار
 بر مفاصل و تارک او دلغ گذارند و مدتی نغز نشیند و بعد از انقباض در علت جذام قبل از فصد مرکب
 اسپال در هیچ حال نه باشند و در حال قبض هم رگی از رگهای کشایند و خداوند جذام را دام از پاست
 شاقه و محنت فاقه و رنج و تعب کثیر جماع بهر حیل و تدبیر دور دارند و از غم و غصه برکنار دارند
 فصل در قروح الوضوه بضاده مجمه که بپزدی دندان و بر وزن سردار و بینا کنند و وی هم از اقسام
 و امیل مزمنه باشد که از کثرت ماده رطوبت عشنیه و بدافعه حرارت طبعیه در سر اطفال خود سال رو
 میدید از خواص اینورم است که گاهی از کناره و گاهی از میان بگردانند و نه شانه سوراخ بیناید
 دام ریم و صدید از وی پالاید اما دانه مذکور گاهی باز و گاهی فرازی گردد و اکثر این درم بر مقدم
 و گاهی بر موهوس در میان موبال از آگوش و چشم و ابرو دست میدید علا جوش موباسته سترده منفی
 بندند و هرگاه ماده رو جمیع آرد این تیر بشکافند پس مراحم مدله باندا مال بفرمایند و از صفت
 هر نیم مدله موم سفید یک جزو صابون یک جزو موم در سنج یک جزو قیر یک جزو روغن زرد و یک جزو
 خون گیاهوش قیل از هر یک شش بطریق معروف مرسم نمایند فصل در ابرام فی نام آنچه قاعده
 تمام اقسام ابرام است در اینجا هم مرعیدارند چنانچه در ابتدا با تنقیه و دوا و دانه انجور صندل
 و فلفل و گل ارمنی و آقا قیا و نیزه و دانه آن بکار دارند و در زمان تر ایدر دوا و موم خرد و در فستق
 و خطمی و موم و غیر آن میباید و در زمان انتهای مرخی و حمل لبان اکیل الملک تخم کتان و بالون و

در وقت خوردن
 مواظبت

می بخشد و دیگر از برای تمام اقسام بخور که بر اندام ظهور نمایند بفع بلیغ می بخشد و صفته قبیل بوده از منی توتیله
 بلیله زرد کات بندی تمام اجزا باریک کنند و بر وزن گاو و صم نموده بالش سازند و دیگر از برای ظهور بخور
 جنبیه عتیقه صفته خنابگ مورد سداب لوم بری در غسل آمیخته بر بدن طلا گردانند و بعد از آن
 ساعت آب گرم و صابون غسل نمایند و کذا اشونیر و نوشا در در سر که تند آمیخته بر تمام اندام طلا نمایند
 کافی مرام تواند شد فصل در بخور بلخیه دوی بزره چند بکودار سعه خشک لیشه یا بر شاحت صدید
 همچون سعه رطبه بر اضلاع صدر یا بر جای دیگر یا غشی و خفقان پدیدار میباشند و این علت باعتبار
 کثرت ظهور در لواحی بلخ با بخور بلخیه موسوم کنند علاجش هر چه در سعه مانند تنقیه و غیره مرقوم شده
 عمل آرند و نفوق صبر بنوشانند و حبیب همراه او خوراند و گل ارمنی با سر که طلا نمایند چنانچه در چند
 ایام بر سبیل دوام تمام قرص خشک یشه که در پوست فرو دافت و گوشت صمغ ظاهر شود و اگر قروح و
 جروح غائر باشند و دائم از خون و صدید پدید می آید خون سیاوش و قرص در سبیل و کندر سفید
 از زبر سر همه باریک نمایند و با موسوم سفید و در غن مریم طیار نمایند و لته بد و آلوده بر نهند تا مندل گردد
 فصل در جرب نفخین بیارسی که گویند دوی ظهور بخور است که با خارش شدید و بروز صدید بخون
 که در گشتان و بین ران و بر سر قصب پدید می آید و گاهی بر تمام اندام ظهور مینماید سبب حدوث او
 بلغم شور یا صفر از محترقه یا سودا یا طبیعی که از تناول اشپای گرم و چیزهای شور و شیرین و شکر شراب
 و غیره که منفسد خون محدث ماده باشد و حکما این علت را از امراض متعدیه می شمارند و انسان هرگز
 از آلودن و خراشیدن این عضو مانند دیبا نشد و بعضی بر آنند که یکی از اقسام که بها باریک
 خور و تر که از تعفن رطوبت بکودار سبیل در زیر جلد متولد باشد و آدام که گرم مذکور خفته و آرمیده باشد
 از کرم و دوازش و کادوش انسان با آرام تمام میماند و هرگاه که بیدار و متحرک میشوند با کادوش و خارش
 در زیر جلد متوجه میشوند و جلد که اعتدال کمال دارد از زیدگی آنها متکلیف می گردد پس حالتی بکودار
 خارش شدید پدید می گردد علاج به تنقیه و اسهال متوجه شوند و از اشپا تند و حرلیف و نمکین با فراط
 پر پیزند و از جماع با تنوع کلی پر دارند و اغذیه که تفت و سیخ میباشند نمایند خاصه که اندر رطوبت و
 برودت زیاده تر میباشد رعنبت دارند فصل در جرب کبیر حاد و تشدید کاف خارش است بی ظهور بخور که
 از تناول مای شور و نمک شور و پیر کینه و دیگر اشپا ر دوی الیموس که ناخوش بد و باشد و تمام اندام
 یا در بعضی بطور می پیوندد و اطباء در جرب عکله فرقی نفرموده و مراد فیکر درسته یا بحمله ماده این
 علت بسبب غلظت و انسداد راه مسام اندام میباشد خاصه بکسانیکه از قلت اتجام و کثرت معیت
 و اختلام که در حال غسل آب سرد بی بالش اندام تمام عادت میگردد بطور می پیوندد و گاهی علت نذکر
 از کثرت یبوست مبشاح دست میدید علاجش بمقیات ماده پر دارند و بر اغذیه فرعی اسفنا جنبیه

و گوسنابه و در غنهای اقتصار نمایند و نفوق حارصه همچون لمر سندی و عناب آب جو و شانه پنهان
 صبح چند ایام بر سبیل و لوان بنوشانند و با شیر عکله بدیرست و کذا آلو بخارا و عناب نمراب بنفشه
 تنها بایام کب بنوشانند و آب انارین تنها بایام شیر مرگ بموده صبح و شام بنوشانند و با شند و همچون
 کشمش خوراندند و دیگر گوگرد آمله سار تو تیا سبزی سیاب قبیل از هر یکی سردرم باریک نمایند و در سکه نشسته
 صم فرموده در تاب آفتاب در تمام اندام بالش فرمایند و بعد مدت یکد ساعت با آرد نخود و است
 بالش فرموده غسل نمایند و دیگر از برای جرب و حله یعنی رطبه یا لبس کافی و دوائی مرامی آید صفت
 زرنیخ بعد از دی کبریت سیاه تصفی از هر یک سردرم باریک کنند و اسرب در کفچه گذاشته و نساب ساخته
 بروی اندازند و اگر با گرم بغیر و صلابه خوب صلا نمایند و در مسکه انداخته بر تمام اندام مالند ف ماده
 دوائیکه ذی است باشد در شکم و لبس گوش و ابطن یعنی بغل نرسانند انشاء الله چنانچه از اولد کرمان از یلد
 دیله و سید فقط زعم مردم است قوی بحقیقت جلد که اعتدال کمال میدارد از کیفیت ماده ردید و با
 متکلیف میگردد و این هرگاه که از انداد اجزیه در قوراج آید اندازد حالت صورت کادوش در کور نماید
 چنانچه از بوقیت و ملوحت عرق و سبج در بعض اندام یا تمام حاصل آید فصل در بخور غریبه
 وی چون کمتر در وقوع میرسد از آنجست با بخور غریبه موسوم مینمایند دوی بر پنج اقسام بدین نام
 چنانچه یکی از ذوات الاصل است و قسم دیگر موسوم بلا اسم و سیوم موسوم با شیم و چهارم مسمی است به بخور
 الاصل داغ و پنجم موسوم به بخور القفا ذات الاصل بزره چند میباشند که خورد و سپید رنگ سخت بخور بکودار
 سیخ آهتی طیل الالم و غیره الفنج بر پیشانی مردم ظهور میسند و گاهی از بخور مذکور اندک اندک بر یکم یا
 صدید هم پدید می آید و گاهی بکودار دل باز یا دسته مقداری آید و قسم لاسم در اول خورد و تر و سخت
 سرخی مثل با قنلت درد و سوزش ظهور مینمایند و خود بخور بی تدبیر و تفحیر نهان بوده در جاد بکودار
 که ایند و اکثر بر ر و در شماره بنظراره می آیند و نامی ندارند و شیم هم بخور سقند میباشد که حوالی او
 مقدار در همی سرخ مینمایند و قسم چهارم بر سبیل و امیل بر اصداغ ظاهر آید و از اعتبار مقام نام
 میدارند و خاصه وی است که رو به چنگ و انفجار نمی آید و بکودار چون بفتارند غیر از خون غلیظ چرب
 از و بیرون نمی بر آید و گاهی مودی با نا صور میباشند قسم پنجم در لبس کردن متصل با موی سر بخوری
 بطور میسند پس با اعتبار مقام بخور القفا نام کنند و دوی هم کثیر العدد با در و تشدید پدیداری گردند
 علاج در هر سه قصد کنند و سهیل دهند و چیز مرغی و محمل عمل طلا و ضمید مفیدی آید فصل در
 بطم بضم موحده و سکون طارحه و میم بخوری چند سیاه رنگ بر ساق و پا بر صورت وانه چپک ظهور
 میسند و باعتبار شباهت و مقدار با بطم موسوم گردانند بیش از حق ماده سودا میباشد که از طبیعت
 ردی صلاحیت نه بیند و از اندفاع بر ساق و پا بکودار سیخ متفرخ و صدید سیاه یا خون باه از دوبرخ

برای علاج فصد با سلیق نمایند و بسیارین حجامت فرمایند و خاکستر حوب گردان میران و زراوند
طویل و بخیله و خا بر سبیل لولی بر حوالی بنورند که طلاگردانند و با سرهم از سرکه و روغن کجند بسیار
دلته بد و آلوده فرموده بر بنور گذارند و گذارند و بنور بگذارند سرکه تیر طلا نمودن فائده تمام می بخشد فائده
گاه باشد که از هیچ تدبیر کاری نبرایند و بنور تیر باید که بکرات مرات زو چنانند و عقب زو با
وضع حجامت نمایند فصل در آبله و فرنگ می هم قسمی است از بنور غریبه که اهل دانش و فرنگ افروزی
و باد فرنگ موسوم کرده اند و حکمای سلف در کتب طبیه و محقق حکمیه خویش از سبب قلت وقوع او در
نفرموده اند و اطباء زمانه از اعتبار جانش ماده در امراض متعدیه در تعدادی آرند و گویند که علت
چندان سرعته الاعداء است که از جماعت مجاست بالا اصحاب تعدی بنمایند حتی که کسی از اصحاب محل
بول و بر از خداوند آبله و فرنگ بول بر از بنمایند یا عرق و بوی با اصحاب میرسد ممکن است که او هم بلاء
ند که مبتلا خواهد شد و اهل تواریح بزنگارند که با مردم و عرصه بنهند و خیال ظهور بنور از بلاد فرنگ
بر زنگ بنور بخیله در امصار این دیار هم پیدا کرده و این علت بکثرت جنابت و در معدود و لایم
در اعماق اندام سرایت و نفوذ بنمایند و رنگ و مزاج مردم با اثر مزاج از صورت و سبب
دور تر باید و در ادنی مدت بیمار را زار و زار نموده از پا در آرد پس اگر از رذات مخفی باشد
خون فاسد و تباه بنمایند علامتش گرانی در سر و امتلاء رگها و ضربان در شریان و شریخی و
گرانی و سرخی در چشم و ثقل عضوها و درد بندگاه و زنگ بنور اهل سیر می نمودن و گرداگرد بنور
هم سرخ بودن و خشونت خلق و عظم نبض و غلظت قاروره علامتش فصد کنند و در بر آوردن
خون مبالغه نمایند بخوبی که بعد فصد اکل با سلیق زنند و باز رگ صافن کشانند و سپس فصد عرق
جبهه یعنی پیشانی نمودن فائده تمام می بخشد و اگر صبی یا حوالی را معنی ند کرد و بنور سبزی فصد
فصد حجامت کنند یا زو چسباند و آب انارین و قمر بندی و شراب لیمون و مانند آن بنوشانند
و همچون شامیره و مطبوخ سنا خوردن دهند و اگر صفرا ازاده فاسده شده می گردد و علامتش زردی
رلاغری اندام و تلخی دهان و تشنگی مفرط و بیخوابی و خشکی خیا تم و زبان باد دیگر علامات امارت
صفرا و زنگ جوشش بابل بر روی بودن و سوزش شدید نمودن و گاهی زرداب بگردار سیلاب
جاری و ساری گردیدن است علامتش جیت تبدیل صفرا سبزینه و قمر بندی و شراب نارنج
و لیمون و آب انارین دادن و نفیج صبر جلیل الاثر بنده اند و حب شامیره خوانند و اگر با
تعضن ماده بلغم عارض شود علامتش درد بندگاه و سردی لمس و بسیاری خواب و سبک بول
و رنگ بنور سبک بابل بودن و اگر در جوت هم سپید و شوره ناک نمودن و رطوبت و زرداب
از بنور جاری شدن و در سر و چشم گرانی بودن و از ملوای سرد و چیزهای برودت افرامتادی

شدن علامتش منقبیات بلغم بر دارند و حب یارج و قوقا یا و مانند آن خوردن دهند و هفته وار
کنانند و قدس و کلسرخ و تخم خلیله تخم فلفل با قلیله کرفس مخرج نموده بر تمام اندام مالند و بر
جراحت کنند و در و از زردت و قمر و در سنج و خون سیاوش و صبر زرد و یک نموده بنوشند و از مولدات
بلغم بر سیر کلی دارند و اگر کنندش و زار و زرد و و مثقال زو چوبه سه مثقال سیاب مقبول و در دم مخرج
یک مثقال بر سره بسایند و با سرکه و روغن گاو در حمام نشسته بر اندام مالند و غسل نمایند و اگر معنی ند کرد
از خلط سوداوی نظمو میرسد علامتش گرانی و خشکی و بیخوابی و تیرگی اندام و دقت نبض و سبک رنگ
بول و خشکی خیا تم و چشم با فکار فاسده بیشتر و جوشش بسیاری نمودن است علامتش مبهلات سودا
پر دارند و تپله زنگی و همچون شامیره و مطبوخ افیمون با چوب سبیل خوراند و نوشانند و بر اندام مالند
و اقلیمیا فصد و قمر و در سنج و گوگرد و زو چوبه و سیاب برو غلغل در حمام نشسته مالند و بعد از آن با قلیله
و چهار ساعت غسل نمایند فائده هر چند که ترکیب یونانی بطی النفع میباشد اما خالی از مضرت و اذیت
نباشد و خوردن چوب صینی در اتصال نهال امثال انقیس قروح و جروح بشیر طیکه اول تقیه
غالب نموده باشند معیدیل و بیل میباشد و عشیه مغری عظیم النفع است و تدبیر چوب صینی است که
چوب صینی عمده قسم پیدا کرده در اکولات و مشروبات خوراند و بعضی برانند که دار شینان در ازاله
علتها قوی تر از چوب صینی است و او اینکه از برای آبله و فرنگ و تمام اقسام بنور و سعه حرجت صفت
بلیله کابل که جزو تپله در چهار جزو را و زرد خطانی کل گلاب شش جزو بلیله سیاه آبله از هر یک ده جزو
بلیله مقشر چوب گرد از هر یکی یازده جزو سنابل بیت جزو جدا جدا با یک می کنند و پنجاه مجموع قند انداخته
بجمل استغاف خوردن دهند و کله پاچه کوسفند از جهت غذا مقرر سازند و دیگر خوبان شست جزو
سیماقی سه جزو فلفل چهار جزو با یک کنند و از یک باشد تا دو نیم باشد باب گرم خوراند و از آشیا
مولد سودا بر سیر واقعی کنند فائده گاه باشد که اندرین علت ماده حاده مدام بر کام و لهما نزول
نماید و از شدت حدت خود کام و لهما خوردن در اجزای دهان سوراخ فراخ بنمایند و از طور سنا
ند که در فتور تمام و تغیر در کلام رود و تدبیرش در بخت نزله و ز کام مقروح بخورند و در اندک از فصل نزله
اخذ نموده در عمل آرند و در سنجیم بندی نگاشته میرود و او اینکه از برای نزله متفرقه مفیدی است
سیماقی یعنی دار شکسته شست جزو قاقله کبار و صفرا از هر یک نه جزو با یک گردانیده و در لقمه برغن
پیچیده خوراند و عقب او دانه های گندم یا نخود بریان خوردن دهند و او اینکه از برای تمام قهام
قروح و جروح خبیثه و فرمنه مفیدی است و طعنه بلا در منزع العسل با یک نمایند و بر و سیاب بنور
البیج و تپله سیاه سنابل طباشیر فلفل سفید موصی سیاه و سفید زرد و زرد حرج از هر یک جزو و در
و صلایه خوب صلایه نمایند و آب تخم فلفل حب مقدار دانه جواربسته دو چهار حب در مسکه یا قلیله خورند

وهند و غذایان گندم بار و غن خوراندند از خوردن نمک شیرینی برپیزد و افعی دارند و دیگر سیمین
سه متقال قراضل چهار متقال قفل بیت و چهار عدد و هر یک یک کند و خوردن و هند سلیمانی
هندی کبریت زرد در بر وزن در فز و صلایه با شیر صبر صلایه نموده حسب مقدار بخورند و خوردن
هند و دیگر برای ۲ بله فرنگ و زله متفرقه که بعد از زله و زکام در کام سوراخی بهم رسد و علتها که در گران
بمچون خنازیر و غیره نیکو تدبیر است صفت قشر از بالای عشری او پنجم درم و آرد چینی قلع مراد در پنج از
هر یک یک درم شکر دو درم هر یک یک کند چهار ده افراس بسته در سایه خشک کند و بجای تن
که بضمین تنباکو نامند و حقه بی آب در مکانیکه مواز خارج داخل نمیکند و آتش ز کال بناده و روشنند و
غذای سکه و نان گندم خوراندند و اگر خشونت حلق و دمان می یابند با شیر گاو و مغز فلوس لغز نمایند
و دیگر از برای باد فرنگ و قروح و جروح که از خباثت ماده در تمام اندام حالتی ببرد و درم با غده
رو و در صفت شکر شش باشد و در پنج شش باشد و توتیا سبب شش باشد هر یک یک ابار یک نموده با
موم سفید موازنه و دو توله ضم کنند و مقدار کنایه بسته بر آنکه گذارند و تن بیمار با جاسه سفت بپوشند
تا دو دو و پنجم و بومشام بیمار زسد و دیگر محرب از فوائد سید السدی لقشندی از حلاله صفت
توتیا سدی مضمون است درم شکر ده درم خود سدی نیم درم زرده بضمین سرشته در عمل آرند
و و امیکه از برای قروح و جروح جنبه عتیقه مفیدی ۲ در صفت شکر عرق عرق حلال کننده
هر دو موصی از هر یکی دو متقال جمله بار یک کند و چهار ده حصه نمایند هر روز یک تورگویی بر آنکه بر
کنند و چادر بر تمام اندام پیچیده بخور نمایند تا چشم و بینی و دمان تا گردن بیرون دارند و صباح و
روح بخورند و در عمل آرند فائده بعضی اطباء مقتضای الحلال بد با الحلال بدیفله بنا بر اخراج
از علاج مراد ذی فساد از اعماق اندام بادویه قویه می یابند و از غنی گاهی سوزش مفضل
حاصل آید و کرب و قلق هم رواندند در صورت واجب است که حتی الامکان دست تدبیر از سوزش
ادویه قویه سمیه کوتاه دارند و تقویت اعضای رئیس بر دارند و اگر ضرورت قوی دانند تا هم در حال
استعمال ادویه قویه پنجم و خیاشم دست نرسانند و در ترتیب ترکیب ادویه قویه سیمین سیمین
شرط دانند و ادویه سیمین در چیزی پیچیده بگردار قیماق و زرد ناخامیده همچون بلع خوراندند برای آنکه
اگر از ابتلاع فاسد که با جرای دمان و زبان ملتصق گردد و قلاع شدید پدید می آید و دمان زبان مان
بر و غن گاو چرب آرند و با طبع پوست بچ کناردشتی و یا برگ نیم یا عصاره یا سیمین تمضمض کنند
و برگ آس و کندر و سعد کوفی و اصل السوس غرضشیده و ماز و دهم الاخوین هر یک آس نموده زبان
زبان در دمان می پاشند فائده گاه باشد که ادویه سیمین برای بدافعت علت بر اندام گذارند
یا خوراندند و آن حالت هم جرای سیمین که خام میباشند بر سیمین یا آب از سام با اندام نافه گردیده

و بعضی رسیده گردیدند و حالتی بگردار اختلاج و در و شدید پیدا سازند و بیمار را زار و زار گردانند
علاج او بدون اخراج دیگر نمی باشد و تدبیر او است صفت سناکی تر بد سفید پوست بلبله زرد و
بلبله سیاه کبریت زرد و سفید بوزره از منی ریوند خطائی هر یک ادویه علی السویه علی حده بار یک کند
و مقدار شش با سه باب تازه خوراندند و غذای و شور بای مرغ هر دو وقت خوراندند فائده گاه باشد
از بخور ادویه مذکور یعنی سیمین بادویه قویه پنج و آشوب در چشم بیمار پدیدار میگردد و اندر آنحال شکر کتلی
اقلیم بای زرمسحق چاره دیگر نباشد فصل در جردری بضم جیم ثوری چند مانند عدس با پی
گاهی تغییر بر اندام تمام یا بعضی ظهور مینمایند و در پاری با بله و نرگان و چیک موسوم کنند پیش
تعفن فضله طمیه ناییه و لبنیه که از توجه و اندفاع طبیعت میباشد و طبیعت که بنا بر صلاحیت اندام از حضرت
ملک اعلام مقرر و مفوض است در رطوبتی که قابل تغذیه و تنمیه و صلاحیت بشاکت و صلاحیت عضو
منی دارد و روی توجه می آرد و چنانچه بعضی را با اخراج و با انضاج بکوشش تمام از اندام خواهد که بیرون
گردانند پس از بدافعه طبیعی و رطوبت فضلیه حالتی ببرد و در حرارت غریبه در اندام ظهور مینماید و از اثر
جوشش تب عفویه بشاید و در آید و بالضرورت در رطوبت مذکور لبان غلیظ که در عسل
پیدا و پدید می گردد و بوجود می رسد چنانچه بعضی او از اجزای بعضی جدا و متمیز میشود و اما آنچه رفیق
میباشد از راه مسام اندام بر طریقی و سح و عرق و غیره منفع می گردد و اجزای غلیظه او بسبب
مناقد و غلظت بطرف خارج خروج نیافته حسب مقدار غلظت جای بجای بناچار بلند و مرتفع
مینماید و از خواص این علت است که در ابتدا اسرخ و بعد از انضج سفید و متفج یعنی ریم ناک میباشد و گاهی
بشورند و در چند بطور می رسند و اصحاب طالش و ارباب بینش این علت را از اعتبار وقوع در ولد
و والد در شمار امراض متواتره می آرند و بعضی از مشایده حال انتقال مواضع و انتشار و مصلحت
از اعلان متخیر میدانند با جمله طور این بشور در اطفال خورد سال اکثر و در جوانان کمتر در سنین
باشد و دلایل هر یک در مطلوبات است اما در بلاد حاره رطبه کثرت تمام ظهور میگیرد و گاه در ایام قیام
و فساد هوا همیشه عارض گردد و گویند که در بلاد سودان همچون ریج و حبشه و غیره بسبب کثرت
بیوست عارض نمیکرد و علامت وقوع این علت تب تیز و در دسر و خارش بینی و سوزش و بعضی
یا تمام اندام بگردار آنکه مورچگان بگزند و در دشت و اعصاب ترسیدن و برسم سائیدن و دندان
در خواب و قلق و رفتن آب از زبان و خیاشم و چشم است پس اگر قلیل و متفرق و سهل الخروج و در
ابتدا سر خنگ و خند النجم سفید رنگ همچون مروارید با علیل مینماید و زرد و سخته شود نیکو باشد و
انچه سیاه یا سبز یا زرد یا یکد یا خنجر یا آله ناک بود خطر ناک و بد باشد و انچه شکم و بطی الی و ز
و انضج بود نیکو بود و انچه از وی خون سیلان نماید یا بی تب بر آید یا بعد ظهور در تب فتور می

نباید و کواثر و تنگی در نفس و اختلاط در عقل و تغییر در شکل و رنگ و بوی و قیاس و سبب و اثر و
 نماید و با حدت و شدت تشنگی و قلت گرسنگی در روزی آید هر چه بد باشد و مجربان میگویند
 که اگر قبل از بروز و نفخه بشوید و کورتب فتور پذیرد و باز نگیرد تا نیم زبان باشد اندر نصیبت زعفران
 و زنبیب و حلیت و غیره دادن بخور نماید علما جش فصد نمایند و تبیین قبل از ظهور بشوید فرمایند
 اما بعد ظهور بشوید تمام اقسام متفرغ از شدت ممنوعات می دانند از برای آنکه طبیعت از اعانت باز نیاید
 و آب بادیان و تخم کرفس و منقح منقح مطبوخ دادن فائده تمام می بخشد و بعد از رفع سوزش
 بگردار بنفشه و نیلوفر مانند آن دادن عین صواب میباشد و اگر حرارت شدید پدید میآید صندل
 و کافور ششام نمایند و غریق هم فائده تمام می بخشد فائده گاه باشد که جدری و حصیه ظهور نمایند
 باز با خفایا میگردانید بغایت بد باشد تدبیرش چنان نمایند صفت که عود چینی در آب تر نمایند و زبان
 زمان گرم نموده بنوشانند و اگر قلیله از فائده هر چه خوراند و زرنج بر آتش گذاشته و دود و تمام اندام
 رسانند و کذا چوب گز زیر چادر دود نمایند و بدینسان سرکین خرفارش شدید بر طرف بیناید و کذا
 سیخ نیلوفر باریک گردانند و بر فراش بیمار بپاشند فائده بخشد و بدینسان گوشت گاو پخته نیز
 دامن بیمار نهاده بخار او باندازد برسانند انتباه از برای حفاظت اعضای شریف چنانچه از بهر
 محافظت چشمان ساق در سر که نموده با قلیله کافور و عمل قطره چشم اندازند و کذا آب نارین همراه
 گلاب در چشم کشند و خنادر پای بندند و آب کشنیز نیز در چشم چکانیدن محافظت چشم بیناید و از جهت
 ریه مسکه تازه با قلیله نبات خوردن و میند و کذا العا بخیول و بادام مقشر با قدری فانیله حق
 کنند و روغن بادام مدام بر سینه مالند از برای حفاظت خلق آب سرد و گلاب یا ساق تفرغ کنند
 و دانه چند از انار مز یا شیرین با بیمار خوراند از برای محافظت مفاصل جسد آب و گلاب سرد که
 اگر بر مفاصل بالش نمایند یا بخیل طلا در استعمال آرند حفاظت مفاصل حاصل آید فائده گاه باشد که
 خداوند علت جدری با قبض شکم و تورم پای و رو باد دیگر اعضا مبتلا می گردد بغایت زبون میباشد
 فصل در حصیه بفتح ج با شور سرخ رنگ بدنه زردت یا قرص بر اعین بر تمام یا بعض اندام ظهور
 بیناید و موسوم است بسرخچه و خاصه این علت است که متعجب و ریناک نمی گردد و خشک میشد و دیده از مالایا
 او چیزی همچون سوس جدای آید و داده سرخچه خون رفیق صفراوی بقیه فضاله طمینه میباشد که قابل
 صلاحیت و تغذیه عضوی ندارد و در پوست بالای گوشت که زیر جلد است مدتی محتسب ماند طبیعت
 آنرا از اشیا فیضلیه و زواید رویانگاه شده متوجه بر خارج اومی آید و هر گاه که باین طبیعت
 و فصد مذکور صورت مدافعه بطوری پیوندد بناچار حرارت شدید پدید می آید که در دو تب و تلوسته سرفه
 و تنگی نفس و کثرت دموع و تکرار عطسه و قلت جوع و در دگر و جز آن بطوری میسرند و بعضی اطبا

حصیه را هم از اقسام جدری صفراوی نام کرده اند و فرق درین و در آن بآن کنند که جدری ازاده
 دومی و حصیه از صفرا میباشد و اطبا روشن بر علامات و امارات در باره جودت و روکات حد
 و حصیه متحد و مشتبه تدبیر نیکو بخیر بر نموده اند و فرموده اند که اگر انتهای حصیه سبب جاری شود بحال
 بیناید علما جش شربت حب الاس همراه قلیله اس کرده طبایع بنوشانند و کذا ریشه حطمی و لعاب بیدانه
 داده بشوند فائده گاه باشد که با خداوند حصیه قبض طبیعت رود و یا عضوی متورم گردد بغایت بد باشد
 فصل در جمیع بجای مضموم و نیم مفتوح و بای ساکن و قاف و الف بشوید که بسیار سی
 باد آید نام کنند دومی اسلترین تمام اقسام جدری و حصیه میباشد که در اطفال خور و همان بحار است
 تب ناسه بر بعضی یا جمله اعضا بر زمیند و خود بخود بی تدبیر و علاج بر طرف میگرداند از برای آنکه طبیعت
 مدبره بدن انسان است در اعلا خفیه بهر حال صلاحیت و رفاهیت بیناید و اگر ضرورت باشد تدبیرش که
 در فصل جدری بخور بر پوسته است بر گیرند و در عمل آرند فصل در خشکی و وی قسمی از شور غریبه
 میباشد که در تنهای مجیه غفیه برنگ دانه تورک یعنی خرفه سفید رنگ بی سوزش و درد و خارش بر بعض
 یا تمام اندام ظهور نمایند و همچنان خشک میشد و از پوستی باریک تر بگردان پو سستی که از مالایا باز
 باز میگرداند و جدا و متمیز می گردد و علامت ظهور بشوید که بر بیمار حالتی بگردان و تنگی و حیرانگی بسبب
 تضاعد اشخه رطبه رویه بلغمیه بر دماغ تضاعد نماید و عوام از اعتبار مقدار دانه تورک تورکی و روشنی
 نام کنند علما جش بطبوبات حاره کنند و آله مرئی با ورق خوردن و سینه و بجای آب بر گلاب و عرق
 گاو زبان اقتصار کنند و بر فراش بیمار دانه از خشکاش پاشند که با الخاصیت منفعت می بخشد فائده
 ظهور این قسم بشوید در میان تنهای حاده با داده میباشد که اطبا آنرا قسمی از سحران می شمارند و پیش آن باشد
 که آنچه از توران مواد ذی فساد از تحمیل و تقیل باقیانند طبیعت بر مدافعت او توجه وافی بر کارد
 و از بعض یا تمام اندام آن را بیرون آرند و احساس تبلید حواس از وجه توجه طبیعت که مدافعت او بود
 میباشد باید که در وقت ظهور بشوید کور بر تمام اندام بیمار پوشش با کوشش و شسته دارند تا باسانی تمام
 از راه مسام بطرف خارج خروج بیناید و آله مرئی حاره رطبه مقویه میباشد فصل در حصیه بفتح ح حاد
 مملو و وی بشوید سرخ شوکی خورد و زمشابه ذره و جاورس که بر ظاهر جلد با خارش و خلس بسیار نمودار
 میگردد و همچنان بیمار پندارد که گویا شوک یعنی یا سوزن میخورد از آن اعتبار بر هم بشوید شوکی قرار
 میدهد و ظهور بشوید کور در ایام صیف با محرومی فرج اکثر دست میدهد علما جش فصد و اسهل
 صفر کنند و با سوس گندم و سرکه و گل سر شود و تخم خربوزه طلا نمایند فصل در رقبه باضم قاف
 که یون و بهنگ داد گویند و وی خوشنمی باشد ذی دور که با خارش شدید پدید می آید و گویند که این
 علت مقدمه جذام می باشد و وی بر چند اقسام بود بدین نام چنانچه قوباسا عی و ولتف

و غائر و متفشیه و رشام خوانند اما آنچه رنگ سیاه یا سرخ بگوشت فروخته باشد ساعی نام کنند و آنچه
 بر جلد واقف بود و واقف گویند و غائر هم بگوشت فروخته باشد و از متفشیه پوستی بگردار سیاه بازی گردد
 و یا مانند قنوس باهی پیدا کرده از بالای او جدائی پذیرد و از رشام ریم و زرد آب تراوش نماید
 علاجه اش در ابتدا روغن گندم و آب دمان صائم و ترشی ترنج و آشن و خل انحر بطریق مواظبت نماید
 و در زمان تریاید تعلق علق بیاید و سپس آشن و مقل از رقی و مقلی طلا نماید و محرم باز و سخته
 صمغ و سرکه با هم ضم نموده بعل تضمید مفیدی آید و اگر قوا بسبب غلظت و شدت داده بگوشت فروخته
 باشد قصد قصد نماید و سهیل در عمل آرد و مطبوخ افیمون همراه با راجین یا کرده بنوشانند و سخام بر
 طریق دوام نافع آید و اگر با چیزی حش بنجر شد و سپس او و یه قویه بگردار زرد و زنج و آشن و
 مقل از رقی و خردل و زنج با روغن گندم و سرکه امترج بخشیده طلا گردانند دیگر زبد بجر مرمر
 اینض کبریت شب بمانی سیاه صمغ هر همه برابر وزن گرفته با عرق لیمون باریک کرده گذارند و
 خاکستر قنب همراه مسکه بر قوا طلا گردانند فائده گاه باشد که با قوا با که شدید پدید میگردد و آرد
 خون سیاه و غلیظ و گاهی همچون صید پدید می آید که در دیرش بحضض و عفض و صمغ و کثیر مقل
 از رقی برابر باریک نموده و با هم ضم نموده آب لیمون یا سرکه طلا گردانند فصل در بشور کبلی
 و وی بشوره سپید است که بر رو و پیشانی ظهور نماید و چنان نماید که نظیر نقطه شیر است علاجه اش تنقیه بغم
 نماید و خاکستر چوب انگور یا سرکه بر بشور طلا کردن فائده تمام می بخشد فصل در بنات البیل
 بمروده مفتوحه و وزن و الف بتوری چند میباشد که هنگام غلام با سردی مفرط بر بعضی با تمام
 اندام با خارش و درد و الا کلام ظهور می پیوندد علاجه اش تنقیه فرماید و کفج مسام و سخم
 نماید و تدبیر یک در جرب که بجر بر پیوسته پیوسته در عمل آرد و کرفس یا سرکه بر اندام میمالند و
 آب گرم اغتسال نموده فی الحال تن پوشند و باد سرد رسیدن ندینند فصل در ثایل و وی
 جمع ثولول است که در زبان مندرسه نام کنند و آن بشره صلب شدیدا الصلابت و مستدیر الهیبت
 اقسام می باشد چنانچه قسمی مسقف و مستدیر و قسمی منکوس یعنی بگوشت فروخته و قسمی بگردار رشام
 و قسمی دراز و قسمی بگردار قرن یعنی شاخ و از قسمی متقیه و قسمی غیر متقیه میباشد و این علت اعتبار
 مقدار ماده گاهی قلیل و صغیر و گاهی کثیر الحد و بلند میباشد علاجه اش تنقیه نماید و برگ آس و
 شونیز و خنجر و نمک طبرزد هر سه آس نموده و با سرکه حل فرموده طلا گردانند و کذا اگر آشن و مقل با هم
 ضم نموده با سرکه طلا گردانند مفید تر میباشد و دیگر زنج با سیخ یا سیخ با هم ضم نموده با سرکه طلا نمایند و اگر
 خون موش بر مسما طلا گردانند مفیدی افتد و دیگر زنج زرد و منقه منقی نگار و زنجی در طلا نمایند و
 مقل بر محل ثولول و مسامیر بعل تضمید مفیدی آید البته جمل که می ست در سرگین که غلو نموده بخورد

فائده گاه باشد که ثایل بر اندام عین با هم فرام در لیجا ظهور گیرند پس آنچه بلند تر باشد با موی اسپست
 ابریشم حکم بر بسته دارند تا بیخ او دست گردد و خود بخود ساقط شود و بعد از سقوط زنج بخندادی و
 نوز و نوشاد و طلا گردانند فصل در مسامیر و وی قسمی است از بشور بی درد و سوزش بر سیل غده مستدیر
 سفید رنگ یا کم بگردار رشام کثیر الحد و که از اعتبار صورت و هیئت مسامیر نظیر دارد و بجر بر نماید
 چنانچه کثرت و قورع این علت در دست و پای و درون انگشتان میباشد و در انگشتان اول و غلظ
 و سودا و ناطعی میباشد و باشد که نافع رفتار و احساس مسامیر دست میگردد علاجه اش تنقیه نماید و
 تدابیر که در فصل ثایل مفصل تحریر گردیده در عمل آرد و بعضی اطباء این علت را از اقسام ثولول انگارند
 و بزرگوارند که گاهی ثایل بزرگ سیاه یا سرخ میباشد اندر بحالت باید که دست از علیل باز میدارند که
 قطع با موی یا رشته یا آهن که بسته است باز میماند از برای آنکه نیم زودت خون میباشد با دست و
 مضمه و رامراض جلد با کسر نام پوست است و وی جسمی است عصبانی کثیر الحش که بافته شده از شطاب
 که با قطع جمع تنطیه است یعنی ریشمای حوام مغز و اطراف عصب و عروق باریک بافت یافته و این
 بافت به نسبت اغشیه و صفاق غلیظ تر خالق الخلق مخلوق فرموده اما جلد انسان از جلد و قسم دیگر
 حیوان رفیق الحرم و کم موی و ضعیف القوت بکثرت حس پیدا نموده و منفعت کثرت حس است
 که بزودی تمام ادراک منافی اندام بیناید و از کیفیت چهارگانی هم به نیک ترین دلالت و گاه میفرماید
 سبحانه تعالی شانه جلد بعضی جا غلیظ و در بعضی جارق و بعضی بکوبین موی و بعضی بی موی آفریده
 و جلد بر صورت پازیری اختیار یکدگر که بر تمام اندام جلوه ایجاد بخشیده است البته تو و بعضی جا چندان
 گردانیده چنانچه کنون موور کنینی پوست متعلق لومای اندرونی یعنی دوم و سیلوم ساخته است
 پس بر قسم خلطی که در حیمز یاده تر و افزون باشد جلد بر حال او دال میباشد هر قدر خلطی که سبب
 قوت مغیره یا عصبان ماده اندر و گردی آید همانقدر در صورت جلد لغیر فاحش به نسبت دیگر جا
 رو بیناید و امر اغشیه در ظاهر جلد بظهور میرسد گفته شود فصل در برص نفختن سفید باشد براق و
 غلیظ که در بعضی با تمام اندام ظهور می نماید و بر مویهای هم سفید رنگ بر آید و هر چند که میمانند از
 مالیدن با سرخی نگارید و از غلظت سوزن و جران خون هم نمی بر آید اما آنچه بخندیدن آرد
 خون بر آید علاجه اش مقیات و مسهلات بغم و دانات نمایند و با خوردن همچون ماده الحیمه با موی
 گردانند و مویهای بلیله خاصه که با غسل طیار نموده بشور مواظبت دارند و کذا اگر غلظت علی و دیگر
 شدیدا اسخان و صمغ و جاذب همچون زفت و نقطه سپید و خردل سپید و سیاه و کندنش و نوز و
 زنج و نوز و کوره و شیطرح و عفر و حاشونیز پوست بچ کبر و مانند آن تنها یا مجموع بر دواطلا
 کنند و خون مار سیاه تنها مالیدن تنها را بجات داده بجر بر بلاد ریخته بخند سیاه دو حصه بزرگ

در فصل در
 جلد و
 موی
 و
 غلظت
 و
 سفید
 رنگ
 و
 کثرت
 و
 قورع
 این
 علت
 در
 دست
 و
 پای
 و
 درون
 انگشتان
 و
 تدابیر
 که
 در
 فصل
 ثایل
 مفصل
 تحریر
 گردیده
 در
 عمل
 آرد
 و
 بعضی
 اطباء
 این
 علت
 را
 از
 اقسام
 ثولول
 انگارند
 و
 بزرگوارند
 که
 گاهی
 ثایل
 بزرگ
 سیاه
 یا
 سرخ
 میباشد
 اندر
 بحالت
 باید
 که
 دست
 از
 علیل
 باز
 میدارند
 که
 قطع
 با
 موی
 یا
 رشته
 یا
 آهن
 که
 بسته
 است
 باز
 میماند
 از
 برای
 آنکه
 نیم
 زودت
 خون
 میباشد
 با
 دست
 و
 مضمه
 و
 رامراض
 جلد
 با
 کسر
 نام
 پوست
 است
 و
 وی
 جسمی
 است
 عصبانی
 کثیر
 الحش
 که
 بافته
 شده
 از
 شطاب
 که
 با
 قطع
 جمع
 تنطیه
 است
 یعنی
 ریشمای
 حوام
 مغز
 و
 اطراف
 عصب
 و
 عروق
 باریک
 بافت
 یافته
 و
 این
 بافت
 به
 نسبت
 اغشیه
 و
 صفاق
 غلیظ
 تر
 خالق
 الخلق
 مخلوق
 فرموده
 اما
 جلد
 انسان
 از
 جلد
 و
 قسم
 دیگر
 حیوان
 رفیق
 الحرم
 و
 کم
 موی
 و
 ضعیف
 القوت
 بکثرت
 حس
 پیدا
 نموده
 و
 منفعت
 کثرت
 حس
 است
 که
 بزودی
 تمام
 ادراک
 منافی
 اندام
 بیناید
 و
 از
 کیفیت
 چهارگانی
 هم
 به
 نیک
 ترین
 دلالت
 و
 گاه
 میفرماید
 سبحانه
 تعالی
 شانه
 جلد
 بعضی
 جا
 غلیظ
 و
 در
 بعضی
 جارق
 و
 بعضی
 بکوبین
 موی
 و
 بعضی
 بی
 موی
 آفریده
 و
 جلد
 بر
 صورت
 پازیری
 اختیار
 یکدگر
 که
 بر
 تمام
 اندام
 جلوه
 ایجاد
 بخشیده
 است
 البته
 تو
 و
 بعضی
 جا
 چندان
 گردانیده
 چنانچه
 کنون
 موور
 کنینی
 پوست
 متعلق
 لومای
 اندرونی
 یعنی
 دوم
 و
 سیلوم
 ساخته
 است
 پس
 بر
 قسم
 خلطی
 که
 در
 حیمز
 یاده
 تر
 و
 افزون
 باشد
 جلد
 بر
 حال
 او
 دال
 میباشد
 هر
 قدر
 خلطی
 که
 سبب
 قوت
 مغیره
 یا
 عصبان
 ماده
 اندر
 و
 گردی
 آید
 همانقدر
 در
 صورت
 جلد
 لغیر
 فاحش
 به
 نسبت
 دیگر
 جا
 رو
 بیناید
 و
 امر
 اغشیه
 در
 ظاهر
 جلد
 بظهور
 میرسد
 گفته
 شود
 فصل
 در
 برص
 نفختن
 سفید
 باشد
 براق
 و
 غلیظ
 که
 در
 بعضی
 با
 تمام
 اندام
 ظهور
 می
 نماید
 و
 بر
 مویهای
 هم
 سفید
 رنگ
 بر
 آید
 و
 هر
 چند
 که
 میمانند
 از
 مالیدن
 با
 سرخی
 نگارید
 و
 از
 غلظت
 سوزن
 و
 جران
 خون
 هم
 نمی
 بر
 آید
 اما
 آنچه
 بخندیدن
 آرد
 خون
 بر
 آید
 علاجه
 اش
 مقیات
 و
 مسهلات
 بغم
 و
 دانات
 نمایند
 و
 با
 خوردن
 همچون
 ماده
 الحیمه
 با
 موی
 گردانند
 و
 مویهای
 بلیله
 خاصه
 که
 با
 غسل
 طیار
 نموده
 بشور
 مواظبت
 دارند
 و
 کذا
 اگر
 غلظت
 علی
 و
 دیگر
 شدیدا
 اسخان
 و
 صمغ
 و
 جاذب
 همچون
 زفت
 و
 نقطه
 سپید
 و
 خردل
 سپید
 و
 سیاه
 و
 کندنش
 و
 نوز
 و
 زنج
 و
 نوز
 و
 کوره
 و
 شیطرح
 و
 عفر
 و
 حاشونیز
 پوست
 بچ
 کبر
 و
 مانند
 آن
 تنها
 یا
 مجموع
 بر
 دواطلا
 کنند
 و
 خون
 مار
 سیاه
 تنها
 مالیدن
 تنها
 را
 بجات
 داده
 بجر
 بر
 بلاد
 ریخته
 بخند
 سیاه
 دو
 حصه
 بزرگ

کودینه سه حصه با سبزی چهار حصه سه بار کوفته بخیه و با سبزی میخه مقدار دومی خوردن و پسند فصل
 در برص اسود و آن قسمی است از برص که با وی خارش شدیدی پیدا می شود و باشد که از بالا او
 پوست دروید و در فلوس پای جدای گیرند و باندک مدت بدستور مذکور پیدا کرده باز جدائی
 پذیرند و بعضی اطباء این علت را در قسم قوی با مقشره نگارند و وی مقدمه جذام میباشند بخود بانه
 منها علما جش فصد کنند و سهیل سودا میهند و آنرا الجبن تنها کافی و دوا فی مرام دانند و مطبوخ افیمون
 با غار لیمون بلیله سیاه کسفاج شستنی و شامه تره بنوشانند و از تر طبی استخام دوام غافل نشینند
 و اغذیه مرطبه بخورند و بعد تنقیه بدن خرق سیاه با سرکه طلا نمایند و در ریخ و کبریت و تخم ترب
 و قسط و کندش و تخم جرجیر بعل طلا نموده بدست دیگر اطر فیل افیمون که اندر تخم گذر و دار
 فلفل جوز بویه و عرق مرع و شیطرح اضافه نموده باشد در زمان نقصان نور قمر خوردن و پسند
 و دیگر تخم شقاق یکدرم چند مدت خوردن و پسند و در اتصال نهال اسفالت سیدیل به بدست
 دیگر عروق زرد پوست نیم قند سیاه هر قدر که دانند و توانند در آورده در سر گین اسب بنفشه قمر
 نموده عرق کشند و مقدار سکه به در صبح و رواح نوشانند اما از نک شیرینی بر سبزی و زعفران کشند
 و بشویند نیز با سرکه باریک کرده بر اندام طلا گردانند و محراب الاسرار سلیمانی یک سوز و صند سفید
 و پنج حبه و باریک نموده طلا کنند و بعد مود و سیاحت بشویند و دیگر شیر قوم با قلیله غسل بلاد و بر
 اندام طلا کنند و دیگر قسط مر شیطرح پندی از ریخ سرخ فلفل زنگار هر سه برابر کوفته در آورند پس
 تا مدت دو هفته با سرکه صلایه گردانند و سپس بر اندام طلا نموده در تاب آفتاب نشینند فائده
 گاه باشد که اعضای خداوند این علت متفرج باشد آنرا بنصورت با استعمال مرهم بدله باند
 می آرند فصل در بهت بفتحتین علتی است که در اکثر اندام نوجوانان پدید می آید و از و گاهی است
 رقیق کردار پیاپی می شود علما جش تنقیه بلغم نمایند و خون مار سیاه بمانند فصل در باد شنام
 بضم دان سرجی ابل بکدورت باشد که بر اطراف و در در هنگام سردی ظهور می نماید و وی مقدمه
 جذام الاکلام میباشند علما جش فصد انحل و ماسیق کنند و با مطبوخ بلیله طبع فرو دارند و اگر علت
 باد شنام از فصد انکار می نماید تا هم بر جود و شنام تمام فصد رگهای اندک و کنانند و همچون کشش و اطر فیل
 افیمون خوراند فائده گاه باشد که بر اندام خداوند باد شنام جروح و قروح بهم رسانند و بنصورت
 باید که مرهم احر بکار برند و از نفخ عضو خون بر آرند و صالون طلا نمایند هر گاه که خشک میگردد و با
 گرم بشویند و با نگر طلا کردن و باب گرم شستن نفع تمام می بخشد فصل در کلف بفتحتین داغوا
 دره باشد که بر باره های رخساره یا منی ظهور می رسد و آفتاب در کلف و منی سیاه فرق بدان کنند
 کلف صاف باشد و منی خوشونت بود علما جش تنقیه و با سرکه و آب گرم کمد کردن عیدیه

و ادویه جالبه همچون فلفل تخم بطیخ یعنی خر لوزه و کرفس و قسط و دار چینی و آبر ساق و اشق و بادام
 و آشنستین و نوشادر و سوزنج و زردی و زرد هر سه باریک کنند و با سرکه طلا نمایند و دیگر سر گین سوسار
 از زردت در مراره گاو سرشته طلا گردانند و دیگر عروق اصغر در آب لیمون تا مدت یک هفته بنفشه
 واده طلا کردن مفید می آید و دیگر زریخ زرد باب کشنیر تر طلا نمایند و دیگر تخم جرجیر تخم ترب با صلا
 نموده طلا نمایند و دیگر خردل بخیر طلا کردن سودمند دانند فائده عند الاطالیه جشین باب گرم کمد و وضع
 علت درت یک ساعت نمایند و سپس طلا فرمایند و این قاعده در تمام اسقام جلدی یاد میدارند فصل
 در شش بفتحتین قطعه سیاهی با ل سرجی که در صورت بگردار نقطه میباشند که بر رخساره یاد گیر اندام ظهور
 می نماید و اکثر او بر رو بر آید علما جش با دویه جالبه که در فصل کلف تخم بر گردیده است میفرمایند
 ادویه مطفیعه خوراند و نوشانند فصل در خیلان بالکسر جمع خال و آن نقطه مشهور است سیاه باریک
 از بدن از داشته باشد علما جش همان است که در کلف بکاری می آید در خیلان هم بدستور مذکور باشد
 فصل در برص که پارسسی کجک گویند و وی بگردار نقطه است بر ابدست سیاه رنگ یا بایل سرجی
 بر اندام ظهور نماید و فرق در خیلان و برص بدان کنند که آنچه از سطح جلد با قدری ارتفاع مرفوع
 باشد خیلان نام کنند حدوث این علت هم از غلبه خلط سودا میباشند که در تحت جلد اجتماع میابد
 علاج تنقیه سودا کنند بخوبی که بار مذکور یافته فصل در حضرت بضم اول و سکون ضاد و عجم عبارت از
 موت و انجماد خون است در زیر جلد و ظهور میبخشد بعد از سقط و ضرر حصول می یونند و علما جش بعد از
 تسکین درد و منبره و سقط برگ گریب یا برگ زرب یا پودینه ضاد گردانند فصل در تبیر و ششم
 بالفتح کمبودی باشد که زنان جمال بخیال زینت بر رویا بر و خود و سوزنها میزنند و در سمریه یا
 نیل بر سبیل طلا میگذارند تا رنگ او بر جلد دائم قائم ماند علما جش آنست که نظرون باب گرم کمد طلا
 گردانند و بعد او علق البطم بعسل ضاد نمایند و سه روز داشته دارند و بعد او دور نمایند و باب گرم
 گرم کرده میشویند و باز علق البطم و عسل ضاد ساخته چند بار تکرار می نمایند تا بکلی زوال میگردد فائده
 گاه باشد که ماده و شم زوال نگیرد آنرا بنصورت مناسب حال و آن باشد که بعسل بلاد و مقطر نمایند
 فصل در فساد لون دوی آنست که رنگ اصلی بشهره و چهره متغیر گردد و این علت ابر جف و غمز
 می کنند و گویند که خلطی فاسد کاسه متاع رنگ در تمام یا بعض اندام ظهور می یونند و در تمام خلط
 از اخلاط ردی ترقی پذیرد و بدان سبب فساد در خون از ریاد میگیرد و سیوم و در معده یا جگر یا طحال
 یا مراره و غیره افتی راه ۱۶ و در بدن سبب فساد در رنگ باریک گرد می آید و چهارم بی توسط جاب
 در تاب آفتاب کمدت اقامت مینماید تخم براغذیه مغیر اللون سال و ماه همچون زیره و ناخواه آب
 تالاب علی الاتصال خوردن اتفاق می افتد ششم کثرت غم دالم و مزاولت بجماعت و آمراض و

واعراض یا در شدت تاندت مدید و عهد بعد میانه و از آن سبب تک اندام تغییر الی کلام می در آید علما
 بحسب رنگ رنگ از رنگ اطر فیل و قرقفل و سعد و زوفا و افضنیت و صغیر و کرمان و سبب و حب التمس
 و وج و حلیت و قریای ۱ له و تلبیه و اخیر و زعفران می نمایند و آونش دار و و بیضه نیمه شب و اما لاجرم
 لا جور و مغسول باندازه رعیت طبیعت خوراند و آدویه جالبه و مژه مثل از وجود تخم زرب و بطیخ و غیره
 بادام و نشاسته و کثیر و آب و خردل و زربخ و آرد و ریخ و پوست بالایی بیضه و اصداف سوخته
 و اسفیداج رصاص و مصطک و آب پیاز و برگ و فلی و غیره بر اندام مدام مالش فرایند و بدنیان
 گندم محرق با موم سفید و زرد و غنک بر بشه به مانند کذا از دند و تنها یا با جغرات سرشته بر اندام مالند
 و دیگر همچنان خردل و زربخ و تخم بطیخ با جغرات مالیده اغتسال نمایند و دیگر شیطان سندی که
 تر نمایند و لته بد و آلوده فرموده تمام اندام بپوشند و آب ریشم با شکر مطبوخ نموده بنوشند و دیگر انیسون
 بطیخ و خاکستر کبوتر بپاشند و غیره شب در آب تر نمایند و صبح رعیت فرایند و دیگر سفیده تخم مرغ
 و نشاسته و کثیر اصمغ عربی بلعاب سفید بر اندام مالند فصل در حرارت از بجای مملو نموده بر اندام
 محجمه حبیبی صغیر و باریک بنظر خاله که از پوست بالایی سر جدای گیرد و با سم سوسه و آبر به سم موم
 می کنند علما جش به تنقیه بلغم و خون سودا و نمایند و دوام در حمام آده سر باب چند و قلیله
 نمک بشویند و سپس باندین متوجه گردند و اگر آب برگ کنار چند بار با قلیله شکر سفید بشویند فایده
 تمام می بخشد فصل در شقوق اطراف و روی بضم اول علتی است که از کف دست و پستی
 بگردار پوست پیاز بازی گردد و گاهی از بالای ابرو و پیشانی و رو نیز پوست باریکتر تیز می زرد
 و گاهی از بالای آنها این معنی ظهور میگیرد علما جش اگر از امور خارجی بگردار حرارت و برودت مفرط
 دست و پدیر و طی یا بکار برند و اگر از امور باطنی معانی مذکور بظهور پیوند و تبر طبیعت تنقیه کوشند
 و شربت کاوی بنوشند فصل در نقش و نقش جلد نقش با قاف خشونت و درشتی باشد نقش
 معروف است حاجت تصریح و تشریح می دارد و سببش میوست مفرط میباشد علما جش تنقیه تمام اندام
 و تدبیر بادنان مرطوبه و استحمام مدام نمایند و اگر الجبن طیار نموده بر بنار اختیار کنند فصل در سحر
 جلد جمع سحر است یعنی خراشیده شدن پوست علما جش در سحر بگللاب یا آب سائیده طلا نمایند
 اگر سبب قوی باشد و خوف تورم عضو باشد فصد نمایند و خوف بگللاب یا آب تر کرده بر و گذارند
 فائده گاه باشد که سحر در اطراف عضو باشد وضع خرقه بلبل کنه باید فصل در صنان بضم صاد
 مملو و هر دو لون تغییر و تعفن که در راحه جلد دست و پد و این علت گاهی در مغایر و گاهی در کف
 دست و پا و گاهی زیر پستان زنان و گاهی در دمان و بینی و گاهی در زمار پیدا و پدید می آید
 سببش عفونت از سوختن اخلاط خاصه که از حرکات و رکضات با حرکت آده بظاهر جلد در آید و یا

در سحر و جادو

بوساطت عرق خروج بیناید سببش کثرت و قروح بعد از ریاضت و مجامعت تاخیر و غسل نموده و
 و یا بعد جابت حیض و نفاس به واکت مالش اندام مدام اغتسال نمایند یا بر تناول اطعمه و اشربه که
 اخلاط را بظاهر جلد تحریک فرماید همچون حلبه و اخیر و خردل و حلیت و سیر خاصه که کثرت تمام دوام
 عادت بیناید علما جش تنقیه اندام بمسکات و فصد صفت اندام می نمایند و از جهت تطفیه و تصفیه مواد
 ذی فساد و کجین بگللاب بنوشانند و شراب شمش یعنی زرد آلو صبح و شام مدام داده باشند و در هر
 حال اغتسال با آب گرم لازم شمارند و از قوا بصنات عطریه بگردار گلنار و آس و گل گللاب برگ منا
 و شب یاقی و صبر زرد و سعد کوفی و پوست انار و شمش و قمر و ریخ هر سه یا هر که میسر شود آس نموده
 بگللاب تر فرموده بر اندام تمام یا خاصه که بوی بد از برای طلا میثابت و آونش دار و و لوبان مصحح کثرت
 و آبل و تسلیحه سحره نقوش شمش خوردن دهند و هر چند که تواند صندل و عود و نعناع و برگ مرزوق و
 خوراند فائده گاه باشد که از استشام بوی و ریاحین و سیر و تماشنا و گلستان علت صنان خاصه که
 مدام کرده آید بطرف میگرد و القراط فرماید علت صنان در انسان و حیوانیکه معده و امعاء کثرت
 باشد عارض گردد فصل در کثرت در و عرق و عرق بفتح عین فضله الیست رطوبت ثانیه که بصوت
 مانیه می باشد که با اخلاط مدام اخلاط سیدار و بعضی اطباء آن در حساب اخلاط نا طبیعی که با وی محتاج
 بدن نباشد می شمارند که طبیعت از افضاله پنداشته از راه مسام اندام لا محاله بیرون گرداند پس
 اگر طبیعت آن را خارج نکرد و اند متعفن گردد و محدث بیمار باشد مثل تب غیره می گردانند اگر اخراج
 او بر سبیل عدل واقع گردد موجب صحت و عافیت مرضی میشود و کثرت او را را موجب حدوث
 اضرار میباشد و پوشیده نماید که چون اخلاط در عروق می روند و نفخ میگیرند تا از قدرت حق عاجل علما
 بر همه احواله بر طوبت ثانیه می گیرند بلکه رطوبتی رقیق رقیق بگللاب بر طریق فضاله از جهت ترقیق
 در تمام عروق و اندام میماند و طبیعت انسان که در فصل تابستان از کثرت حرارت با سحر آب
 مفتقر میگردد از کثرت قوت جاذبه و ارخای قوت ماسکه بد و عرق دفع گرداند و گاهی این معنی از
 استیلا می قوت طبیعی بر دافعه علتها در ایام بحران رو متوجه آرد علما جش با تنقیه و تقیل اغذیه
 اشربه نمایند و آدویه قابضه بگردار گلنار و آس و سماق و صندل و عقیق و اسفیداج و زاج هر سه
 آس نموده بعمل طلا و صناد و در عمل آردند و سحر بگللاب بگللاب بگللاب بگللاب بگللاب بگللاب بگللاب بگللاب
 آب بپوشانند و بپاشانند و دیگر عدس و عناب بگللاب بپوشانند بگللاب بپوشانند بگللاب بپوشانند
 صندل سرخ بار و غنک بر تمام اندام مالند و از بدن جامه بگردار در پوار خنک بپاشانند و عرق پاک کنند
 که خود بخود مسام اندام بسته بایستد و بعضی بر آنند تا بپاشانند و بوی بگللاب بپاشانند و بگللاب بپاشانند
 در و عرق را دفع نماید اگر عرق فقط از کفها و پا تر آید و یا در کفها و پا تر آید و یا در کفها و پا تر آید

شب یابی و خفا و سرکه آمیخته طلا گردانند فائده اگر گویند که آنچه در باره صیورت ماکولات در فصل
صنعت هضم و سوراخ هضم به سخن بدست دوازده ساعت که مرقوم نموده شد چگونه بصحت و ثبوت قرین
دشته آید برای آنکه در زبان حدت و شدت گریا بقدر شرب آب شراب سرد که فی القضا می است
مذکور باد در عرق انسان مبتلا میگردد و خوابش آنست که در زبان تابستان تمام رطوبت باقیه از
کثرت حرارت اندام با ماده بورقیه مختلط میگردد و طبیعت آنرا قابل صلاحیت نیست بهر جهت
آب یا شراب بارد بالفعل متوجه با فعل اخذ آب میشود و با طبیعت طبیعت قوت و دفعه بدین جهت
در آمده بر مدافعت او میل توجه نماید و قوت ماسکه هم دست تصرف آنرا کار ماسک خود میکشد و قطع
در عرق الدم و دی آن باشد که از تمام اندام از پیرین موی بجای عرق بر آید و بیش از یک عرق
جواره یا بارز پیر در یاد دیگر حیوان زیانکار همچون قمل و النسر و غیره اینمندی رود و در گاهی از حدت
شدت ماده یا رقت خون بسبب آمیزش صفرا و جز آن که همراه عرق مختلط گردیده بیرون آید
علاجش تنقیه بقصد و امانه و اسهال نمایند و آنرا بر آب و عنب و آلو و سماق و استخار میسر می آید
نقص گردانند و آب منقوع صبح و شام اختیار کنند و عدس با سرکه بچته خوراند فائده گاه باشد
که بیمار و طبیبان بهر در عرق حاجت مند باشند تدبیرش استحمام در یا صفت اندام است و گذاشتن
سخت تن بپوشاند و آب مطبوخ گریا گرم زیر جامه دشته سرپوش او بندد و در اندک آنکه کفش قلیل
سرکه و بالونه بر اندام بماند و سبب شرب و در شراب بنفشه بنوشاند تا عرق می آرد و اگر
شعار باب تر نموده تمام اندام گذارند و بالایی او و تار و جز آن پوشند عرق با فراغت می آرد
فائده شعار با لیس تمام جامه است که بر اندام پوشند و در تار یکسر اول هم جامه است که بر شعار یعنی بالا
جامه تن پوشند همچون رضای و جز آن باشد باب است و ششم در امر ارض شعور و در جمیع شعر
که بفتح اول نام نیست و دی حبیب است دائم الشویه در ایام صحت و چه ایام مقام موده شعور از بجه
و خانیه مضموم اخرویه که بگردانند و در آن زن بفرزند اهل شعور می آید و در آنکه چون ماده شعور
زمانی شالسته و بدنی بالیسته در توهای درونی که زیر جلد میرونی واقع است بی استیلا کیفیت رویه
مختلص میماند پس طبیعت با نذره شیت در خور حال صغیر و کبیر جوان و سیر میروم و در آن و در آن
راه مسام بمقام مناسب که میدانند بیرون گردانند و بعضی پوشند بر آنکه در صورت قدرت در کارها
عشق مجازی که فطره حقیقت باشد از بهر پابندی دل بیدلان موی سر را کند ساخته تا از عطف
شیخ او باریج جدا نشده بحقیقت میرسد و با جان جان هم از می گرداند از آن جهت موی سر را
دیگر موی در تنید و افزایش دائمی دشته و موی ابرو و اشعار که بجز کار زینت و جود و قیام جسم
و احسان از و چیزی دیگر نبرد در محل و قوت و پایداری دائمی گذشته و موی سبب دریش و جود

در عرق الدم و دی آن باشد که از تمام اندام از پیرین موی بجای عرق بر آید و بیش از یک عرق جواره یا بارز پیر در یاد دیگر حیوان زیانکار همچون قمل و النسر و غیره اینمندی رود و در گاهی از حدت شدت ماده یا رقت خون بسبب آمیزش صفرا و جز آن که همراه عرق مختلط گردیده بیرون آید علاجش تنقیه بقصد و امانه و اسهال نمایند و آنرا بر آب و عنب و آلو و سماق و استخار میسر می آید نقص گردانند و آب منقوع صبح و شام اختیار کنند و عدس با سرکه بچته خوراند فائده گاه باشد که بیمار و طبیبان بهر در عرق حاجت مند باشند تدبیرش استحمام در یا صفت اندام است و گذاشتن سخت تن بپوشاند و آب مطبوخ گریا گرم زیر جامه دشته سرپوش او بندد و در اندک آنکه کفش قلیل سرکه و بالونه بر اندام بماند و سبب شرب و در شراب بنفشه بنوشاند تا عرق می آرد و اگر شعار باب تر نموده تمام اندام گذارند و بالایی او و تار و جز آن پوشند عرق با فراغت می آرد فائده شعار با لیس تمام جامه است که بر اندام پوشند و در تار یکسر اول هم جامه است که بر شعار یعنی بالا جامه تن پوشند همچون رضای و جز آن باشد باب است و ششم در امر ارض شعور و در جمیع شعر که بفتح اول نام نیست و دی حبیب است دائم الشویه در ایام صحت و چه ایام مقام موده شعور از بجه و خانیه مضموم اخرویه که بگردانند و در آن زن بفرزند اهل شعور می آید و در آنکه چون ماده شعور زمانی شالسته و بدنی بالیسته در توهای درونی که زیر جلد میرونی واقع است بی استیلا کیفیت رویه مختلص میماند پس طبیعت با نذره شیت در خور حال صغیر و کبیر جوان و سیر میروم و در آن و در آن راه مسام بمقام مناسب که میدانند بیرون گردانند و بعضی پوشند بر آنکه در صورت قدرت در کارها عشق مجازی که فطره حقیقت باشد از بهر پابندی دل بیدلان موی سر را کند ساخته تا از عطف شیخ او باریج جدا نشده بحقیقت میرسد و با جان جان هم از می گرداند از آن جهت موی سر را دیگر موی در تنید و افزایش دائمی دشته و موی ابرو و اشعار که بجز کار زینت و جود و قیام جسم و احسان از و چیزی دیگر نبرد در محل و قوت و پایداری دائمی گذشته و موی سبب دریش و جود

مردان زینت موه که بضم سیم و فتح واد و تشدید جیم مفتوح و مای المنفوظ معنی خوب پسندیده دارد در امر دیگر
و بالیدگی آنرا در جبهه توسط عطا و شسته و آنچه بر تمام اندام بطوری آید فائده تنقیه می بخشد و اطباء از
اعتبار شبانیت جزو باکل در اسم و صدد داخل اعضای مفروده اند و آنرا که از فضاله انجیره و خاصیت
استطقیه انگاشته اند دلیل بر نکاسته اند که اموات پیش از تحلیل و تقبیل اجزای مائیه و هوائیه راه عقوت گیرند
پس فضاله بخاریه منصرف به راه ترکم گرفته و آید و غذائیه حاصل ساخته با متداد و درازی میسر چند و پس چنانچه
از حالات تکوین و توضیح موی ریش و بروت زنان و آید و ماندن بعضی مردان که از نتائج تحلیلات
و الدین در اولاد و یا بجا می آید در شریح رحم یاد کرده شد و اطباء در استدلال فرج در کار علاج بیم
حال موی اعتبار گیرند چنانکه از تسوید شعور کثرت حرارت در شعوری آید و از قبض رنگ موی برود
و رطوبت علامت گیرند و از شفت و حرمت استدلال بر اعتدال پذیرند و از وجودت موی کثرت است
و از صهوت رطوبت و رقیق س فیض می آید فائده از خواص این فضاله یعنی موی که آنست که بر فاق
عرق و آب پاه که از جسم و تراب بعل لشف و زنج بیرون آید هر قدر که با ستره استرده میشوند در دست
ده روز ده یوم بهافتد باز روئیده و راز میباشند و پس فصل در و از الثعلب و و چنان باشد
که موی سر در ریش و ابرو و جز آن بریزند و پوست بر سینه گردانند از آنجا که این علت در ریه و پوست
عارض میشود از آن اعتبار در انسان هم بدین ثعلب قرار میدهند علاجش تنقیه نمایند و با
ترطیب توجه فرمایند و اگر بر نفس عضو شرط زنند آفتابین سیر و نمک با سرکه صفا کنند و سیاروشی
چند بار بعل تضمید مفیدی آید و آب ابل سرکه بدستور مذکور و دیگر حبه الحضر اسوخه لبس که طلا نمایند
و دیگر زرد البجر سوخته لبس که مفیدی آید فائده القراط فرماید که علت دار الثعلب و دار الحیمه و دار الی
انتقال میگردد و بر عکس او استدلال می پذیرد فصل در و از الحیمه و آن علتی است که بگردان پوست
بار پوستی باریک از سر و ریش و جز آن منسلخ می گردد و حدوث این علت از کثرت احتراق بنف
و صفرا حاده و سودا و محترقه و خون غلیظ ظهور میگرد و علاجش تنقیه نمایند و سپس با ترطیب در آن
و دیگر تدبیر که در دار الثعلب تخریر آمده در عمل می آید و کلاه از نمک و جرم طیار نموده پوشیدن اختیار
کنند تا بعل رقیق و ترقیق ماده آنرا علت از اندام خارج گردد و با مطبوخ افتیمون و یا بارج فقیر ماده
مذکور خارج میسازند و دیگر زرد مسکوک که با قول ایان میباشند زمان زمان گردانیدن امان می کنند
و دیگر برگ حنظل زرد را و در حرج زنجبیل باریک نموده بعل تضمید مفیدی آید فائده دار الحیمه نسبت
دار الثعلب از اعتبار در درت ماده قوی تر و زبون تر میسازند باید که بجز و ظهور این علت بملفت تدبیر
میباشند و هیچگونه غفلت روا ندارند از برای آنکه زوال او بر محال میباشد فصل در انقشار و
لسا و طشع و دی علتی است که بی ظهور فساد در جلد موی ریشین گیرند و جای انتشار اشعار سیاه

نرم بیند از آنجا که این علت زیاده تر باشد مرغ واقع گردد از آنجست علت الغامه که نامش مرغ است
می نمایند سببش وجود ماده تیرست که در زیر جلد گردد و از حدت ماده موی را از اصل برکنند ناید
علامه جش خلق سر یا جانیکه طور نماید و زود نماید و تیرین بر وزن آس و روغن آله نماید و آنیکه
در تسوید موی دفع انتشار اشعار مفید آید صفت و سینه مثقال موز و پانزده مثقال خیار چهار صد
مثقال در آب تر کنند و با جوش آورده صاف کنند تا به نیمه آید با یکصد و بیست مثقال روغن کنجد
بطریق معروف طیار فرایند و سه مثقال لادن اضافه کرده و شیشه نگا دارند و هنگام شام عین یز
بکار برند فصل در صلیح به فحشین و عین جمله علتی است که موز و وسط سر یا بر و یا پیشانی خود بخود
بریزند علامه جش آنچه در انتشار اشعار تجریر در آمده بکار برند آنچه در سن شیخوخت ظهور میوند
تدارک او آسان نباشد فصل در تشقش الشعر و وی شکافتن از میان پوست سببش کثرت سبب
میباشد علامه جش تنقیه خلط غالب نماید و بعد از تنقیه تطیب فرایند و اطر لفلات خوانند فصل
در تسوسه یفتمین و وی مرضی است که بادی اشعار بسیار جرب بینمایند چنانچه کلاه و دستار و غیره
جرب و بد بوی گیرد و رنگ می پذیرد علامه جش تنقیه و باغ نمایند و سپس بر اطر لفلات و مقویات
اقتصاد دارند و اغذیه مغلفه بگذارند فصل در شیب بالفتخ بر وزن عیب یعنی سفید شدن موی که
قبل از وقت کبولت دست و پد سببش اختلاط طوبت است با خلاط که زیر مسام مختلط گردیده اند
عدا عدال کم در خور حال زیننی موی باشد تغییر و بد و تادام که خون جرب و غلیظ با عدال کمال دارند
باشد سبب حرارت و پوست مدخه موی سیاه بر آرد و آبرگاه که بر عکس و ظهور نماید صورت یابار
در شعور ظهور می در آید و گاه باشد که بعضی سیاه و بعضی سفید رنگ میگردد و وی از آن رنگ
میباشد که رطوبت با خون متزج میگردد آنچه از محل خون موی بر وید سیاه باشد و آنچه از جای
رطوبت بر آید سفید نماید علامه جش تنقیه بلغم نمایند و بر اطر لفلات موی طبت امور فرمایند و از عروق
و تکرار قصد و کثرت مجامعت منع نمایند و از خوردن و کوبیدن گلاب و عطر و کافور بدستور مذکور
و از اشیا برودت افزا مانعت فرمایند همچون نافع شیب بلید سیاه ده جزو تکیه کنند و طباشیر
از هر یک یک جزو تخم کاسنی صندل سفید از هر یکی سه جزو قفل و دو جزو زنجبیل و جترکی از هر یک
یک نیم جزو هر یک بار یک نموده و با شیر بلید مختلط نموده در حقه بگذارند و در وقت خوردن دهند
و کذا همچون بلا و در دفع شیب نا طبعی دانند فائده بعضی حکما بر آنند که از خوردن زنج مقوم موی
بریزند و در جای او موی سیاه بر آید انبیا شیب نا طبعی از کثرت فکر و شدت وحدت املی که
خون گرداند بیشتر دست وید فصل در انبات الشعر یعنی در تدریس موی بر وید علامه جش
هر چه در دار الثعلب و یا الحیه گفته شد بکار دارند و زیت کهنه و خاکستر قیصوم و زبد الجرب و شیره

ناید نافع آید فصل در تدریس موی شمع سبب کوتاه ماندن موی اندامیکه از برای امتداد و سبب طبیعت از آنجمله
و خانیه مضموم اخرویه میسرساند منفی و بدان سبب در درازی موی نقصان می آید و علامه جش منع سبب
نمایند و آب که سر را بشویند و آن سرخ نرم کوفته آب آله در سر اندازند فصل در تدریس خلق الشعر
که دانستند خلق موی عانه با ستره پسند کرده اند که وی غالی از مضرت میباشد و همچنین در تنقیه قوت
شعوت قانده بخشد و بنوره و زنجبیل استره موی ستره باشد اما مناسب نیست که از کباب و زینباب باوی
نمایند که خلقی و زلی در عصایه میباید فصل در تدریس منع انبات شعور از آنجا که معانی او مشهور اند تدریس و آنچه
کرده آید صفت وید النج آقین شکران یعنی نوح گوشتی بعد از تنقیه بکار برند اگر خون بنک است با بیضه
مورچه بعد از آنکه موی بمالند دیگر زویند فائده زنی که موی ریش و برودت بر آید باید که بعد از آن
و اخراج خون کرات مراتب موی را بشویند فصل در تدریس تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی سر
و در وی صفت برگ سدر یعنی کنار و تاز و حله در آب انداخته بماند و دوام باوی بشویند فصل در
تدریس ترقیق شعر یعنی باریک ساختن موی صفت خاکستر جرب یا گور و توره با هم فرامی کنند و غلظت سبب
بگردانند در روزی چند بار و احتیاط دارند که غلظت مذکور بر یکجا زیاده نشسته رود و خلق تکرر فصل در
تدریس تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی صفت سرد اسج آگه سر در ده کل ملتان می بر همه بر آب
تر نمایند و بر سر بنهند بعد شستن موی آب گرم و برگ بید بخیر بر و بندند و بعد بکپاس دور سازند و دیگر آب
گرم بشویند بر روغن لادن یا هر چه از روغن حاصل آید جرب دارند فائده از برای تسوید اشعار زینهار
روغن گل و عطر گل بکار برند فصل در تدریس تشقش شعر باید که حنا با ردی شرباب و زنجبیل و بقیه
شرباب یا زنجبیل و میخچه بر موی مالند فائده تشقش رنگ سرخ و زرد نیم مختلط فصل در تدریس
تخمیر شعر باید که بطبع سعد و کندش شسته باشند هر سه موی سر غنک می گردند فصل در تدریس تطبیض شعر باید که
بنوشان باریک نموده و با سرکه نرم نموده بر موی بمالند و دانند فصل در تدریس خضاب موی کیده نماند که
خضاب کهول از اعتبار سیاهی موی در سن شباب آرد و هر قسم خضاب کرده رود همان هم رنگ در موی
میدارد پس بر آب خضاب واجب است که در ادویه خضابیه صریح السریع النفوذ همچون سرکه تدریس گردانند یا
برگ خنابار یک نموده و آب خمیر نموده بطریقیکه در ابل یعنی مردم پنجاب رواج گرفته است بر بندند و بعد
ادویه خضابیه در عمل آرد تا بپایند که در ادویه خضابیه قوی از براده آهن و سکه اسج و تاز و و دمه بلور و زرد
و آله و حنا داخل گردانند و در زمان تفهید ادویه خضابیه بمقتضای اصل در آن سیدارند تا بقوت خضاب
از ادویه خضابیه از خارج بداخل تا باصل او باستانی وصل گردد و روغن قسط و روغن عرق و روغن شکر
هر کدام که ازین روغنها بهر سدا هم بر موی بمالند بجز ب دیگر مراره که به سیاه و مراره و مراره مزج سیاه
و مراره گو سفند سیاه هر سه مرارت بار و غنمای مذکوره بالا بر موی مالند و اگر باین مرارت مراره اهل

قدرت کاسه سر او که مال طوبت غلیظ می بود و چون نفس عافیت بر صورت حال او مرتسم نشد و چون
 من بتو کل علی الله فهو حسبه کار بر تو کل گذاشتند و باسلامتی صدق راه عافیت یافتند و فرادست
 قادر بر هر چه خواهد ساخت و هر چه خواهد کرد که حکم او است فصل در انتفاخ و حمله اصابع و این
 از کثرت برودت و بیوست بهم رسد و باشد که در ایام سرما انگشتان بیایا سست و مفتخ میباشند هر چند این
 زبون ترست از برای آنکه دلاکت بر وجود خدام لغو و باسه منهای علاجه جنس غنقیات بر داند
 باب شور دست و پالشویند و یا در طبخ چند ریاضت گذارند و قیر و طبایات با اند فصل در تفریح
 اللفطات و حرمتها قطرات بفتح قاف عجزت که باین در کین جای باشد که از کثرت سئلایا ملایقا
 اشیاء درشت سرخی پذیرد و سحر کیرد یا قفوح و جروح می انجامد علاجه در اول الامر مجرد
 ظهور حرمت از خفن بر پشت و نشستن منع نمایند و در او طلا فرمایند در رنگام حصول سحر جلد
 بر سیم سفیداج علاج نمایند و بر روغن شیخ صغاف که در اقسام جراحات سحر بر کرده و در حبه آلوده از آن
 فصل در صنان بصم صاد هله و لون و الف و لون دیگر بوی پست که از تمام اندام بر آید و کثرت
 تنقیه نمایند و در سنج بکباب عید طلا فرمایند و اونس دارد و خوراند فصل در فساد و الاطراف بالبر
 یعنی سیاه و تنباه و گنده شدن دست و پا از رسیدن سردی مفرط علاجه در وقت ظهور کبودی
 قبل از تو زم بر روغن زیت تها دره دارند و یا مانند و بعد ظهور تو زم قبل از سیاهی محل در طبخ اکلیل الملک
 و تخم شبت و صلیبه و تخم کتان و جز آن اطراف بدارند و کذا در فقط آب گرم بنهاردن مفید می آید و
 هرگاه آب نائل سردی آید بر آن و بر روغن چرب دارند و قدس نرم کوفته یا در شراب جو شایه گذارند
 و بعد بر روغن سیاهی شرط عین زنند و بعد او در آب گرم بدارند تا خون باسانی تمام بر آید و او را که خود
 نه ایستند ننگند و بعد از آوردن از آب گل ارمنی باب و قلیه غسل و سرکه طلا نمایند فایده گاه باشد
 که هیچ تدبیر تبااهی و سیاهی دور نباشد بجز قطع تدبیر پذیر نباشد و گفته اند که هر روز با شراب نیم گرم یا
 سرکه چند بار بشویند فصل در تدبیر حرق النسا یعنی سوختن از آتش علاجه در کل ارمنی و طلا
 جگر باره باب سردی بارت بر محل سوخته گذارند و بگردوده جراح بر روغن ضم نموده بر سوخته گذارند
 دیگر سفیده بیه بر روغن قلیه روغن گل و آرد جو و کافور بر محل گذارند و کذا که اگر انوری تنها کافی
 مرام تمام میباشد و دیگر بیه حبه یعنی سیاهی و دوات فی الفور بر سوخته آتش طلا گذارند و اگر می کنند
 سرکه ساه با چربی منم نموده بر بند آید یعنی بر آید و اگر صندل و فوفل آب عنب القصبه روغن گل گذارند
 بپاشد و دیگر روغن بنجد و آب سبغول طلا نمایند و با خون تازه تر نمایند و اگر سوخته را آبله بر آید فصد کنند
 یا بر سیم سفیداج علاج کنند و اگر بپاشد زده مریم کافور و صندل روغن بیه می افتد و دیگر حنا
 و مراد سنج بر روغن گل بر روغن و با قیر و مسکه هم تدبیر کنند فایده گاه باشد که بر محل سوخته نشان گذارند

باید که برگ چسبم یعنی جامن با سرکه یا زرد و چند مدت طلا گذارند فصل در سوختن روغن گرم تر
 باشد که در حرق النسا با شعله در آمده است در عمل آرد و قلیه زیت و اسفیداج ملایق کنند فصل در
 حرق الما الحار تدبیرش سنجاستر و زرد و بیه نمایند فصل در تدبیر الاحراق من الصلوات و حقه
 جسم باشد نار به که از تدخن اجزای رصیه و موائیه که متخیل نار شدید الحار و حرقت میشوند پدید گردد
 که مدام در سحاب آب میباشد و از آتش ابرهم می نامند اما آنچه حکما در بساط اقسام علویه تسام نموده
 بدو اشعار کرده و رود که اذخه و انجره هر دو قسم جسم مرکب باشد چنانچه حدوث اذخه از اجزای رصیه
 و ناریه و موائیه میباشد و انجره از اجزای مائیه و موائیه و ناریه که بتأثیر تنویر یعنی تاب تاب خیز
 آن بر خیزند و با طبقه زهریر پیوسته غلیظ و ثقیل میشوند و صورت سحابی آب پذیرند آبی که عند الهبوط
 از در تخم و تقاطع می بر آید آنرا صقیع و باران خوانند و اگر سرد طبقه مذکور آنرا فسرده و منند نمایند و صندل
 تلرک و زاده گویند و بدینسان اذخه که از کثرت ناریت از زهریر گذشته و با کراهت پیوسته شوند سحاب
 آب بطور شوارق و بوارق از وی صورت پذیرند و گاهی ازین اذخه باعتبار قلت و کثرت مقدار کوفه
 نار پیوندد که پیشه متعل میشود و ازو نیازک و شهب حرق بوجود میرسد و از تضادم و اصطکاک اجزای
 غمام آوازی که بر می آید آنرا عدد و آواز ابرینا منند و از تداخل اجزای ناریه بخاریه روشنی غاطف که در
 دیده نماید آنرا برق و صاعقه نام کنند و گویند که این صاعقه بخاریه که در دیده بارت دارد که اصحاب
 و ضرب از جهت دفع دشمن از قسم این و پلینه تافته ترسب ساخته با ضرب تلرک بر اعدا و بجا آوردن
 میباشد که هر سبه آتش یافته و شکافته ششایی با نزل علیه را در دم مندم گردانند و بدینسان صاعقه با
 صدمه دوریه فکلیه و حرقت قسریه ناریه متضادم گردیده هر چیزیکه جبار قهار امر میفرماید تبا و خاک
 مینماید و آوازی میبست که بگردار خشک کبیر اول تشدید لام کسود کاف عربی آخر معنی آواز چند
 بند و قست که بکبار سر دهند در آخری بر آید و از شدت الشقاق و اخراق اجزای مجموعه صاعقه
 مقرر کرده اند پس اجزای ناریه و موائیه و بی مقتضای کل شیء رجوع الی اصله راجع که خویش شوند و اجزا
 باقیه رصیه خاک و خاشاک با نزل علیه از رنگ بوی تیره و ناخوش گردانند علاجه در سانس که در
 حرق النسا با شعله در آمده از قرایت آیت و یسیر الرعد مجده و الملکه من حیفته از رنج و تب
 او در آنان میباشد فایده وجود بساط علویه سماویه بگردار ظهور قوس قزح و مجرله و حرق و تلرک
 و جز آن هر چه بدید ما دیده و بگوشه شنیده گردان استنباط صنایع مختلفه و اجتماع کمالات متفرقه
 جل و علامت که جمله عقول از تعقل چگونه ایشان چو در پریشان اند فصل در تدبیر الاحراق من

در حرق النسا با شعله در آمده است در عمل آرد و قلیه زیت و اسفیداج ملایق کنند فصل در حرق الما الحار تدبیرش سنجاستر و زرد و بیه نمایند فصل در تدبیر الاحراق من الصلوات و حقه جسم باشد نار به که از تدخن اجزای رصیه و موائیه که متخیل نار شدید الحار و حرقت میشوند پدید گردد که مدام در سحاب آب میباشد و از آتش ابرهم می نامند اما آنچه حکما در بساط اقسام علویه تسام نموده بدو اشعار کرده و رود که اذخه و انجره هر دو قسم جسم مرکب باشد چنانچه حدوث اذخه از اجزای رصیه و ناریه و موائیه میباشد و انجره از اجزای مائیه و موائیه و ناریه که بتأثیر تنویر یعنی تاب تاب خیز آن بر خیزند و با طبقه زهریر پیوسته غلیظ و ثقیل میشوند و صورت سحابی آب پذیرند آبی که عند الهبوط از در تخم و تقاطع می بر آید آنرا صقیع و باران خوانند و اگر سرد طبقه مذکور آنرا فسرده و منند نمایند و صندل تلرک و زاده گویند و بدینسان اذخه که از کثرت ناریت از زهریر گذشته و با کراهت پیوسته شوند سحاب آب بطور شوارق و بوارق از وی صورت پذیرند و گاهی ازین اذخه باعتبار قلت و کثرت مقدار کوفه نار پیوندد که پیشه متعل میشود و ازو نیازک و شهب حرق بوجود میرسد و از تضادم و اصطکاک اجزای غمام آوازی که بر می آید آنرا عدد و آواز ابرینا منند و از تداخل اجزای ناریه بخاریه روشنی غاطف که در دیده نماید آنرا برق و صاعقه نام کنند و گویند که این صاعقه بخاریه که در دیده بارت دارد که اصحاب و ضرب از جهت دفع دشمن از قسم این و پلینه تافته ترسب ساخته با ضرب تلرک بر اعدا و بجا آوردن میباشد که هر سبه آتش یافته و شکافته ششایی با نزل علیه را در دم مندم گردانند و بدینسان صاعقه با صدمه دوریه فکلیه و حرقت قسریه ناریه متضادم گردیده هر چیزیکه جبار قهار امر میفرماید تبا و خاک مینماید و آوازی میبست که بگردار خشک کبیر اول تشدید لام کسود کاف عربی آخر معنی آواز چند بند و قست که بکبار سر دهند در آخری بر آید و از شدت الشقاق و اخراق اجزای مجموعه صاعقه مقرر کرده اند پس اجزای ناریه و موائیه و بی مقتضای کل شیء رجوع الی اصله راجع که خویش شوند و اجزا باقیه رصیه خاک و خاشاک با نزل علیه از رنگ بوی تیره و ناخوش گردانند علاجه در سانس که در حرق النسا با شعله در آمده از قرایت آیت و یسیر الرعد مجده و الملکه من حیفته از رنج و تب او در آنان میباشد فایده وجود بساط علویه سماویه بگردار ظهور قوس قزح و مجرله و حرق و تلرک و جز آن هر چه بدید ما دیده و بگوشه شنیده گردان استنباط صنایع مختلفه و اجتماع کمالات متفرقه جل و علامت که جمله عقول از تعقل چگونه ایشان چو در پریشان اند فصل در تدبیر الاحراق من

الشمس یعنی سوختن در تاب تاب تیرش بریم کافور و مرهم غل غل نمایند و سفیداج با سرکه حل نموده گذارند
فصل در تدریس الاحراق من عمل الیها در علاج جن بر و عن کجند نمایند و دیگر تدابیر که در قی النار تهر بر
 است فرایند و شرط دجاست و فصد و تعلق علق سازند **فصل در حرق اللسان من النورة** یعنی
 سوختن زبان با یک علاج بلعاب سفید و روغن بادام تمضمض فرمایند و اگر جود و از با قلیله نبات
 فرمایند اما از اشیا شور و تیز پزیم نمایند **فصل در جراحات جراحت با کسر تفرق الاتصال** اگر بیدار
 که در وریم نباشد و تیرگاه که در وریم ظهور نماید قرص بفتح قاف میخوانند و اقسام قرح و جرح بسیارند همچون
 صغیر و کبیر و بسیط و مستوی الشفاة و غائر و منفصل المصنعة و مرکب نافذ و غیر نافذ و جرح است راس یعنی
 سر و جرح است بطن و جرح است عصب و جرح است عروق و مانند آن بسیارند از آنجا که این فن زیاد تر از
 جراحی دارد زیاد تر از اعم در انسام او زنده اما جرح است دل و دماغ مهلت نمیدهد و زود بکشد و در جرح
 دماغ اختلاط عقل باریک باشد و جرح است کرده و مثانه و امعاء هم حکم جرح است دماغ میدارد و آن جرح است
 مثانه در و شدید در محل عانه پدید می آید و دو گاهی غشی و بهوشی و تشنگی و بیادیدن بول می آید و در جرح است
 امعاء بر آمدن خون و خراطه و اجزای معاست باریک از آن جرح است جگر که خوف است و در بعضی وقت
 هم بهر سوزن که عضو لحمانی است و جرح است عصب بخیع عقل و تشنج می آید و جرح است زانو که از جانب قدام
 باشد و بر پا باشد و در جرح است شکم قوی و شکوفه و تپوع و فواق و اطلاق لازم و غلام او میباشد و جرح است
 سینه که نافذ بود و خوف است خروج بکاو ایل است و جرح است حجاب هم مخوف باشد ضیق النفس لازمه
 و است و جرح است معده نیز مخوف است بر آمدن طعام و شراب بدوی است و آنچه در غیر این عضوها
 جراحی که بهر سوزن امید واری سلامتی باشد با بجمه آنچه رست باشد بارشته ابرشیم باید و وقت و آنچه
 استخوان در و باشد باید بر آورد باید که بدانای جراح در کار جرح است رجوع از آن بعضی حکما بر آنند که اگر
 مجروح را تشنج با فواق عارض گردد علامت هلاکت باشد انتباه از جمله جراحات مخوفات جراحی که
 بر عصب رسد تدریس او عیسر میباشد علاج اگر داده بر محل جرح است بکثرت دانند با خراج منوجه گردند و اگر
 اخراج داده هم شرط است که در جهت مخالف باشد تا باسانی آگاه داده گردد و اگر با جرح است در و یاسو
 مزاج یا بود او لایه لیکین در در داند از برای آنکه در دازیم و هم که بطور پیوند داند با باده نموده
 زیاد تر میگرداند و در صورت واجب که روغن زیت یا روغن گل یا کجند بهر که حاصل شود بکسر کنند
 و خرقه بروا لوده نموده بر محل جرح است گذارند تا روغن بسیار گرم نباشد بلکه مائل بگرمی بود اگر تمام
 اندام که خالی از جرح است باشد آن هم جرح نباشد جائز است و جراحی که از خون تراوش می نماید باید
 که هر دو کناره او با هم فراموش آرند و در فاده مثلثه از هر دو جانب نهاده بر باط رستین بر بندند تا بر
 کناره او با هم چسبیده و ملحق باشند درین بستر هم شرط ضروری است که در جرح است از قیسم روغن

شستن
 کافور و مرهم
 غل غل نمایند
 سفیداج با سرکه
 حل نموده
 گذارند
 فصل در تدریس
 الاحراق من عمل
 الیها در علاج
 جن بر و عن کجند
 نمایند و دیگر
 تدابیر که در قی
 النار تهر بر
 است فرایند و
 شرط دجاست و
 فصد و تعلق
 علق سازند
 فصل در حرق
 اللسان من
 النورة یعنی
 سوختن زبان
 با یک علاج
 بلعاب سفید و
 روغن بادام
 تمضمض
 فرمایند و اگر
 جود و از با
 قلیله نبات
 فرمایند اما
 از اشیا شور
 و تیز پزیم
 نمایند فصل
 در جراحات
 جراحت با کسر
 تفرق الاتصال
 اگر بیدار
 که در وریم
 نباشد و تیر
 گاه که در
 وریم ظهور
 نماید قرص
 بفتح قاف
 میخوانند و
 اقسام قرح
 و جرح بسیار
 اند همچون
 صغیر و کبیر
 و بسیط و
 مستوی الشفاة
 و غائر و
 منفصل
 المصنعة و
 مرکب نافذ
 و غیر نافذ
 و جرح است
 راس یعنی
 سر و جرح
 است بطن و
 جرح است
 عصب و جرح
 است عروق
 و مانند آن
 بسیارند از
 آنجا که این
 فن زیاد تر
 از جراحی
 دارد زیاد
 تر از اعم در
 انسام او
 زنده اما
 جرح است
 دل و دماغ
 مهلت
 نمیدهد و
 زود بکشد
 و در جرح
 است دماغ
 اختلاط
 عقل باریک
 باشد و جرح
 است کرده
 و مثانه و
 امعاء هم
 حکم جرح
 است دماغ
 میدارد و
 آن جرح
 است مثانه
 در و
 شدید در
 محل عانه
 پدید می
 آید و دو
 گاهی غشی
 و بهوشی
 و تشنگی
 و بیادیدن
 بول می
 آید و در
 جرح است
 امعاء بر
 آمدن خون
 و خراطه
 و اجزای
 معاست
 باریک از
 آن جرح
 است جگر
 که خوف
 است و در
 بعضی وقت
 هم بهر
 سوزن که
 عضو
 لحمانی
 است و جرح
 است عصب
 بخیع عقل
 و تشنج
 می آید و
 جرح است
 زانو که
 از جانب
 قدام
 باشد و بر
 پا باشد
 و در جرح
 است شکم
 قوی و
 شکوفه و
 تپوع و
 فواق و
 اطلاق
 لازم و
 غلام او
 میباشد و
 جرح است
 سینه که
 نافذ بود
 و خوف
 است
 خروج
 بکاو ایل
 است و جرح
 است حجاب
 هم مخوف
 باشد
 ضیق
 النفس
 لازمه
 و است و
 جرح است
 معده نیز
 مخوف
 است بر
 آمدن
 طعام و
 شراب
 بدوی
 است و
 آنچه در
 غیر این
 عضوها
 جراحی که
 بهر سوزن
 امید واری
 سلامتی
 باشد با
 بجمه
 آنچه
 رست
 باشد
 بارشته
 ابرشیم
 باید و
 وقت و
 آنچه
 استخوان
 در و
 باشد
 باید بر
 آورد
 باید که
 بدانای
 جراح در
 کار
 جرح است
 رجوع از
 آن بعضی
 حکما بر
 آنند که
 اگر
 مجروح
 را تشنج
 با فواق
 عارض
 گردد
 علامت
 هلاکت
 باشد
 انتباه
 از جمله
 جراحات
 مخوفات
 جراحی که
 بر عصب
 رسد
 تدریس
 او عیسر
 میباشد
 علاج
 اگر داده
 بر محل
 جرح است
 بکثرت
 دانند
 با خراج
 منوجه
 گردند و
 اگر
 اخراج
 داده
 هم
 شرط
 است که
 در جهت
 مخالف
 باشد
 تا باسانی
 آگاه
 داده
 گردد و
 اگر
 با جرح
 است در و
 یاسو
 مزاج یا
 بود او
 لایه
 لیکین
 در در
 داند از
 برای
 آنکه در
 دازیم و
 هم که
 بطور
 پیوند
 داند با
 باده
 نموده
 زیاد
 تر می
 گرداند
 و در
 صورت
 واجب که
 روغن
 زیت یا
 روغن
 گل یا
 کجند
 بهر که
 حاصل
 شود
 بکسر
 کنند
 و خرقه
 بروا
 لوده
 نموده
 بر محل
 جرح است
 گذارند
 تا روغن
 بسیار
 گرم
 نباشد
 بلکه
 مائل
 بگرمی
 بود اگر
 تمام
 اندام
 که خالی
 از جرح
 است
 باشد
 آن هم
 جرح
 نباشد
 جائز
 است و
 جراحی
 که از
 خون
 تراوش
 می نماید
 باید
 که هر دو
 کناره
 او با هم
 فراموش
 آرند و در
 فاده
 مثلثه
 از هر دو
 جانب
 نهاده
 بر باط
 رستین
 بر بندند
 تا بر
 کناره
 او با هم
 چسبیده
 و ملحق
 باشند در
 این بستر
 هم شرط
 ضروری
 است که در
 جرح است
 از قیسم
 روغن

یا از جسم سود و دیگر چیزی غریبه نمی باشد باید که با احتیاط تمام دیده بر فایند و کورینند و احتیاط در بستن آن
 دارند که نه سخت بسته گردد و نه سست بلکه خیر الامور و وسطا در سطح نظر داشته بر بندند و اگر چنین نکنند و هم
 زیاد گردد و در و جرح نافذ گردد و بعضی بر آنند که قبل از متقی شدن جراحت با چیزی صفا
 کنند و باوصاف که تخریر کرده شد رفاة نهاده بندند و این قاعده در تمام اقسام جراحت که مستوی
 الشفاة میباشد باید دارند و اگر راست غایر یعنی عمیق بود با ذرات طحیم اول بیالایند و سپس مرهم
 فراهم آرند و اگر ضرورت خیاطت بخراحت افتد باید که در هر سجیه کرده داده باشند و در وریم که بکشد فایده
 گاه باشد که زخم دوخته هم متورم گردد و باید که نار خوش در شراب بچوشانند و بر آن گذارند و جرح است
 که در عرض بدن بهر سوزن در اکثر بهای او با هم فراموش آیند و در وریم دم الاخون و جرح است صغیر
 مرکبی کنند و دریای تر او در جرح آیر سا باریک نموده بعمل فرور باشد انطالی فراید که جراحت
 غائر را بند و در کور یعنی طحیم بکشد و بعد روئیدن گوشت او و بیدار بکشد و در وریم و تشنج سوخته
 بزرگ سوسن بلیله ناز و گلنار صبر زرد و جیره و غیره هر چه محفوف و بی لذخ باشد بطریق مرهم در محل آرند
 مرهمی منقی اقسام جرح است اگر گوشت نرم روی بپزند و روغنکاو بقدر مناسب گرفته و لته بد و آلوده
 فرموده بر بندند جرح دیگر شگرت زاوی ابطر بریان کچر و قاقه صغار و جرح است بدستور فرور باشد
 و بکسر صبر گلنار قشاکند از هر یک کچر و باریک نموده بدستور فرور در محل آرند و دیگر از برای روئیدن
 گوشت فایده بخشد صفت کندر صبر زرد و از روت خون سیاوش برابر باریک نموده بدستور بپزند
 روغن شیخ صنغان از برای تمام اقسام جرح است منفعت بخشد صفت اصل السوس دیو دار پوچوب
 پوست ام خیلان عروق صغیر از هر یک چهار مثقال روغن کنان صد مثقال منخرب القطن تمام او و بید
 در بستر من آب تر نموده بچوشانند و بدستور روغن طیار نموده لته آلوده فرموده در جراحت بندند
 از خوردن گوشت ماهی و شراب شیر و امثال آن پزیم و افعی دارند مرهمی که از برای تمام اقسام جرح است
 راه راحت بنماید صفت مر در سنج صابون خالص زال خون سیاوش کندر مرهم سفید شهد خالص روغن
 گاو آنچه کو فتنی است بکوبند و مرهم صاف نموده در کچر بار و روغن و شهد گذارند و بر روی آتش آرند تا
 که بکشد و آب نداب می گردد او و بیدار کوفته بخیه آینه که دارند و بالته آلوده و گرم فرموده در جراحت گذارند
 و اگر در جراحت پنبه دانه کوفته و بر روغن چرب ساخته بر بندند و بعد بکشد و پاسب بکشد نمایند فایده تمام
 اقسام جراحت را از مواسر محفوظ دارند و هر ساعت بر روغن بکرم بکشد نمایند و اگر تشنج روید بر
 فقرات پشت هم بکشد مفید تر دانند و اگر بسبب انقطاع عصب نقصان یا بطلان در حس رو نماید باید که
 بر روغنهای بکرم مرهم مالش نمایند فصل در تشوب الفضل و الشوک و غیره یعنی سپوخن بکشد
 تیر و خار و مانند آن علامت جرح حیل که دانند و توانند منقش یا انبر گرفته بر آرند و او و بیدار مرهم یا جابجابه

شش زرادند و موم و کند روز فنت و بایز گرس و جز آن ضا و گردانند و از برای انجذاب بیکان آهنی
مقتطین بوده بعد از تنبیه سفید تر دانند و گفته اند که موش شکافته لیکن اشیای سپوخته را بیرون گردانند
حکایت شخصی از بالای مخیلان فرود افتاد و در نهاد او در چند جا خار خلیه ندر همه بنقاش بیرون دانید
آلای خاری بر پشت پهلوی خلیه ماند و بعلت نوزم کتتم گشت از راه استعلاج و اخراج پیش قبله
عالم درونیش در آمدند و التجا بدو آوردند آن حضرت از راه تدبیر و تحریک بیخ نوزم گرس و از او بپا کرد
عسل سهرشته بر محل نذکور با بستن چند روز امور نمود پس بعون عنایت باری عز اسمه بعسل خیر از عمل این
تدبیر گوشت و پوست گرداگرد خار مقدار دم شری سست و نرم شده جدای گرفت و خار هم بیرون
رفت و جراحتی که بهر سید مبراهیم به گردید فصل در جراحتی که بشیر یان سید هرگاه زخم بشیر یان رسد
خون از و بجزیران در آید تدارک او مشکل باشد خاصه که قریب بدل باشد و همچنان نوزم خون که از
گزی دیگری افغی بطور پیوندی بندد علاجش آنکه اطراف بر بندند تا آنکه خون گردد پس بر جگر سینه
مطقیات خون طلا نمایند و کراج و سماق و خون سیاه و کشکول و فیون مصری و شمع و گوشت حرق
طبا بشیر بر زخم بپاشند و زانی شایسته دارند و پارچه در آب بنگ تر نموده بندند و بپارده اند و
بعضی مرغ بادویه نذکور آلوده فرموده بر جراحت بندند و تصنف بجزایر بنگارند که اگر خاک خفیه
یعنی عوگ بر زخم خون شریانی گذارند تا هم بند گردد و کذا اگر خراطین خشک باریک نموده گرداگرد
ضما و گردانند خون بند میگردد و لایق چنانکه صفت لازمی دم الا خون آنزروت شربت
قلقطا و قاقیا گذارند و صبر آفیون صمغ عربی هر سه بکوبند و با جریز نذو با سفیده بعضی مرغ
بپاشند یا خانه عنکبوت که پاک نموده باشند بپاشند و بر جراحت فرو گذارند و در میان است با
میل در کرده بالای او پوست گذارند و گرداگرد بجا به بر بندند فصل در جراحت سلاح زهر
دار علامت جراحت اسلحه زهر دار است که بزودی تمام در اعماق اندام نافذ گردد و کامش
طیش دل خاصه دیت علاج آرد به جاذبه بر جراحت گذارند و حتی الامکان از آن شایسته بطور
زخم جاری و خون ساری دارند و قاذور و حجر و مقاطیس بعسل فرورد عمل آرند و بجزیرانی بر محل
زخم گذارند و با سینه شکافته گرم گرم بر بندند و با خاکستر شامه و دخت بنجر و نمک طرز
در آب انداخته دلت بدو آلوده فرموده بر جراحت گذارند و ساعت ساعت بردارند و تجدید نمایند
و نوشدارو و خوراندند فامده آنچه در بخار و بنگارند و از برای است نه نوشدارو که مقوی قلب
معدیه است و اینمضی از نتایج اشعار اعجاز از بی قدوه محققان روزگار حضرت شیخ سید شمس
بیت گراز زنگانی نمایند بهر چنانکه کشت نوشدارو که زهر به حسن تسلیم یافته است بر ظاهر و
بهر بیاض فصل در قروح که با لقمه جراحت متقیع را گویند و وی بر انواع است همچون بسط و مرکب

و عسر الاندال و تا صور و قرحه ساعیه و قرحه متاکله بالجملة قرحه و قروح حواحت متقیع را رسد که از برای
خارجی یا داخلی که بهر سید و کرات خارجی بسیار زخم طمشیه و کار و جز آن که بر وجود بود و می آید و در
بگردار انجذاب خارج و بشیر و جز آن که صورت تفرق در انقباض راه بیناید بسط آن باشد که از عوارض بانع
الاندال خالی باشد مرکب ضد بر آن دست دهد عسر الاندال تفرق انقباض باشد که ماده او در غایت ضا
بود و تا صور آن باشد که بعد از ظهوریم چند روز بر آن بکشد و عند البعض ناصور قسم است از قروح که با هم
عسر الاندال مسطور گردیده است و قرحه ساعیه است که رطوبتی که از و بر آید با هر چه الاید انجذاب
متقیع و فاسد نماید و تب لا مرقه ساعیه است و قرحه ساکله است که گوشت گرداگرد و درامی خورد و
البعض فرق در قرحه و تا صور که نذکور گردیده است است که انفجار یکم قطع یعنی بریم دار باشد و از
سفته متجا و زینما قرحه باشد و آنچه از چله و زنجار نماید چنانکه بجزیر پیوسته ناصور نام کنند و از خوا
ناصوری است که گرداگرد لبها زخم سخت میباشد و از میان و رطوبتی که در صدد دیدید می گردد و گاه
نایدید میگردد پس از چند روز باز خود بخود بازمی گردد و از و صدد دیدید میشود و قوم آنکه حرق نموده
گاهی بتوی و گاهی مسخ بود و گاهی در عنقوز یک یعنی شریک خود تا فذ میگردد و از آنهم فاسد گردد
و گاه باشد که تا بسخوان نافذ شود و از آنهم فاسد گرداند و رطوبت قیق بگرداگرد آب از و میان
بیناید و گاهی تا بشیر یان اندر بصورت ناصور خون رقیق بادقی یا بی دقتی بر آید و اگر ناصور فقط در
گوشت بود و از وی بریم که بر آید غلیظ بود و گاهی از چند جاسر بیناید و از هر سر رطوبت بر آید انباشته و گاه
بعضی حکما بر آن رفته قروحی سخت و صلب یا سینه یا سیاه باشد بغایت بد باشد و همچنان قروحی که
او محالست رنگ بدن بود یا با سفید نماید یا زردی در صامی گرداید با دیر تمام انتقام خواهد پذیرفت
و قروحی که زوی صددیدیم درم پدید میگردد و متوی گرداگرد بر اندکی و سقوط پذیرند و یا یکبار
خشک شوند یا رنگ قروح و جروح یا لیبایی آید یا زردی نماید علامت هلاکت غذاوند قروح پیدا
و گذارد و جیکه بر پیشانی یا بر شکم یا کجینه سینه رود یا با سانی تمام تمام پذیرد و در میان قروحی که از
مواد پوساد با فساد بجزر ظهور پیوند تدبیرش چنان نمایند که با مقویات و نهضیات جگر بر دارند و گاه
که در زوچ پانند یا جاحمت با شرط بشرط ارتفاع مانع فرایند علامت جستن بجزر احال و تا سپارند و آنچه در
در قرا بادینات مرام قوی مسطور اند تدارک بوی نمایند و برگ درخت نیم کوفته و آب او مرقوق نموده
د بعسل شیرین فرموده بنوشانند و قرحه را بگللاب و خاکستر درخت انکور بنشیند و اگر قویتر از وی مطلوب
باشد آب درامی شور یا با بیکه در و صابون و زرنخ و نوشدارو انداخته باشند بنشیند و بعد از شستن با
پنبه کهنه یا بول ماد گاو و یا شربت نموده بر و از زور از روت و صبر و دم الا خون و کند و تا بر آن
در عطران و افیون گذارند و بعد از انقضای مدت هشت پاس تجدید نمایند تا به گرد و اگر رسد

نزد گوشت فاسد قطع نمایند و مراهم در میند دل گردانند و اگر روی بی نیارد آن بگافند و آب خاکستر
درخت انگور یا گلاب شسته بذر و راحض بر نمایند صفت در و راحض از روت کند خون سیاه
صبر در درم که آفتون صری زعفران خالص جدا جدا باریک گردانند و بر قوه بر کنند و اگر تدریس برین
جالیات در استعمال آرد تا محم فاسد کاسه گردد و مراهم فراهم گردانند و هر یک از برای تمام قسم قروح
و بروج سیدیل و بی بدیل است صفت مرکبی و در متقال موم سفید صفت متقال روغن کنجدی متقال
پیا ز اول در روغن مذکور بریان کنند و صاف نموده موم اضافه گردانند و باقی اوویه باریک نموده
در فل مرهم نموده با چوب درخت نیم بریم زنند و بکندارند و هنگام صبح و شام بکشایند و از سپند و
رسانند و مرهم بر لخته گشته گرم گرم برینند و تجدید نموده بپزند و هر یک از برای تمام قسم قروح و جروح
مفیدی آید صفت روغن گا و در کفچه نهاده گرم نمایند و موم سفید که صاف نموده باشند اندر و هم گردانند
و خاکستر حب القطن شش لونه و ج ترکی چهار توله نیلا و توتیا و و قیر اطراف اضافه کرده بریم زنند و بر دستور
مذکور مرهم طیار ساخته بالغد و الاصل در استعمال آرد و دیگر از برای دفع گوشت فاسد صفت حب
السلطین یکجوز و زنگار یکجوز باریک کنند و بر زخم افشانند و محرب از برای تمام قسم جروح و قروح
مفیدی آید صفت تخم نیم حرق دوازده درم روغن کنجد بیت و چهار درم موم سفید چهار درم قیر
دو درم تنکار مقلو نصف درم خید و توتیا نیم متقال آنچه لائق کوفتن بختن میدانند باریک کنند و در
گرم نموده تمام اجزای صم نموده بریم زنند و بر دستور مرهم بر لخته گشته گذارند و روغن دیو دار از برای
براحت حکم که امنت دارد و از جهت ضربه و سقط هم مفیدی آید و اگر بر محل درد یا بمقام او را هم مالند
السیکین بخشد و دیگر عروق اصغر بار دیو دار اصل السوسل مقشر و آرد از هر یک یک اوقیه و خان سقوط
گلخن یعنی آتش دان سه رطل مرهم در آب اندازند و بر آتش گذارند تا ثلثه بماند پس صاف نموده
در روغن کنجد که مقدار یک آتار باشد انداخته بر آتش آرد تا روغن بماند قوت این روغن تا سال حال
میانند مرهم جد و اریک متقال جد و اریک ند با عروق اصغر و بار دیو دار اصل السوسل مقشر و خان
گلخن از هر یک یک اوقیه پوست میسلان برگ نیم پو یعنی برگ سر و از هر یک دو اوقیه باریک کنند و در سه
رطل آب بر سر آتش دان نهاده آتش کنند تا بطلی آید پس سی اوقیه روغن کنجد و نیم اوقیه بار دیو دار
بر روزه و موم سفید بطریق معروف مرهم سازند و البته آلوده فرموده بر جراحت گذارند و از دانی دت حرا
مینند محرب و دیگر مقل از رزق یکدرم حضرت یکی دو درم هر دو در آب حل کرده بایکدرم سیاه خوب
صلایه نمایند تا مرهم گردد و بکار دارند و و اینکه از برای قروح ساجیه طیه مفیدی آید صفت کندر مرهم
خون سیاه و از هر یک یکدرم از دت پوست انار تازه و خار و آتش یانی کاغذ سوخته سعد کنی از هر
یک ده درم بدستور مذکور فرود سازند فائده گاه باشد که بسبب عفونت و عمل حرارت که بر همان موم

مناسب حال او است که افستین با عصاره برگ شفتالو و در میند ترکی و دیگر ادویه فائده دیدان بپاکنند تا گرم
بپزند فصل در تدریس سقط و ضربه و قروح سقط و ضربه اگر به ورم و تب باشد علاجهش گل رومی سفید
تخم مرغ و مانند آن نهاد گردانند و اگر سلاجیت باز رده بیضه گرم نموده برینند فی الحال السکین و رومی سفید
و اگر با درم و تب باشد قصد حجامت یا قصد نمایند و رواد عات لعل تقصید مفید تر دانند و اگر سقط و ضربه
بر عضو پیش واقع شود بقوت آن پردانند و خیال بر حال امانه مواد میفرمایند و در زیره و عسل بایز
در د بکوشند و شراب مقویه بنوشند و ادویه مقویه قابضه مانند آن در گل رومی و آقا قیا و فوغل و عروق صفر
ضاد گردانند و اگر بنا بر استحکام اندام بقوت تمام بخش نمایند و مویایی اسیل خوانند و روانند لعل تقصید
می آید و دیگر شب یانی بریان کنند و در مسکه با حلو انهدا خوانند و دیگر لک مصول مصطلک رومی فوغل و
چینی از هر یک یکدرم باز رده بیضه یکدرم کرده ضاد گردانند انقباه اطباء و من سه بر آن فته که اگر ضربه یا
بر سه بوقوع رسد فی الحال قصد قیال نمایند یا محل کشایند و طبع بنفوع فواکه یا حنقه لبینه فرود آرد تا بپزند
در امانه مواد کوشش بهر سانند و با قیله سر که در غنک و گلاب و آس و پوست انار اس نموده و البته آلوده
بر رناعه گذارند و اگر گنجینه سینه از قروح سقط یا ضربه یا تصداع رگه انجامد و خون از راه دهان پشت
یا فی بیرون آید آراستلا در رگها یا بند قصد با سلیق نماید و کبر با و گل آرتی و خون سیاوش و گل کسول
باب خرقه خوانند و بر اجزای سینه اضده مقویه گذارند و اگر خون از سیلان باز نماند قدری آفتون بار کرد
خورانند و اگر بر معده سقط ضربه واقع شود و رگه از رگها معده بکشد و خون باقی و طبع خرد
نماید علاجهش تقصید بدن کنند و کبید و کبر با و گل کسول خوانند و این ضاد و استعمال آرد صفت آقا قیا کسول
مصطلک برگ آس سنبلی رومی زعفران صبر جوز سر و از هر یک یکدرم آب سیان محل در عل آرد و سبب
خوردن و بر معده کوفته بسن انضاد ساختن سود دارد و اگر سقط ضربه بر جگر رسد علاجهش ریون فرود
هر یکی یکدرم لک مصول طباشیر از هر یکی سه درم کوفته بخته یک متقال در غده و اصلان گلاب عرق
کاسنی لکنجین صادق الحوضت شیرین کرده بنوشانند و قصد لک سفید و گل بنفشه از هر یک یکدرم آرد و جو
مفتدرم زعفران در می کافور یکدرم گلاب روغن گل ضاد گردانند و اگر جراحت نبود گل گلاب خنبل رومی
مصطلک دار چینی هر یک دو درم آس سه درم لادن دو درم بر و غنک و آب خطمی اسپانند و ضاد فرمایند و اگر
سقط یا ضربه عضله منضخ گردد و علاجهش نخستین براد عات ضاد نمایند هر گاه ماده از انصبا بسند آب
بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و زوفای یا بس و برگ خطمی کونده و مرزنگوش نطول نمایند و آرد و جو
تر و کونده تقصید کردن مفید تر دانند و اگر بوقوع سقط و ضربه عصب هم متلاشی متفرق و کوفته گردد
تدریس مسکنات در د نمایند و آرد و اش و گل رومی و قصیر و زعفران و مسکه از هر یک رومی و نیم باب
باران با گلاب و روغن گل با سوسن طلا فرمایند چون از انصبا بپایند چیزی که در و ار خا و خلیل و قلیل

باشد بکار در آرد و تصفیه خطی و بنفشه و اکلیل الملک و تدبیر بر وزن زنگ و شبت نمایند و اگر بوقوع سقطه و
 ضرب مفصل سست و رخ گردد تدبیرش بر وزن غنک و سنبلیله و آس بر همه آس کرده بعد طلاصا نمایند فائده
 گاه باشد که از وقوع سقطه و ضرب التواء صلابت همچون عقد پدید می آید تدبیرش بملینات بکر و از مرم
 و نقل و سیخ خطی و تخم مر و میخج سرشته بنمایند و اشق و فتنه و فرقیون با دردی زیت آمیخته بجهت
 و قوت صلابت بکار آید و است فصل و تدبیر مسوط و مسوط بفتح تازه و بنا بر آن زدن نیز معنی دارد
 اگر بسبب ضرب تازه یا نه گوشت زیر پوست از نیم تفرق گردد علاجش بدست یا پاک فشارند تا از زای گوشت
 و پوست بجای خود در آید و سپس با سفیداج و روغن گل بل تصفیه مفیدتری آید و از برای لکین درد و
 توفیق و تشدید پوست گوشت که همان خطه از بالای گوشت جدا نموده آید بر عضوهای مضروب سیاط
 پیچند تا با حشر خشک شدن آید فائده گاه باشد که در محل ضرب طبعی تازه یا نه خون میرود و محلش در دو یا
 که مغز نان و ترب ضا در داند فصل در کسر و خلج و وای و وین و وری کسر بفتح اول سکون یا
 شکستن استخوان است و شکستگی و خشکی مباس و احساس نظر منظور و مری میگرد خاصه استخاک تفرق در
 اجزای او بیشتر بود و اگر تفرق در استخوان کسور کمتر باشد علامتش آن باشد که هرگاه دست بر جا نهد
 بماند ارتفاع و انحنای معلوم و مفهوم گردانند از روی لمس علامتش آنست که عضو را با دست گرفته
 با پنج ملایم بکشند تا سر هر دو استخوان برابر و درست آید پس بر فایده و جبار بخوبی که میباید عصابه بر بندند و
 بر و روغن کنجد نیم گرم اندازند و یا اینکار بر جراح واقف کار بر نگارند و عند شدت درد مخدرات گرد
 که و طلا نمایند و مسکرات دادم یعنی در صبح و شام بنوشانند و بعد از کشادگی جبار و فائده صندل زیر
 و آس و عدس بر همه آس نموده ضا در داند و تصفیه عروق اصفه مفید در دندیدند و اگر خوف
 بوزم عضو میباشند آنکه مواد در جهت مخالف نمایند و با حجامت خون بر آرد و طبع ملایم دارند و فوه و
 مویانی اصیل خوراقیدن در کار انجبار عضو کسور معیدل به بیاید و داند خلج بفتح بر آید و عضو
 جایی بند گاه است علامت اختلاج عضو آنست که شکل عضو از شکل اول متغیر گردد و در مفصل متناک
 گوی فاحش بطور میرسد و حرکت بند گاه عطل بلکه باطل میگردد و در عضو مخلوع با عضو سالم بقیاس
 طول و قصر و استقامت و اعوجاج و تمکن و تحرک و تفاوت در احساس آید علامتش آنست که اگر
 داند که ماده بسبب درد در جانب آن عضو یعنی مخلوعه انصباب نماید قصد کنند و گل ارمنی در جلاب
 قند و گلاب خورند و طبع با قلوبس خیال شمر با هر چه در خور حال او میداند فردمی آرد تا از تب و
 آس محفوظ میماند پس اگر خلج و قلع در بند گاه بزرگ بهم رسد یا در عضوی که باسانی بجای خود رود
 باید که آن عضو را با بستن و در فرق بماند و بچینانند و بر ستاد چنانکه نماند پس بکشند تا بجای خلج رود
 و علامت خالته در جای رفتن عضو مخلوع آنست که آوازی کند و سموع میگردد پس عصابه جبار فزاد

واده بر بندند و از حرکت کلی ممنوع فرمایند و خرقة که کند خشک باشد و از سه چهارم چرم زیاده نماند
 از بجز بر عضو مخلوع تدبیر جدا بمانند درین مختصر گنجایش ندارند و اگر ضرورت داند بطولات روح
 آرد و وین و وری هر دو بفتح اول هر دو لفظ مترادف اند بجهت سستی و سست شدن استخوان باشد
 با استخوان آنچه گوشت محیط وی است اندر و کوفتگی و دردی آنکه استخوان منکسر منخل گردد و لاحق شود
 آن باشد که در آن عضو بسبب از اسباب کات و رکضات گرفتگی بطور پیوندد و جمیع حرکات و سکنات
 بروی ممکن باشد و باشد که حرکات آسان می گردد و علامتش آنست که در اندک بمقتضای کل وجه خدای واد
 فساد اندر و جمیع میگردد و محدث بیمار یکا دیگر باشند قصد کنند واد ویه مقویه همچون از و گلزار و آقا قبا
 و مانند آن ضا در داند و اگر قلیله جذبید ستر با قسط تلخ آمیزند و دیگر تدبیر که در فصل فوق تحریر گردانید
 بدو رجوع آرند با بستی و یکم در بیان اقسام و تدبیر سموم بصفتین جمع سم که بفتح ویم مشدوم
 زهر است شیت جلیل انجبار خوش است که قدرت قاهره خود را در عالم کون و فساد آشکارا فرماید و سرگنوم
 خویش با پیش آفرینش خود بتولید سموم در موالید ثلثه بر ظاهیر نماید از انجبت سموم حیوانی و نباتی و گاهی بعضی
 سه گانی آفریده و آبل دانش را که با بسیش عطیه خود بر جرمنافع و دفع مضار با ظاهر چند اقسام عقاقیر
 تاثیر بهدایت استعمال از کمال کیفیت و کمیت هر یک میدی و بهم فرموده او هم از اگر ام و انعام است
 و پس پس باید دقت که بعضی سموم گرم اند و بعضی سرد و بعضی محذره و مسد و اما آنچه گرم اند بسبب کات
 و شدت حرارت خود بخود روح را تحمیل و رطوبت را القیل نمایند و آنچه سرد اند با طغای حرارت غریزه
 و انجبار رطوبت اصلیه روح را بحسب حرکت گردانند و آنچه محذره و مسد هستند منافذ از نفوذ روح
 وصول نسیم باز میدارند و راه زندگانی و نسیم بر اجیانند گردانند با بجهت نظیر یک سار بر راه اختصار
 بیناید سموم حار که در بیش و سم الفار و هر چه مانند آن باشند سموم بار و و مجر همچون افیون شوکران و هر چه
 بد و مانند او باشند سموم محذره و مسد و لبیان سفیده و دقان اسرب و هر چه بد و مانند او باشند با بجهت
 سموم مفید فراج سموم می باشند و اضرا سموم در ایدان سموم قوی تر از شدت و حدت تا میباشند از
 برای آنکه سوز آتش در تمام اندام متعدی نمیشود و اثر سموم در تمام اندام سموم سرایت میکند تا به
 سم بر چند وجه شمرده اند که در داخل و خارجی و غیره اما داخل از تن و آل از حرارت غریزه بمنفع نشو و تاثیر
 نمی کنند و بعضی بدون تسخن و عمل حرارت غریزه سمیت خود را که قتل و فساد است بجز در و در بد
 اظهار مینمایند و بعضی بجز دشمنیدن همچون بلال که او هم از اثره قسم سموم نباتی است از شدت سمیت خود
 حیوان و انسان با پاکت مینماید و تریاق سم دفع سمیت او نمی نماید و این قسم سم از کوه چین که با بلال
 موسوم است می آرد و بعضی بجز در دیدن بکر و در رویت صورت مار کماله و دیگر میزی جاندار زیر واد
 که بجز در و چار شدن انسان و حیوان را از پا در آرد قسم اول در سموم خارجی حیوانی فصل در

در وقت
 از وقت

غوک سخته خوراند و ضما دگر داند و تریاق خوردن و سپند و نار چیل بحری هم روست فصل درگزیدن
آدمی باید دهنست که بدترین گزیده است که گرسنه باشد و از گزیدن انسان روزه دار حالتی بسیار
عشتی پیدا و هویدا آید و در دوشید و درم همچون ورم گرم بطور پیوند و علا جش مردار سنج بر و غفلت
آب پیاز و غسل ضما دگر داند و خاکستر چوب المور و سرکه بدستور بزنند و فائده آدمی را که سگ دیوانه
بگزد او نیز دیوانه گردد از صحبت او تا بمقدور در در و نفور میماند و بسجوده و عرق او حکم پس خورده در
تدبیرش آن باشد که درگزیدن سگ دیوانه گفته آید بیاید فصل درگزیدن سگ که دیوانه باشد
نشان او ظاهر و باهر بر بعضی من میماند و حاجت نصیر سید از علا جش آنچه درگزیدگی مردم گفته شده
در عمل آید و پیاز و نمک با دردی سرکه ضما دگر داند و کد آب سرکه خرقة الوده بشتن لفع تمام می بخشد
فصل سندی از دانه پاک نموده و قراح فرموده بر محل جراحت بندند فصل درگزیدن پلنگ
تدبیر جراحت که از چنگال اینها بمرسد باید دهنست که دندان و ناخن یعنی چنگال اینها از زهر ناک
خالی نیستند و ضرر او که بطور میرسد اعراض بدیدار میگردد علا جش است که نخستین بر محل جراحت وضع
مجامع نمایند و بعد از آن را وند و ایرسا بصل ضما دگر نمایند و جراحت را بعد از شستن با سرکه مرهم از توایل
و ایرسا و بار قشیش و موم سفید و روغن زیت طیار نموده و لته بد و آلوده گذارند تا مجروح از جراحت
راحت در آید فصل درگزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه رنگ ماهی سیاهی رنگ معروف
بکوسجست و وی بر صورت او بدرازی دست و بینی فراز زهر دارد که پیش بینی نیش دندان در قیتر
میدارد و با وی عص سینه بید کس حالتی بگردانند و بیدار گزیدگی او پدید می گردد علا جش است که جنم
مجامع زهر بر بدن کشند پس جالیات و نمک و قبیله و نظرون بپسل بر محل جراحت بندند و تدبیر تمام
اندام می نمایند فصل درگزیدن این عرس کبک عین مجنه راس و وی جانور است دیر گزنده از گزید
او در دوشید پدید می گردد و زهر او در اندام پراکنده و انتشار پذیرد علا جش سیر و انجیر بگویند و
حوالی محل گزیده ضما دگر داند و اگر گوشت راس بر محل درد بر نند و در دوشید فائده گاه باشد
که این عرس بگردانند و دیوانه گردد و با هر کس دلیرانه حمله کند و بگزد و با هر کس که بگزد و با هر
گردد تدبیرش هر چه درگزیدگی سگ دیوانه تخریر کرده آید همان بیاید فصل درگزیدن هره بکسر
الته بد یعنی گزیده بسیار گزنده باشد از گزیدگی آنجا محل گزیده سب و سخت می گردد و در دوشید در محل
گزیده پدید می گردد علا جش بوضع مجامع خون با شتر طبر و ن کنند و پیاز و بودینه و سیاه دانه و روغن کنجد
و قلیله آب با عاب و نان ضما دگر داند و بودینه خوردن کافی تمام داند فصل درگزیدن گرگ
میمون و وی هر دو جانور صحرایی معروف اند علا جش آنچه درگزیدگی پلنگ گفته شده بکار بر نند و پیاز
و نمک کوفته بگزیدگی بوزنه یعنی میمون بشتن فائده تمام می بخشد فصل درگزیدگی و ران بختین جانور است

بگردانند و سمار از اعراض گزیدگی او یکی است که در محل گزیدگی قروح شدید پدید می گردد و در دوشید
می گردد علا جش است که با وضع مجامع انجذاب زهر نمایند و تریاقات و فادزیهات و دیگر مسکنات هر
بر سبیل دوام هر صبح و شام خوراند و در اغذیه و اشربه هم مراعات علی بجا آرند فصل درگزیدن قمل
النسر و وی جانوری باشد قصیر باز و کثیر که از گزیدن او خون از جمیع مجاری جگر میشود بلکه از چشم اصول
و دندان و مسام اندام هم گاهی بر می آید علا جش همچون علاج عقرب جباره نمایند و فادزیهات و تریاقات
خوردن تجویز فرمایند و صندل و خرفه و تلبت محل گزیدگی بعمل تفصید مفید تر داند و شیر گا و عده تدبیر
قسم زهر است فصل درگزیدن صدف بحری و وی عظم تر از صفا و عهیری و بری در دریا عظم
شورینج رنگ یاقوت بکورت بیاید بسیار زیانکار و پدید جانور است چنانچه از عادات و یکی است که با
هر حیوان یا انسان که دو چاره میشود از در بر سر سجد و میگذرد و اگر نتواند رسیده تا هم سو او دم نمیزند
گویند که دمیدن او هم ازیت میرساند چنانچه گزیده او بجواس می گردد و آس بزرگ بر محل گزیدگی او
بهر سد علا جش تریاق کبک بسیار خوردن تجویز فرمایند و دیگر فادزیهات بکار وند
فصل درگزیدن ذوالاربعة الاربعین و جانور معروف است که در دیوار کهنه با چیل و چای پایی
هر دو جانب بیت و دو وی از پیش پس تواند رفت و درازی او بمقدار باشد که از سر تا خنجر
تا ناخن ترا گشت گردد و بیاید از گزیدن او در دوشید و حالتی بگردانند و در اس و دوسواس و ضیق
النفس پدید می گردد علا جش است که آنرا بگویند و بر محل گزیده بر بندند و زهر او نند و جطیایا و پوست
سج کبر با دردی شراب بر نهند و با غسل میخند و تریاق اربعه و دو وار المسک و سینه بیا و نهند
آن از فادزیهات و مقویات خوردن دهند فصل درگزیدن موش باید دهنست که بختی موش
بسیار زهر دار میباشند از گزیدن آنها آس زهر شدید پدید می گردد و باشد که جراحت او زوگن
و پراکنده شود و گاهی بگردانند و ناصور ظهور بشود و عضله را پیش فاسد و تباه می نماید و با هیچ مرهم
فراهم نمی گردد علا جش زهر با وضع مجامع بیرون کنند و تدبیر بکدر مدافعت دیگر زهر با اکل و طلا و
به سحر پیوسته اند پیوسته بکار دارند و اگر در محل گزیدگی زلوچیانند و بفضده و سستل و مقیات پردازند
بهتر باشد و فادزیهات و تریاقات خوراند فصل درگزیدن غوک بری و نهیری از گزیدن
غوکهای بری و نهیری ورم نرم پدید می آید و چنان نماید که گویا فسخ زده است علا جش تدبیر است از
روی تفصید و غیره و باقی تدبیر هر چه از بهر عقارب تخریر کرده بکار بر نند فائده در سحر و جوانات
زیانکار و گزنده بیشمار میباشند که از گزیدن بعضی یا اعراض بد بطور میرسد تدبیرش است که تا بمقدور
باستعمال تریاقات و فادزیهات از سمیت آنها دور نمایند و وضع مجامع با شتر طبر فرمایند و جراحت
صندل شدن نه بندند تا که بجای از سمیت آنها مدافعت پذیرد و مراعات در اغذیه و اشربه بجا آورده باشد

فصل در عرض کلب الکلب بفتح کاف و سکون لام نام سگست و کلب معنی دیوانگی و دیوانه است
 رومی و متعددی بکره در حزام که در بعضی اقسام دیوب و خواهر همچون سگ و شغال و گرگ و شمشیر
 و اسب و زبانه و کفتار و آستر و افراطی گردد و آن دیوانه گرداند و این دیوانه بامر کسی که بگوید یا
 زنا و هم بدستور بامر من مذکور مبتلا می گردد و تعاب در صواب پس خورده او حکم گزیدگی دارد از آنجا که
 این علت بکثرت در کلاب عارض میگردد و از اعتبار لزوم و کثرت وقوع بکلب الکلب موسوم گردیده و سبب
 این علت استخوان مزاج سگ و غیره بسودا ویت ذی سمیت و کاهای این تغییر بسبب تغییر اویوه و اغذیه
 اشهر به بیشتر و در کلب علامات و امارات سگ دیوانه و غیره است که با وصف گرسنگی چیزی نخورد
 و بالنگی رویا می برد و از کثرت حرارت جسمهای او سرخ فام میباشند و از تمام چیزها بسبب کثرت
 بیم و هراس بچو اس گشته و بفراری نماید و بر یک جا و اقرار نمی آید و از بینی و دهان دیوانه این کثرت
 حرارت و زو بان رطوبت تعاب و صاب کف در بسیار بر می آید و در دیوار و اشجار و انسان و
 حیوان که بدود و چار میگردد و حمله نموده بگز و در شش دیوانه و مستانه و راه میرود و سر و گوش بر دوتا
 می دود و در زمین بسیار بسیار می جنباند و از غلبه شنگی زبان از دهان بیرون می آید و علی الخصوص
 سگ دیوانه پشت خم و دم در میان ران گذشته راه میرود و بناحیه بالجوحت کند و سگان از دور و نفوذ
 بوده با عفت عفت بر داند و اگر نزدیک و نزدیک و خشوع بر پای وی غلطک میزنند و در دام بلا نظام
 رستا چپا پویه نمایند و گاهی از سر در آید و امتحان سگ دیوانه و غیره دیوانه بان کند که منفرجه و منفر
 بگویند و ساعتی چند بگزیدگی بندند پس پیش مرغان اندازند اگر نمی خورند یا خورده نمیرند یا نظر دور
 دیوانه عقور داند و کذا پاره نان از راه امتحان بار طوبی یا خونی که از محل معضوض بر آید بیاید
 و در پیش سگان دیگر اندازند اگر نمی خورند سگ دیوانه باشد و الا فلا و اولو الالباب اندر بیاید و است
 دهند که اگر در اندام معضوض رطوبت فضلیه سودا ویت بکثرت تمام میباشند بزودی تمام در معده و اولایا
 مثل یک بفته یا دو بفته یا چهار بفته و در معده بماند و خورد شود و در ابدان کثیر الرطوبت بعد و در سعال
 و چشمال و بقولی بفت سعال تغییر حال مذکور بر بخور میگردد و آنگاه بجز ظهور داده سودا و این معنی دست نمی دهد
 چنانچه در خلط و حالت مذکور بکثرت افکار فاسده و خیالات کاسده و سرخی ایل بسیاری اندام بکوار خد
 حزام و تغییر در کلام و تغییر در ام بروی گواهی دهد و کذا با تبند حواس و بیم و هراس تاریکی و شتابند و
 و از ظهور امور متعجبه خند و در روز بروز از خورون ادویه و اغذیه و اشهر به دیگر چیزهای مانیه ترک نماید
 و در باره سوالات بتغییر خیالات احوال شامی و کافی نمی دهد و خوابهای پریشان می بیند و از صحبت
 دامن چینه و در آینه از کثرت مواد پرفساد صورت سگ معاینه نماید و از استحال طبیعت با طبیعت
 ناکل آمده حریص بر عرض انسان و غیره رغب آید و انجام کار از غلبه شنگی و در و عرق مغرط یا تعاب و صاب

در سگ دیوانه
 علامات و امارات
 سگ دیوانه

بافتی رطوبت اصدیه نقصان بطلان حرارت غریزیه راه هلاکت می یابد علا جتن پیرا جذباتی است
 زهر تر یا قات و فاد زهریات خوراند و تا تواند جراحت را بکشد و منضم شدن ندیند و دام ادویه قویه منضم
 نظیر جاد و شیر و شیر لایحه و سرکه و پیاز و شونیز و سیر و دیگر چیزهای مانیه بداند صبح و شام بر بگذارد و اگر اندک
 کیر و فی الحال بتوسیع و تغریج او بر داند و بکرات مراتب بنفیات سودا از فضلات موزیه سودا ویت
 خالی گرداند و گاهی با وضع محاجم مواد فضلیه بیرون آرد و دوی سرطان و جطیها ناخوارند و آب
 الشیم بنوشانند و آب خرفه و در غلغل و تعاب بگو حقه نمایند و بر سر متصل موی پیشانی و مرغ و دهن
 او هم بفرام ۱۲ مدن ندیند و بعضی اهل تجارب فرمایند خون سگ دیوانه یا سر جبهه دیوانه شده معنی نماید
 باید با قدری آب میخته معضوض را بنوشانند هرگز زهر دانه نکند و بعضی بر آنند که تادیت ششها مشک
 خالص بر روز یکبار شنبی نافع خوراند و بعضی گویند که هر همان دیوانه که گزیده باشد بریان موه خور
 دهند و شراب سیب که صفت او در فصل غشی بخورد و در ۱۲ سبب گزیدگی کلب الکلب فائده تمام
 می بخشد صفت تر یا ق سرطان سرطان حرق بکشد و جطیها ناکنیم و خورند و زبانی ده خور و بر سر
 بار یک کنند و سه مثقال در غده و احوال خوانند و دیگر نار جیل در یای معید است و دیگر بیز پوست باک
 باز کرده مقدار یکطل هر روز تا چند روز خورند و دهند و دیگر افراقی بدو خوراند و کذا شونیز باب
 گرم بعضی تجویز فرمایند فائده هرگاه معضوض الکلب دیوانه و دیگر دیوب دیوانه صورت خود را
 در آینه یا آب نشناسد یا از آب بپزند و اندر وقت تدبیر پذیر نباشد باید که در الوقت از برای اقلیل
 شنگی اخذ و بارده بر محل معده و جگر و سینه او خوراند و نه حال خیال اندازند که از بی آبی یا بیانی
 نمیرد و نازده در آن گیرند و یکسر او در آب در آرد و سر در بگردان و شسته آب خوراند و با طبیب
 و شراب زیاده ترک نشود انقباض اهل تجارب گفته اند مادام که عظام سگ دیوانه و غیره باب ترشیا
 در گنبد آثر سمیت گزیدگی او بدید یعنی آید اندر نیصورت باید که دیوانه را با جمله تعاب و صاب زان مکان
 که گشته گردد بر سر بر دشته در آوند آب دیده در آرد و سر او محکم بندند و در مکان محفوظ نگه نمیکرد
 مدفون میسازند قسم دوم در سموم داخلی حیوانی و تدبیر او در ارجح جمع ذر و روح است بضم ذال حجه
 دوی کرمی است پرنده بسیار زهر دانه از سموم قتاله عجالت دوی بر انواع است بی سرخ رنگ با خال
 سیاه بزرگ از زهر سیاه میباشد بغایت گرم و تیز حرقت انگیز از خورون و سوزش شدید در دهان
 و اجزای زبان و مثانه بدید می آید و درم در طیب و تب و اختلاط و عقل و غشی بطور می پیوندد
 علا جتن باب گرم و دروغن کچد و یا بشت و بوره متواتر می نمایند و قصد قصد هم نیگوست و کلبها
 سر و شیر تازه فی اندازد بنوشانند و حقه باب جو و خطمی و جباری و جوبی مرغ و بط می نمایند و گفته
 اند که دروغن بکثرت خوردن فاد زهر است و دروغن بنفشه در ارجیل بنابر تفصیل حرقت لو

در سگ دیوانه
 علامات و امارات
 سگ دیوانه

می چکانند جالبینوس فرماید که در سر ذرایع سمیت باشد و بطلیوس گاه نماید که در پای او هم سمیت
بدون انقطاع سر و پا در ترتیب ترکیب بکار می آید نوع دوم بر عکس اول سیاه قام درایم و بکار
سرخ خال بنام زباب اهل دانش و فریبک ملک فرنگ که بجهت انجذاب اماله مواد فساد او را باریک
نموده و با چیزی دیگر مخلوط فرموده ضما در داند چنانچه از تصفیه او حباب بزرگ بر آب رقیق با در
و سوزش شدیدی پدید می آید و جهت دفع سوزش او لته تر نموده و با مسکه آلوده فرموده میگذارد
و قسم سیوم بی اسم خوردن تمام اقسام ذروح با شش پای و پیرانند از هفتاد و در برک و با بعضی
اشجار این دایره هم پدید می آید و از شان این قسم است بر هر عضوی از اعضا انسان که قعود نماید
بعد از چند ساعت حباب پر آب رقیق بوجود می آید و اسکترین انواع ذرایع قسم بی اسم است
علاجش ترتیب و تدبیر است و باقی تدبیر که در اول قسم تحریر در آمده در عمل آرد و در غده و حریم و
قریب تر اند خوردن او در و شدیدی در سر و معده پدید می آید و علاجش آنچه از بهر ذرایع بکار آید اینجا
هم بکار بیاید و از جهت حریم باید که کج و خروپ و قند میخورد و بر و غن کا و شیر تازه
خوراند و تدبیر این اندام و استخام فرماید فائده بیضه حریم با اگر خورده شود بکشد تدبیرش باقی فرماید
و در و غن بر تمام اندام بماند و مسکه و جنطیانا خوراند سالار مندر خوردن او در و شدیدی در
پدید می آید و در ورم زبان و احتباس بول و زوال عقل می آید و بعضی مواضع اندام ساق و تپا
میباشد و شکم بکدر خوراند و شفا بطبی منتفخ می گردد و علاجش می نماید و با حقنه شکم پاک گردد
و تریاق افی و مشرود بطوس و حب صنوبر و ملک البطم و میعه و عسل و در و غن زیت خوردن و پند
صفادع از خوردن او در ورم تمام اندام گیرد و کمودت از زردی رنگ و غشی در و در و سوزش
و علق و اختلاط عقل و تشنج دست و پای حادث گردد و علاجش می کند و آب گرم با زیت میخورد
متواتر می نماید و تمام اندام بر و غن قسط و تریاق و تار دین تدبیر فرماید و شراب با پیرانند
و با استخام عرق آورند و یا با کشت که افزون تر از حد میباشد مامور نمایند و دوا المسکه دوا
الکرک و مسکه کوفی و بیج فی در شراب ناب کرده بنوشانند بیضه افی اگر خورده گردد اکثر مملک بود
و اگر مملکت دید بمقیات بر داند و تریاقات خوراند زهره سک آبی اگر خورده شود در دست
یک هفته کار با بخام میرساند و مقدار عدسی مملک باشد علاجش با و غن کا و شیر تازه و تدبیر
خرگوش و جنطیانا و دار چینی و زرد عن بادام صبح و شام خوردن دهند و مطلقا در هر حال
با استعمال آردند چند سیاه و آن خصیه حیوانی است غیر سنگ آبی و وی از سموم قتاله عماله است و علاجش
با دوی باد و کشتن هر قدر که خورده باشد همانقدر با نیون و دیگر چیزهای بار و خوراند زهره مملک
از خوردن او قی زرد و نائل بکار بار بار می آید و تلخی در دمان و زردی در چشم و تمام اندام

بظهور می یوندد و در کثرت بقل رساند و بعضی بر آنند که اگر بر دست ساعت بگذرد امید تواند داشت
که تدبیر پذیری گردد و علاج بر و غن و آب گرم می نمایند و تریاق اربعه خوراند و باقی تدبیر که در فصل
بیضه تحریر شده بکار دارند زهره افی زهر قاتل است تدبیر پذیر نباشد و اگر مملکت باید غلا حش مسکه
تازه خوراند تا نالواند و آب گرم نوشانیده قی کنند و فاد زهریات و تریاقات دهند عرق
و روپ از شراب عرق چهار با بیان خصوص اسپ تورم روی و زبان و جریان عرق مغش از نعلین گرد
گند و نعل و تمام اندام حادث گردد و علاجش می نمایند و تریاقات و فاد زهریات خوراند و شراب
بنوشانند و تریاق طین مختوم دادن فائده مند و اند فائده گاه باشد که کرب و سوزش در معده
و اسهال آرد و بکشد شیر فاسد اگر شیر فاسد یعنی شیر که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد از خوردن او
دوار و بیضه و چچیدن شکم پدید آید و علاجش می فرمایند و در و غن ناردین گرم نموده بر معده بماند
فائده گاه باشد که شیر در معده بسته همچون پیمری گردد و غشی و عرق سرد تا فصل می آرد تدبیرش
به پیمر یا خرگوش نمایند و با حلیت باب بودینه بنوشانند تا که ندانند که در دین قی کنند و دیگر تدبیر
که در سجن اللبن فی المعده تحریر گردیده در عمل آرد و انتباه چون شیر یا شاد عقبت می بزد و خواب
باید و کذا انجیر و پیرواست و مانند آن هر چه مفید شیر و تخمین آرد از خوردن او کلی بر پیمر دارند
فائده از خاصیت پیمر است که اگر عقب شیر پیمر خورده گردد در معده به بندد و اگر شیر در معده به بندد
از خوردن پیمر بکشد شیر میکشاید مایه سرد که بازی مسکه اللیل گویند و وی آن باشد که نشو
گذشته باشد از خوردن او تا سه و بیضه روی دهد و گاهی انسان را پلاک می نماید و علاجش
قی فرماید و تلین طبع نمایند و شراب باب پی بنوشانند و کذا کل مختوم بدهند شوا و مختوم مسکه
شین در اصطلاح اطبا شو گوشتی که بریان کنند و گرم می چسبند و خنک سازند و نه سر و نشو شک
بر سر او گذارند و مختوم از غم است که بفتح غین و میم مشدد و فرو بوشیدن است که انجیر او هر چه محتسب بماند
از خوردن او غشی و فقدان عقل و بیضه بظهور می پیوندد و گاهی با سمیت کار با بخام میرساند
علاجش معده را بمقیات پاک گردانند و شراب باب سبب و کل مختوم خوراند و باقی تدبیر که در بحث
بیضه تحریر نموده در عمل آرد و دوا المسکه خوراند و از خواب جواب داده باشد از شراب بجزی یعنی
خرگوش دریای و کجا نور آبی بر صورت خرگوش میباشد از خوردن گوشت او نفث الدم و ضیق النفس
و در معده و سینه و امعا پدید آید و علاجش باب گرم می نمایند و بطبیخ خطی و خبازی و کسجین
فرماید و استخام نفع تمام میدهد و گاهی در و سینه از وی روید و تدبیرش فصد با سلیق نمایند
شراب شخاش و شراب عناب بگلای بنوشانند دم الثور جلی یعنی طرف دم گا و کوی سر کازو
بخورد و در و شدیدی در معده و روده پدید می آید و علاجش باب گرم و در و غن کجی گردانند و پسته

و فندق و انجیر خوراند و بعد تنقیه معده فیلسر ج آمیخته با سرکه خوراند و تریاق فاروق و منور و بطور
 مفید می آید و بهترین اغذیه با اللحم زغال که بی ابازیر ترتیب داده باشند خوردن دیند موی سبک
 شیر از خوردن موی شیر در معده و اسهال و وید و بعضی با اسهال با خراطه و خون جگر و سبکی گرد
 علا جش بمصیبتی نمایند و مبلینات لینه طبع فرود آرند و صبح و شام سکنجبین خاصه از سرکه جام یعنی حار
 ترتیب داده باشند بیا شامند فائده هر چند موی انسان و دیگر حیوان که خورده شوند نسبت بامور
 شیر مضرت کمتر میرساند اما موی سبک شیر بزودی زیر زیری نماید قسم دوم در موی سبکی نباتی بیش
 یعنی چمنک باید داشت که چمنک پخته شده قسم میباشند چنانچه از وی ده قسم سم قائل میباشند و بدترین
 از تمام اقسام سموم نباتی بلا ایل است که بجز دشت تمام کار با انجام میرساند و سبکترین از تمام اقسام
 تیلیا چمنک و بر همین چمنک میباشند بر همین چمنک آن باشد که از درون و بیرون سفید می باشد
 دتیلیا چمنک آن باشد که از بیرون سیاه و از درون سفید رنگ بود و بدترین انواع چمنک آن بود
 که بیخ او سطر و سوار و یک بطریق شاخ گوزن می باشد با بجمله از پشت قسم او اگر غیر در بر خورده شود
 تا هم لاک می نمایند و علامتش سرخی مایل بکبودت تمام اندام و ورم لب و زبان و تواتر نفس و سستی
 و غشی و دو دار و سقوط نبض است علا جش با تخم شلغم و مانند آن که کنند و شراب ناب خاصه چنانچه
 بنوشانند و فی بار بار کنند معده پاک گردانند و روغن بر تمام اندام ساعت بساعت بمالند
 و بطیخ شاه بلوط و دواء المسک یا مشک فقط حکم کرده بنوشانند و تریاقات و فاد زیریات و
 منور و لیوس خوراند و بعضی تدبیر بر روغن گاو و شیر تخم ریخته فرموده اند که هر قدر تو اند خوراند و
 فی کنند و گویند که خورنده چمنک در اکثر بلاک میگردد و بعد از نجات ازین بلا مبتلا بدق و قبول
 می گردد و یا مسلول میشود فائده محمد ذکر باید که بیخ کبر فاد زیر می باشد و کذا موش بیش و در موش
 بیش اظهار ای زده اند که حیوانی باشد شبیه باموش که در منبت بیش میاند و بعضی برانند که بیخ
 است که در گردن و جوارش میرود و بگردار جد و در صورت و رنگ و شریک او می باشد انبیا فاد زیر
 معرب یا د زیر است با دال مملکه یعنی پاسبانی است یعنی پاک کنند که زیر قرون سبیل قریب از بیش
 و دوا رسمی است قتال عجل از خوردن او سیاهی زبان و بول الدم و دیگر اعراض سرسام همچون
 بیوشی و سرده در آئی و زائری بطور پیوند علا جش قریب باینده و آب شیر و روغن گاو و غنکاو و تنقیه
 تدبیر نمایند و بعد از تنقیه معده قرص کافور و روغن گاو و روغن نو شانند و خرقه مصدق بر سینه
 و جگر گذارند و فریون اسود قتال نه الحال می باشد و فریون زرد خاصه که زیاده از مقدار خورد
 شود از خوردن او کشته و بول و زرد و سوزش احشا و فواق و اسهال مفرط بد حال می نماید
 علا جش قریب باینده و شیر و مسکه و روغن گاو و عده تدبیر است و کذا آب انارین جرعه جرعه نوشید

و باقی تدبیر که در قرون سبیل تجریر در آمده در عمل آرند شیرم با تخم نباتی است شیر دارد و سه سیوم حار
 و یا پس مهمل قوی بلغم و سودت اگر زیاده از انتقال خورده شود قتال نه الحال می باشد محمد یوسف مصنف
 بحر الجواهر حدیث در بنی شیرم از رسول صلی الله علیه و سلم آورده و دخل علم سلمه و بی تردید شرب
 الشیرم فقل لها انها حار حاد و ام ما بالنساء علا جش شیر تازه بنوشانند و مسکه خوراند و کذا روغن گاو
 و رب سبب از اسبب و ربای بخند و استحمام باب شیرین نفع تمام میدهد لا غصیه نباتی از قسم توقعات
 از خوردن او عسر بول و غم و لذع و اسهال مفرط عارض گردد علا جش هر چه از شیرم تجریر می شود
 تدبیر است و قرصهای قابض بارب به و سبب خوراند سقمونیا که پیارسی محمده ناسند و وی شیر نباتی
 بر شیرت سبک و وزن بر سوراخ بگردار سفیج زرد شکن بایل بکبودی و زردی و سفید بگرگاه در آب
 گذارند آب سفید بر نظیر شیر می گردد اگر تریه نشویه خورند از خوردن او اسهال مفرط بد حال می نمایند و
 عطش و سوزش شدید از جگر بدید می آید علا جش دوع بنوشانند و رب سبب و سقر جل و ریاس
 و شراب قوا که خوراند بلا در که بنام ثمره الحفظ و حب الفهم معروف اند از خوردن او آبله در دمان
 و حلق و وسواس و فساد و اعضا بطور پیوند و اگر دو انتقال بخورند کشته گردد علا جش با
 چیزهای سرد تر نمایند و روغن بادام و کدو و شوربای چوب خوراند و مغز چار مغز با الخاصیت فائده
 بخند فائده در بعضی ابدان مضرت او بدید نیاید و در بعضی ابدان شتر عظیم حدوث نماید جدی که
 آماس می آرد و گاهی از آماس نه رو آب بر آید تدبیرش بادوغ خاصه که ترش باشد فربایند و بعد از آن
 بتکرار می نویزند و اگر قریبندی در آب خیسانند بنوشانند و مغز نارجیل بگردار صندل در آب نکر و سیانید
 و حلا فربایند حرقت و سوزش آنرا فی الفور زایل کند و کذا سرکین گاو میش نازاد بر اندام بالید فایده
 تمام می بخند و گاهی بقصد و اسهال حاجت افتد باید که با تامل تمام تدبیر مناسب پزدانند تا اندام
 از کفیدن محفوظ ماند و چون از خوردن او اعراض بگردار اعراض در هیچ بطور می رسد علا جش
 هر چند تدبیر در هیچ تجریر در آمده در عمل آرند سداب بری از تناول او سوزش و لذع و تپش بدید
 بدید می آرد علا جش بعد از قریه و حقنه تریاقات و فاد زیریات خوراند و با سموم اقرب باشد و اگر
 چهار در هم خورده شود کشته گردد و فلی که خربزه گویند از خوردن او سوزش در حلق و در معده
 و سرخی رو و احتباس بول و براز و گاهی تورم زبان و قراقر و نفخ و شکم و تنگی نفس و غشی بطور
 پیوند و علا جش قریب باینده و شیر تازه بی انداز بنوشانند و کشک جو بار و غنکاو سفید ترانند و مسکه
 خاصه که از ماد گاو و هم سد عده تدبیر است خربق ابیض از خوردن او اسهال بد حال نمایند و خاق
 و خفقان و مقص و حرقت بول می آرد علا جش شیر تازه و مسکه خوراند و شوربای چوب از مرغ
 سمنه خوراند و بار بول قابضه تدبیر اسهال نمایند و یا از ن گرم تمکید مفید ترانند و شراب باب

بر آنند که او تر بزر دست از خوردن اوقی شد بدیدید میگرد و دیگر اعراض همچون اعراض خرقه ایست
 بطور می ۱ نند علا جش هر چه از هر خرقه ایست بخورید در آید تدبیر او نمایند خالق النعم صاحب تذکره گوید
 که گاهی بیست براق از سموم قتاله از خوردن و خنای و سدر بطور پیوند و بعضی بر آنند که مایه یون
 است خالق الذنب همچنان که خالق النعم قاتل و زیر پلنگ است و خالق الذنب را اگر بر گوشت خام
 باریک کرده بپاشند گرگ خورده ببرد و هر دو سموم اند علاج فی کنا نند و شراب ناب در حلق چکانند و
 فادزهریات و تر یاقات خوراند خالق الکلب از سموم قتاله عجل است علا جش آنچه از هر خالق الذنب
 گفته شده در عمل آرند غلب الثعلب فی عیت از غلب الثعلب که برگ او سیاه بر نظیر جرم سیاه شود و این
 قسم غیر مستعمل است از خوردن او خشکی دمان و زبان و فواق و قی و خون باسهال شروع گردید
 حال مینماید و گاهی میخربا سبب میگرد و علا جش فی کنا نند و بعد بفرغ شیر و عسل نیکو تدبیر است آزاد
 درخت درختی است عظیم قمره اش شبیه بازو و برگش سبز میماند و خزان نمی کنند و برگ و بار او
 ز یا نکار و سموم میباشد علا جش فی کنا نند و تر یاقات خوراند و بر و عن بادام تمام اندام تدریس نماید
 کسب شروع با نفسم نام کنج است و شروع کسب بید بخیر است کسب السموم بر دوازده غیر مطعوم انداز
 سموم شروع اند نشاید که بخورند اگر از راه غفلت یا عداوت خورده شوند در دشت بد در معده او معا
 بدید می گرد و علا جش فی کنا نند تا معده پاک شود و بعد او شور بای عصافیر و طبایع و شراب ناب
 دهند که بدانه و وی دانه درخت شنان است و درم از و کشنده باشد از خوردن او که شد بد تمام
 اندام بدید میگرد و خفقان رخیه و بد و گاهی فی مغز و اسهال بد حال نمایند علا جش تدبیرش آنچه
 از جگر فیون بخور پیوسته بعل آرند تر بد زرد و سیاه هر گاه در سعال آورده شود حالتی بگردار
 غشی و غشیان و قی شد بدید و خنای و عرق سرد جاری گردد علا جش با حقنه حاده طبع فرود
 آرند و باقی تدبیر که در فصل بیضه بخورید در آید در عمل آرند و تر یاقات و فادزهریات خوراند
 غار یقون سیاه زبون تر و مملک بود و در اکثر از خوردن او که غشی و قلق و بی هوشی حاصل آید
 علا جش باقی نمایند و بفساج دو چند او که خورده و فرو رده باشد خوراند و تر یاقات و فادزهریات
 دهند و بد بپاری بید بخیر خطائی نامند و حب السلاطین گویند هر چه بی پوست مانده باشد از سموم
 قتاله است و گذار جوف مغز او برده است سمیت او مثل شیش است اگر بی وزن و بی بد خورده شود
 و اسهال بد حال نمایند علا جش اگر ممکن باشد از معده بمقیات بیرون آرند و مسکه و شیر تازه
 بی اندازه خوراند و تر یاق کبیر عده تدبیر است رو غنها و مغز خاصه که بدنی در انامی مس و است
 خورند گاه باشد که از خوردن آنها غشیان و غشی و حرارت شد بدید بدید میگرد و علا جش شیر تازه
 اندازه بنوشانند و بنوشیدن شراب لیمون و شیر خرقه مامور نمایند خمر بر نهار خوردن گاه باشد

چند

که خنای و اختلاط عقلی است از علا جش فی کنا نند و معده پاک فرمایند و تر شیها خوراند و تلبین طبیعت
 نمایند قسم سلوم و در سموم معدنی یعنی کانی از انجمله زینق یعنی سیاه باید دهنست که سیاه اگر زنده
 خورده شود در اکثر فی الحال باسهال بیرون می آید تا معده و مقول بود قاتل و ز یا نکار باشد چنانچه
 از خوردن او در دشت و درم تن و بعضی شد بدید و گاهی زبان و ثقل معده و حبس بلع است از
 علا جش آب بصل و بوره نوشانیده فی کنا نند و حقنه نمایند و بکرات مرات فی فرمایند و بعد و شیر
 لعاب تخمنا و شراب ناب فاده تمام بخشد و بنفوت دل با دویم و اغذیه مناسبه ضرورت است و آنچه در دفع
 مضرت مردار سنج گفته آید با وی تدبیر فرماید فاده گاه باشد که در ترتیب ترکیب قوی سیاه به خرقه
 سیاه باقی ماند و عند تناول از راه معده و با سار یقا در عروق نا قدر و دوازده حالتی بگرد و اندام
 اختلاج تمام پیدا و بود اگر در تدبیرش در فصل ۱ به فرنگ که ایل فرنگ بر نگارند خمر بر فرود شد
 و گاهی سیاه بگردار آب در گوش رود و از حالتی همچون شنج و در دشت بد و اختلاط و عقل و
 ثقل قوی اندران طرف بدید می آید و گاهی علت سکنه و صرع رو نماید علا جش اخراج بصل رصاص
 کنند ماس مجنه الماس لغایت محرق و بعضی و سم قاتل بود علا جش آن کسیکه فرو رده یا خورده یا
 فی الفور آب گرم و روغن نوشانیده و پرمخ در حلق گردانیده فی کنا نند و بعد او با شیر تازه
 اندازه خوردن مامور نمایند و ساعتی بصل رواندارند و مر و استک خوردن او بر تمام اندام غده ظهور
 کنند و قوی و خشکی دمان و ثقل زبان و در معده و روده ظاهر و با هر گرد و گاهی اسهال بد حال
 نمایند و آخر بخیر بسج امعا میگرد و علا جش بطبیع بخیر و شبت و بوره ارمنی فی نمایند و بکرات مرات
 پرمخ در گلو داده تمام مستخرج فرمایند و حقنه سم مفید رواندارند و شراب ناب بنوشانند و قرق
 در حمام یا با دویم معرقه و در بول در عمل آرند و فر فیون با فضل و شراب ناب خوراند و تخم کرفس
 افسنین بنوشانند شک با صم مرگ موش است و وی جمیع است معدنی سفید رنگه ثقیل الوزن و از
 سموم قتاله است از خوردن او اسهال بد حال نمایند و گاهی فی کنا نند بدید می گرد و دوشی بر دوزخ
 میباشد نوعی از وزر و رنگ باشد و وی از سفید زبون تر میباشد علا جش همچون علا ج سم افلا
 نمایند و تر یاق خوراند و شور بای جرب بنوشانند سم الفار که کنایه از و سم مرگ موش آمده بر آن
 باشد سپید و زرد و سرخ از خوردن او حالتی همچون شنج و دست دید و اختناق حظه و مری
 و خشکی خیا شتم و دمان و زبان بطور پیوند علا جش بعد از مقیات و مسکه هر چه از هر خرقه
 اسفیداج علا جش گاشته آید در عمل آرند و شراب ناب خاصه که گفته باشد با مار العسل و دیگر العنبه مناسبه
 خطمی خبازی بنوشانند و تدبیر با دویم و گاه بر تمام اندام مفید بر شنانند و اگر سحر روی دید علا جش
 سحر بردارند و نکشیر در شراب شیر میفرمایند تا از مضرت بیوست در امان باشد بر او و رصاص

یعنی قلعی از خوردن براده قلعی امراضی و اعراضی که از خوردن مردار سنج بطوری پدید آید و سودا
 گردند علاجتش تمام تدبیر که از بهر دفع مضرت مردار سنگ بخورند برآورده بکار می آید اسفیداج از خوردن
 اسفیدی زبان خشکی دهان و فواق و خشونت خلق و درد معده و اختلاط عقل و تخیر و بیجان است و
 علاجتش قه نماید و مسهلات و حقنه جات معده و امعاء پاک فرمایند و بعد از مسهلات و مقیات شراب
 افستین تقویت معده پروازند و تدرات باکرات بنوشانند و از خواب بکلی جواب داده باندیر پروازند
 و شراب ناب در خلق چکانند شجرف بر دوفوع میباشد معدنی و صناعی معده از معادن سیاه بهر
 دوی بگردار عروق احمر سرخ با کثافت میباشد و صناعی از سیاه به کبریت زرد و زنجیر ترتیب کنند چنانکه
 زنجیر کبریت را با سیاه صلیب نموده در کاسه گلین نهاده در تنور بیک آتش از ویرون کرده باندیر بر آید
 در میان تنور بنهند و سر تنور محکم کنند و بعد دو یوم کشاده بر آید از خوردن شجرف اسهال بد حال نماید
 و خشکی دهان و کشیدگی زبان و دیگر اعراض بگردار خوردن سیاه مقبول و مصدق ظهور نمایند علاج
 آنچه تدبیر در بحث زینق تخیر بر آورده اینجا تخیر بر آورده اینجا تخیم بهمان عایت مرعید اند و شور
 و جاج و دراج خاصه که بار و عن و بازیر باره ترتیب داده باشند خوراند فائده طبع از خوردن
 شجرف منع فرموده است و تجویز نموده که استعمال شجرف بر اتم جائز است و دو متقال از و کشنده باشد
 زنجار یعنی زنگار از خوردن او تب شدید و سوزش خلق و قوی و جراحت در اجزای دهان و زبان پدید
 می آید و علاجتش آنچه از بهر شرب زنجیر گفته آید بهمان عمل نماید بر آورده است و جنب الحدیث از خوردن
 این هر دو در سردی خشکی دهان و درد شکم بطوری پدید آید علاجتش قه نماید و مقیات قوی نماید و شیر تازه
 بی اندازه نوشانند و پر مرغ در خلق در آورده بکرات و مراتب قی کنند و سپس روغن گاو و مسکه
 تازه دهند و دمام بر روغنهای سرد همچون روغن گل و بنفشه و بید با سرکه با هم ضم نموده بر بافوخ گذارند
 و حجر مقطیس بار یک نموده خوراند تا هر چه از اجزای در معده و معاباتی باشد بد و جمیع ابد و ستر
 مسهلات پروازند تا که هر نیمه تخیر گردد زنجیر و نوره از خوردن این هر دو حالتی بگردار سنج و تخیر
 با خشکی دهان و زبان و اسهال دمای بطوری پدید آید و گاهی تنگی بول و سرفه شدید و برودت ظرف
 هم پدید می آید و در دیگر اعراض بگردار عراض که از زینق مصدق و آب صابون و زنگار بر روغن گاو می آید
 بطوری می رسد علاجتش آب گرم و روغن بکرات قی فرمایند و جلابی از روغن بادام یا مسکه تازه
 چند ایام ترشید نموده صبح و شام بنوشانند و بعد از آن چند یوم بر کشک شعیرواست و بر سنج اغذیه
 نمایند و شور بای مرغ خاصه که چرب باشد بدیند زنجیر و شب یامانی از خوردن اینها سرفه شدید
 می گردد و باشد که با سبب اینجا علاج شیر تازه و مسکه با قند سفید چند بار بر نهاده خوراند و شراب
 بگلای در روزی چند بار بنوشانند و در شعیر روغن بادام صبح و شام دهند و زرد و تخم مرغ

و اسفانخ از جهت اغذیه امقر نماید آب سرد خوردن بر نهاده بعد از سخم و جماع محدث است و مسوا
 مراب بگری امر و علاجتش آنست که دوا رنگم و دوا رنگ و الک و شراب ناب و شراب دینار و لیل و نهاده شود
 باب سی و دوم در تدبیر طرد دفع تمام اقسام هوام و حشرات الارض و تمام دفع اول و تشدید
 میهم بر وزن شام نام حشرات الارض است بسینه جانوران ریزه و جانور بیکه در زمین سوراخ نموده جانند
 همچون افاهی و عقارب و موش و راس و سوس و خرزنده و گزنه همچون پشه و کبک اقسام زبور و موش و کبک
 و بچه و اهناد و خافس و آرنه و غیره بعضی بر شش باد بعضی بر پشت پاره میروند و بعضی بر شمع جمع میشوند
 و بعضی در ایام بر شکل از گوش ناگوش یا بسیار و بیشمار می دارند و زیر بال با هم فرامی آورده باین سوز
 گاهی بآن هوای می انهند و بعضی در زمین سوراخها نموده میخزند و پیدایش انجین قسم جانوران از زمین
 نمناک و مشوره ناک و سرگین میباشد و این هوام گاهی بر طعام می افتند و گاهی بر سر قد یا می نهند و گاهی
 تدبیر دفع و طرد و دفع بعضی را ندن یک یک تخیر نموده آید هوام از تخیر خوب زرد و سنج نام دارد و بوی
 و حلیت و تشنه و آطفا و حوافر حیوانات بگریزند و اگر لقلقه و طواس و مرغ آبی و خالیت و گا و گوی
 و گو سپند کوبی و راس و گربه در خانه بدارند یا سیاه یا قطران آورده فرموده گردم قد یعنی خوا بگاه بگردان
 یا سنج گزنه نزدیک نیاید و کذا اگر چرخ افروخته و درازم قد بدارند حشرات الارض و منافس نزدیک چرخ
 جمع میباشند و بر مرقه پانی اندازند افاهی از دو کردن شاخ گا و گوی و کیم بر دوی سر آید و سنج
 و زفت بگریزند و اگر گوشه در آب حل کرده در سوراخ که مار خیزد باشد بنشیند از ندی میر و یار جاد و
 گیر و عقارب از تخیر شاخ گا و گوی و کبریت و عقارب و بوی باد و روح و آب و بوی از سنج و اگر
 حفظ یا سر در آب جوش دهند و در او ای عقارب اندازند میرند یا راه جای دیگر گیرند موش از بوی
 زنجیر بگریزند و اگر مردار سنج و خولق و نذر البیخ و سنج کرب و کصل الفار و سم الفار و سیم این اربکند
 و در آرد کرده در سوراخها موش اندازند اگر بخورند میمیرند و باقیانده راه دیگر گیرند که شرطی که باب شش
 نمی باشند و کذا اگر موش زنده گیرند و گوش و دم بریده بگذارند و یا خایه کشیده یا پوست خرشید را
 گردانند از معاینه حال او همه موش بگریزند و در آن مکان بار دیگر یا بنشیند از نذر و اگر خفاش کلان بهر
 چنگا و گویند از سحر جدا کنند و بر سوراخها و مواو موشان بر نهاده ازین عمل هم راه فرار سر کنند و اسو
 سم الفار زرد بار یک کنند و تخمیر گرفته در سوراخ را سوزانند از نذر میرند و اگر سداب بر سوراخ او گذارند
 از بوی او بگریزند و تا میر از دو دکن خصوص که از سر کلین است یا ماد گا و میباشند بگریزند و اگر گرد و
 اولانه یعنی خانه زنا میر قند زم کرده آلایند و کرمها سیاه که بر درختان میمانند با سر حیل بر دوج میروند
 از نذر وی هر همه بگریزند و بدینسان از بوی گوگرد و سیم بگریزند و کذا عصاره برگ سنج خباز یا
 روغن زیت بر اندام مالند و دست پیش زنا میر اندازند بر زینش میزنند زبور سیاه خوب خوره

موقوف باسم و به مشهور کنند که خداوند علت مذکور از کثرت سوال و تنگی نفس از تنفس طبعی آید بماند و
نیج حاج با خراج بود و دوناک بیشتر و زیاده تر میباشد پس ناچار از شدت حرکات عضلات عالی صدر
تقلص اغشیه غضروف خجری که محاذی فم معده باشد کشیده گردد و حالتی همچون مناک یعنی کاواک
زیر نفس قبرغه بفتح قاف و ضم موحد و سکون را که مبداء نام استخوان قوی که بهندی پسلی گویند
بهترسد از وقوع این معنی بلفظگوی لایعنی هر همه لواحق مرافق خداوند علت مذکور جگر بیرون برده
خورده بالاتفاق اطلاق آوردند و ظهور مناک را جگر بیرون کرده و خورده گفتار مسفاک بیشترند
و ازین قسم حکایتها و روایتها دراز گفت و شنود و اگر گفته نمودند چنانچه بعضی از و باد رستی علاج و
تبدیل مزاج شفا یاب شده بودند فصل در آسیب ده بعضی فیلسوفان قوا از حلول و وصول اثر
آتشین زار در نهاد خاکی زار بجای انکاری آرند و از و بکس رنجی و آسیب رسیده باشند از اعتدال
ظهور فتور دانش و بینش و صد و حرکات و سکناات خلاف عادت هجوم غنوم و شدت رفتن
معاینه بشیای غریبه و اشکال عجیبه از قسم بالیخو یا صریح کا بهی اسم کنند از تاثیر مخلوقات که تاثیر
دماغ آنها راه نقصان و یا بطلان گرفته باشد از توجه کلی طبیعت یا خون و روح و حرارت غریز
از جبرداشت علت می انگارند و برنگارند که از مدافعه که باین طبیعت ماده ماده علت که بظهور
آید از ان سبب تشویش و تغیر در افعال خیال و غیره بیناید و شاید که از وی آشیای غریب و چیزهای
عجیب در قوت متصرفه خداوند علت در تماشای آید و میاید پس از ان سبب بیمار بفرار از مردم در
هر دم همچون خداوند بالیخو یا و قطرب با حرکات بلا نظام تمام می آید و مفسرین این بقین باین
مشابهت از وجود آتشی نهادن از آیه کلام مستدام خلق الحیان من خارج من خاد ثبوت کامل می
و برنگارند که نام جان ابو الحیث که پدر جن و پریان بوده که جان جان یعنی حق جل و علا او را از در
عنصر یعنی آتش و هوا پدید آورده و ابو البشر که نام حضرت آدم علیه السلام است او را هم از در عنصر
یعنی خاک و آب مخلوق نموده و در اینجا باعتبار کثرت مقدار عناصر بحکم تسمیه آتشی با اسم جزء الغالب
لفظی عنصر ایراد یافته پس هر گاه که خاک و آب هر دو عنصر زیاده تر از دیگر با هم منضم شوند از اطمین
نام کنند و چون آتش و هوا با هم مختلط گردند آنرا مزاج خوانند و آنرا ریناب یا بعضی او را لالاب
بر ان رفته که تناسل نوع بشر بتداخل آب و ترابست در رحم و تولد جنیان و پریان بتوار و اجنه
نار و هواست در زردان و محدثین با حدیث صحیح حکم از مستدرک و ابن ماجه و احمد از حلول و وصول
اثر آتشی زار در وجود خاکی زار و بدینکه تاثیر مخلوقات که تاثیر زیاده تر با کسانی عارض گردد
مدام اندام او غلیظ و ناپاک ماند و از حیض و نفاس و دیگر انجاس پاک ندهشته بزدی تمام پاک
نمی شود و اکثر حال با طفل خور و سال یعنی بر صورت انطباع عکس می آید یا از آخر توهم که بر صفحه حسن

مشترک و خیال ایشان مرتسم گردیده باشد پیش دیده می آید و گاهی از دغدغه حلول که فزاج ایشان فزاج گرفته باشد با احداث ناراحت که کثرت حرارت گناه از دست اختلال در افعال و قوی ظهور نماید و بدان سبب طفل و غیره فی الحال بخور و برایشان حال و مند بود و میگردد و با جرع و فزع و تغیر و تحیر می گردانند و هر چند که تدبیر از بدبران گمانند هیچگونه صورت منفعت نمی بینند و هرگاه که از کلام حق مثل آیه الکافی و قل اقل اربع بر سر بخور خوانده آید بابرکات آیات دمی تسکین میگیرند و همچنین روایت آورده حاکم از مستدرک و ابن ماجه و احمد در دفع مضرت و آسیب آتشی نهادن یعنی صبیان که سوره فاطحه و سوره بقره تا فلقون و اولهکم آلله واحد تا نهایت آیت و کذا آیه الکافی و خالدون و آیه شهادت و ان لا اله الا هو تا نهایت آیت و از سوره اعراف ان ربکم الله الذی مقدار یک آیه فتعالی الله الملک تا آخر المؤمنین مقدار ده آیه سوره و الصافات مقدار سه آیت و از نهایت سوره حشر الله تعالی جل بنا صا اتخذ صاحبه و اولاد و انه کان یقول سفیهنا علی الله فسطط و کذا از سوره جن و سوره اخلاص و معوذتین هر قدر که داند و نواند بر آسیب رسیده و دم فرماید و همچنین روایت نموده با حمزه زیات قاری که بعد از شام در هنگام شب در میان بانی اتفاق و اوصالت او با صبیان افتاد و خواجه یکی از آن آتشی نهادن دست اندازسانی بروی بکشد و در آن هنگام قاری با بهام باد غر اسه و عین یاس و ابلاش بقبریت آیه شهد الله انه لا اله الا هو از بدایت تا نهایت در ساخت یکی از آن صبیان بر دیگری بجاتبت و لوم لکم و کلمات فاطمه در آمد و گفت باید که از این بازی انگیز دست بردار و تا سطوع خیر عالم را رعایت پاسباری و فرمانبرداری این خاکی زادیم مرعیدار چنانچه بابرکت کلام رحمانی از رخ و لیدارسانی با سایش روحانی صحیح و سلامت بخانه خود در آمد فائده کلام رحمان از آسیب روحانی بر ماند و عزایم و تمام از ضرر عین الکمال از نفوس انسانی هم ضرر دور و نفور میگرداند و الله علی کل شے قدير و بالا جابته جدید و تلاوت کلام مجید بر سبیل دوا و فی تمام مراسم انام و شفا للمؤمنین است و الحمد لله رب العالمین فائده در قواعد که اطباء و ادویه و معالجه مرضی بکار می آید بر بر انصاف پسند از بجز سرفراغ و باغ و حلت سکه و فلج و مثال آن زیاده تر کوشش بر عمل و غرض میدارند مگر در اینجا که شعور مرضی فتور می بینند از غراغ باز مانده با عمل یعنی حقنه بردانند و بهنگام اعاده شعور ضرور باغراغ بردارند و ماده از دماغ مجذب و مجلب گردانند و اگر موافق فساد در اجزای معده و مری میدانند بقیات مناسبه سرفراغ بردارند و اگر در حطم امعاء ماده اماده علتی آید اینند دیگر بحد تدبیر در حیرت اخیر گذشته فی الحال با سهال می بردارند و اگر ماده موزی در جرم جرم یعنی جلد در فهم آورند بجلد تمام با سخام از راه مسام بیرون گردانند و اگر در اعماق اندام یا گوشت و عروق چیزی فاسد که کاسه متاع صحت باشد فی الفور با قصد قصد یا تعلق خلق و حجامت با شرط که مشروط

۵
 بایں نامید
 شدن ۱۱
 ۵
 اید
 بایں نامید
 شدن
 و حکمین
 بودن ۱۲
 منتخب

که مشروط بشرائط میباشد بر دوزخ که سحر و ستکاری را به بیمار بند میباید و بدینسان واجبست
 که از جهرازالامراض واعراض در هر حال خیال قوت و ضعف مرض و مریض داشته و تدبیر نیکو پنداشته
 می پردازند و همچنان در ترتیب ترکیب که در اجتماع در معده با شتاع اطباء پرداخته اند بمقدار دو عست
 بخومی بتقدم و تاخر می پردازند که نظیر او سنجین و بار الشیرت از برای آنکه اجتماع سنجین با بار الشیرت
 معده قبل از مدت مذکور در حق رنجور لغایت بد میباشد چنانچه بیماری بیمار میگردد و بسبب آنکه در هر دو
 قوام اول نقصان با بطلان راه میباید و بار الشیرت از سورت تدبیر معده یافته از معده بیرون رفته در تمام
 اندام منتشر و پراکنده گردیده و تنبیه میگردد و در ترتیب ترکیب از لحاظ مدت و وقت ملحوظ بود
 و هیچ وقت ذهولت و غفلت در طبع خود ندارد و کار تدوی راه نداده باشند چنانچه تمام اقسام آب و طباب
 و شیر تازه و نفوع که از چیزهای منقوع بگریزند فی الحال در استعمال می آرند و زمانی نیکدارند از هر آنکه اندان
 حالت با اثر تمام و قدرت مالا کلام میباشد و بعد مدت دو چهار ساعت بخومی تاثیر او تغییر پذیر میگردد و در هر
 که مطبوخ میباشد تا زوال اثر طبع در استعمال می آرند و خوب و معاجین همچون بخار شیر و جوارش
 خوری و جوارش شهر یاران و جوارش سفر جلی سبیل و جز آن از زمان ترتیب تا مدت سه ماه با قوت
 کمال میباشد و آطر فلات و ایاریات یا یکسال بر حال میمانند و مزاج و در غنایا تغییر رنگ و بوی
 در عمل می آرند و قوت اقراص تا هفت ماه میمانند و همچنان بر حال ضعف و قوت ترکیب غیر مسهل و مسهل
 خیال میدارند و در تحت هر ترکیب که در قرابادینات مسطور کرده اند در هر حال کار بندوی میباشد و در ایات
 و فزات یعنی کشته را هر چند که کمینه تر و در تر میمانند بهتر دانند و جلاب و شراب تازه فایده فی اندازه
 بخشد و یاد دارند که در سنگام ترتیب ترکیب آنچه از جوارشات میباشد اجزای آن را باریک تر نمی کنند
 بلکه جریش میدارند و اجزای اقراص و سفوفات بغایت باریک سازند و با جامه جلیته با هم آمیخته و در
 مزج و چینی نگه دارند و آنچه از بهر الخال طیار کنند آنهم کمال سحر بر چینه در آب کینه دارند و از
 اصابت نم دور تر میدارند تا اجزای او با هم فراهم نیایند و در ترتیب ترکیب مطبوعات و عرقیات
 اول از اقسام اصول در دیک گذارند تا جوش میخورند و مصلح میگردد و کثیر بالائی از قسم خوب جو
 کوب نموده و سپس بر و بر گها و گلهای اندازند و اگر گلشکر داخل که در مطبوخ یا مطبوخ باشد وقت
 فرود آوردن اند و یکدیگر می اندازند و همسان افتیمون و تخم کنوت بعد از فرود آوردن
 مطبوخ در لته بسته اندازند و با بادست بمالند و در بر آوردن عرقها و دیات که بگردار عروق یعنی حصول
 میباشد شمار روز یا چند روز در آب گرم تر نمایند و جوش داده ادویه دیگر که باریکها و گلهای مانا باشند
 داخل گردانند و قرح با انیق و صلیب نمایند و تمام اقسام افادیه که جمع فوه با او یعنی دارد باقی بماند
 در لته بسته بعد فصل قرح از انیق گرم یعنی شتاب و عرق گرم اندازند تا خوشبوی اندر و بطور

پیوندد فایده بر اطباء واجبست که در حصول قوی الحرات و قوی البرودت از استعمال ادویه قویه که از
 احتمال کثرت یا اسهال میباشد دست کوته دارند و کذا و ادویه از قوی حرارت یا برودت است که
 از وی هم بر سیر واقعی دارند فایده بر اطباء واجبست که در اثناء استعمال و اخیال استبدال از غذیه و از
 می نموده باشند تا طبع بر یک چیز الفت بگیرد و یا از غذیه هم نفرت نپذیرد و کذا را طریقت باشند یا
 در تشخیص و تخصیص امراض در اعراض متر و میشوند باید که از ادویه و اغذیه و در هر حال و جمیع محال خیال
 مرضی عطا میکنند تا همگی حال مقهوریت و قوت طبیعت بر اطباء و معانی از دست نیکدارند فایده بدیشان
 تقویت قوای نفسانی و طبعی و حیوانی مرضی میباشد این معانی از دست نیکدارند فایده بدیشان
 بر معالج مناسبست که خیال استبدال و انتقالی را از حیوانی به انسانی و مکانی بکافی میدارند که این معنی هم
 جلیل الاثر و در اکثر حال علی میباشد فایده اطباء روشن است که در تدبیر مرضی که رعایت انسان بخیر میباشد
 و شبان و کهور و مشاع مرعیه داشته اند در عمل و مداوا کار بند او میباشد از برای آنکه افرجه انسانی بواسطه
 تغییرات زمانی یعنی انسان در رطوبت اصلیه و حرارت غریزیه که داده زندگی و پابندی است تغییر و قوت
 راه میباید چنانچه برخی از وی در تحت و قی شخوخت گفته اندیم حالا تدبیر بیکه متضمن ذکر صبیان و شبان
 و غیره باشند تحریر گردانیدیم باید دانست که افرجه و در اکثر حال گرم و تر باشد اغذیه و ادویه ایشان سرد
 و خشک بخور کنند و چند دسته از گلهای بسته در پیش بینی اطفال بر حال میدارند و کذا تدبیر کاغذ
 با دو قضا و یرو فانوس خیالی که مانند آن میباشد دمی خالی نمی گذارند و با آنچه در حالت صحت طاب
 و راعب او بوده باشند پیوسته منظور نظر ایشان میسازند و همیشه اندیشه بیماری از راه بیماری از
 صفحه خاطر اطفال با هر حال که میدانند و توانند محو و منسی بینمایند و اطفال که در سن سال عمر و نزدیک
 با شریک میباشد اینهم هم جلیس فرمایند تا طبیعت ایشان که با نزاکت و لطافت میباشد بوسیله
 این حیل قوای قوت در گیرند و هر طور که دانند و توانند بچند تاملن با وی رونمایند و کس از ضم
 نون و بین جمله بازگشتن بیماری یعنی عود کردن بامریض میباشد و آنچه از تیرید و تحفیف گفته
 اندیم اندر و هم افراط میباشد از برودت و پیوست مغرط حرارت و رطوبت که هر دو ماده فعال نموند
 میباشد راه فنامی گیرند و تدبیر جوانان که در اکثر مزاج ایشان که گرم و خشک میباشد بر سیرند ایشان
 واجبست که هر همه ادویه و اغذیه جوانان مایل بسردی و تری مینموده باشند و اکثر اوقات با سیرستان
 و حضور دوستان مامور بوده باشند و دیگر تدبیر با شتاع سماع و نفیر فرامیر و حکایات و لذت خورم
 و خوشدل داشته دارند از برای آنکه با استکمال فرحت و نشاط در اکثر حال بیمار زهار محتاج علاج
 معالج و تدبیر کثیر میباشد بلکه بزودی تمام راه پیودی و آرام در یابند و کهور که افرجه ایشان در
 اکثر سرد و خشک میباشد بر سیرند پیرو غیر اندک ایشان که مایل بگرمی و گرمی و تری میباشد رعایت فرمایند

و همواره بکلمات مردان لطیف خود لطیفه گو خورم و خوشدل دارند و گاه بیگاه با مردان پاکیزه رو
 و ظریفان گویند که باندله سخی بخت دارند و بیگاه نرسخاند و غنا از معنی طیب الا دار در بعضی وقت
 بهوش ایشان دارند و کذا از حکایت پر شکوه و شکایت که موجب هم و غم میباشد و نیزه گوش خداوند
 از وی در در میبازند و دام از دام واهی و تبااهی که کاسدترین متاع صحت باشد با چیز دیگر
 و مزاج بهر شیخ که با سردی و سردی اند و علی الدوام و مستوی طبع یا نافع مشک تبت به جهت شام پیش میبازند
 بر اندام ایشان بر دغنه های معذل و سردی و سردی و عین سوسن و یاسمین تدبیرین میباشد و باید که
 مردی بر بستر گرم و مسند حریر در زم بنا بر از احت غلظت راحت نماید از بهر آنکه جای خوابیدن سخت
 بگوید در سخت باشد اعیان می افزاید و همیشه از تناسل و اندیشه و نفور تر میبازند و از خوردن چیز
 سرد که بگوید در کافور و نیلوفر و جز آن میباشد از کاردن فرمایند و زیره بتفاریق و اندک اندک
 خاصه که خوشبو و لذیذ تر میباشد خوردن تجویز نمایند تا بر معده ایشان تخمه و گرامی آید و بعد از شام
 بزودی تمام اغذیه نموده با دانه مراد و موسیقار و احضار لولی زمره که در دام خورم و خوشدل
 ساخته دارند و در بیگاه و در گرمایه غذا نمیشاید که بخورند و چیزهای تیز که بگوید در آب کامه و گوا سخی میباشد
 از وی بر بهر کنایه و تکرر و تکرر در معده ایشان رطوبتی غلیظ گردد و آن زمان خیر اندیشان چیز
 از ترشیه ها دارد و باشد و شیر تازه که از اندازه دهند تا در معده با دانه فسخ پیدا سازد و در سنگه و
 و تشنگی در حق کثیر الماعمار و مشایخ سخت زیانکاری می دانند و اگر در طبع مشایخ قبض شدید بدید میگردد
 یا شور بای خردس سر که با بسقاج و قرطم بری تدبیر نموده یعنی بخت باشند بنوشانند و اگر بار بار حاجت
 میباشد از بجزدی که گفته و مصطلک می باید و در فصل سر بالباس بخت دارد و در تار از خرد و پشمینه و خرد
 سوسن کنند و از بجز خوردن دوا المسک و ماده الحیوة اختیار کنند و در گرمای از بلوت استخفیف و لطیف
 تر و در بایند خطا گردانند و بفرمایند که از خفت و خیز جل بر سر بنمایند اگر چه قوت شهوت قایم و دائم می
 و نافع تر در حق مشایخ و لک اندام علی الدوام می آید باید که از ری پهلوتی نفرماید و اگر با براض و
 اعراض و مانع در گیر و مها کن باضت ششی و در کوب و جز آن بپذیرد و دام پاشویه تجویز فرماید و
 دوسویه و بر آن پیش شام نماید و اگر آفت در رفل اندام رو نماید یا صحت فوقانیه باید همچون عمل
 اسعار و حمار و کشیدن زه کمان با قدر توان و اگر آفتی در نواحی سینه و تحال و معده و معاجز
 آن در بایند بفرمایند که با ریاضت تخمینه و فوقانیه توجه تمام در سب و شام بنمایند و گاه گاه با دانه
 و خندروس و سحر و خیر خوراند و می نوشانند و تدبیرین با دانه عین الدوام علی الدوام قایم میبازند
 و بعضی مشایخ رطوبت فضلیه بلغمی سب ضعف خلط غریزی که کثرت گیرد و بر آن سبب در مزاج

و علاج ایشان و تدبیر خیر اندیشان اختلافی بطور می پیوند و باید که بر آثار ظاهر به درک حال تمام
 کمال گردیده تجویز میفرمایند فائده در تمام اقسام غلتهای با ناده قبل از انقباض ناده با نادر
 نمیشوند و در امراض سر و نواحی سینه قبل از اخراج ناده با بعدلات و مبدلات متوجه نمی گردند و از
 چیزهای سرد و قابض همچون افیون و کاسنی زنه با کازر بنزد و در تمام اقسام حیات استعمال قراص
 در اول حال نمیکند و بعد از انقباض مدت نیست و بقولی بست و چهار یوم اقراص میداده باشند
 و بر زعم بیمار که بسیار تر میبازد و طبیب انا از راه بیماری از جهت مدافعت بیماری تجویزی فرماید
 که با بیمار هم پسند می آید چنانچه اندر بنیاب حضرت قید گاهی مغفرت دستگاری از تحریات اولو
 الالباب در مطارحات حکایات میفرمودند حکایت زعمی بفتح اول معنی رئیس و بهتر است پیش
 حکیمی آمد و گفت که در هنگام ظلام که بکسر اول جمع ظلمت معنی تاریکی شب مخصوص به خورم و
 ز لوی فرو بردم بعد از روزهای چند ز لوی تر لوی های چند دیگر منقول گردیده اند و هر همه در حاشا
 ماسترک میشوند و هر چند که اطباء از وجود این معنی انکار است اما انکار از قابل اعتبار نیست و از
 تدبیری فرما که بار از وی سخانی دست دید پس آن بیدار مغر از بهر از زعم تدبیری نفع اندیش
 و گفت لاحاله در حاشا ز لوی با غیر متعدد وجود آمده اند اما بدون قتل و اخراج او علاج نیست
 حالا سر او وقت توان مینماید که چند ایام در اینجا اقامت فرما تا علی الدوام در هنگام صبح و
 شام مطبوخی داده آید تا در روزهای چند هر همه مندر و در بخور میشوند و پسین با سبیل و به
 از غجاج و اخراج کرده شوند الفقه زعم بر تدبیر حکیم خورم و خورند گردید زبان تجسین و کلمات
 آفرین کشاد مدتی در آن مقام مقیم گردید پس حکیم عالم و حکیم یکی از اخلاص پرستان او که سر آمد گروه
 دستان بود و مساز و هم از خود ساخت و گفت که هیچ یکی از ز لویا در حاشا آقا شاد و تاب و هیچ
 مسترک نیست این همه تصور و همیست که بنا بر دفع و حصول نفع او نفع ناده بلغمیه و سودا و پیساید
 و روز سهیل ده دوازده ز لوی ترتیب دارد و خاک و خاکستر لغبیه نموده با مواجه زعمی بیرون گردان
 میشود تا بکمال خطه این معنی باز عم خروج ز لوی و کوک و تخلیه اندام از مواد فساد حکم مدفع و نفع و صحت
 به از رستی فتنه انگیز از سخا لجم رای تمام باید آن مخلص اخلاص نشان همچنان که حکیم فرمودی نمود
 و با دانه تهینیت شادی و دلوله مبارکبادی آن هر دو خیر اندیش ز بخورند کور از سینه و غم و الم بر فتنه
 با کمال عیش و شادمانی بقیه ایام زندگانی انجام نمود قاعده در حقنه بضم اول عملیت گردان
 یا در معا با وی میسر سازند بفرمایند که در امراض امعا خصوص سبب قویخ کسر او را طببا و بیمار
 ت که از عمل یعنی حقنه پهلوتی و انکار نه نمایند و با بیمار طبیب میفرماید که سر بر بالین نهاده و
 زیر سر چیزی داده شکم آویخته نماید و بطرف در و میل فرماید تا اثر عمل تا قولون و جای در و فانی

و کلمات

حکایت

قاعده

